امیرکبیر تقدیم میکند . . .

مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

دانته

کمدی الهی

متن کتاب و تصاویر درچاپخانهٔ بانك بازرگانی ایران بچاپ رسیده ـ گراورها توسط گراورسازی امروز تهیه شده است ـ خطوط‌عنوان کتاب وسرلوحه‌های رنگین از آقای زرین‌خط است

دانته آلیگیری

Dante Alighieri

کمدی الهی

La Divina Commedia

---

*

دوزخ

INFERNO

ترجمه از متن ایتالیائی ، با مقدمه و شرح وحواشی ، از

شجاع الدین شفا

با یك تابلو از رافائل Raffaello ، یك تابلو از بوتیچلی Botticelli ،
۵۴ تابلو ازگوستاو دوره Gustave Doré ، دونقشه و دو تصویر

چاپ دوم – مردادماه ۱۳۳۸



دانته آلیگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱)

فهرست مطالب

دوزخ :

فهرست تصاویر

صفحه

مقدمهٔ کتاب

متن کتاب

(۵۴ تابلو از «گوستاودوره» نقاش ومجسمه‌ساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه)

فهرست تصاویر

صفحه

سخنی چند با خوانندگان

۱ـ «کمدی‌الهی» ازلحاظ انشاء وترکیب جملات واصطلاحات یکی از پیچیده‌ترین ومغلق‌ترین آثار ادبیات جهان است، وچون در ترجمهٔ این کتاب آنچه در درجهٔ اول موردنظر بوده تطبیق ترجمه با متن بوده‌است، بناچار هرجا که سلاست عبارات فارسی باحفظ صورت اصلی کلام منافات داشته رعایت جنبهٔ اخیر مقدم شمرده شده است؛ بنابراین ممکنست در متن فارسی پیچیدگیها یا استعارات نامأنوسی بنظررسد که غالباً چاره‌ای جز نقل آنها بهمان صورت نبوده است.

۲ـ دربارهٔ مفهوم‌واقعی بعضی ازاشعار«کمدی‌الهی» ازقدیم‌بین مفسرین اختلاف‌نظر بوده واین‌اختلاف‌نظر هنوزهم هست؛ دربن موارد آن‌مفهومی که بنظرمترجم مناسب‌تر میآمده درمتن وتعبیرات دیگردر حاشیه آمده است.

۳ـ درنقل اسامی‌خاص، تلفظ ایتالیائی آنها درمتن وتلفظ این اسامی بزبان اصلی ونیز بدان‌صورتیکه درایران معمول است درحاشیه آمده، بجز کلماتی‌چندمانند مزازواوگوست وفلورانس واسامی‌فلاسفه وحکمائی ازقبیل ابن‌سینا و ابن‌الرشد و غیره که در متن باسامی اصلی خود آورده شده‌اند ونیز کسانی که نامهایشان درتورات وانجیل آمده است. درنقل املای لاتینی کلمات در حواشی این کتاب، حروف آخر بعضی کلمات که درداخل پرانتز نقل‌شده حروفی‌است که دراصل ایتالیائی جزء این کلمات است، ولی‌درشعر دانته‌بضرورت شعری‌حذف شده‌است.

۴ـ ترجمهٔ حاضر از روی متن ایتالیائی صورت گرفته است، بنابراین اگر درمعنی کلمات یادرطرز ارتباط جمله‌ها اختلافاتی بایکی ازترجمه های خارجی این کتاب دیده‌شود، امیدوارم قبل‌از مراجعه به متن‌اصلی، این اختلاف بحساب قصور مترجم یا عدم‌رعایت امانتداری از جانب او گذاشته نشود.

۵ـ چون‌برای آشنائی با«کمدی‌الهی»ودرك اشارات‌واستعارات آن توضیحات معینی ضروری است، لطفاً پیش‌از خواندن متن کتاب مقدمهٔ آن‌را مطالعه فرمائید.

۶ـ درچاپ کتاب اغلاطی روی‌داده که‌گاه معنی جمله را بکلی عوض میکند. بنابراین حتماً پیش‌از مطالعه این‌اغلاط راازروی غلطنامهٔ آخر کتاب تصحیح فرمائید.

چند نظر از بزرگان ادب جهان دربارهٔ «کمدی الهی»

نظریاتی که در اینجا نقل میشود نمونه هائی معدود از نظریات تحسین آمیز وغالباً پراز مبالغه‌ایست که درعرض ششصدسال اخیر ازطرف بزرگان هنر و ادب جهان‌غرب دربارهٔ دانته واثر او ابراز شده است ، و اینجانب باآنکه بعضی‌را بسیار مبالغه‌آمیز میدانم آنها را بعنوان نمونه نقل کرده‌ام تاروشن‌شود که دنیای‌ادب مغرب‌زمین نسبت‌به «کمدی‌الهی» چه‌نظر دارد . باید تذکرداد که درمیان کسانیکه عقایدشان در اینجا نقل شده ، دو نفر یعنی «ولتر» و «لامارتین» اصولا نظر مساعدی نسبت بدین کتاب ندارند وبااین‌وجود مطالب ستایش‌آمیزی دربارهٔ‌آن گفته‌اند که در اینجا قسمتی ازآنها ترجمه شده است .

☆☆☆

ازآغاز پیدایش ادبیات درجهان، تابامروز «کمدی الهی» بزرگترین محصول قریحه ونبوغ انسانی وبزرگترین درجهٔ فروجلال هنربشری است .

اوگوست کنت Anguste Comte

فیلسوف معروف قرن‌نوزدهم فرانسه (۱۷۹۸ ـ ۱۸۵۷)

ازمیان مجموعه‌ای ازرنجها وشادیها ، نومیدیها وامیدها ، غمگساریهاو اشکها، ازمیان فریادهای پرازهیجان روحی اسیر دردوغم ، این«حماسهٔ عظیم زمین وآسمان» سر برزده‌است که بایدآنرا اعجاز قرون‌وسطی شمرد .

لانگ‌فلو Longfellow

شاعر بزرگ امریکائی ، مترجم کمدی‌الهی بشعرانگلیسی (۱۸۰۷ ـ ۱۸۸۲)

از زمان همر تاکنون اثری بدین عظمت پدید نیامده است ، و چطور میتواند بعداز این پدید آید ؟

بوکاچیو Boccaccio

نویسندهٔ بزرگ ایتالیائی، معاصر دانته (۱۳۱۳ ـ ۱۳۷۵)

در این کتاب اشعاری چنان زیبا و عالی وجود دارد که از چهارصد سال پیش تاکنون کهنه نشده وازین‌پس نیز هرگز کهنه نخواهدشد. عجب اینست که کرسی های مخصوص علمی ودوره‌های مذهبی بحث‌وقرائت برای درك وتفسیر این‌نویسندهٔ کلاسیکی ایجادشده باشد که در آن پاپ‌هارا درجهنم جای داده‌اند.

ولتر Voltaire

نویسنده وفیلسوف بزرگ فرانسه (۱۶۹۴ ـ ۱۷۷۸)

ازاین تودهٔ درآمیخته ودرهم‌فشردهٔ استعارات و تمثیلات قرون‌وسطائی، که با مقیاس ذوق امروزی ما بنظر ثقیل و غیر قابل هضم میآید، قاعدتاً میبایست اثری خسته کننده وملال‌انگیز پدید آمده‌باشد ـ ولی ازهمین مجموع بادست دانته یکی‌از بزرگترین شاهکارهای کلیهٔ ادوار و کلیهٔ ادبیات جهان، پدید آمده است.

شاتوبریان Chateaubriand

نویسندهٔ بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ ـ ۱۸۶۹)

چنین‌اثری، شاید اگر بدست شعرای عادی ودرسرزمینی عادی پدید آمده و فقط جنبهٔ محلی وملی وزمانی محدود این‌کتاب را داشته‌باشد، خیلی‌زود فراموش‌شود. ولی وقتیکه گویندهٔ آن شاعری چون‌دانته باشد، شعراو الی‌الابد زنده میماند. دانته یك خلاق بزرگ سخن، یك «زبان‌آفرین» توانا است که گوئی شعراو بجای اینکه نوشته شده باشد، بادست این«میکل‌آنژ» دنیای‌نظم حجاری شده‌است.

لامارتین Lamartine

شاعر ونویسندهٔ بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ـ۱۸۶۹)

درمحراب مقدسی که مظهرترکیب «مذهب وشعر» است، دانته در بلندترین نقطه‌ای که متصور میتواند بود ایستاده است وهنر دنیای نورا یکسره درزیر پای خود دارد. «کمدی‌الهی» اواثری «منزوی» نیست که ازمیان تاریکی قرون وسطائی سر برآورده باشد، بلکه مظهرتمام شعروهنر دنیای‌جدید است. وبااین‌وصف چنان عظمتی دارد که جزبا کلمات «منحصربفرد» و«خارق‌العاده» آنرا وصف نمیتوان کرد

شلینگ Schelling

فیلسوف ونویسندهٔ بزرگ آلمانی(۱۷۷۵ ـ ۱۸۵٤)

سراسر این‌مجموعه ازجهات مختلف سیاسی، تاریخی، فلسفی ومذهبی، تابلو کاملی ازبشر وجنبه‌های معنوی وروحی وفکری واجتماعی یك دوره است، وازین نظر است که بحق «کمدی الهی» را یك دائرة‌المعارف نام‌داده‌اند. هیچ‌اثری درنزد قدما ودرنزدمعاصرین، دردنیای کهن ودردنیای‌نو، نیست که‌بتوان آنرا بااین‌کتاب‌برابرنهاد.

لامنه Lamennais

نویسنده وفیلسوف فرانسوی (۱۷۸۲ ـ ۱۸۵٤)

این‌اثرفقط محصول کار دانته نیست، زیرا چنین‌اثری را بیکنفرتنها پدیدنمیتواند آورد. «کمدی‌الهی» زادهٔ ده‌قرن خاموشی‌مسیحیت است که بالاخره توانسته‌استزبان

بگشاید وسخن بگوید: ! عصارهٔ هزار سال زندگی بشری است که دانته کلمهٔ «تمت» را در آخر آن گذاشته است.

کارلایل Carlyle

نویسنده ومحقق معروف انگلیسی، مترجم انگلیسی «کمدی الهی»

تمام کوشش میلتن در وصف دوزخ صرف این شده که آنرا بصورتی نامشخص در آورد. تمام هنر دانته بالعکس در این راه بکار رفته است که دوزخ را صورتی مشخص وقطعی بدهد. اثر دانته اثر سحر آمیزی است که حاصلش بازبان قرون وسطائی اینست: «کمال آدمی، درطریق الهی».

راسکین Ruskin

نویسنده ومنقد معروف انگلیسی (۱۸۱۹ ـ ۱۹۰۰)

هنر بزرگ قرن چهاردهم این بود که این مردی را که میبایست بآتش سپرده شده باشد! بیست سال پس از مرگ مقدر زنده نگاهدارد تا بدست او اثری پدید آید که باید همیشه زنده بماند.

جیمز راسل لاول J. R. Lawell

شاعر وادیب بزرگ امریکائی (۱۸۱۹ـ۱۸۹۱)

هیچ اثر ادبی، نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادبیات جهانی، ازحیث عظمت و اهمیت با «کمدی» دانته برابری نمیتواند کرد. هرخانهٔ ایتالیائی که نسخه‌ای ازاین شعر که بعداز دانته آنرا «الهی» لقب دادند در آن نباشد، ازبزرگترین فروغی که تا بامروز در زیر آسمان ایتالیا درخشیده، محروم است.

پاسکولی Pascoli

شاعر بزرگ ایتالیائی، صاحب اثر تحقیقی معروفی دربارهٔ دانته (۱۸۵۵ـ۱۹۱۲)

دانته وشکسپیر دنیارا میان خود تقسیم کرده‌اند وسومی ندارند. دانته بیش از آنکه شاعری باشد پیغمبری است، و کتاب آسمانی او کتابی است که کمدی آسمانی نام دارد.

تی. اس. الیوت T.S.Eliott

شاعر بزرگ معاصر انگلستان، برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل (متولد در ۱۸۸۸)

«کمدی الهی» اودیسهٔ جهان مسیحیت است؛ سفر نوع انسان است بدیار ابدیت: راهی است که از آدمی شروع میشود وبخداوند پایان مییابد.

ادگار کینه Edgar Quinet

فیلسوف ومورخ معروف فرانسوی (۱۸۰۳ ـ ۱۸۷۵)

من هروقت که به «کمدی الهی» میاندیشم، بیاد آتشی فروزان میافتم که در دل ظلمت بدرخشد وازورای تاریکیها نور بیفشاند.

پرینتس یوهان P. Johann

پادشاه «ساکسونی» آلمان، و

مترجم «کمدی الهی» بزبان آلمانی

کار عجیبی است که کسی از آخرین طبقهٔ دوزخ به اعلی طبقهٔ افلاک بالا رود ؛ در یك اثر واحد مجموعهٔ زشتیها وزیبائیها را گرد آورد واز منتهای حقارت به منتهای جلال سفر کند؛ هم زمان را شامل شود وهم ابدیت را ؛ هم فرشته را وهم انسان را . هم سرمنشاء جملهٔ تبهکاریها را وهم منبع جملهٔ پاکیها را ، هم شیطان را وهم خدا را دریك مجموعه جای دهد ، واین مجموعه را بازبانی بنویسد که ازپانصدسال پیش تا کنون شهرت ومقام آن ، چون امواجی که از زمین لرزه های قوی پدید آید و پیوسته دورتر رود ، دائماً رو بافزایش رفته است

ریوارول Rivarol

نویسندهٔ معروف فرانسوی (۱۷۵۳ ـ ۱۸۰۱)

از ترکیب زیبائیها ونواقص این کتاب ، اثر شاعرانهٔ عجیبی پدید آمده است که به هیچ اثر دیگری که تا کنون دیده شده شباهت ندارد ؛ روزی که هم ادبیات وهم مذاهب گذشته وحال ازمیان بروند ، « کمدی الهی » چون بنای باعظمتی در میان ویرانه‌ها ، همچنان پای برجا خواهد ماند .

کنتس دو شوازول Comtesse de Choiseul

خانم نویسندهٔ فرانسوی ، مترجم «برزخ» و بهشت بزبان فرانسه ، ۱۹۱۵

« ... دیروز هزاران نفر در کلیسای «سن سورن» گرد آمدند ، زیرا دانته درسفر خود بپاریس درچنین روزی در این کلیسا دعا کرده بود . امروز خاطرهٔ این مرد مورد بزرگترین تجلیل مذهبی ومعنوی قرار دارد که تا کنون دربارهٔ کسی صورت گرفته است . شاعر دیگری را بیابید که مراسم یادبود او تحت ریاست بزرگترین مرجع ومقام عالم مسیحیت آغاز شده باشد ، وتعدادی چنین کثیر از رؤسای بزرگترین دموکراسی های دنیای کهن و دنیای نو سرپرستی این مراسم را بعهده گرفته باشند . دراین لحظه که ما در اینجا گرد آمده‌ایم ارواح جملهٔ بزرگان گذشته پیرامون این مردی حلقه زده‌اند که زبان وپرچم عالم مسیحیت است »

موریس بارز Meurice Barrès

نویسندهٔ معروف فرانسوی ، عضو آکادمی فرانسه (۱۸۶۲ ـ ۱۹۲۳)

(از سخنرانی او در مراسم ششصدمین سال مرگ دانته ، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ ، در دانشگاه سوربن ، پاریس)

دانته یکی از بزرگترین نوابغی است که عالم بشریت بخود دیده است. « کمدی الهی » او درحقیقت دائرة‌المعارف باعظمتی است که از لحاظ قدرت و وسعت دامنهٔ فکر آنرا باهیچ اثر دیگری برابر نمیتوان نهاد . شش قرن است که این مجموعه دائماً درمعرض تحقیق ومطالعه وتفسیر است ، وبااین وصف هنوز نتوانسته‌اند کاملا بعمق آن برسند .

لاروس قرن بیستم

مقدمه

کمدی الهی در ادبیات جهان - شخصیت دانته - زندگی دانته - آثار دانته - کمدی الهی - سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب نگاهی به سفر «دوزخ» - دوزخ در اساطیر یونان - ویرژیل و انئیس ارداویراف‌نامه ، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانته سیرالعباد الی المعاد سنائی غزنوی - رسالة‌الغفران ابوالعلاءِ المعری کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ کمدی الهی - منابع مقدمه وحواشی کتاب.

« کمدی الهی » در ادبیات جهان

در تاریخ هنر و ادب جهان، بعضی آثارند که دنیا آنها را از شاهکار-های مسلم نبوغ بشری بشمار آورده است. اینها بخلاف آن دسته آثاری که خاص یك عصر یا سرزمین معینند و بهمین جهت با گذشت زمان جلوه و فروغ خودرا کمابیش از دست میدهند، بامرور زمان تابنده‌تر و پرجلوه‌تر میشوند، و هرقدر روزگار بیشتر میگذرد عظمت و جلالی فزونتر پیدا میکنند. «ونوس» میلو و «موسی» میکل آنژ و «ژوکوند» لئوناردوداوینچی و «ایلیاد» همر و «جمهوریت» افلاطون و «شاهنامهٔ» فردوسی و بسیار از پیسهای شکسپیر و «فاوست» گوته ازین قبیلند. «کمدی الهی» دانته نیز اثری است که دنیا آنرا یکی از بزرگترین آثار قریحهٔ بشری دانسته است.

تاکنون متفکرین وادبا وهنرمندان درجهٔ اول دنیا آنقدر ازاین اثر تجلیل وستایش کرده‌اند که مجموعهٔ سخنان آنها درین باره خود بیقین از قطر «کمدی الهی» افزون میشود.

اگراز نظریات مبالغه آمیزی که بیشتر زادهٔ فرط جذبه واشتیاق گویندگان آنهاست بگذریم، میتوان با اطمینان خاطر گفت که از بعداز انتشار «کمدی الهی»، یعنی درشش قرن اخیر، هیچ اثر ادبی درمغرب زمین مقام این کتاب را بدست نیاورده است. ارقامی که دربارهٔ نفوذ این کتاب در دنیا از طرف «دانته‌شناسان» (۱) برجسته تنظیم وتدوین شده، چنان است که گاه باور کردن آنها دشوار بنظر میرسد، ومن نیز که چندتای آنها را بعنوان نمونه نقل میکنم هرگونه مسئولیتی را درین باره بعهدهٔ گویندگان آنها میگذارم، هرچند که اینان شخصیت های ادبی و علمی برجسته‌ای هستند که از شائبهٔ مبالغه بدورند.

«الکساندرماسرون» A. Masseron استادزبان وادبیات ایتالیائی دانشگاه پاریس، که دو کتاب اوبنام «معما های کمدی الهی» و «برای درك کمدی الهی» ازطرف آکادمی فرانسه موردتقدیر قرار گرفته و یك کتاب دیگرش بنام «دانته» ازجانب انجمن دانته‌شناسی ایتالیا از عالیترین آثار خارجی مربوط به دانته شناخته شده است « حساب کرده که تاکنون دربارهٔ دوزخ دانته که مجموعاً شامل ۴۷۲۰ مصرع است » نزدیك به **صدهزار** تفسیر و

---

۱ - ازسالها پیش «دانته‌شناسی» درعالم تحقیق وادب بصورت رشتهٔ تخصصی خاصی درآمده‌است که بدان dantnlogia (دانتولوژی) میگویند. درحال حاضر تقریباً درتمام کشور های غربی استادان وادیبان بزرگی وجود دارند که متخصص دانته و «کمدی الهی» هستند وبسیاری ازنشریات مربوط به‌دانته، ومحافل ادبی دانته شناسی ومجالس بحث وتفسیر کمدی‌الهی ازطرف اینان اداره میشود.

شرح و تحقیق. بصورت کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات تحقیقی بزبانهای مختلف جهان نوشته شده است. طبق حساب همین استاد، تا بامروز نزدیك به‌ده‌هزار جلد **کتاب** در بارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر شده، و رویهم‌رفته قریب **هشتصد** ترجمهٔ مختلف ازین اثر صورت گرفته، منجمله تنها در زبان انگلیسی بیش‌از **صد** ترجمهٔ جداگانه ازین کتاب منتشر شده وفقط در ده‌سالهٔ آخر قرن نوزدهم ۳۸ ترجمهٔ مستقل از «کمدی الهی» در انگلستان وامریکا و سایر کشور های انگلیسی زبان انتشار یافته است. در زمرهٔ مترجمین این‌صدواندی ترجمه بزبان انگلیسی میتوان کسانیرا نام برد که‌از بزرگترین شخصیتهای ادب امریکا وانگلستانند، ازقبیل: لانگ‌فلو، کالریج، کارلایل، کاری، نورتن، لارنس بینیان وغیره.

بطور کلی ازهمان‌زمان بعدازدانته، یعنی پیش‌ازاختراع‌فن‌چاپ، به‌ترجمهٔ «کمدی الهی» پرداختند و فهرست نسبتاً جامعی ازاین ترجمه‌ها را در یك کتاب‌تحقیقی معروف ایتالیائی بنام **Bibliografia dantesca** میتوان یافت[1]. نخستین زبانی که «کمدی الهی» بدان ترجمه شد زبان اسپانیائی بود، و از آن پس این کتاب تقریباً بتمام زبانهای مهم جهان ترجمه شده است. ممکن‌است آخرین ترجمهٔ این کتاب ترجمه‌ای باشد که به‌شعرانگلیسی توسط **John Ciardi** در نیویورك در اواخر سال ۱۹۵٤ منتشر شده، والبته این ادعا درصورتی صحیح میتواند بود که در چند ماه اخیر ترجمهٔ تازه‌ای ازاین کتاب دراروپا وامریکا انتشار نیافته باشد، واین بسیار بعید بنظر میرسد.

از زمان دانته ببعد علاوه بر محققین و ادبا و دانشمندان بزرگی که به‌شرح و تفسیر و ترجمهٔ این کتاب پرداختند، وعلاوه بر «دانته‌شناسان» برجسته‌ای که در شهر های مختلف ایتالیا رسماً مأموریت یافتند که هفته‌ای یکبار «کمدی‌الهی» را در کلیساها ومراکز عمومی ومیدانهای شهر برای مردم معنی و تفسیر کنند، نقاشان و مجسمه‌سازان بزرگ نیز به خلق آثار برجستهٔ‌هنری براساس این کتاب پرداختند. درزمرهٔ مهمترین‌نقاشان «کمدی الهی» میتوان ازبوتیچلی **Botticelli** نقاش بزرگ قرن پانزدهم ایتالیا و ویلیام بلیك **William Blake** شاعرو هنرمند بزرگ انگلیسی قرن

۱ــ عنوان‌کامل این کتاب چنین است:

P. C. De Batines: Bibliografia dantesca, ossia catalogo delle edizioni, traduzioni, manoscritti e commenti della Divina Commedia e delle Opere minori di Dante; 2vol.

مجدهم واز نقاشانی چون دلاکروا Delacroix ، شفر ، گلز ، دلابرد ، هامان ، مورانی ، منیان ، کورتوا ، کرنلیوس ، و مجسمه‌سازانی چون تریکتی ، الفرد شرون ، سن‌مارسو ، اوبه و غیره و بخصوص از گوستاو دوره Gustave Doré نقاش‌وحجار معروف قرن‌نوزدهم فرانسه نام‌برد. علاوه بر آثار این نقاشان ، بسیاری از کلیسا های اروپا و بناهای مختلف تاریخی‌دارای تابلوها ومجسمه‌هائی‌هستند که توسط‌نقاشان وحجاران‌مختلف بر اساس مطالب « کمدی الهی » بخصوص «دوزخ» پدید آمده ، حتی در کلیسای جلفای اصفهان تابلوئی ازدوزخ‌هست که باحتمال‌قوی ازدوزخ‌دانته الهام گرفته‌است .

مجموعه‌ای‌موسوم‌به Catalogue of the Dante Collection که‌ازسال ۱۸۹۸تا ۱۹۰۰در نیویورك انتشار یافته، وظاهراً کاملترین فهرست مربوط به‌آثار دانته است ، شامل بیش‌از ۶۰۰ صفحهٔ بزرگ است که ۱۸۰ صفحهٔ آن به‌دانته و آثار او ، و بیش‌از ۴۲۰ صفحه به اسامی آثار تحقیقی و کتابها ورساله هائی که دربارهٔ « کمدی الهی» نوشته شده اختصاص یافته است وهریك ازین ۴۲۰ صفحه که باحروف ریز و بصورت دو ستونی چاپ شده ، شامل نامهای متعدد مختلف با توضیحات مربوطه است ، یعنی همین یك‌مجموعه بتنهائی‌شامل‌اسامی چندین‌هزارجلد کتاب است که‌دربارهٔ « کمدی الهی» نوشته شده . نسخه های این کتاب را در کتابخانه های ملی امریکا و اروپا میتوان یافت .

در سال ۱۹۲۰ مجموعهٔ دیگری بعنوان مکمل این مجموعه بنام additions توسط «مری‌فوولر» دختر «ویلیام‌فوولر» ناشر مجموعهٔ‌اصلی در نیویورك منتشرشد ؛ این‌مجموعهٔ تکمیلی درحدود ۱۲۰ صفحه دارد که شامل اسامی کتابهائی است که در کاتالوك اصلی از آنها نام‌برده نشده و غالباً بعدازآن تاریخ انتشار یافته اند . ازسال ۱۹۲۱ ببعد این مجموعه هر ساله با «گزارش سالیانهٔ انجمن دانته» درامریکا تکمیل میشود .

مجموعهٔ دیگری بزبان ایتالیائی بنام Bibliografia dantesca : 1920 - 1030 که درسال ۱۹۳۲ در فلورانس منتشرشده ، حاوی اسامی ۳۷۵۳ کتاب و رساله و مقالهٔ تحقیقی است که تنها درده سالهٔ ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ دربارهٔ دانته نوشته‌شده وبچاپ رسیده‌است!

درحال‌حاضر در غالب کشور های بزرگ اروپا و امریکا انجمنهای دانته‌شناسی ، وجوددارد که محققین‌و ادبای‌درجهٔ‌اول آنکشورهادر آن‌شرکت

دارند، واز طرف بسیاری از این انجمن‌ها مرتباً نشریه هائی دربارهٔ دانته وکمدی الهی منتشر میشود که هر شمارهٔ آنها حاوی تازه‌ترین تحقیقات و مطالعات مربوط بدین کتاب است. مهمترین این نشریه های منظم (بغیر از کتابهائی که بطور مستقل منتشر میشود) تاآنجا که من اطلاع دارم چنین است:

در ایتالیا: Bulletino dellaSocietà dantesce italiana که ازسال ۱۸۹۰ تا سال ۱۹۲۱ بدین‌نام منتشر شده، واز آن پس نام آن تبدیل به Studi danteschi شده‌است.

نشریهٔ L ' Alighieri که‌ازسال ۱۸۸۹ منتشرشده.

نشریهٔ Il Giornale dantesco که از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۸ بدین نام منتشر شده، و بعداً نام آن بدل به Annuario dantesco شده است.

نشریهٔ Il nuovo Giornale dantesco که از ۱۹۱۷ منتشرشده.

درآلمان: نشریهٔ Deutsches Dante - Jahrbuch که از سال۱۹۱۹ منظماً درشهر «وایمار» منتشر میشود.

در امریکا: نشریهٔ The Annual report of the Dante Society که از سال ۱۸۸۳ تاکنون منظماً در شهر کمبریج در Massachussetts منتشر میشود.

در فرانسه: نشریهٔ Bulletin italien که از ۱۹۰۱ در بردو منتشرشده، ونشریهٔ Etudes italiennes که‌از۱۹۱۹ درپاریس‌انتشار یافته، واین‌دومجموعه باآنکه بخلاف نشریه‌های فوق‌الذکرمنحصر به‌دانته و «کمدی‌الهی» نیست،عملا بدانها اختصاص دارد.

علاوه برآنچه گفته‌شد، مجموعه معروف Lectura Dantis که از سالها پیش بصورت مجلدات مستقلی ازیك سری کامل در فلورانس منتشر میشود شایان ذکراست. هریك ازاین کتابها که بطورمتوسط شامل چندصد صفحه میشود، به‌شرحها و تفسیر های مربوط به **یکی** از سرود های کمدی الهی تخصیص دارد، وتازه بعداز انتشار هر کتاب تدریجاً چندین «ضمیمه» و «جزوه» مربوط بدان منتشر میشود که درآن نظریات تکمیلی مربوط بدان سرود نقل شده است.

ولی این مجموعه منحصر به فلورانس نیست، زیرا تقریباً تمام شهرهای بزرگ ایتالیا دارای‌چنین مجموعه هائی‌هستند که خودمستقلاانتشار

میدهند، و از مجموعهٔ فلورانس گذشته، مهمترین آنها در شهر جنوآ تحت عنوان Lectura Dantis genovese منتشر میشود؛ در این مجموعهٔ اخیر، هر کتاب شامل شرح و تفسیر چندسرود است. مجموعه‌ای نیز بنام: Biblioteca storico - critica della letteratura dantesca ازسال ۱۸۹۹ تاکنون مرتباً درشهر «بولونیا» در ایتالیا انتشار می‌یابد.

در انگلستان مجموعهٔ عالی و کاملی از طرف Paget Toyndee که بزرگترین «دانته شناس» اروپا در قرن کنونی بشمار میرود، بنام:
Britain's tribute to Dante in literature and art - a chronolgical record of 510 years (1380 - 1620)
در سال ۱۹۲۱ در لندن منتشر شده که فقط شامل اسامی ترجمه های انگلیسی «کمدی الهی» و فهرست تحقیقات و مطالعاتی است که دربارهٔ این کتاب در انگلستان شده است، و در آن ۱٦ صفحه بزرگ تنها به «فهرست» اختصاص دارد. از آن‌پس نیز درهرچاپ اطلاعات واسامی تکمیلی مربوط بمدت‌فاصلهٔ بین‌دوچاپ بدین مجموعه افزوده میشود.

مجموعه‌ای بنام Studies in Dante که از سال ۱۸۹٦ توسط E. Moore وفرزندان او دراکسفرد منتشر شده‌است، از منابع موثق مطالعات مربوط به‌کمدی‌الهی بشمار میرود.

شاید ذکری از «دائرةالمعارف دانته‌ای» نیز که‌کاملترین‌اثر مربوط به دانته در ایتالیا است بی‌مورد نباشد. این مجموعه که موسوم است به Enciclopedia danresca دردوجلد درمیلان منتشر شده، ویك جلد سوم درسال ۱۹۰۵ بدان افزوده شده است، ودر هر چاپ تازهٔ این سه‌جلد جدیدترین اطلاعات دربارهٔ‌دانته، بشیوهٔ‌معمول دائرةالمعارف‌ها اضافه‌میشود. همچنین مجموعهٔ‌هشت‌جلدی فرهنگ‌دانته‌ای Dizionario dantesco که در سال ۱۸۸۵ در شهر سیه‌نا Sienna در ایتالیا منتشر شده ودر ۱۸۹۲ یك‌جلد هشتم بدان افزوده شده ودرهرچاپ تازه‌کاملتر میشود.

بااین‌همه، شاید بهترین دیکسیونر مربوط بدانته فرهنگی باشدکه بزبان انگلیسی توسط Toynbee فوق‌الذکر انتشار یافته است و عنوان آن چنین است:

A dictionary of proper names and matters in the works of Dante - Oxford, 1868

دو «دانته‌شناس» ایتالیائی بنام «پاسرینی» و «ماتسی» درسال ۱۹۰۰ کتابی بنام فهرست نشریات ده سالهٔ مربوط به دانته ـ Un decennio di bibliografia dantesca منتشر کردند که مربوط به‌ده‌سالهٔ ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ بود و اسامی کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات راجع به دانته را که فقط در آن ده ساله منتشر شده بود شامل میشد. این کتاب شامل ۵۹٤ صفحهٔ بزرگ است، و تعداد اسامی مندرج در آن به ٤۳۹۲ بالغ میشود.

بااین حساب، در نیمهٔ‌اول قرن بیستم تعداد این قبیل کتابها ورسالات و مقالات به ۲۲۰۰۰ رسیده است که نه‌دهم ازین رقم، یعنی قریب به بیست هزار آن مربوط به «کمدی الهی» است، و تازه برای نشریات بیشمار سال ۱۹۲۱، یعنی ششصدمین سال‌مرگ دانته، که ازتمام اروپا وآمریکا در آن شرکت جستند و بزرگترین تجلیل جهانی را از یك شخصیت دنیای ادب بعمل‌آوردند، دراین‌رقم جائی‌خاص منظور نشده‌است، درصورتیکه در آنسال روزنامه و مجله‌ای در سراسر اروپا و قسمت اعظم از کشور های جهان نبود که درآن مقاله وتحقیقی دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر نشده باشد، وهیچ کشور اروپائی نبود که درآن کتب متعدددرین باره انتشار نیافته باشد، چنانکه آن سال را در عالم ادب اروپا «سال دانته» لقب دادند. تعداد کنفرانسهائی که درین سال در ایتالیا، فرانسه، آلمان، انگلستان، امریکا، بلژیك، هلند، اسپانیا، چکوسلواکی وغیره دربارهٔ «کمدی‌الهی» ایرادشد، به‌حساب یك دانته‌شناس معاصر فرانسوی، «ماسرون»، ازهزار متجاوز بود.

طبق محاسبهٔ همین دانته‌شناس فرانسوی، تنها در ده سالهٔ آخر قرن نوزدهم یعنی‌از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ شش «ترجمه» تازه از کمدی‌الهی بزبانهای محلی **ایتالیائی**، ۸ ترجمهٔ تازه بزبان فرانسه، ۱۱ ترجمهٔ‌تازه بزبان‌آلمانی، ۳۸ ترجمهٔ تازه بزبان انگلیسی، ٦ ترجمهٔ تازه بزبان اسپانیائی، ۲ ترجمهٔ تازه به‌زبان‌چك ازین کتاب منتشرشده ـ در همین مدت بیش از **صد** کتاب و رساله ومقالهٔ تحقیقی دربارهٔ **سرود سی‌وپنجم** دوزخ، **چهل** کتاب‌ورساله‌و مقاله دربارهٔ **سرود سی‌وسوم** دوزخ، **چهل** کتاب و رساله ومقاله دربارهٔ **سرود یازدهم** بهشت منتشر شده ـ ۱۷ تفسیر تازه دربارهٔ جملهٔ «آن‌باکه بر زمین استوارتر بود» (رجوع شود به شرح ٤ صفحه ٦ این کتاب)، ۱٤ تفسیر تازه دربارهٔ اینکه «صدای ویرژیل براثر خاموشی ممتد ضعیف شده

بود» (رجوع شود به‌شرح ۱ صفحه ۱۱ این کتاب)، ۲۳۰ تفسیر تازه درباره این جمله که «... شاید گوید وی‌شما دروی بچشم حقارت نگریسته بود» (رجوع‌شود به‌شرح۱صفحه۱۴۳ این کتاب) و۵۵تفسیرتازه درباره «آنکس که از روی فرومایگی آن‌دریغ بزرگ را کرده بود» (رجوع‌شود بشرح۱ صفحه۱٤۷این کتاب) انتشاریافته‌است. برای‌اینکه رقم‌متوسط یکصدساله‌اخیر دراین‌باره بدست‌آید قاعدتاً بایدهریك ازین‌ارقام راده‌برابر کرد.

شخصیت «دانته»

برخی از بزرگان بسرزمین معینی تعلق دارند؛ برخی هستند که دامنه نفوذشان ازسرزمین خودشان تجاوزمیکند و سراسرعصر و دوره‌ایرا شامل میشود؛ بزرگان معدودی نیز هستندکه پا از عصر و دوران خود فراتر میگذارند و برتاریخ جهان یعنی بر سراسر قرون بعد از خود سایه می‌افکنند. ازاین‌بزرگان‌درهمه‌رشته‌های‌علم‌وادب‌وفکر وهنروسیاست‌وغیره. میتوان‌یافت، وشك نیست‌که در عالم ادب «دانته» یکی ازین‌کسان است.

تقریباً تمام محققین عالم ادب مغرب زمین دانته‌را یکی ازسه شاعری شمرده‌اند که «اعظم‌شعرای تاریخ‌جهان» لقبدارند.

بدیهی است مقام «اعظم شعرای ایتالیا» برای دانته بقدری مسلم و محرز است که هیچکس تاکنون در این باره تردیدی نکرده است. دانته در ایتالیا مقامی داردکه باحتمال قوی نظیرآنرا هیچ شاعر دیگر درهیچ کشور دیگر ندارد، زیرا در ایران ما این مقام میان فردوسی و نظامی و سعدی وحافظ مشترك‌است، و در اروپا نیز، گوته درآلمان، ولتر و هوگو درفرانسه، کالدرون در اسپانیا، کاموئیس در پرتقال وپوشکین درروسیه با همهٔ عظمت خود این‌اولویت مسلم راکه دانته در ایتالیا دارد ندارند. فقط مقام شکسپیر را درانگلستان میتوان بامقام دانته در ایتالیا برابر نهاد، با این‌تفاوت‌که نام دانته در ایتالیا با یکنوع «تقدس» روحانی درآمیخته که شکسپیر فاقدآنست، وازاین‌حیث دانته را میتوان درکنار لسان‌الغیب ما جای داد.

چنانکه گفته‌شد تاکنون دراروپا سه‌نفرازشعرای‌جهان «اعظم شعرای تاریخ‌بشر» محسوب شده‌اندکه عبارتنداز: همر ودانته و شکسپیر، وبیست سال‌پیش که مراسم هزارهٔ فردوسی درجهان برپا میشد، غالباً اظهار عقیده

کردند که فردوسی نیز یکی ازین جمع است و باید ازلحاظ تاریخ نفر دومین محسوب شود تا این چهار شاعر «ارکان اربعه» ادب جهان باشند.

دانشمند محترم آقای مینوی در شرح جامعی که چند سال قبل درباره دانته نوشته‌اند درین مورد نظر محققین اروپائی را بتفصیل تشریح کرده‌اند[1]: «اروپائیان سه نفر ازشعرا را درطبقه اول، و رأس شعرای بشر قرار میدهند، که همیروس ودانته وشکسپیر باشند، وملاك ایشان اینست که این سه نفر ازتمام عطایا و قوی و ملکات مخصوص شاعر بحد اعلی بهره‌ور بوده‌اند، وهر یك از ایشان عرصهٔ بسیار وسیعی از علایق و احساسات و ممیزات تمامی نوع بشر را میدان جولان افکار خود وموضوع منظومات و نمایشها واشعار خود قرار داده است. دانته ازحیث سهولت الفاظ وسادگی کلام، ازحیث افسونگری وگیرندگی سخن و سحر بیان برای عموم آدمیان واز حیث تنوع معانی بپای آن دوشاعر دیگر نمیرسد، وآن لذت دائمی که اشعارهومیروس وشکسپیر بخواننده وشنونده میدهد درشعردانته کمتراست. ازحیث جزالت و استحکام وقوت عبارت، واز حیث عمق فکر وقوهٔ پی بردن بکنه صفات بشر ورسیدن بغوررزندگانی، دانته باآندونفر برابراست. ولی چیزهائی هم هست که دانته در آنها ازآندو شاعر بالاتراست: منجمله اینکه دامنهٔ موضوعات وعرصه جولانگاه افکارش وسیعتراست، و مجموعهٔ کمالات وممیزات انسانی، بعلاوهٔ طبیعت و گذشته وحال وآینده همه‌را بیشتر از آن دونفر دیگر مطمح‌نظر قرار میدهد و توجه او بمعارف بشری و جمع کردن ووفق دادن بین‌آنها، واشتیاق او به اینکه جامعهٔ بشری بطور کلی تمام هم وسعی خود را متحداً مصروف سیر درراه کمال بنماید مافوق توجه‌واشتیاق سایرین است، وبهمین‌جهت است که اوگوست‌کنت فیلسوف بزرگ فرانسه گفته‌است که «کتاب کمدی الهی دانته حماسه بی‌مثل ومانندی‌است وهنوزهم بلندترین درجهٔ فروجلال هنروصنعت انسانی همین است.»

شاخصیت دانته درعالم ادب بقدری است که حتی‌مقام گوتهٔ آلمان‌را که بیشك ازعجیب‌ترین نوابغ‌تاریخ‌بشراست بااوبرابر ننهاده‌اند. میان‌شکسپیر ودانته نیز این تفاوت هست که شکسپیر اثری که بتنهائی با «کمدی الهی» دانته قابل‌قیاس باشد ندارد، وبرابری ایندو، وقتی است که مجموعهٔ آثار شکسپیر را که از افتخارات عالم انسانی است با «کمدی الهی» دانته در ترازوی سنجش گذارند.

۱ــ «پانزده گفتار» از آقای مجتبی‌مینوی ــ نشریهٔ‌دانشگاه‌تهران، صفحات ۳۷ و ۳۸

از نظر غربیان، مقام دانته چنان بلند است که غالباً پایان دوران قرون وسطی را زمانی میشمارند که «کمدی الهی» این شاعر نوشته شد، زیرا معتقدند که درواقع بااین‌اثر عصر جهالت وظلمت بپایان رسید ودورهٔ فروغ رنسانس آغازشد.

زندگی دانته

دانته آلیگیری Dante Alighieri درماه‌مه سال ۱۲۶۵ درشهر فلورانس بدنیا آمد[۱].

فلورانس در آن زمان یکی‌از جمهوریهای متعدد ایتالیا بود که مانند شهرهای ونیز Venezia، پیزا Pisa، سیه‌نا Sienna، جنوا Genova، راونا Ravenna وغیره، برای خود استقلال داشت؛ این شهرها از لحاظ بازرگانی شهرهائی آباد ومرفه بودند، ولی همهٔ آنها دستخوش اختلافات ودسیسه‌بازیها و بند وبست های داخلی فراوانی بودند که در آن دوره تقریباً برسراسر اروپا حکمفرما بود، منتها درهیچجا بپای‌ایتالیا نمیرسید.

از اوایل قرن سیزدهم مسیحی (قرنی که دانته در آن بدنیا آمد)، فلورانس وغالب شهر های اطراف‌آن میدان زورآزمائی سیاسی دودسته‌ای بودند که گوئلفی Guelfi وگیبلینی Ghibellini[۲] نام داشتند. از لحاظ سیاسی «گیبلینو» ها طرفدار «امپراتوری مقدس روم و ژرمن» بودند که ریاست‌آن با امپراتور آلمان بود، و «گوئلفو»ها که خاندان‌دانته ازآنها بود بعکس هواخواه پاپ‌وآزادی ایتالیا ازنفوذآلمان بودند.

برای آشنائی با جریان زندگی دانته وطرز فکر قرون وسطائی آن زمان که اساس شناسائی «کمدی الهی» است، باید وضع کلی اروپای آن دوره را بنظر آورد.

درقرن دانته، اروپا اواخر دورانی را میگذرانید که امروزه بطور کلی «قرون‌وسطی» نامیده میشود. این دورهٔ قرون‌وسطائی ازاوایل قرن ششم مسیحی که امپراتوری روم براثر حملات وحشیان شمالی اروپا و

۱- نام این‌شهر درزمان دانته فیورنتسا Fiorenza بود و بهمین‌صورت نیز در «کمدی‌الهی» آمده‌است، ولی‌امروزه در ایتالیا فیرنتسه Firenze خوانده میشود، دراین کتاب، بنابتلفظی که‌ازمدتها پیش‌درایران‌معمول‌بوده همه‌جا «فلورانس» آورده‌شده‌است.

۲- جمع گوئلفو Guelfo و گیبلینو Ghibellino که در حواشی این کتاب گوئلف و گیبلین آورده شده‌است. (رجوع‌شود بصفحهٔ ۸۵ این کتاب، شرح۲)

وحشیان زردپوست آسیای مرکزی و شرقی ازهم باشید ، تا سال ۱٤٥۳ که شهر قسطنطنیه بتصرف ترکان عثمانی درآمد ادامه داشت ، ودرسراسر این دوران، مغرب زمین بجزقسمت کوچکی ازآن که امپراتوری بیزانس را شامل میشد ، واسپانیا که تحت استیلای مسلمانان بود ، درجهل وپراکندگی واختلافات خانگی میزیست . در این دوره تقریباً تمام اروپا تقسیم به سرزمینهای مستقل کوچك کوچکی شده بود که تحت تسلط فئودال‌ها قرار داشت ، و فقط مذهب بود که تا حدی مشعل علم را در این ظلمتکده تابان نگاه میداشت .

قرنی که دانته درآن بدنیا آمد نزدیك باواخر این دوران قرون وسطائی بود وتدریجاً مقدمات تحولات اجتماعی عظیمی که دورهٔ «رنسانس» ودرپی آن عصر جدید را بدیدآورد آغاز شده بود . دانشگاه های متعدد در شهرهای بزرك ایتالیا وفرانسه وآلمان و انگلستان و اتریش تأسیس شده وبسیاری ازآثار برجستهٔ فکر وادب وعلم یونانی و اسلامی بزبان لاتینی که زبان علمی اروپای آنروز بودترجمه شده بود ، واندك‌اندك نویسندگان وشعرا ودانشمندان بزرگی ازقبیل پترارك وسن تماس‌داکن وآلبرتوس ـ ماکنوس (البرت کبیر) و بیکن وغیره دراروپا پیدا شده بودند ، وبررویهم هنر و ذوق از خشونت و زندگی قرون وسطائی بدر میآمد . خیلی از تاریخ نویسان و متفکرین اصولا براین نظرند که ظهور «دانته» را با او شروع کرد .

درقرن سیزدهم یعنی درقرن دانته و «کمدی‌الهی» وضع کلی اروپا ودنیا بطور خلاصه بدین‌ترتیب بود : جنگهای چند صدساله صلیبی که‌ازسال ۱۰۹٦ مسیحی شروع شده بود قریب باتمام بود ؛ آخرین جنك واقعی صلیبی ، بین‌شرق‌وغرب،دراوایل‌قرن‌سیزدهم مسیحی تحت رهبری ونیزی‌ها و بکمك نیروی دریائی آنان صورت گرفته بود ، و جنك دیگری که اندکی بعد ازآن علیه «مرتدین» آلبی انجام شد و جنك صلیبی نام گرفت ، بیشتر به‌شوخی شباهت‌داشت . این «مرتدین آلبی» که درجنوب فرانسه میزیستند پیروان فرقهٔ خاصی ازآئین عیسی بودندکه براساس دوگانگی دین‌زرتشتی ومعتقدات ایرانی تکیه‌داشت ، ودرحقیقت اینان مظاهر روح و فلسفه ایرانی دراروپای آنروز بودند .

مقارن این احوال،آسیا دچار بزرگترین طوفان سیاسی و اجتماعی تاریخ خود یعنی اسیر فتنهٔ مغول بود . شصت سال پیش از تولد دانته ،

چنگیز یورش وحشیانهٔ خویش را از مغولستان بسوی مغرب شروع کرده و شمال چین و آسیای مرکزی و بعد ایران را بتصرف در آورده بود و اندکی بعد مغولان روسیه جنوبی را اشغال کرده و از راه لهستان بار و پا سرازیر شده بودند. در اواسط این قرن (۱۲۴۱ مسیحی) نیروی مغول در جنگی تاریخی، قوای آلمانها و لهستانیها و مجارها را درهم شکست و پنج سال پیش از تولد دانته بود که «قوبلای قاآن»، خان کبیر، فرمانروائی امپراتوری عظیمی را که از کنارهٔ دریای ژاپن تا قلب اروپا را شامل میشد آغاز کرد.

در همین موقع در انگلستان نخستین «پارلمنت» واقعی تاریخ گشوده میشد، و این واقعه درست در همان سال صورت گرفت که دانته پای بجهان مینهاد؛ و در این احوال، در فرانسه وضع اجتماعی درست در مسیری مخالف با مسیر اجتماعی انگلستان یعنی بسوی استقرار قدرت مطلقه پادشاهان سلسله «والوا» و از میان رفتن تدریجی ملوك الطوائفی بنفع حکومت مرکزی پیش میرفت. آلمان و ایتالیا هنوز تحت حکمفرمائی واحد امپراتوران مقدس روم و ژرمن بودند ولی ایتالیا تلاش بسیار میکرد که خود را از زیر نفوذ آلمانها بیرون آورد.

در این میان بزرگترین قدرت معنوی در سراسر اروپا قدرت پاپ ودستگاه مذهبی واتیکان بود که درهمه‌جا حریف بزرك و سرسختی برای پادشاهان و فرمانروایان بشمار میرفت، بدین‌جهت بود که در آلمان و فرانسه و انگلستان و بسیار جاهای دیگر، پاپ‌ها با حریفان سیاسی خود دست و پنجه نرم میکردند. تنها جائی که از نفوذ پاپ مصون بود، قسمتی از اسپانیا بود که هنوز زیر فرمان مسلمانان بود، ولی در آن زمان دیگر قدرت واقعی مسلمین در اسپانیا رو بزوال بود و آن شکوه و هیمنهٔ قرون پیش را نداشت.

در تمام اروپا هیچ سرزمینی به پراکندگی ایتالیا نبود. قسمت جنوبی ایتالیا جزو حکومت «ناپل وسیسیل» و قسمت مرکزی آن قلمرو پاپ و واتیکان بود، ولی از شمال رم تا بالای ایتالیا تقسیم به حکومتهای خودمختار کوچکی شده بود که چنانکه گفته شد از حیث فرهنك و ذوق و صنعت و تجارت خیلی پیش رفته بودند. ولی همهٔ آنها مثل ایالات مختلف یونان قدیم، از یکطرف اسیر اختلافات ودسته بندیهای شدید سیاسی داخلی بودند وازطرف دیگر بایکدیگر درجنك وجدال بسر میبردند. از نظر اخلاقی غالب این جمهوریها دچار انحطاط فراوان بودند، بطوریکه

دروغ وحیله وارتشاء وپیمان‌شکنی وخیانت و عدم‌توجه باصول شرافت برای آنها امری رایج بود؛ بهمین‌جهت سرتاسر کمدی الهی پراست از شکایتهائی که‌شاعر ازاین فساد عمومی شهرو کشور خود میکند.

فلورانس که شهر بسیار آبادومتنعمی بود، دراین‌زمان در آتش‌اختلافات شدید داخلی میسوخت. چنانکه گفته شد از اوائل قرن سیزدهم مسیحی (قرن‌تولد دانته)، دودسته‌سیاسی رقیب‌یعنی «گوئلف‌ها» و «گیبلین‌ها» دربن شهرباهم کشمکش داشتند و گاه‌اینان و گاه‌آنان برتوسن‌مراد سوارمیشدند. درسال ۱۲۶۰ یعنی پنج‌سال پیش از تولد دانته بالاخره کار این اختلاف به خونریزی موحشی کشید، بدین ترتیب که دسته «گیبلین‌ها» که چندی پیش از آن از فلورانس طرد شده بودند به فرماندهی «فاریناتا» با قوای شهر «سیه‌نا» پیمان اتحاد بستند و متفقاً بقوای فلورانس حمله بردند و آنها را در جنگ معروف «مونتاپرتی» Montaperti درهم شکستند که در «کمدی الهی» بارها بدان اشاره شده است. در نتیجهٔ این پیروزی دسته «گیبلینی» که طرفدار امپراتوری آلمان و روم و از لحاظ اجتماعی مدافع طبقه اشراف (آریستوکراسی) بود، درفلورانس روی کار آمد، ولی چندی بعد پس‌ازمرگ فاریناتا، ورق برگشت واینبار برای‌همیشه گیبلین‌ها ازین‌شهر طردشدند و «گوئلف»ها که خاندان دانته‌ازآنها بودند حکمرانی شهررا دردست گرفتند.

اما اندکی نگذشت که میان خود این گوئلف‌ها تفرقه‌افتاد، وبالاخره این‌تفرقه باعث تقسیم آنان به دودسته مختلف شد که «سیاه‌ها» Neri و «سفیدها» Bianchi لقب گرفتند. این‌دسته‌ها طبق روش کلی گوئلف‌ها طرفدار پاپ بودند، ولی بیش‌ازپاپ‌خواهان آزادی‌فلورانس درمقابل‌هرگونه نفوذسیاسی خارجی بشمارمیرفتند، بدین‌جهت طولی نکشید که یکی‌ازآندو، یعنی دسته‌سفیدها با پاپ از درستیز درآمد، وپاپ بکمک فرانسویان‌درصدد درهم‌شکستن آنها برافتاد. شاید این حوادث، مثل دسیسه‌بازیهای سایر ادوار تاریخ ایتالیا وجهان، میبایست دیر یازود فراموش شده باشد، ولی امروزه این تحولات سیاسی قرن سیزدهم اختصاصا مورد توجه عمومی است، زیرا «کمدی الهی» دانته آنرا بصورت خاطره‌ای فراموش نشدنی درآورده است.

در چنین محیط آشفته و پردسیسه‌ای بود که دانته سالیان کودکی و جوانی خودرا گذرانید. ازتحصیلات اولیه اوچندان اطلاعی در دست نیست،

ولی قطعی است که این تحصیلات وسیع ودامنه‌دار بود؛ ظاهراً وی در دانشگاه «بولونیا» که در آن عصر شهرت خاص داشت، ونیز در دارالتعلیم فرقهٔ مذهبی «برادران کهتر» Frati Minori [1] درشهر سنتا کروچه تحصیل کرد، ولی قسمت عمدهٔ رشدفکری وفلسفی خودرا مرهون دانشمند بزرگی بنام «برونتو لاتینی» Brunetto Latini بود که چندین کتاب و یکنوع «دائرةالمعارف» علوم آن عصر را بزبانهای فرانسه و ایتالیائی ولاتینی نوشته بود، ودانته در سرود پانزدهم «دوزخ» خود بتفصیل و با احترام از او نام میبرد.

دراین دوران کودکی بود که عشق افسانه‌ای و معروف دانته به «بئاتریکس» آغاز شد. بئاتریکس [2] دختر مردی بنام «پرتیناری» بود که نزدیکی خانوادگی بادانته داشت، و در یك میهمانی فامیلی بود که دانته برای اولین‌بار با دختر او ملاقات کرد. درآن‌هنگام «دانته» نه سال داشت وبئاتریس هشت‌ساله بود. ولی خود دانته معتقداست که عشق سوزان او به‌بئاتریس ازهمین‌هنگام آغازشد، وچنانکه در کتاب «زندگانی نو» خود میگوید «ازین‌هنگام بود که پابقلمرو سلطان عشق نهاد».

ده سال بعد وی نخستین نغمه های عاشقانهٔ خودرا بخاطر این دختر سرود. ولی این عشق تاآخر بصورتی افلاطونی باقی ماند، زیرا بئاتریس بمردی دیگر شوهر کرد و اندکی بعد یعنی در ژوئن سال ۱۲۹۰، در ۲۴ سالگی مرد. این مرگ نابهنگام روح دانته را تکان داد واو راکه هنوز شاعری تازه کار و ناپخته بود، چنان آمادهٔ شاعری کرد که عاقبت بصورت یکی‌از بزرگترین شاعران تاریخ جهانش درآورد.

در ادبیات جهان ستایشی که دانته ازین زن کرده نظیر ندارد، زیرا هیچ شاعری هنوز محبوبه خودرا تابدین‌درجه الوهیت بالانبرده است. دانته بدین بئاتریس‌در «کمدی الهی» مقام «مظهرحق» و «نمایندهٔ لطف الهی» داده، واورا تابعد فرشتگان ملکوت بالابرده ودرعالیترین طبقه فردوس، که‌آدمیان بدان‌راه میتوانند بافت جای داده است. خودش «پیش‌از سرودن «کمدی‌الهی» در کتاب معروف‌دیگرش بنام «زندگانی نو» Vita Nuova نوشته بود که: «... امیدوارم دربارهٔ او آن چیزی را بگویم که تاکنون دربارهٔ هیچ‌زنی گفته نشده‌است»، و کم‌اتفاق افتاده که کسی تابدین‌پایه قول خویش وفاکرده باشد.

۱ـ دربارهٔ این‌فرقهٔ‌مذهبی، به‌شرح‌اول سرودبیست‌وسوم این کتاب‌مراجعه‌شود.

۲ـ Beatrice Portinari ؛ بشرح۳ صفحهٔ۲۴ این کتاب مراجعه‌شود.

بـااینوصف ، عشق دانته به بئـاتریس مـانع از آن نشدکه وی پس از مرگ محبوبه خود روی به عشقهائی دیگر آورد و سراغ زیبارویـانی دگر رود .

شاید ، چنانکه غالباً در شرح حال دانته نوشته‌اند ، این گریز پائیهای شاعر بیشتر بخاطر سرگرم کردن او صورت گرفت تا برای تسلای خاطر و فراموشی . بالاخره در سال ۱۲۹۳ ، یکسال بعداز مرگ بئـاتریس » وی با زنی بنـام جما Gemma از خاندان دونـاتی Donati یك خـانوادهٔ محترم فلورانسی ازدواج کـرد ، و این زن تـا ده سال بعـد از مرگ او نیز زیست .

دربن زمـان دانته شاعر مشهوری شده‌بود ویکـی ازرهبران مکتب ادبی تازه‌ای بنام «سبك مـلایم نو» Dolce Stil nuovo بشمار میرفت که درعالم ادب بوجود آمده بود . این مکتب ، نظیر مکتب رمانتیك قرن نوزدهم طرفدار بیان احساسات وعواطف قلبی بود ، و اساس کار آن دوری ازتصنع و سادگی بیـان وتوجه به الهامـات شاعر بشمار میرفت ، و ازین حیث نقطه مقابل مکتب‌ادبی رایج آنزمان بود که «مکتب ادبی‌سیسیل» نام داشت واساس‌کارش سبك‌نویسندگی پیچیده وپر ازسجع وقافیه‌ای بود که تا حدزیادی بمکتب نظم‌هندی‌ما شباهت داشت .

درهمین‌احوال‌دانته درچندین‌زدوخورد بین‌قوای‌فلورانس وهمسایگان اینشهر شرکت کرد که خاطرهٔ آنهاجا بجادر « کمدی‌الهی » آمده‌ومهمترینشان نبرد « کامپالدینو » بود .

در حدود سی سالگی بفعالیت سیاسی پرداخت . در سالهـای ۱۲۹۶ و۱۲۹۷ بعضویت «شورای صدنفری» Consiglio dei Cento انتخاب شد ودرسال ۱۳۰۰ بسمت سفیر فلورانس به «سن‌جمینیانو» رفت ؛ دو ماه نیز درسال ۱۳۰۱ سمتی‌نظیر «رئیس دیوان عالی کشور» را در شهر خود داشت، ودراین‌سمت بود که لااقل ده‌نطق آتشین علیه پاپ بونیفاتسیوی‌هشتم ابراد کرد که تمام بدبختیهای بعدی او ازآن سرچشمه گرفت ؛ ولی‌دانته‌عملا در« کمدی الهی» ازاو بطوری انتقام ستاندکه این‌پاپ را بصورت یکی‌از منفورترین پاپهای تاریخ کلیسا درآورد .

درسال ۱۳۰۰ ، بین دودستهٔ‌سیاسی «سفیدها» که نمایندهٔ ثروتمندان و نوکیسگان شهر بودند ، و دستهٔ «سیاه‌ها» که از طبقات عامه هواخواهی میکردند ، زدوخوردی شدیددرگرفت که برآتش کینه‌توزیهای گذشته دامن

زد، پاپ ظاهراً برای استقرار آرامش و در واقع برای توسعهٔ نفوذ خود، کاردینال «آکوتاسپارتا» را به‌فلورانس فرستاد، ولی وی نتوانست کاری انجام دهد، واینبار پاپ از شارل دووالوا برادر فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه کمك گرفت. مقام و قدرت این «مصلح» تازه فلورانسیان را سخت نگران کرد، ودستهٔ سفیدها که درآنوقت روی کار بودند، سه‌نفررا بنمایندگی‌خود بعنوان «سفیر فوق‌العاده» بنزد پاپ فرستادند تا او را ازین فکر منصرف سازند وراه سازشی بدست آرند. دانته یکی از این سه نفر بود، ولی آن روزیکه بقصدسفر به‌واتیکان ازشهرخود بیرون‌آمد خبر نداشت که دیگر تا آخرعمر خویش این‌شهررا بچشم نخواهد دید.

اندکی بعد از آغاز این سفر بود که «شارل دووالوا» وقوای پاپ پیروزمندانه وارد فلورانس شدند ودستهٔ سفیدهارا که باآنان مخالفت کرده بودند ازآنجا راندند وزمام‌امور را بدست «سیاه‌ها» سپردند. این تغییر حکومت مقدمهٔ «تصفیهٔ» دامنه‌داری شدکه درنتیجه‌آن، بسیاری از اشخاص سرشناس وخاندانهای بزرگ‌شهر ازمیان رفتند؛ وازنظر تاریخی «دانته» معروفترین قربانی این‌تصفیه شد.

روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ نخستین حکم علیه دانته از طرف دادگاه فلورانس صادرشد. دراین‌حکم بقصد بدنام کردن وی، سخنی از سیاست نرفته بود، بلکه ویرا متهم به «سوءاستفاده از اموال دولتی» کرده وبدین‌جرم بپرداخت پنج هزار «فیورینو» جریمه ودوسال تبعید از فلورانس و محرومیت ابد از حقوق مدنی محکوم ساخته بودند. دادرسی بطورغیابی صورت گرفت و دانته درآن حضور نیافت، زیرا همه میدانستند که درچنین دادگاهی رأی بچه‌صورت صادر خواهد شد. تقریباً چهل روز بعدازآن، حکم‌تازه‌ای دربارهٔ اوصادرشد واینبار وی‌محکوم بدان شده‌بود که‌اگر بدست مقامات تأمینیه و قضائی فلورانس بیفتد، زنده زنده در آتش سوزانده شود.

عدم موفقیت این «مقامات تأمینیه» در دستیابی به دانته» بیش‌از هرکس بنفع خود فلورانسی‌ها تمام‌شد، زیرا ازشش قرن پیش بزرگترین افتخار این شهر اینستکه چنین مردی را بجهان داده است، و معلوم نیست که‌خیلی ازتصفیه‌های دیگر این‌چنین اشخاصی‌را ازمیان نبرده‌باشد.

ازآن‌پس یك‌دوران ممتد آوارگی و دربدری برای شاعر شروع شد که تاآخر عمراو ادامه یافت. نخستین ضربتی که دانته از این بابت خورد،

ازدست دادن زن وفرزندانش بود. زیرا اینان اجازه نیافتند که ازفلورانس خارج‌شوند، وبناچارشاعر اززن وازچهار فرزندش: «پیترو»، «یاکوپو»، «آنتونیا» ، «بئاتریچه» دور شد . ازین چهار، دوتای اولی پسر ودو تای دومی دختر بودند، وشاعر بدین‌دختر «بئاتریکس» نام‌داده‌بود . ازین‌تاریخ دیگر تاآخرعمر زنش‌را ندید، ودوتن ازفرزندانش فقطدراواخر زندگانی اوتوانستند بشهری که وی‌درآن بسرمیبرد بروند .

دوران بیست‌سالهٔ بازماندهٔ عمر دانته، از اینپس در شهر های مختلف ایتالیا گذشت، و احتمال هم میرود که وی درین ضمن به فرانسه و آلمان و شاید هم انگلستان سفر کرد . بهرحال چندین دانشگاه فرانسه و آلمان ، ودانشگاه آکسفورد انگلستان، مدعی آنند که این«شاعر بزرگ اروپا»را در زمرهٔ شاگردان خود داشته‌اند . تاآخر عمر ، دانته همچنان امید داشت که روزی اجازه بازگشت به فلورانس بدو داده شود، ولی هربار این اجازه را از وی مضایقه کردند ، و بالاخره نیز مردی که ایتالیا او را از «بزرگترین نوابغ تاریخ خود» شمرد ، دور از زادوبوم خویش در غربت بخواب جاودان رفت .

یکی دوسال اول را وی در شهر سیه‌نا Sienna گذرانید . از آنجا به سن‌گودنتو و ورونا Verona و بعد به پادووا padova رفت . در همه جا از طرف بزرگان و زمامداران شهرها با او بگرمی تمام رفتار شد وهمه‌جا دربارها وکاخها برویش گشوده بود . ولی خودش با تلخی بیکی‌از دوستان نزدیکش نوشت که: «نمیدانی نان‌دیگری چه‌تلخ است، ونمیدانی‌چه سخت‌است که آدم ازپلکان دیگری بالارود وپائین‌آید !»

چندی‌نیز، از ۱۳۱۴ تا۱۳۱۶ ، درشهرلوکا Lucca مقیم بود ، ولی آخرین منزل این سفر غربت بیست‌ساله او ، و مشهورترین این منزلها ، شهر راونا Ravenna بود . این شهر درین زمان تحت حکومت «گویدو نوولودا پولنتا» Guido Novello da Polenta بود که دانته نامش‌را جاودانی کرده است ، و «فرانچسکاداریمینی» ، زن زیبائی که جذابترین «قیافهٔ» دوزخ دانته‌است[1] ، وبادست دانته نامش درفهرست‌عشاق بزرگ تاریخ‌جهان ضبط‌شده ، خویشاوند این‌دوك بود .

دانته در این شهر تا سال ۱۳۲۱ میهمان کان‌گراندهٔ‌دلااسکالا Can Granda della Scalla بود؛واین‌همان کسیست که «کمدی‌الهی»

۱ـ بهشرح۴ صفحهٔ۶۹ این کتاب مراجعه‌شود .

شاعر بوی اهداء شده است. در تابستان این سال، وی از طرف کنت دا پولنتا، زمامدار شهر، بعنوان «سفیر فوق‌العاده» یك مأموریت خارج رفت[۱]. در بازگشت ازین مأموریت بود که وی بناگهان دچار تبی شدید شد واین تب در شب ۱٤ سپتامبر سال ۱۳۲۱ اورا بدست مرگ سپرد. درین هنگام ٥٦ سال داشت. درساعت آخر گفت: «کاش درخانه خودم مرده بودم!»

در خانهٔ او، درین زمان زنی شکسته دل زندگی میکرد که حق دیدار شوهرش را نداشت. ولی مردم شهری که با او چنین رفتاری کرده بودند، پس از مرگ وی ناگهان فهمیدند که این «تبعیدی» بزرگترین پرچمدار افتخار شهر آنان بوده است. آنوقت داد و فریاد راه انداختند تا جسد شاعر و نابغه بزرگ خودرا پس بگیرند، واین «نوشداروی پس‌از مرگ» خوانندهٔ ایرانی‌را بی‌اختیار بیادشاعر بزرگ دیگری از سرزمین ما میاندازد که او نیز مثل دانته از بزرگترین مفاخر تاریخ بشر بود، و او نیز مثل دانته زبان کشور خودرا «پی افکند»، واو نیز مثل دانته سالیان آخر عمر را بادلشکستگی و تلخکامی در گوشه‌ای گذرانید، واگر آنچه گفته‌شده راست باشد، برای او نیز پس از مرگ «نوشدارو» فرستادند. مثل اینست که طبیعت از آنانکه تحمل عظمت نبوغشان را ندارد، در همه‌جا بیکنوع و بایك‌روش معین انتقام میگیرد.

راونی‌ها حاضر به پس‌دادن جسد میهمان بزرگ خود نشدند، و این بار فلورانسی‌ها که از تطمیع نتیجه نگرفته بودند از راه تهدید درآمدند ولشکر آرائی کردند تا «خاك راونا را بتوبره کشند» و جسد دانته را پس بگیرند. اما این‌بار «برادران کهتر» راونا دست بحیله‌زدند و فلورانسیان را فریب‌دادند، وبالاخره نیز جسد بزرگترین میهمانی‌را که یك‌شهر ایتالیائی بخود دیده‌بود، وخواهددید، درخاك خویش نگاه‌داشتند. وامروز آرامگاه این‌شاعر که مثل آرامگه‌خواجه‌آسمانی ما «برآن‌میگذرند وهمت میخواهند» درآن‌شهر است.

آثار دانته

بجز «کمدی‌الهی» که شاه‌اثر دانته است، و در صفحات بعد از آن سخن خواهد رفت، وی چندین اثر منظوم و منثور دیگر دارد که بعضی

۱- در برخی از شرح‌حال های دانته، مقصد این مأموریت دربار پاپ وبرخی دیگر ونیز ذکرشده. بدینجهت دراینجا ازذکرنام این‌مقصد خودداری شده‌است

ازآنها به لاتینی و بعضی دیگر به ایتالیائی نوشته شده. اسامی آنها بدین قرار است:

«زندگانی نو» Vita Nuova، بایتالیائی؛ شامل نغمه‌های عاشقانه‌ای که‌دانته قسمتی از آنها را بخاطر بئاتریس وقسمتی دیگررا برای زنان دیگری که شاعر با آنها در دورانی که بقول خود «راه راست را گم کرده بود» سری وسری داشته، سروده است. قسمتی از این کتاب نیز به نثر نوشته شده.

«ضیافت» Convivio، بایتالیائی، مجموعه‌ای فلسفی شامل شرح وتفسیر الهیات، ادبیات، فلسفه واخلاق، بصورت درسهائی برای عامه، که دانته ظاهراً آنهارا دریك سلسله ضیافتهای فلسفی بیان میکند، و درحقیقت این کتاب برزمینه ضیافت افلاطون تنظیم شده‌است. وی در نظر داشت این کتاب را برپانزده فصل تقسیم کند، ولی بیش‌از چهارفصل ازآنرا ننوشت و کتاب ناقص ماند.

«سلطنت» De Monarchia، به لاتینی، اثری به نثر، که براساس فکر «حکومت واحد جهانی» مرکب از تمام کشورهای جهان و تحت حکومت یك پادشاه واحد تنظیم شده است. نظریه کتاب اینست که باید دنیا یك پادشاه دنیوی واحد (که جانشین امپراتوران روم‌باشد) ویك راهنمای معنوی واحد (پاپ) داشته باشد.

آهنگها Le Rime، بایتالیائی، شامل‌اشعاری بسیارقوی ومحکم، که‌شاعر آنهارا «سنگی» نامیده، زیرا درباره زن‌ناشناسی سروده شده که بقول‌دانته دلش‌ازسنگ بوده است.

دو اثر لاتینی دیگر بنام Epistolae و Eclogae ویك اثر لاتینی مربوط بآب و زمین بنام Questio de aqua ET Terra ازاو باقی‌مانده، که اهمیت کمتری دارند. ولی تمام این آثار دانته، که آنها را «آثار صغیر» او (Opere minori) مینامند، بطوری‌تحت‌الشعاع‌عظمت «کمدی الهی» قرار گرفته‌اند که عادتاً ازدانته فقط بعنوان «شاعر کمدی الهی» نام برده میشود.

کمدی الهی

• کمدی الهی • La Divina Commedia، که بزرگترین اثر دانته، وبزرگترین‌شاهکار ادبیات‌ایتالیا، و بزرگترین محصول‌ادبی وفکری

قرون وسطای مغرب زمین ، و یکی از بزرگترین آثار ادبی تاریخ جهان بشمار آمده است ، محصول دوران بیست سالهٔ غربت و دربدری دانته است که شرح آن رفت .

شهرت خاص این اثر از همان زمان دانته شروع شد ، ولی اختصاص عجیب آن در اینست که برخلاف سایر آثار بزرگ ادبی که هر یك دوران افتخاری کوتاه یا بلند دارند و بعد از آن اهمیتشان فرو مینشیند ، این اثر ، در تمام دورهٔ ششصد سالهای که از تدوین آن میگذرد ، جزمدت کوتاهی درعصر رنسانس همواره درصدر آثار ادبی مغرب‌زمین جای داشته‌است .

هنوز چندسال ازمرك‌دانته نگذشته بود که‌این کتاب درایتالیا صورت کلاسیك پیدا کرد . بزرگترین نویسندگان ومحققین عصر ، که دررأس آنها میتوان بوکاچیو Boccaccio نویسندهٔ بزرگ ایتالیائی را نام برد که پس از دانته از « پی‌افکنان » زبان ایتالیائی بشمار میرود و دکامرونه Decamerone او شهرت جهانی دارد به‌شرح وتفسیر آن پرداختند ، و جمعی چهل نفری از ادبا ، محققین ، ادب شناسان ، تاریخ دانان ، فقها ، دانشمندان ، باتفاق پسران دانته‌ودوستان وآشنایان او ، مشغول حاشیه‌نویسی براین کتاب شدند « که غالب اطلاعات مربوط باشخاص ووقایعی که در این کتاب بدانها اشاره میشود از برکت همین حواشی بدست ما رسیده است . در شهر فلورانس مجالس درس و بحث مرتبی تشکیل شد که‌کار آن تفسیر وتشریح منظومهٔ دانته‌بود . اندکی بعداز مرك‌دانته ، بغیراز فلورانس در چهار شهر دیگر ازشهر های بزرك ایتالیا ، فرمان صادر شد که هفته‌ای یکبار ، در یکی از کلیساها و میدانها « یك محقق و ادیب برجسته کمدی الهی را برای مردم تدریس کند ومضامین آنهارا شرح دهد تا قابل درك عموم باشد . بسیاری ازین « شرحها » بعنوان « شرح بر کمدی دانته » درهمان زمان تدوین شده و بعدها بچاپ رسیده است .

خود دانته این کتاب را فقط کمدی Commedia نامیده بود ، و لقب « الهی » (divina) یا آسمانی ، درحدود سه قرن بعد یعنی در قرن شانزدهم بدان داده شد . این‌لقب « الهی » مفهوم ارتباط این اثر را با دنیای ماوراءالطبیعه وآسمانی دارد ، وهم حاکی اززیبائی ولطف « خدائی » این اثر است .

اطلاق عنوان « کمدی » بدین کتاب از طرف دانته ، مربوط بدان مفهومی که امروزه کلمهٔ « کمدی » برای مادارد نیست . خوداو توضیح میدهد

که «تراژدی» یعنی اثری منظوم باسبك شعر خواص ، «کمدی» یعنی اثری با سبك متوسط و ترانه یعنی اثری با سبك عـامیانه ، و او خود در مقابل «انئیس» Aeneis ویرژیل ، که خود ویرژیل آنرا «تراژدی بلندپـایه» خوانده است.[۱] ، این مجموعه را «کمدی» نام داده است ، زیرا «کمدی» ماجرائی‌است که برخلاف تراژدی ازبدشروع شود وبحسن‌عاقبت پایان یابد.

اما این «کمدی» چیست ، وجنبه های مختلفی کـه شهرت فوق‌العادهٔ آنرا باعث‌شده ، کدام‌است ؟

«کمدی الهی» ، در درجهٔ اول یك‌اثر شاعرانهٔ استادانه بسیار عالی است. دانته بااین مجموعه نه‌تنها بزرگترین اثرادبی کشور خودرا آفریده ، بلکه «زبان» مملکت ایتالیا را پی‌ریزی کرده است. پیش از دانته مـردم هرایالت ایتالیا بلهجه‌ای خاص حرف‌میزدند که میان آن‌وزبان نواحی‌دیگر اختلاف بسیار بود ؛ زبان علمی ، زبان‌لاتین بود ولی این زبـان فقط مورد استفادهٔ خواص بود وبدرد مردم‌عادی نمیخورد ؛ وچون مسلم بود کـه باید خواه ناخواه یك زبان «ایتالیائـی» برای خواندن و نوشتن بوجود آید ، ایتالیائیها بی‌آنکه خود متوجه بـاشند در انتظار زبان و زبان‌سازی بودند که میبایست مشکل آنانرا حل کند. احتمال‌هم میرفت که زبان «پرووِنسال» جنوب فرانسه زبان رسمی ایتالیـا شود ، ولی وقتیکه دانته اثـری بعظمت «کمدی الهی» بزبان ایالت «تسکانا» ساخت برای هیچکس تردیدی نماند که‌ازآن‌پس این‌زبان ، زبان‌رسمی ایتالیا خواهدشد، وچنین‌نیزشد.

خود دانته حکایت‌میکند که روزی درخیابان زنی‌را دید که اورا بزن دیگری که همراهش بود نشان داد و گفت : «این همان کسی است که بجهنم رفته وبرگشته است» ـ و آن دیگری با تعجب بدو نگریست و جواب داد : «ببین: هنوزهم درسرورویش اثردوده‌های جهنم پیداست»؛ ودانته‌مینویسد: «وقتی که این‌حرف‌را شنیدم ، دانستم که بدانچه میخواسته‌ام‌رسیده‌ام ، یعنی توانسته‌ام بابکاربردن زبان‌مردم بجای‌زبان لاتین، آنچـه‌را که برای عـامه قابل‌درك نبود دردسترس همه‌قرار دهم» .

از بعد از انتشار «کمدی‌الهی» این‌اثر مقیاس و محك سخن‌پردازی زبان ایتالیائی است ، همچنانکه زبان سعدی و حـافظ مـا «حد سخندانی» فارسی بشمارمیرود ؛ زیرا هنوزهم کسی نتوانسته استدرایتالیا پاازحددانته

۱ـ به سرود چهاردهم این کتاب مراجعه شود.

فراتر گذارد ، همچنانکه کسی نتوانسته است بهتر از سعدی ما سخن بگوید .
شباهت زیادی نیز ازاین حیث میان سعدی ودانته است که گفتهٔ هردوجنبهٔ «سهل وممتنع» دارد و این اختصاص که کار ترجمه از اینان را بسیار دشوار میکند اصل سخن آن دورا بصورت شاهکار هائی بی نظیر درمیآورد .

شعر دانته شعری است بسیار موجز ومنسجم ، بطوری که هیچ کلمه از آنرا نه میتوان پس و پیش و نه حذف کرد ، واین فشردگی عجیب باعث شده که غالباً مفهوم اشعار «کمدی الهی» بدون شرح و توضیح قابل درک نباشد .
درسراسر این کتاب غالباً شاعر مطلبی مشروح را دریك یادو جمله خلاصه کرده واین ایجاز درعین آنکه قدرت و تسلط عجیب او را در زبان و نظم میرساند ، اثر وی را بصورت یکی از پیچیده ترین آثار ادبی جهان در آورده است .

بسیاری ازاشعار «کمدی الهی» امروز درایتالیا و اروپا ضرب المثل شده اند ، ودرست بهمان صورت که ما بهرمناسبت ازحافظ وسعدی وفردوسی نقل قول میکنیم در ایتالیا از کمدی الهی شاهد میآورند . بعضی از این اشعار از ایتالیا فراتر رفته و صورت بین المللی پیدا کرده اند و از آن جمله میتوان شعر بسیار معروفی را که برسر در «دوزخ» نوشته شده است نقل کرد که: «ای آنکه داخل میشوی ، دست ازهر امیدی بشوی».

دردرجهٔ دوم «کمدی الهی» یك داستان استادانهٔ بسیار عالی است که ازقدرت داستانپردازی دانته حکایت میکند . طرز گفتار و شیوهٔ نقل حوادث ووقایع ودقتی که در وصف جزئیات و ریزه کاری های «سفر» به دوزخ و برزخ و بهشت بکار رفته ، بدین داستان طولانی صورتی خاص میدهد و آنرا بشکل سفرنامهٔ واقعی یك مسافر درمیآورد ، بطوریکه ازهمان اول خواننده فراموش میکند که آنچه میخواند زادهٔ خیالپردازی یك شاعر است؛ وبالعکس چنین می پندارد که واقعاً یك نفر مسافر ، همچنانکه از شهری به شهری واز کشوری بکشوری سفر میکند ، دراینجا بسفر دنیای دیگر رفته واین حوادث را عیناً بچشم دیده وجزئیات آنرا یادداشت کرده است تا برای دیگران نقل کند . حتی از روی مندرجات این مجموعه ، بآسانی میتوان «نقشهٔ جغرافیائی» دوزخ و طبقات مختلف آن وطول وعرض قسمتها وهمواری وناهمواری جاده ها ووضع رودها وبرج وباروها وصخره ها وغیره را تعیین کرد ؛ این قدرت عجیب دانته را در جلب توجه خواننده «وجذب او» ازراه بکار بردن کلمات وتشبیهات واستعارات وجملات خاصی که تأثیر آنها بدقت و

باتسلط کامل در روانشناسی حساب شده است بالاتفاق یکی از نوادر عالم ادب شمرده‌اند. یك نویسنده ودانته‌شناس معروف معاصر امریکائی «مك - الیستر» دربن‌باره مینویسد: «ترکیب صداها، وآثارترس، ترحم، وحشت، نفرت، اشتیاق، نگاه، گفتار، درسراسر این‌اثر بخصوص در«دوزخ» طوری است که هرکس بی‌اختیار خودش‌را دروسط آن صحنه‌ای احساس میکند که دانته برای‌او تجسم میدهد، چنانکه میتوان ویرا استاد واقعی «هنر سه‌بعدی دنیای امروزی دانست».

دردرجهٔ سوم، ومهمتر ازاین هردو، «کمدی‌الهی» یك‌اثر عالی‌فکری وفلسفی‌است. این‌مجموعه درحقیقت عصاره‌ایست ازعلوم واطلاعات ونظریات وعقایدفلسفی چندهزارسالهٔ بشری که درآن باترکیب خاصی درآمیخته‌اند. دراین کتاب چنانکه گفته‌اند «مجموعهٔ کمالات وممیزات انسانی بعلاوهٔ طبیعت وگذشته وحال محصول‌خاصی بدید آورده که برای‌همهٔ‌مردم جهان‌وهمهٔ‌ادوار وقرون قابل‌درك واستفاده باشد».

بدیهی‌است دربن‌ترکیب باید دونکته را ازهم کاملا مجزا کرد، یعنی مفهوم کلی آنرا ازصورت خاص مسیحی‌وکاتولیکی آن‌جدانهاد. ازنظراخیر «کمدی‌الهی» یك‌اثر مسیحی‌است، وحتی‌درآن، تعصب‌ها وغرض‌ورزیهائی دیده میشود که خواننده امروزی‌را مخصوصاً اگر غیرمسیحی باشد ناراحت میکند. ولی ازبن‌صورت ظاهری گذشته این‌مجموعه صورتی بسیارعمیق‌تر دارد که جنبهٔ فلسفی وتمثیلی آن‌است واین آن‌صورتی است که بعکس جنبهٔ اول برای «تمام‌ادوار وتمام‌سرزمینها» یعنی برای «بشر» ساخته شده است خود دانته دریکجای «کمدی» میگوید: شما که دیدهٔ بصیرت دارید ازورای الفاظ به‌رازپنهان این‌اشعار مرموز پی‌برید».

ازبن‌نظر سرتاسر «کمدی الهی» پراست ازتمثیل‌ها و اشارات و استعاراتی که باآنکه ششصدسال است محققین ومتبعین دربارهٔ آنها تحقیق‌و امعان‌نظر کرده‌اند بازبسیاری ازآنها کاملا روشن نشده‌است. تقریباً هریك از حوادث و گفتگوها و اشارات این اثر به نکته‌ای پنهانی اشاره میکند که شاعر همه جا از توضیح صریح آن خودداری کرده ولی خوب پیداست که مفهوم ظاهری آن‌ها منظور اصلی او نیست. حتی اشاره اینکه «به‌راست چرخید» یا «به‌چپ‌چرخید» همه‌جا مفهوم‌تمثیلی خاصی‌دارد؛ وفقط وقتی که ازاین‌نظر بدین‌مجموعه نگربسته شود روشن میشود که راز عظمت و اشتهار عجیب «کمدی الهی» چیست وچرا متفکرین و ادبای اروپا مقام

این اثر را تابدین درجه بالا شمرده‌اند. بدیهی‌است تشریح کامل این موارد تمثیلی دریك ترجمهٔ سادهٔ این کتاب ممکن نیست ومستلزم آنست که مجموعهٔ جداگانه‌ای دربن‌باره تدوین‌شود، کمااینکه تاکنون نه‌یکی‌ودوتا بلکه‌صدها وشایدهزارها ازین‌مجموعه‌ها تدوین‌شده‌است ـ بااین‌وجود در ترجمهٔ حاضر سعی شده‌است هرجا که ضرور باشد، مفاهیم‌تمثیلی اشارات شاعر بطورخیلی خلاصه درحواشی صفحات ذکرشود تامطلب از صورت ابهام فوق‌العادهٔ خود بیرون آمده باشد.

یك اختصاص دیگر «کمدی‌الهی» اینست که درسراسر آن افسانه‌های اساطیری یونان وروم قدیم با معتقدات مسیحی درآمیخته و همه‌جا حوادث قدیم‌وجدیدبدر کنارهم قرار گرفته‌است. این‌ترکیب که شایددرنظریك‌مسیحی متعصب کفرآمیز تلقی شود حاکی از آن علو روح و بزرك‌بینی است که چنین ترکیبی را بدید آورده تااین مجموعه را تبدیل بیك‌اثر جهانی کرده باشد که مربوط به‌تمام«بشر» باشد نه‌خاص یك‌فکر وآئین و کشور خاص، واین‌کاری است که اروپائیان دانته‌را درآن اعظم شعرای عالم دانسته‌اند ولی برای من‌قبول این‌نکته دشوار است که دراینراه دانته ازحافظ‌ما فراتر رفته باشد.

چنانکه گفته‌شد، جنبهٔ‌معنوی وتمثیلی «کمدی الهی» عالیترین جنبه‌ها وامتیازات آن‌است. درك این تمثیل‌ها ازنظر مفهوم یکایك آنها کاری‌بس دشواراست، ولی‌درك مفهوم‌تمثیلی اساس کتاب بعکس خیلی آسان است: سراسر این مجموعهٔ طولانی، شرح سفری است که از راهی دراز و پر از موانع ومشکلات از وادی گناهکاری به سرمنزل رستگاری و صفای معنوی صورت میگیرد و بحقیقت «جهاد با نفس» نام دارد. راهی است صعب و جاده‌ای ناهموار که درآن‌قدم بقدم‌فریب واغوا درکمین نشسته‌است تا مسافر را ازادامهٔ‌آن سفرمنصرف کند. ودرچنین راهیکه «منزل بس‌خطر ناکست‌و مقصد ناپدید» مسافر تنها و بیراهنما نمیتواند رفت، زیرا بقول حافظ ما:

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم   که گم‌شدآنکه‌دربن‌ره برهبری نرسید

بدین‌جهت است که مسافر خطاکار این سفر را نخست براهنمائی عقل (ویرژیل) وبعد برهنمائی عشق (بئاتریس) انجام میدهد. نخستین‌شرط این سفر اقرار بگناهکاری و توجه به‌زشتی خطاست، زیرا هیچکس نمیتواند ازگناهی دوری گزیند مگرآنکه واقعاً متوجه گناهکاری خود بشود. این



بزم خدایان (Il Parnaso) تابلو معروف رافائل (Raffaello) ـ رم ، موزهٔ واتیکان ،
قسمت [illegible] تالارهای رافائل « (Stanze di Raffaello)
(در وسط ، آپولن خدای موسیقی و هنر ، درمیان پریان الهام بخش نه گانه (Muse) ودرسمت چپ بالا
« همر » شاعر بزرگ یونان و« دانته » ودرقسمت پائین سمت چپ ، « سافو » شاعرهٔ نامی یونان دیده میشوند .)

مرحله‌ایست که «دوزخ» کمدی‌الهی راتشکیل داده است که در آن مسافراز «وادی گناه» میگذرد و بمخافت خطای‌خود پی میبرد.

مرحلهٔ دوم مرحلهٔ پشیمانی و«توبه» و بعد فراموشی گناه است، واین آن قسمتی‌است که «برزخ» را شامل میشود. مرحلهٔ سوم راه سربالائی سخت ولی خوش عاقبت رستگاری است که درطی آن بخلاف آن دومرحلهٔ دیگر فقط «عقل» راهنما نمیتواندبود، وراهنمای بزرگتری‌لازم است که«عشق» نام دارد.

دانته این سفر دراز را در «نیمه راه زندگانی خود» انجام میدهد ودر بازگشت ازآن «دفتر خاطرات سفر» خویش را برای ساکنان روی زمین بارمغان میآورد» زیرا هم بئاتریس، هم پترس مقدس، وهم یکی از اجداد اودربهشت‌بوی دستور داده‌اند که بکوشد تا دیگران را بسوی حقیقت راهنمائی کند.

ولی دانته در چه وقت بفکر این سفر افتاد، و این «دفتر سفر» را از لحاظ تاریخی در چه زمانی تنظیم کرد؟ این نکته‌ایست که هنوز کاملا روشن نشده‌است. مسلم است که تدوین« کمدی الهی» در سالهای‌آخرعمر شاعر انجام گرفته؛ برخی عقیده دارند که اتمام این مجموعه بر رویهم هفت سال» یعنی از۱۳۱٤ تا ۱۳۲۱ که چندماه بآخر عمر دانته‌مانده بوده بطول انجامیده است. برخی نیز ازروی‌قرائن مختلف معتقدند که نخستین اشعار «کمدی» پیش از مرگ بئاتریس سروده شده، یعنی اتمام این مجموعه برویهم سی‌سال وشاید بیشتر وقت لازم داشته است. چند نفر نیز براین عقیده‌اند که تمام کمدی در مدت کوتاهی دراواخر عمر شاعر یکسره وبی وقفه سروده شده است.

این مجموعه بطور کلی شامل صد سرود است، بدینمعنی که هریك از قسمتهای سه گانهٔ آن: دوزخ، برزخ، بهشت به سی وسه سرود تقسیم می‌شود، باضافهٔ سرود اول دوزخ که درحقیقت مقدمه‌ای برای تمام «کمدی الهی» بشمار میرود. هرسرود به‌بندهای «سه‌مصرعی» تقسیم شده وبتفاوت ازصدوده تا صدوشصت مصرع راشامل میشود.

دوزخ وبرزخ وبهشت هر کدام شامل ده طبقه اند که عبارتند از: طبقات نه‌گانهٔ جهنم (باضافه طبقهٔ مقدماتی‌آن)؛ طبقات هفت‌گانهٔ برزخ (باضافهٔ جزیرهٔ برزخ، وطبقهٔ مقدماتی آن، وبهشت زمینی)؛ وطبقات نه گانهٔ

۱ـ رجوع شودبه شرح ۱ صفحهٔ ٥

بهشت (باضافهٔ عرش اعلی). بنابراین دانته بطور کلی ۳۰ طبقه را از اول تا بآخر سفر خود طی میکند. اصولا در سراسر این کتاب، دو رقم ۳ و ۱۰ که اولی مظهر «تثلیث» مسیحی و دومی مظهر «واحد» مقیاس یعنی وحدت است اهمیت خاص دارد: کتاب به ۳ جلد تقسیم شده، هرجلد ۳۳ سرود دارد، و هر سرود بصورت بندهای سه بیتی تدوین شده، و از آنجا که «بئاتریس» یعنی مظهر عشق پا بمیدان میگذارد تا بآخر کتاب ۳۳ سرود فاصله است، و سفر آن جهانی دانته در عرض ده روز صورت میگیرد.

قسمت اول این سفر در زیر زمین، یعنی در ظلمات طی میشود. این آن قسمتی از سفر است که به «دوزخ» مربوط است، زیرا دوزخ دانته از زیر قشر زمین شروع میشود و به نقطهٔ مرکزی کرهٔ خاك پایان میپذیرد که در آنجا «شیطان»، فرمانروای دیار رنج، مکان دارد و قلمرو عظیم خودرا اداره میکند. این حفرهٔ عظیم که دوزخ نام دارد، خانهٔ ظلمت و سرما و کینه وجهل و ترس وضعف و زشتی یعنی همهٔ آن آثار شر است که از جانب اهرمن میآید و باهرمن باز میگردد. ولی آنچه باماهیت دوزخ سرشته شده و درواقع تار و پود آن را ساخته است بی‌امیدی یعنی محرومیت ابدی از امید است. تمام گناهان و گناهکاران روی بدین دوزخ دارند. هرقدر گناهی سنگین‌تر باشد صاحب آن پائین تر می‌افتد، تا نوبت «یهودا» میرسد که از فرط سنگینی گناه در کام شیطان جای دارد. درین جهنم، گناهکاران بحسب انواع مختلف گناهان خود بدست انواع مختلف کیفرها وعقاب ها سپرده شده اند که سخت ترین آنها ظلمات مطلق و سرمای ابدی طبقهٔ نهم، یعنی آنجاست که شیطان در وسط آن مکان دارد. این ظلمات و سرما مظهر انکار کامل عواطف انسانی و محبت و عشق از طرف گناهکارانی است که بدین ورطه افتاده‌اند تا طبق قانون «تاوان» که قانون کلی واصلی جهنم دانته است مجازات بینند.

بدین ترتیب از لحاظ طبقه بندی کلی دوزخ دانته با ذوق ما بی شباهت نیست، با این تفاوت مختصر که دوزخ مسلمانان بجای نه طبقه هفت طبقه دارد. ولی از نظر عذاب و کیفر بین این دو تفاوت بارزی وجود دارد، بدین معنی که درجهنم ما وسیلهٔ عذاب فقط آتش است، درصورتیکه درجهنم دانته آتش یکی از وسائل مختلف عذاب بیش نیست وتازه درردیف سخت‌ترین عذابهای دوزخ نیز بشمار نمیرود.

در سراسر دوزخ هر کیفری متناسب با نوع جرم است و این ارتباط گناه با مجازات و اشارات تمثیلی خاصی که در این موارد آورده شده از شاهکارهای دانته در تدوین این کتاب بشمار میرود. چون در ترجمهٔ حاضر درمقدمهٔ هر سرود وجه این ارتباط بطورساده توضیح داده شده، دراینجا توضیح بیشتری دربن باره ضرورت ندارد.

طبقه بندی گناهها در دوزخ طبق نظریهٔ فلسفی ارسطو صورت گرفته است که گناهان را به «گناه های افراط کاری» و «گناهان بدخواهی» تقسیم میکند. گناه های طبقهٔ اول آن هائی هستند که اگر جانب اعتدال نگاه داشته شود فی نفسه جرم نیستند، ولی همین که ازاین حد تجاوز کنند و بصورت اساس زندگی درآینـد جرم میشوند. از این قبیل است: غریزهٔ جنسی، شکمپرستی، خست، اسراف، خشم وغضب. گناه های طبقه دوم آنهائی هستند که با سوء نیت وبقصد اضرارصورت میگیرند و بدودستهٔ گناهان ناشی اززورگوئی وتعدی وگناهان ناشی از مکروحیله تقسیم شده‌اند.

درین طبقه ازگناهان بدترین انواع گناه گناه حیله و غدراست که از گناه زور گوئی وتجاوزکاری نیز نا بخشیدنی تراست، زیرا دانته که حتی گناه زنارا (در طبقهٔ پنجم دوزخ) بدلیل‌آنکه بخاطر عشق صورت گرفته است مستحق اغماض وتخفیف‌شمرده، وگناه زور گوئی وتعدی را درطبقات وسط جای داده، گناه مکر و حیله را درآخرین طبقات دوزخ مکان داده است که باید ساکنان‌آنها سخت‌ترین عذاب‌های جهنم را حمل کنند.

بطور کلی پنج طبقهٔ اول دوزخ که «دوزخ علیا» نامیده میشود و در آن گناهکارانی جای دارند که بار کمتری از خطا بردوش گرفته‌اند خاص دوزخیانی است که بجرم گناهان افراط کاری وآزمندی بدوزخ رفته‌اند، و اینان عبارتند از: بی تکلیفان[1] (طبقهٔ اول)، شهوترانان (طبقهٔ دوم)، شکم پرستان (طبقهٔ سوم)، خسیسان واسرافکاران (طبقهٔ چهارم)، تندخویان (طبقهٔ پنجم):

از طبقـهٔ ششم، «دوزخ سفلی» آغاز میشود که شامل نوع دوم از گناهان است که قبلاشرح آن داده شد. این گناهان بسیار سنگین تر از آن گناهان دستهٔ اولند؛ زیرا که بجای افراطکاری براساس تجاوز وتعدی قراردارند وبا علم بربدی وبراساس سوء نیت صورت میگیرند. این نوع گناهکاران را در اصطلاح لاتین Ex Electione مینامند و اینان در

۱ـ به شرح ۱ صفحهٔ ۲۳ مراجعه شود.

مقابل گناهکاران دستهٔ اول قرار دارند که گناهکاران Ex Passione هستند.

این دسته گناهکاران «دوزخ سفلی» که در درون حصار های شهر «دیته» یعنی در مقراصلی ابلیس جای دارند، خود بدودسته تقسیم میشوند که عبارتند از: اهل خشونت وارباب حیله. طبقات ششم و هفتم دوزخ خاص «متعدیان ومتجاوزین» است که بنحوی از انحاء بحقوق خود یا دیگران یا خداوند تعدی کرده اما مکر وحیله‌ای بکار نبرده‌اند. اینان عبارتند از: زندیقان (طبقهٔ ششم)؛ راهزنان، شاهان ستمگر، خودکشی کنندگان، کفرگویان، اهل لواط، ربا خواران (طبقهٔ هفتم).

طبقات هشتم ونهم، یعنی سخت ترین طبقات دوزخ خاص اهل غدر و ریا است. درطبقهٔ هشتم که پیچیده ترین طبقات دوزخ است و شرح آن قریب یك ثلث ازتمام «دوزخ» را شامل میشود دسته‌ای از حیله گران جای دارند که گناهشان نسبت بدان دستهٔ بعدی ساده تر است، واینان عبارتند از: قوادان، ناموس دزدان، چاپلوسان، مال وقف خواران، غیبگویان، جادوگران، رشوه خواران، سوداگران نادرست، ریاکاران، دزدان، رایزنان مزور، نفاق افکنان، جعالان.

طبقهٔ نهم، یعنی طبقهٔ ظلمات وسرمای مطلق، خاص بدترین‌دسته ازتمام دوزخیان یعنی خیانتکاران است. اینان کسانی هستند که عواطف بشری را نادیده گرفته وپیوند محبت واعتماد را که باید «وصل کننده» ابناء بشر باشد بریده و «فصل» کرده‌اند، بدین جهت جرم خیانت در دوزخ دانته سنگین ترین تمام جرمها است. این طبقه عبارتند از: خائنین باصل‌فرزندی‌و خویشاوندی، خائنین بوطن و هموطنان، خائنین باصول مهمان داری، خائنین بولینعمت ها، در مرکز این طبقهٔ نهمین است که شیطان اعظم، بزرگترین مظهرخیانت بولینعمت (خدا) جای دارد وگناهکار شمارهٔ ۲ دوزخ یعنی یهودا که بولینعمت خود (عیسی) خیانت کرد درکام‌اوست.

بعد ازعبور ازاین قسمت، دانته و ویرژیل درطول بدن شیطان یعنی درطول پایهٔ استوار گناه پائین میروند تا دوزخ را ترك گویند وسوی منزل دوم سفر خود براه افتند که برزخ، یعنی مرحلهٔ حد فاصل گناه و طهارت است، وآنگاه درآنجا خود را باآب پشیمانی وتوبه بشویند وبا نیروی‌امید دل قوی کنند وسبکبا، راه منزل سوم یعنی فردوس (مظهرصفا ورستگاری)

را در پیش گیرند. ازین دوقسمت اخیر درآغاز «برزخ» و «بهشت» بتفصیل سخن خواهد رفت.

«سوابق کمدی الهی درادبیات شرق وغرب»

مجموعه‌ای بااین عظمت طبعاً نمیتوانسته است ابتدا بساکن بوجود آید، یعنی مسبوق بسابقه‌ای باشد، وهمینطورهم هست،زیرا «کمدی‌الهی» هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ ساختمان و طرح کلی، و هم از لحاظ جزئیات، بسوابق فراوان مربوط میشود وهنر بزرگ دانته ابداع موضوع و طرح و اجزاء کلی این مجموعه نیست، بلکه ترکیب استادانه‌ایست که ازین اجزاء پراکنده کرده‌است. «کمدی‌الهی» بحقیقت بنائی‌است که درساختمان آن همه‌گونه اجزاء ومصالح مورداستفاده قرارگرفته است وهنرمعمار وبنا درآن بوده که هریك ازاین اجزاء را در جای مناسب خود قرار دهد واز ترکیب کلی آنها بتواند بنائی بی‌عیب ازکار درآورد «که از باد و باران نیابد گزند.»

بطورکلی فکر «سفر بدنیای ارواح» فکری‌نیست که دانته‌مبتکر آن باشد، زیرا این فکر پیش از او وجود داشته و بارها موضوع آثار مختلف ادبی وهنری قرارگرفته است. قدیمترین نمونه‌ای که درادبیات غربی دربن باره میتوان یافت، ظاهراً کتاب اودیسه **Odysseus** اثر معروف «همر» است. دراین‌اثر که ماجرای بازگشت‌برحادثهٔ «اولیس» پهلوان یونانی‌راAز میدان جنگ تروبا به‌وطن او نقل‌میکند، اولیس و همراهانش درجزیره‌ای ناشناس بدست زن جادوگری می‌افتند و این زن همراهان اورا سحر میکند وبصورت گراز درمیاورد ویکسال بهمین‌حال نگاه‌میدارد، ولی‌خود اولیس از جادوی او مصون میماند[1]، سپس این زن اولیس را بدنیای زیرزمینی میفرستد تا در دوزخ ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و دختران ایشان ببیند وباآنها گفتگو کند، و اولیس بدین‌سفر میرود وازآن بازمیگردد و دنبالهٔ‌سفر واقعی خودرا دردریا میگیرد.

پس از اودیسهٔ همر که همراه با ایلیاد بزرگترین اثر ادبی یونان کهن‌است، دریکی ازبزرگترین آثارادبی‌روم‌کهن یعنی‌درانئیس **Aeneis** اثرویرژیل (ویرگیلیوس **Virgilius**) شاعر بزرگ لاتین نیز اشاره به

۱ـ اولیس‌خوددر«کمدی‌الهی» ازین‌زن‌جادوگرسخن‌میگوید (رجوع شود به سرود بیست‌وششم این کتاب)

سفر آدم زنده‌ای بدنیای ارواح میشود. درین کتاب که اساس کار «کمدی الهی» بشمار میرود و دانته خود پیوسته بدان اشاره میکند، «انئا» قهرمان تروائی که پس از سقوط تروا با همراهان خود آوارهٔ شهرها و دیارها شده به سرزمین لاسیوم (ایتالیا) میرسد ودر آنجا زنی غیبگو ویرا بسفر دوزخ میفرستد تادر آن ارواح گذشتگان و آیندگان منجمله ارواح پادشاهان روم را که باید از نسل او بدنیا آیند بچشم ببیند و با آنها گفتگو کند. نظر بتأثیر خاصی که این کتاب در دانته و «کمدی الهی» داشته در آخر این بحث بطور جداگانه درین باره سخن خواهد رفت.

پس از آن در انجیل از سفر زندگان بدنیای دیگر سخن رفته است (کتاب اعمال رسولان - باب نهم) که در آن اشاره به سفر پولس رسول بآسمان و بهشت و در لفافه بدوزخ شده[1]؛ همچنین سفر عیسی بدوزخ (رسالهٔ اول پطرس رسول - باب سوم) که طبق آن عیسی پس از رستاخیز خود به دوزخ رفته و ارواح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون آورده است[2].

در احادیث اسلامی و آثار ادبی عرب نیز سوابق متعدد برای این سفر بدان دنیا دیده میشود. بطوریکه پروفسور «جیرولی» دانشمند ایتالیائی وسفیر سابق این کشور درایران تحقیق کرده، در زمان دانته نسخهٔ لاتینی داستان معراج پیغمبر اسلام وجود داشته و باحتمال قوی وی ازین نوشته بی اطلاع نبوده است[3]. همچنین ترجمهٔ لاتینی اثر معروف ابوالعلاء معری شاعر بزرگ عرب بنام «رسالة الغفران» که در آن شاعر بالحنی نیشدار از سفر مردی بنام ابن قارح بدوزخ و ملاقات وی باشیطان سخن گفته است واحتمال قوی میرود که دانته ترجمهٔ این رساله را نیز خوانده بوده است.

کتاب تحقیقی مهمی که آنرا پرسروصداترین اثر مربوط به دانته در سی سالهٔ اخیر دانسته‌اند، موسوم به **La escatologia musulmana en la Divina Comedia** که بزبان اسپانیائی توسط محقق بزرگ معاصر پروفسور آسین پالاسیوس **M. Asin Palacios** درسال ۱۹۱۹ در مادرید انتشاریافته حاوی فهرست جامعی است از کلیهٔ حوادث ووقایع نظیر

۱- به شرح ۲ صفحهٔ ۳۲ این کتاب مراجعه شود.

۲- به شرح ۱ صفحهٔ ۵۹ این کتاب مراجعه شود.

۳- درخود قرآن کریم نیز ازین واقعه سخن رفته است (سورة الاسری، آیهٔ اول). «سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر»

« کمدی‌الهی » درادبیات‌واخبار و احادیث مسلمانان، یعنی ازسفر زندگان بجهان دیگر وطبقه‌بندی‌های دوزخ و نوع گناهان وسایر آنچه ممکن است مورد استفادهٔ دانته‌قرار گرفته باشد، واین کتاب خوب نشان میدهد که علوم وفرهنگ اسلامی تاچه‌اندازه دربیدایش آثار بزرگ فکری وادبی اروپای بعدازقرون وسطی اثر بخشیده است.

ازین‌ها گذشته باید اختصاصاً بدوسابقهٔ مهم « کمدی‌الهی » درادبیات ایرانی اشاره‌شود که هردو ازین‌نظر بسیار اهمیت دارند ودر آن هردو از سفر زندگان بدنیای‌دیگر و آنچه درآنجا دیده‌اند بطور مبسوط سخن رفته است : یکی اثر مذهبی‌وادبی‌زرتشتی دورهٔ پهلوی بنام «ارداویراف‌نامه» که داستان صعود روح‌ارداویراف یاارداو یراژ مصلح دین زرتشتی بعالم دیگر وشرح دیده‌ها وشنیده‌های او دربن‌سفراست ـ دیگری کتاب معروف سنائی غزنوی بنام «سیرالعبادالی‌المعاد» که درآن شاعر بهدایت مرشد خود دنیای دیگـر را بچشم می‌بیند و در بازگشت مشهودات خـویش را نقل میکند.

ازاین‌دو، رسالهٔ «ارداویراف‌نامه» شباهت عجیبی با « کمدی‌الهی » دارد ، بطوریکه جای تعجب است اگر دانته‌را ازاین اثر بی‌اطلاع بدانیم هرچند که چنین اطلاعی بعید مینماید. در میان تمام‌آثار ادبی شرق و غرب که با « کمدی الهی » نزدیک‌است ومیتوان آنها را سابقه‌ای برای این کتاب فرض کرد ، این اثری است که ظاهراً بیش از همه با این « کمدی » شباهت دارد : نـوع سفر بدنیای دیگر ، نـوع گناهان ، نوع عقاب‌ها و شکنجه‌ها و توصیفی که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود، و وجود کیفرهای گوناگون‌ازقبیل آتش، تعفن، مار، طوفان، افعی آدمی شکل، تازیانه، حتی‌خوردن مغز گناهکاران ، همهٔ این جزئیات بصورتی مشابه در ارداویراف نامه و کمدی الهی دیده میشود، درصورتیکه در هیچ اثر دیگر قبل از « کمدی الهی » این نـوع ریزه کاریها را نمیتوان یافت. بدین ترتیب میتوان گفت که هزارسال بیش ازدانته نظیر کتابی که آنرا « بزرگترین اثـر نبوغ ادبی اروپا » لقب داده‌اند در ایـران زمین وجود داشته ، منتها بخلاف « کمدی‌الهی » که ازآغاز مورد بحث وتحلیل قرار گرفته این کتاب ایرانی گمنام‌مانده است (۱).

۱ ـ ترجمه این رساله بقلم مرحوم رشید یاسمی در چهار شمارهٔ اول تا چهارم مجلهٔ مهردرج شده است.

مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» سنائی غزنوی نیز اثر ادبی بزرگی است که مانند «کمدی الهی» پراست از استعارات و تمثیلات و کنایه‌هائی که غالباً مثل اثر دانته محتاج بشرح وتفسیرند. این اثر که تقریباً دوقرن بیش از «کمدی‌الهی» بوجود آمده از قدیمترین آثار شعرای متصوف ایران است وبعدها بکرات مورد تجلیل و استفادهٔ عرفا و شعرای بعدی چون عطار و جلال‌الدین بلخی قرار گرفته است (۱). مثنوی «سیرالعبادالی المعاد» شامل ۷۷۰ بیت است و بروزن «حدیقةالحقیقه» اثر بزرگ دیگر سنائی سروده شده است ونظر باهمیت خاص‌ایندو اثر ایرانی ازهردوی آنها قسمتهائی بعنوان نمونه در آخر این‌مقال نقل خواهد شد.

از فکر و «طرح» اصلی کمدی الهی که بگذریم، پای منابع‌مطالب این کتاب بمیان میآید. این منابع بسیار وسیع است ومیتوان گفت که تقریباً تمام تورات وانجیل وتمام میتولوژی یونان و روم و تاریخ گذشتهٔ شرق وغرب تا زمان دانته، باضافهٔ نظریات فلسفی و علمی دنیای کهن‌را شامل میشود.

دانته بطوریکه غالباً در شرح حال او گفته‌اند یکی از بزرگترین دانشمندان‌عصرخودبود ووسعت معلومات ومطالعاتش‌مورد تحسین واعجاب معاصرینش قرار داشت. وی با فلسفهٔ قدیم یونان و با الهیات و تاریخ و علوم‌وادبیات‌وفنون‌جمیله‌آشنائی‌داشت، بدین‌جهت «کمدی‌الهی» او ترکیبی خاص است ازتمام این علوم واطلاعات که همه‌جا با صورتی بسیار استادانه درآمیخته و با سریشم ریزه‌کاریهای شاعرانه مثلا شرح و توصیف آبشارها ورودخانه‌ها و کوه‌ها وآواز پرندگان وفصول‌سال و غیره بهم‌پیوسته‌است یکی از سخن شناسان ایتالیائی میگوید: «دانته هم شاعر و هم فیلسوفی کامل بود وازترکیب ایندو، سبك و شیوه‌ای پدیدآورد که از آن عالیتر در قوهٔ زبان و بیان نیست (۲).

درزمانیکه «کمدی الهی» نوشته میشد دانشگاههای اروپا بیش از هرچیز سرگرم بحث وفحص دربارهٔ فلسفه والهیات بودند. ازلحاظدانته‌این کتاب‌وسیله ای عالی برای بحث در بارهٔ این مسائل بود. ولی در ضمن این بحث‌ها دانته نظر اصلی خود را که تخطئهٔ این اعتقاد کامل به

۱ـ این‌مثنوی درسال۱۳۱۵شمسی بامقدمه‌وتصحیح آقای‌سعیدنفیسی‌توسط آقای کوهی کرمانی بطبع رسیده است

۲ـ نقل‌از ... آقای‌مجتبی مینوی،نشریهٔ دانشگاه‌تهران،صفحهٔ۵

فلسفه ومنطق است اعمال کرده یعنی گفته است که منطق و فلسفه بی کمك روح ودل یعنی بدون مشکل گشای آسمانی عشق و محبت، قادر بحل مشکلات نمیتوانندشد وبطور خلاصه معمای زندگی را تنها با استدلال و منطق حل نمیتوان کرد، و این نتیجهٔ اصلی و کلی «کمدی‌الهی» همان گفتهٔ حافظ ماست که:

عاقلان نقطهٔ پرورد گار وجودند، ولی
عشق داند که دراین دایره سر گردانند!

نگاهی به سفر «دوزخ»

سفر «دوزخ» دانته جالب‌ترین قسمت از قسمتهای سه‌گانهٔ این سفر او بدنیای دیگر است، زیرا ازآن یکنواختی دو قسمت دیگر سفر برزخ وبهشت که گاه خواننده راخسته میکند عاری‌است، بدین‌جهت ازآغازانتشار «کمدی‌الهی» همیشه کتاب «دوزخ» آن بیش از دو کتاب‌دیگرمورد توجه وعلاقهٔ خوانندگان بوده وبهمین‌جهت این‌قسمت بتنهائی‌چندین‌برابر مجموع هردوقسمت دیگر مورد ترجمه ونقل وتفسیر واقتباس قرار گرفته و بیش از آن هردوی دیگر توجه هنرمندان ومحققین وخواص وعوام را بخود جلب کرده‌است، و این نظیر همان ترجیحی است که عموماً برای‌قسمت اول «فاوست» گوته نسبت بقسمت دوم آن قائل شده‌اند؛ زیرا در نیمهٔ اول مثل اینست که همیشه «شیطان» و «گناه» برای ابناء بشرجاذبه‌ای‌فراوانتر داشته‌اند.

این‌سفردوزخ دانته براست از اشارات و تمثیلاتی که نظیرآنها را بصورتی بارزدراشعار حافظما میتوان یافت،واصولاازلحاظ کنایاتی که‌دربارهٔ انسان و گناه وعقل وعشق ورستگاری وغیره در «کمدی‌الهی» بکار رفته، شباهت عجیبی بین حافظ و دانته وجود دارد. سفر «دوزخ» را صرفنظر ازحوادث ظاهری‌آن میتوان چنین خلاصه کرد:

دانته (مظهرنوع‌بشر) که درشاهراه زندگی سرگرم حرکت‌است‌در نیمهٔ این راه ناگهان‌خودرا درجنگلی تاریك وموحش مییابد (ظلمت خطا و گناهکاری). احساس میکند که بی آنکه خود متوجه شده باشد از جاده بدورافتاده راه‌راست راگم کرده‌است. این‌آن وقتی‌است که آدمی چشم‌باز میکند وناگهان‌خودرا غرق‌درخطاهاوآلودگیها می بیند. دربن‌جنگل‌تار که

ازهیچ جانب فروغ خورشید(آرامش و پاکی) بدان رخنه نمیتواند کرد دانته خود را سخت پریشان و نومید مییابد . در جستجوی راه نجات باطراف مینگرد و بزبان حال میگوید که :

دراین شب سیاهم ، گم گشت راه مقصود
ازگوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت!

ودراین حال که «سبکباران ساحلها» ازاین گمگشتهٔ «دریای هائل» خبر ندارند،وی ناگهان در پیش روی خویش ولی درفاصله‌ای دوردامنهٔ تپه‌ای رامیبیند که بافروغ مهرجهانتاب روشن شده . این تپه کوه سعادت ورستکاری واین فروغ ، فروغ صفای الهی است . گمشدهٔ نومید ، مشتاقانه روی بدان میآورد تا خودرا ازوادی ظلمت بسرمنزل روشنی رساند، اما ناگهان پلنگی وبعدماده شیری وبعد گرگی راه را براو میبندند . این سه حیوان مظهرامیال وشهوات نفسانی هستند که همیشه آدمی را از نیل به معنویات باز میدارد و راه علو و طهارت را برروح او میبندد . آزمندی ، هوسرانی ، خشونت، زور گوئی وتعدی، حیله و ریا ، دروغ وخیانتکاری ، درقالب این حیوانات درنده اورا که هوای رفتن ببالای تپهٔ پر فروغ را دارد قدم بقدم بعقب باز میگردانند (زیرا وی هنوز شهامت «جهاد بانفس» را ندارد) و کار بجائی میکشد که گناهکار گمگشته بناچار راه بازگشت بدرون وادی ظلمت را در پیش میگیرد . اما درآن لحظه‌ای که نزدیك است یکسره دست ازامید بشوید نجات غیبی بیاریش میآید . این «نجات» پیرومرشدی است که باید خضر راه گمشدگان شود ودراینجا بصورت یك شاعر بزرگ دور کهن یعنی «ویرژیل» تجلی میکند. ویرژیل در «دوزخ» مظهر عقل ومنطق بشری است که ازآلایش هوی‌هاوهوسها پاك شده است واین عقل انسانی به گناهکار نومید پریشان و گمگشته هی‌میزند که خود را بدست ظلمت نسپارد وپای طلب فرانکشد» و اورا قویدل میکند که درین راه راهنمای وی خواهد بود، منتها بوی میفهماند که تا ازبوتهٔ آزمایش بی‌غش بیرون نیاید وتاوقتی که ازوادی گناه نگذشته و بسرمنزل پشیمانی نرسیده باشد ازکوه رستگاری بالا نمیتواند رفت، وبرای اینکار باید خودرا ازراهی دورتر و پرپیچ و خم‌تر بدان کوهستان پرفروغ که مطلوب اوست برساند، زیرا :

نظر پاك تواند رخ جانان دیدن
که در آئینه نظر جز بصفا نتوان کرد!

آنوقت عقل بشری دست این گناهکار پریشان را میگیرد واورا نخست ازوادی ظلمانی گناه وعصیان (دوزخ) وبعداز سرمنزل توبه وپشیمانی (برزخ)

میگذراند و عاقبت بسر منزل سعادت این جهانی (بهشت زمینی) میرساند و آنگاه اورا بدست راهنمائی شایسته‌تر و تواناتر از خود بئاتریس (مظهر عشق و صفای الهی) میسپارد تا وی از بهشت زمینی ببهشت آسمانیش برد که مظهر تجرد وصفای مطلق است. این «انتقال اختیارات» برای ویرژیل ضروری است، زیرا عقل و منطق انسانی فقط تا آن حد که سعادت زمینی را برای بشر تأمین کند پیش میتواند رفت و از آن پس این بالا روی باید بدست «عشق» صورت گیرد، زیرا «حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است».

بدین ترتیب دانته راه سفری پیش میگیرد که در آن باید بسیار نادیده‌ها بیند و این سفر را برهنمائی «خضر راهی» انجام میدهد که خود مسیحی نیست، اما :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست، که سری ز خدا نیست!

چنین سفری کار هر کس نیست، بهمین جهت از زمان مسیح تا آن وقت هیچکس بجز مسیح نتوانسته است پا بدوزخ نهد و از آنجا بسلامت باز گردد، ولی :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

در این «دیار ظلمت» دانته همراه با ویرژیل از منزلی بمنزلی و از طبقه‌ای بطبقه‌ای میرود.

دسته‌های مختلف گناهکاران را از نظر میگذراند و ناظر عذابهائی میشود که گاه از فرط ترحم اشك در دیدهٔ او میآورد و گاه از وحشت مو بر تنش راست میکند. اما هر قدر در این ظلمتکده فروتر میرود، نسبت بگناه اغماض کمتر و سنگدلی بیشتری احساس میکند، تا آنکه خود در طبقهٔ آخر دوزخ گناهکاری را شکنجه میدهد، زیرا حس بخشش در برابر گناه، ضعفی است که مانع جدائی دل از گناهکاری میشود.

این دوزخ دانته شاهکاری است از تمثیل و استعاره، و در سراسر آن هیچ نکته‌ای نیست که از آن مفهوم معنوی خاص و عمیقی مراد نباشد. دسته‌های گناهکاران، هریك بنوع خاصی کیفر می‌بینند که متناسب با نوع گناه ایشان است، و این انواع عذاب و کیفر که در مقدمه و حواشی هر سرود از کتاب حاضر بحد کافی دربارهٔ ارتباط آن با گناه و مفهوم تمثیلی و فلسفی آن توضیح داده شده بسیار متعدد و متنوع است : محرومیت جاودانی از امید، طوفان ابدی، گنداب و لجن‌زار، باران آتش، ماران و افعیان، ابلیسان تازیانه بردست، سگان

درنده، مرغان‌شوم، قطران گداخته، بیماریها وزخمهای گوناگون، وسرمای طاقت‌خیز، وهمه‌جا دیوان وعفریتان وشیاطین، ودر آخر کارشیطان اعظم که فرمانروای کل دوزخ است و از اقامتگاه خود در نقطهٔ مرکزی کرهٔ زمین این کشور عظیم ظلمات را اداره میکند، همه از مختصات این دوزخی‌هستند که دانته درسفری بیست وچهارساعتی که‌آنرا «شبانروزجاودانی عالم‌ادب» نامیده‌اند سراسر آنرا طی‌میکند ودرهمه‌جای آن تناقض مشخص «خیر» و «شر» ، بیش از هرچیز نظریهٔ اورمزد و اهریمن آئین کهن ما را بیاد میآورد .

درآغازسفر ، یکی اززادگان اهرمن که پاسدار بزرگ دوزخ است اورا وسوسه‌میکند که بدرون‌جنگل‌خطا بازگردد و بیهوده بدین‌سفر نرود . ولی‌دانته‌گوش بصدای‌دل خویش میدهد که :

در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسی است
بیش آی وگوش دل به پیام سروش کن

واو همراه این سروش پا بدان‌جا میگذارد که بردروازه‌اش نوشته است:
ای‌آنکه پاازین در بدرون میگذاری، دست ازهرامیدی بشوی » .

دراین خانهٔ گناه ، گناهکاران قدم بقدم با این مسافر تازه‌وارد دنیای زندگان رازدل میگویند وهمه برحال زار خود میگریند و شکایت پیش او میآورند . بسیارمیشود که‌گناهکاری بجرم گناهی کیفر میبیند که در اختیار او نبوده است ، ولی درین موارد شاید دانته را آن بی‌پروائی و قلندری نیست که مثل حافظ ما راز ناگفتهٔ این دوزخیان بخت برگشته را برزبان آرد و بگوید :

گناه اگر چه نبود اختیار ما ، حافظ :
تو درطریق ادب کوش وگو گناه من است !

درین دوزخ تار ، همه‌جا ویرژیل (عقل انسانی) برموانع ومشکلات غلبه میکند ، جز دریك جا که شیطانها راه را بر او وبرآنکس که همراه دارد می بندند ودر برابرش سنگربندی میکنند تا از همان راه که‌آمده بود بازش گردانند . این جاست که دانته احساس میکند که عقل و منطق آدمی را دامنهٔ قدرت محدود است وآنجاکه پای خطاکاری واقعی بمیان‌آید‌سخن عقل مسموع نمیافتد ، ودرین موقع‌است که کمکی بصورت فرشتهٔ نجات از آسمان میرسد ودروازهٔ شهر شیطان را بروی مسافران میگشاید . این

کمك مظهر عشق است، زیرا از طرف «بئاتریس» بیاری دانته فرستاده شده است. و درینجا شاعر پی‌می‌برد که:

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست
عشق میگفت بشرح آنچه براو مشکل بود!

درین سفر، دانته توجه خاصی به ریاکاران ومزوران نشان‌میدهد که از پاپ گرفته تا سایر «ازرق‌لباسان‌دل‌سیه» در آن جرگه‌اند. عذاب‌اینان عذابی بس سنگین است که هیچ ترحمی را بر نمیانگیزد، زیرا برای‌دانته چون‌برای‌حافظ‌ما گناه ریا وتزویر بخشودنی نیست، واین جاست که او نیز بدیدار عذاب روحانی نمایان و ظاهرالصلاحان آلوده دامان بزبان حال میگوید:

گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کارداورمیکنند!

وبالاخره پس ازطی نه‌طبقهٔ دوزخ، این‌مسافردیارظلمت که ازگناهی به‌گناه دگر رفته بادلی که دیگر در برابر گناه احساس ضعف و سستی نمیکند، درهمراهی آن کس که دراین «ظلمات» خضر راه او بوده پای از دوزخ بیرون مینهد تا کفی آب از جویبار فراموشی بنوشد واز دنیای ظلمت وعدم وارد برزخ که منزل مقدماتی دنیای‌عشق است شود و بگوید:

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم
تا باقلیم‌وجود این‌همه‌راه آمده‌ایم!

«دوزخ» در اساطیر یونان

چنانکه گفته‌شد درطرح «دوزخ» دانته بیش از هرچیز ازمیتولوژی یونان و روم قدیم الهام گرفته است. حتی قهرمانان این دوزخ نیز غالباً قهرمانان دوزخی یونان هستند که تا حدی تغییر ماموریت و بیشتر تغییر شکل داده‌اند.

دریونان قدیم «دوزخ» تنها اقامتگاه ارواح پس از مرك بود، یعنی هر روحی پس‌از پایان دوران زندگانی زمینی خود بدانجا رهسپارمیشد. در کتاب «ایلیاد» به اولیس گفته میشود که «دوزخ درآخر دنیا وآنسوی اقیانوس واقع‌است». درآن‌زمان معتقد بودندکه دنیا مسطح و ثابت است و از اطراف با رود بسیار عریضی بنام اقیانوس احاطه شده که سرزمین خشك وشوم دوزخ درآن‌طرف آن‌قرارداردٰ. ودرین سرزمین تاریك و سنگلاخ هیچ ذیحیاتی زندگی نمیتواندکرد، زیرا خورشید که ازآن بسیار

دور است نوری بدان نمیافشاند ، وتنها گیاهان آن درختان بیدو کاجهای سیاه وعلف های گورستانند .

بعدها محل این دوزخ‌را در زیرزمین‌قرار دادند وراه ورود بدان را مغاره‌ها وتنگه‌های باریکی در گوشه و کنارهای زمین دانستند، ونیز برخی رودخانه‌های‌یونان‌زمین که‌قسمتی‌ازمسیرآنهازیرزمینی بودمدخل‌دوزخ‌بشمار رفتند،ازآنجمله‌رود«آکرون»(رودخانهٔرنج‌وغم)ورود کوکوتس(کوچیتو) (رودخانهٔندبه‌وناله) (که‌این‌هردورودخانه‌ازرودخانه‌های‌دوزخ دانته‌اند).

در میتولوژی یونان اولین منزل ، پس از ورود به قلمرو زیر زمین «منطقهٔ مقدماتی دوزخ» است که از کاجهای سیاه رنگ و بیدهای بی بارو برگ پوشیده شده است (طبقه مقدماتی دوزخ دانته ، سرودسوم) . آنگاه مسافر دوزخ به دروازهٔ اصلی جهنم میرسد که مدخل‌قلمرو «هادس» رب‌النوع دوزخ است (دروازهٔ دوزخ ، سرود سوم) ـ پاسدار این دروازه «کربروس» Cerberus سگ غول پیکری است که پنجاه سر (وبروایتی دیگر، که دانته ازآن پیروی کرده ، سه‌سر) دارد . غالباً این حیوان را بصورت سگی سه‌سرمجسم میکردندکه از تنش بجای مو افعیان و ماران سر برزده‌اند (این حیوان ، بهمین نام وبا همین سرهای سه‌گانه ، پاسدار طبقهٔ ششم دوزخ دانته است) . کربروس هر کسی‌را که قصد ورود بدوزخ داشته باشد اجازهٔ دخول میدهد ، ولی بهیچکس اجازهٔ خروج نمیدهد ، و همیشه در مقابل نان عسل آلوده که پیشش افکنند رام میشود . فقط یکبار هرکول که بدوزخ رفته بود با او بستیز درآمد واو را کشان کشان تا بروی زمین آورد و آنجا وی بعضی ازگیاهان را با آب دهان خود زهرآگین کرد که ازآن‌پس گیاهان مورد استفادهٔ جادوگران قراردارند .

در داخل‌دوزخ «رودهای زیرزمینی» یعنی رودخانه‌های دوزخ جاری هستند که عبارتند ازاکروس ، کوکوتس، فلـتوس، استوس (واین‌هرچهار ازرودهای دوزخ‌دانته‌اند). برای عبور ازآنها ارواح باید برزورقی نشینند که توسط «کارون» قایق ران دوزخ رانده‌میشود (که‌عین همین‌وظیفه رادر دوزخ دانته «سرودسوم» ، بعهده دارد) .

رودخانه استوس را یونانیان که شاعرپیشگی و خیال پردازی اساس اعتقادات‌مذهبی ایشان‌بود، پری زیبائی میشمردند که «دختر اقیانوس »بود و خودرا تسلیم یکی از دیوان (بنام‌پالاس) کرد واز او چهار فرزند بزاد

که‌عبارت بودنداز: حسد، پیروزی، قدرت بدنی ، خشونت . و بپاداش آنکه وی هنگام عصیان دیوان جانب‌خدایان اولمپرا گرفته بود، خدایان‌مقررداشته بودندکه سوگند بدین پری بزرگترین سوگند عالم خدایان باشد ؛ و این رسمی بود که هیچوقت نقض نشد .

یك رودخانهٔ دیگر دردوزخ بود که «لته‌آ» نام‌داشت و رودفراموشی بود، یعنی هر کس که کفی ازآب آن مینوشید گذشته‌را بکلی ازیاد میبرد . این رود باهمین خاصیت در دوزخ دانته وجود دارد ، منتهـا درست در خود دوزخ نیست ، بلکه دربیرون ازدوزخ وآغاز برزخ ، یعنی در جائی است که باید گناهکاران بانوشیدن‌آب‌آن دوزخ و گناهانش راازیاد ببرند .

فرمانروای دوزخ «هادس» برادر خدای خـدایان است کـه نامش معنی «ناپیدا» میدهد. یك‌نام دیگراو «پلوتوس» است ودر این نام اخیر ، وی‌خدای ثروت‌وگنجینه‌های پنهان‌شده‌است .

دانته وی را باهمین نام در دوزخ خود آورده (سرود هفتم) واو را پاسدارطبقهٔ پنجم دوزخ کرده کـه درآن تندخویان در مـرداب «استیجه» بسر میبرند .

ملکهٔ‌دوزخ «پرسفونه» زن‌هادس ودختر «دمتر» خواهرخدای‌خدایان است . این‌ملکهٔ زیبـا وشوهرش امور دنیـای زیرزمینی را با قدرت مطلقه اداره میکنند ودانته دردوزخ ، یکجا بدین‌بانوی حکمفرمای آن‌دیار اشاره میکند (سرود دهم)

ملائـك عذاب دوزخ پریـان سنگدلی هستند بنام «اربنی‌ها» کـه «دختران ظلمت» لقب دارند ؛ این دختران «شیطانه هائی سه‌گـانه‌اند که بجای گیسوان مارانی برسردارند ودرهردست خودتازیانه ومشعلی گرفته‌اند. این هرسه شیطانه بـا همین مشخصات در دوزخ دانته (سرود نهم) دیده میشوند .

دراوائل ، یونانیان «دوزخ» را بیشتر بنظر یك «خانهٔ‌بازنشستگی» مینگریستند که درآن‌ارواح برای‌همیشه ازنور وحرارت محرومند، اماعذابی نیز نمیبینند، وبدین‌نوع «تقاعدخانه» «لیمبوس» Limbos نام‌داده‌بودند (که عیناً با همین صورت و همین نـام در دوزخ دانته دیـده میشود : سرود چهارم ، طبقه اول دوزخ) ؛ بعدها دوزخ کاملترشد و بصورت مکانی درآمد کـه در آن هـر کس میبـایست کیفر گنـاهان خود را ببیند ، و قـاضی

این محکمه «مینوس» بود که عیناً همین مأموریت را در دوزخ دانته‌دارد. (سرود پنجم).

ویرژیل، و «انئیس»

راهنمای دانته دربن سفر آن جهانی، «ویرگیلیوس» شاعر بزرگ لاتین است که دانته سخت مرید او بود، وتأثیر شاهکار معروف این شاعر «انئیس» درتمام مجموعهٔ کمدی‌الهی دیده میشود. ویرگیلیوس که به ـ ایتالیائی ویرجیلیو خوانده میشود، ودرنزدما بشیوهٔ فرانسویان به ویرژیل معروف است، چنانکه گفته شد در این حماسهٔ بزرگ خود «انئا» قهرمان تروپائی را که بایتالیا رفته‌بود دردورهٔ زندگی او بدوزخ میبرد تا در آنجا وی‌ارواح گذشتگان وآیندگان راببیند وباپادشاهانی که بعداً ازنسل اوپدید خواهند آمد گفتگو کند. در «انئیس» نیز غالباً همان قهرمانان اساطیری دوزخ یونان، همان مأموریت های یونانی را بعهده دارند. خلاصهٔ این ماجرا چنین است:

پس ازشکست وسقوط شهر تروپا، انئا Aenea پسری که از عشقبازی زهره ربةالنوع عشق با «انکیزس» یکی از مردم تروپا پدید آمده است وسمت دامادی «پریام» پادشاه تروپا را دارد، با تنی چند از هموطنان خودکه از قتل عام یونان گریخته‌اند به کشتی مینشینند ودر جستجوی زمینی که پناهگاه ایشان شودآوارهٔ‌آفاق میشوند. در سرود اول انئیس این عده در جزیرهٔ سیسیل هستند، وچون خدایان بدیشان خبر داده‌اندکه باید بسرزمین لاسیوم (ایتالیا) روند، دوباره برکشتی‌مینشینند تا بایتالیا روی‌آورند، ولی طوفانی شدیدآنها رابه سرزمین‌کارتاژ(تونس) می‌افکندکه «دیدون» ملکهٔ زیبائی بر آنجا حکم میراند. ملکه دلدادهٔ انئا میشود و مدتی درکنار اومیگذراند، وبعد ازآنکه انئا بخاطر ادامهٔ سفرخود اورا ترك میگوید، از فرط رنج خویشتن را درآتش میسوزاند. پس از ماجراهای فراوان انئا وهمراهانش به ایتالیا میرسند، و در آنجا پدر انئا بخواب او میآید و وی را برای دیدارخود دعوت به دوزخ‌میکند، وانئا پس ازبیداری براهنمائی زن غیبگوی «کومس» از راه باریك و دشواری پا بدوزخ میگذارد؛ درآنجا روح پدرخود وارواح بسیارکسان دیگر را می‌بیند وخدایان اسرارآینده وسرنوشت با عظمت شهر رم راکه



[illegible]

باید بدست وی پی افکنده شود پیشاپیش بدو اطلاع میدهند ، و بدین ترتیب وی تمام تاریخچهٔ رم و امپراتوری آنرا تا زمان اوگوست بچشم می‌بیند.

این ماجرا سراسر سرود ششم انئیس را شامل میشود . آنگاه انئا از دوزخ برون میآید و دوباره پا بدنیای زندگان میگذارد و از آن پس سلسلهٔ دلاوریهاو کشمکشهای او برای پی افکندن شهررم که میبایست روزی آقای جهان شود ، وانئا پیشاپیش بر سرنوشت آن آگاه شده است ، آغاز می‌شود .

در سفر انئا بدوزخ ، بسیاری از مأموریتها بعهدهٔ خدایانی است که عیناً همان وظایف را در دوزخ دانته بعهده دارند ، منتها در این دوزخ « مسیحی » این خدایان بصورت شیاطین و دیوانی در آمده‌اند ، زیرا در انجیل تصریح شده که همهٔ آن خداها که بت پرستان می‌پرستند بحقیقت دیوانی هستند ، وچون وجود ایشان انکار نشده بدین جهت تمام میتولوژی یونان با تغییر ماهیت خدایان به شیاطین و دیوان ، در دوزخ دانته مورد قبول قرار گرفته است، واین ترکیب چنان است که گاه بنظر خوانندهٔ « دوزخ » خیلی عجیب مینماید .

ارداویراف‌نامه « کمدی الهی » ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانته

چنانکه قبلا گفته شد ، درحدود ده قرن پیش از « کمدی الهی » شرح سفر یك آدم زنده بدنیای ارواح در « ارداویراف نامه » که از آثار معروف زرتشتی است آمده است .

« ارداویراف » یك مصلح زرتشتی است که بدنیای ارواح صعود می‌کند تا در آنجا حقیقت را از نزدیك ببیند وخبر آن را به خاك نشینان برساند. این مجموعه تا حدی مفصل است ، و ترجمهٔ تمام آن قبلا توسط مرحوم رشید یاسمی منتشر شده است . قسمتهائی از آن بعنوان نمونه چنین است :

... چنین گویند که یکبار اهرو زرتشت دینی که از اهورامزدا پذیرفت اندر کیهان روانه کرد - تا پایان سیصد سال دین اندر پاکی ومردمان در بیگمانی بودند - پس اهریمن پتیاره ، اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت گران وویرانی ایرانشهر فرستاد تا بزرگان ایران بکشت وپایتخت خدائی راآشفته وویران کرد... وآن اهرمن پتیارهٔ بدبخت گجستهٔ بدکردار... خود رفته بدوزخ افتاد[1].

---

۱ - صحنهٔ سقوط شیطان بدوزخ (سرود سی‌وچهارم)

پس بسیار آئین و کیش و گردش و بدگمانی و بیداد در کیهان به ـ پیدایش آمد.

پس موبدان ودستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنبغ انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند وبر آن شدند که ما را چاره باید خواستن تا از ما کسی رود واز مینوکان (ساکنان آن جهان) آگاهی آورد که مردم دین اندرین هنگام بدانند که این پرستش ودرون وآفرینگان و نیرنك وپایتابی که ما بجاآوریم بیزدان رسد یا بدیوان وبفریاد روان ما رسد یا نه؟

پس آن هفت مرد بنشستند واز هفت سه واز سه یکی ویراف نام بگزیدند... پس سروش اهرو وآذر ایزد دست او گرفتند و گفتند که بیا تاترا نمائیم بهشت ودوزخ وروشنی وخواری ـ و بتو نمائیم تاریکی و بدی ورنج وناپاکی واناکی (عقاب) ودرد وبیماری وسهمگینی و بیمگینی و ریشگونی (جراحت) وگـوردکی (تعفن) و باد افره گونه گونه دیوان و جادوان وبزهکاران که بدوزخ گیرند[۱].

... جائی فراز آمدم؛ دیدم روان مردمی چندکه بهم ایستاده‌اند. پرسیدم ازپیروزگر سروش واهرو وآذر ایزد که اوشان که‌اند وچرا اینجا ایستند؟ گفت که اینجا راهمستکان خوانند (اعراف) واین روانان تا حشر اینجا ایستند اوشان را پتیارهٔ دیگر نیست[۲].

پس سروش اهر وآذرایزد دست من‌فراز گرفتند واز آنجافرازتر رفتم ـ جائی فراز آمدم ـ رودی دیدم بزرگ وشرگین ودوزخ تر که بسیار روان وفروهردر کنارآن بودند[۳]. پرسیدم که هستند که با رنج ایستاده‌اند؟ گفتند این رود اشك آن بسیاری است[۴] کـه مردمان از پس گذشتگان از چشم بریزند.

... دیدم روان گناهکاران را ـ وآنقدر بدی وزشتی بروانان آنان آید که هـرگز درگیتی چندان سختی ندیده‌اند. و بآنان سختی بسیار

---

۱ ـ گفتهٔ ویرژیل به‌دانته (سروددوم)

۲ ـ وصف اعراف (لیمبو) درسرودچهارم دوزخ ، که‌دانته نیز مثل‌ارداویرا در اولین‌منزل‌دوزخ باآن‌مواجه میشود

۳ ـ رود « آکرونته » دراول دوزخ دانته که ارواح گناهکاربدست قایقران دوزخ ازآن‌میگذرد (سرودسوم)

۴ ـ رودی‌دوزخ دانته نیز هرچهار ازاشك‌چشم‌پدید آمـده اند (سرود۱۴، شرح ۳ صفحه ۱۹۷)

رسد . پس بادی سرد گوری (متعفن) باستقبال آید . آن روانان چنان دانند که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید ـ بادی متعفن‌تر از آنها که در گیتی دیده‌است[۱]. در آن باد بیند، دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و پشخته .

... پس فرازتر رفتم. چنان سرما و دمه‌وخشکی و گند دیدم که هرگز در گیتی آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم . فرازتر رفتم دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین‌ترین‌چاه بنگتر و بیمناك‌تر جای فرو برده شده بود[۲]. بتاریکی چنان تاریك که بدست فراز شاید گرفتن و چنان تنگ بود که هیچکس ازمردم گیتی آن‌تنگی را نشاید وهر کس در آن بودچنین‌میاندیشید که‌تنهایم . و بااینکه سه‌روزوشبان‌آنجا بود میگفت که نه هزارسال پایان رسید ، مرا بهلند . . همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها ببلندی کوه ایستاده بودند ـ ازروان بدکاران‌چنان‌میگسستند و درچنگ میگرفتند و خرد میکردند، که سك استخوان‌را ... من بآسانی از آنجا اندر گذشتم ، با سروش اهرو وآذر ایزد .

... جائی فرازآمدم ودیدم مردی را که روانش بشکل ماری به‌نشیم اندر رفته وازدهانش بیرون میآمد و ماران بسیار همهٔ اندام او را فروهمی گرفتند[۳]ـ پرسیدم... که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد... گفتند این روان آن بدکیش مرد است که مردی را بر خویشتن هشت[۴] . اکنون روانش چنین باد افره برد .

... دیدم روان‌زنی‌را که به پستان‌دردوزخ آویخته بود وجانوران موذی به‌همهٔ تن او روی‌آورده بودند . پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه بادافره‌برد ... گفتند که این روان‌آن بدکیش زن است که در گیتی شوی خویش هشت وتن بمردی بیگانه داد وروسپیگی کرد .

... دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و پنجاه‌دیو بامارچیباك (افعی) پیش‌وپس تازیانه همی زدند[۵] ـ پرسیدم ... که این تن چه کرد که

۱ ـ طوفان جاودانی سرد و متعفن: عذاب شهوت پرستان دوزخ (سرودپنجم)

۲ ـ عینا مانند دوزخ دانته ، که چون چاهی‌ژرف وظلمانی و سهمگین از زبر سطح‌زمین تامرکز کرهٔ خاك‌فروبرده شده است

۳ ـ مجازات‌دوزخیان گودال هفتم ازطبقهٔ هشتم (سرودبیست‌و پنجم)

٤ ـ دوزخیان طبقهٔ‌هفتم : اهل‌لواط (سرودهای‌پانزدهم وشانزدهم)

۵ ـ مجازات دوزخیان گودال اول‌ازطبقهٔ هشتم (سرود هیجدهم)

روانش اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی بدپادشاهی کرد و بمردم انامرز (بی گذشت) بود[1] و بادافره بهمان آئین کرد.

... دیدم روان مردی را که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موذی همی گزیدند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بگیتی مردمان را یکی با دیگری بستیز واداشت[2] و بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی را که برسروپایش شکنجه نهاده‌اند، و هزار دیو از بالا گرفته و بسختی همی زنند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی خواستهٔ بسیار گرد کرد وخود نخورد و بنیکان نداد و بانبار داشت[3].

... دیدم زنی که نسای خودرا بدندان همی ریخت و همی خورد. پرسیدم... که این روان کیست که چنین بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی جادوئی کرد[4].

... دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان ودیگر تن بمار همانند بود[5] - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد. گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی نفاق افکند و بشکل مار کربی بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی که مسترگ (جمجمه) مردمان بدست دارد و مغز همی خورد[6] - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی از مال دیگران دزدید وخودش بدشمنان هشت[7] وخویشتن تنها بدوزخ بایدبرد.

... دیدم روان مردی که باشانهٔ آهنین از تنش همیکشیدند و بخودش همی دادند - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره

---

۱ - دوزخیان طبقهٔ هفتم (سرود دوازدهم)

۲ - دوزخیان گودال نهم ازطبقهٔ هشتم (سرود های بیست وهشتم وبیست ونهم).

۳ - دوزخیان طبقهٔ چهارم (سرود هفتم)

۴ - دوزخیان گودال چهارم ازطبقهٔ هشتم (سرود بیستم)

۵ - این عین وصفی است که از «جریونه» عفریت آدمی روی و مارتن طبقهٔ هشتم دوزخ شده است (سرودهای هفدهم وهیجدهم)

۶ - یکی ازمعروفترین صحنه‌های دوزخ دانته (سرودهای سی ودوم و سی وسوم.

۷ دوزخیان گودال هفتم ازطبقهٔ هشتم (سرودهای بیست و چهارم وبیست وپنجم)

برد ؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ با مردمان کرد [۱].

... پس سروش اهرو و آذر ایزد دست من فراگرفتند و به برچکاتی وایتی زیر پل چینود آوردند واندر زمین دوزخ را نمودند [۲]. اهرمن و دیوان ودروغان ودیگر بسیار روان بدکیشان آنجا گریه وفریاد چنان برمیآوردند که من بآن گمان بردم که هفت کشور زمین ارزانند [۳] - من که آن بانك و گریه شنیدم ترسیدم. بهسروش اهرو و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که مرا بآنجامبرید و باز برید - پس سروش اهرو و آذر ایزد بمن گفتند که مترس ، چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود [۴] - سروش اهرو و آذر ایزد از پیش رفتند ومن بی بیم از پس بدان تو مینوم (بسیار مه آلود) دوزخ اندرون [۵] فراتر رفتم .

... دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیاردردبربدی ومتعفن ترین دوزخ را ، پس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار وازبین آن نمیرسید [۶].

... دیدم روان بدکیشان کشان بادافراه گونه گونه ، چون سقوط برف و سرمای سخت وگرمای آتش تیز سوزان وبدبوئی و سنك وخاکستر وتگرك و باران و بسیار بدی بآن [۷] - پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانان آنگونه گران بادافره برند - گفتند که بگیتی گناه بسیار کردند و ناراست گفتند وگواهی دروغ دادند وبسبب شهوترانی و آزوری وخست

---

۱ - دوزخیان گودال هشتم ازطبقهٔ هشتم (سرودهای بیست وششم وبیست وهفتم)

۲ - این صحنهٔ « پل » ودوزخیانی که درزیر آن جای دارند ، درتمام سرود های مربوط بطبقهٔ هشتم دوزخ (سرودهای هیجدهم تا سی ام) تکرار میشود

۳ - صحنهٔ شیطان اعظم ودیوان (سرودهای سی ویکم تا سی وچهارم)

۴ - صحنه های ترس دانته وتقویت روحی او توسط ویرژیل (سرودهای دوم ، هشتم بیست ودوم ، بیست وسوم ، سی ویکم)

۵ - سرود سی ویکم

۶ - چاه عظیم بین طبقات هشتم ونهم دوزخ (سرودهای هیجدهم وسی ویکم)

۷ - انواع مجازاتهای دوزخ دانته ، بترتیب : سقوط برف (سرودپنجم) ؛ سرمای سخت (سرودهای سی ودوم ، سی وسوم ، وسی وچهارم آتش تیزسوزان (سرودهای نهم تا یازدهم ، چهاردهم تا هفدهم ، بیست وششم وبیست وهفتم ، بدبوئی (سرودهای پنجم وهیجدهم) ، تگرك و باران (سرود پنجم)

و بیشرمی وخشم و حسد[1] مردم بیگناه رابکشتند و بفریفتند.

... پس دیدم روان آنان‌را که ماران گزند و جوند[2] - پرسیدم ... که این‌روانان از که‌اند؟ - سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بدکیشان است که در گیتی به یزدان و دین نکیرای بوده‌اند[3].

... دیدم روان مردی که ماران یزوك گزد وجود و بهردوچشم او مار و کژدم همی رید وسیخی آهنین برزبان بسته بود. پرسیدم که این تن چه - گناه کرد که روان‌اینگونه بادافره‌برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بسبب‌هوس‌ولورکامگی زن کسان را بچرب‌زبانی خویش بفریفت وازشوی جدا کرد[4].

... پس دیدم روان مردی که نگونسار از داری او آویخته بود وهمی مرزید ومنی اواندر دهان و گوش وبینی میافتاد. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه‌بادافره برد؟ـ گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بگیتی اواردن مرزشتی (زنا) کرد[5].

... پس سروش اهرو و آذر ایزد دست من فراز گرفتند واز آن‌جای سهمگین بیمگین تاریك بر آوردند و بآنسر روشن انجمن اهورا مزدا و امشاسپندان بردند. چون‌خواستم نماز برد اهورامزدا پیش و آسان بود گفت نیك‌بنده‌ای‌هستی - هرچه‌دیدی ودانستی براستی باهل گیتی بگوی[6] - چون اهورامزدا این آئین بگفت من شگفت ماندم، چه‌روشنی‌دیدم وتن‌ندیدم. بانك‌شنیدم ودانستم که این‌هست اهورامزدا.

پیروز بادفره به دین مزدیسنان - چنین باد - چنین‌تر باد.

۱- انواع گناهان‌مشخص‌دوزخ‌دانته: تزویر‌ناراست‌گوئی(سرودهای‌بیست‌وششم‌و وبیست وهفتم)؛ شهوترانی (سرود پنجم). آزوری وخست (سرودهفتم)؛ خشم و حسد(سرودهای هفتم‌وهشتم).

۲ - مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقهٔ‌هشتم (سرودهای بیست وچهارم وبیست وپنجم)

۳ - دوزخیان طبقهٔ ششم (سرودهای نهم، دهم،یازدهم)

٤ و ٥ - دوزخیان گودال اول‌ازطبقهٔ هشتم(سرود هیجدهم)

٦ - دستوری که در «کمدی‌الهی» چندین باربه‌دانته داده میشود. از طرف «کاچیا گویدا» جدبزرك دانته (سرودهای پانزدهم تاهیجدهم بهشت)؛ ازطرف پترس رسول (سرودهای بیست وچهارم تابیست‌وهفتم بهشت)؛ ازطرف بئاتریس (سرودسی و یکم بهشت)

سیر العباد الی المعاد سنائی غزنوی

بجز ارداویراف‌نامه از یك مجموعهٔ دیگر فارسی یعنی سیر العباد الی المعاد سنائی غزنوی نیز ، بعنوان اثری مقدم بر کمدی الهی دانته باید نام برد . دربن‌باره مرحوم پرفسور نیکلسن مستشرق انگلیسی تحقیق‌جامع وجالبی کرده وسنائی را یك ایرانی پیشقدم بردانته نامیده است . درین مجموعه نیز ، که ازلحاظ پیچیدگی کمدی‌الهی دانته‌را بخاطر میآورد ، سنائی همراه پیر پا بدیار ارواح میگذارد و درآنجا با مظاهر مختلف گناه و گناهکاران آشنا میشود ، ودربازگشت بدین‌جهان مشهودات خودرا شرح میدهد. قسمتهائی ازین‌اثر که بعنوان نمونه نقل میشود چنین است :

... من بمانده‌درین میان‌موقوف	مقصدم دور وراه نیك مخوف
خانه بر دود و دیدگان پردرود	راه بر تیغ و تیرومن نامرد
زان چرا گاه راه بر گشتم	عاشق راه و راهبر گشتم
روز آخر براه باریکی	دیدم اندر میان تاریکی [1]
پیر مردی لطیف و نورانی	همچو در کافری مسلمانی [2]
شرم روی و لطیف و آهسته	چست و نغز وشگرف بایسته
گفتم ای شمع این چنین‌شبها	وی مسیحای این چنین تبها
بس گرانمایه و سبکباری	تو که‌ای ؟ گوهر از کجا آری؟
. . . .	. . . .
هردو کردیم سوی رفتن‌رای	او مراچشم شد ، من اورا پای
روزاول که رخ به ره دادیم	بیکی خاك توده افتادیم
خاکدانی هوای او ناخوش	نیمی از آب و نیمی از آتش [3]
تیره‌چون روی‌زنگیان ازننگ	ساختش همچو چشم ترکان تنگ
... افعیی دیدم اندرآن مسکن	یکسروهفت روی و چاردهن [4]
هر دمی کز دهن برآوردی	هرکه را یافتی فرو خوردی
گفتم ای‌خواجه چیست این‌افعی	گفت کاین نیم کار بویحیی
زانکه‌این مارکاروان خوارست	راه خالی ز بیم این مارست

۱ ـ اولین‌بنددوزخ (سروداول)
۲ ـ صحنهٔ ملاقات دانته باویرژیل (سرود اول).
۳ ـ صحنهٔ ورود ویرژیل‌ودانته به‌دوزخ (سرودسوم)
۴ ـ عفریت دارای سه‌صورت وسه دهن، پاسدارطبقهٔ سوم دوزخ (سرودششم).

ی من ار دست یافتی بر تو نیز نوری نتافتی بر تو
این بگفت و بتوده رخ بنمود چون مر اورا بدیدافعی، زود
چون‌سگان پیش‌او بخفت‌و بخفت راه مارا بدم برفت و برفت [1]
...چون‌از آن کلبه رخ‌بره دادیم بیکی وادی اندر افتادیم [2]
دیو دیدم بسی در آن منزل چشم در گردن و زبان در دل
دل چو کام سهند بر سندان تن چو کام نهنگ بر دندان
چون از آن قوم بدکنش رفتیم بدگهر منزل وحش رفتیم [3]
دیو لاخی بدیدم از دوده قومی از دود دوزخ اندوده
کند بینان تیز خشم همه تیره رایان خیره چشم همه
دیده بر خشمهای حرمت شوی روی بردیده های روزی جوی
... باره‌ای چون ز راه ببریدم زآتش وآب قلعه ای دیدم [4]
قلعه ای در جزیره ای اخضر وندران جادوان صورتگر [5]
اژدها سر بدند و ماهی دم لیك تنشان بصورت مردم
پیش دیده ز قطرهٔ ژاله اندرو سامری و گوساله [6]
هرچه از سیم وزر همی‌دیدند چون خدایش همی برستیدند[7]
... چون من‌آن کام و کام‌اودیدم راست خواهی چنان بترسیدم
که تنم همچو دل شد از خفقان دیده مانند رخ شد از یرقان
... آن‌شنیدم جدا شدم زنهنگ دره‌ای پیش چشمم‌آمد، تنگ [8]
اندرو جادوان دیو نگار وندرو کوه کوه کژدم و مار [9]
دره‌ای بس مهیب وناخوش‌بود کژدم و مارو کوه‌ازآتش بود
تیره رویان تیره هش در وی خیره خویان خیره کش دروی

۱ - صحنه‌ای که دربسیاری‌ازسرودهای دوزخ: در برخورد ویرژیل باپاسداران طبقات مختلف دوزخ‌تکرار می‌شود (سرودهای سوم ، پنجم،ششم، هفتم ، هشتم ،نهم بیست وسوم ، سی ویکم)

۲ - طبقهٔ کینه‌توزان (سرودهشتم)
۳ - طبقهٔ ارباب طمع (سرودهای هفتم‌و نوزدهم)
۴ - قلعهٔ شیطان (سرودهشتم)
۵ - طبقهٔ شهوت پرستان (سرودپنجم)
۶ - طبقهٔ آزمندان (سرودهفتم)
۷ - گفتهٔ دانته به‌پاپ نیکولوی‌سوم)سرود نوزدهم) .
۸ - منطقهٔ ارباب غضب (سرودهشتم)
۹ - وصف گودال هفتم از طبقه هشتم‌دوزخ (سرودهای بیست وچهارم‌و بیست‌و پنجم).

پیر چون دید ترس و انده من
کوه را چون ز بقعه ره کردم
هرچهی بود صد هزار دروی
... کردم آخر ز نار گفتاری
لیکن ارچه شبست و تاریکست
این چو بر گفت بنگرستم خود
گفتم این راه چیست بر چپ و راست
آن زمین چون زمانه بنوشتم

گفت: هین، لاتخف ولاتحزن[1]
پیش آن که نکو نگه کردم
در ودیو وستور مردم روی[2]
که پس از نار تیره گفت آری
دل قوی دار، صبح نزدیکست
صبح دیدم زکوه سر برزد[3]
گفت حد زمانه تا اینجاست
تا ز حد زمانه بگذشتم.[4]

رسالة الغفران ابوالعلاء المعری

یك اثر شرقی دیگر، که آنرا نیز غالباً از منابع الهام دانته در سرودن کمدی الهی شمرده‌اند «رسالة الغفران» ابوالعلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ ه. ق.) شاعر بزرك عرب است[5]. معری، که مثل عمر و رودکی ومیلتن نابینا بود، براثر روشن‌فکری وآزادگی خود متهم بکفر و زندقه شده بود. پیرمردی ازاهالی حلب بنام «ابن قارح» رساله‌ای نوشت و برای او فرستاد تااورا متنبه کرده وبراه راست آورده باشد.

بدینجهت اخبار واحادیث بسیار دربارهٔ الحاد و ملاحده درین رساله آورد. ابوالعلاء درجواب او رسالة الغفران را نوشت و برای وی فرستاد که حاکی ازآن بود که ابن قارح بخاطراین امر بمعروف ونهی ازمنکر که کرده، آمرزیده شده است. ولی رساله که درظاهر تصدیق گفتهٔ ابن قارح بود در باطن بقدری نیشدار بود که اورا ازگفته خودپشیمان کرد. درآن چنین فرض شده که خداوند ابن قارح را بخاطر این ثواب خودش به بهشت جاودان فرستاد تا درزندگی خودآنجا را ببیند، و ابن‌قارح بعداز دیدار بهشت بدیدار دوزخ رفت. چند سطر ازقسمت مربوط به دوزخ در این رساله چنین است:

«... ابلیس را دید که‌درآتش میسوزد وملائکهٔ عذاب جمعی گرزهای

۱ - سخنی که بکرات‌در «دوزخ» اززبان ویرژیل‌به دانته گفته‌میشود.
۲ - اسبان آدمی‌روی «سنتورها» (سرود دوازدهم).
۳ - سرود اول دوزخ.
۴ - آخرین‌صحنهٔ‌دوزخ.
۵ - این رساله توسط دانشمند محترم آقام دانا سرشت بفارسی ترجمه شده است.

آتشین برسر و رویش میزنند و دسته‌ای هم سیخهای نوك تیزی در تن او فرو میبرند … دیدگانش را در اعماق دوزخ گردانید و بشارشاعررا در دست‌فرشتگان عذاب دید که هرچه این بیچاره چشمهایش را برهم میگذارد تا روی منحوس این ملائك عذاب را نبیند اینان پلکهای چشمش را میگیرند وباز میکنند تا صورتهای زشت خود و انواع عذاب را برخ او بکشند. ـ ابن‌قارح جمعی زیاد از شعرای پیش‌ازاسلام‌را که بت‌پرست و یا طبیعی مذهب بودنددرته دوزخ دید که در گردن‌هریك غل‌وزنجیری گذاشته بودند وازهرجانب گرزهای آتشین بدیشان میخورد.»

کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ «کمدی الهی»

چنانکه گفته شد «کمدی الهی» اثری است که در تدوین آن هم ازسوابق فکری شرق وغرب الهام گرفته شده وهم منابع مختلف غربی و شرقی وقدیم وجدید (تازمان دانته) مورد استفاده قرار گرفته است، واز ترکیب این‌افکار وعقاید واصول فلسفی وعلمی وحوادث تاریخی و معتقدات مذهبی کاتولیك واساطیر یونانی و رومی و آشنائی استادانه باروحیات و عواطف‌بشری است که مجموعهٔ بزرك «کمدی‌الهی» که اکنون ترجمهٔ آن تقدیم خوانندگان فارسی‌زبان‌میشود پدیدآمده است.

نمیدانم‌تاچه حد حق‌داشته‌ام دست بچنین‌کاری بزنم،ودور از هرگونه تصنع وفروتنی بیجا باید اعتراف کنم که در جائیکه بزرگترین شخصیتهای ادب مغرب زمین جرئت‌نکرده‌اند ترجمه های خودرا ترجمهٔ کاملی از این کتاب بشمارند، هرگونه ادعائی ازطرف من بجزاینکه این‌اثرحاضر ترجمهٔ بسیار نارسائی از«کمدی‌الهی» است بیمورد است، بخصوص آنکه تفاوت بزرك بین زبانهای غربی و زبان فارسی کار ترجمهٔ این کتاب را بیك زبان شرقی حتی ازترجمهٔ آن بیك‌زبان اروپائی دشوارتر میکند.

شاید باتوجه باهمیت واشکال چنین‌کاری حق بود که اساساً از ترجمهٔ «کمدی‌الهی» صرفنظر شده باشد، ولی دو عامل مرا بدین «نابرهیزی» واداشت که نمیدانم تاچه اندازه درین‌راه عذرخواه من‌میتواند بود.

اول اینکه این کتاب بالاخره میبایست مثل همهٔ زبانهای مهم دیگر جهان بفارسی ترجمه شود، زیرا برای زبان اصیل وبزرگی که‌آثاری نظیر اشعار سحرآمیز ما را بدیدآورده است، شایسته نیست که ترجمه‌ای از کتابی که شاهکار ادبیات مغرب زمین لقب‌گرفته بدان منتشر نشده باشد،

واین ترجمه اگرهم حق مطلب را ادا نکند لااقل میتواند زمینه‌ای برای ترجمه یا ترجمه‌هائی کاملترو بهترشود، واین کاری‌است که نظیرآنرا در تمام کشورهای غربی کرده اند، یعنی همیشه ترجمه هـای پیشین این کتاب زمینه‌ای برای ترجمه‌های کاملتر ودقیق‌تر بعدی شده است ومیشود، و اگر چنین نتیجه‌ای در کشور ما نیز حاصل شود من هر ایراد و ملامتی را که ازین راه متوجه خویش بینم باکمال‌میل میپذیرم.

عامل دیگرآشنائی کما بیش من با زبان ایتالیائی است که حقاً یکی ازشرایط دست‌زدن بترجمهٔ «کمدی‌الهی» است، زیراشایسته نیست که ترجمهٔ چنین کتابی باآنهمه ظرافت وریزه‌کاری زبان اصلی‌آن که درهیچ ترجمه‌ای قابل نقل نیست، ازروی‌یکی ازترجمه‌های خارجی این کتاب صورت گیرد، واین مثل‌آنست که کسی حافظ یا خیام را ازروی ترجمهٔ آلمانی یا انگلیسی یا فرانسهٔ آن بزبانی دیگر درآورد که درآنصورت بجای یکبار، دوباراین ضرب‌المثل‌معروف ایتالیائی که traduttori، traditori مصداق پیدا میکند.

درترجمهٔ این کتاب با توجه بتعبیرات مختلف وگاه متناقض مترجمین فرانسه وانگلیسی این‌اثر، وبا توجه به تفسیرهای مفسرین مختلف، همه‌جا سعی شده است کـه ترجمهٔ فارسی تا حد امکان یعنی تاآن حـد که ترکیب جمله‌بندی زبان فارسی اجازه میدهدکلمه بکلمه با اصل تطبیق کند، بدین جهت غالباً من‌روانی وزیبائی جملات فارسی را فدای‌این نظر کرده‌ام که از جملات اصلی‌چیزی کم‌وکاست نشده باشد. ازطرف دیگربجای ترجمهٔ سطر بسطر، که‌درآن نظر بعدم‌امکان‌تطبیق جمله‌بندی فارسی با ایتالیائی‌آوردن یك سطر در مقابل عین سطر ایتالیائی‌آن ممکن نیست، روش ترجمهٔ بند به بند یعنی سه‌سطر به سه‌سطر را در دنبال هم انتخاب کردم، و خیلی از مترجمین خارجی «کمدی‌الهی» نیز پیش‌ازین همینکار را کرده‌اند. بدیهی است ازین راه بازاشکال تطبیق بند به‌بندکاملا برطرف نشده وگاه اجباراً درترجمهٔ فارسی قسمتی ازیك بند متن‌اصلی ببند دیگررفته‌است، ولی موارد این اشکال خیلی کمتر ازآنست که درترجمهٔ سطربسطر درپیش‌میآید.

درتلفظ‌کلمات خاص بطورکلی تلفظ ایتالیائی‌آنها را در متن ترجمه آورده وتلفظهای خارجی آنانرا بزبان اصلی و بصورتهائیکه در ایـران معمول بوده‌است درحاشیه ذکر کرده‌ام، وفقط درچندمورد که‌تلفظ ایتالیائی برای‌فارسی‌زبانان بسیار نامأنوس‌بوده‌آن‌طرز تلفظی‌را که درایران معمول است‌آورده‌ام،مثل «سزار» بجای «چزره» و «صلاح‌الدین» بجای «سالادینو»

و «یهودا» بجای «جودا» و «فلورانس» بجای «فیورنتسا» واسامی مربوطبه تورات‌وانجیل‌ونیزاسامی بزرگانی که درصفحهٔ ۵۸ این کتاب‌نام برده‌شده‌اند.

درپایان این‌مقال باید چندکلمه در بارهٔ حواشی این کتاب نیز بگویم. خود من موافق با حاشیه‌نویسی نیستم واصولا درخواندن کتابهای ادبی نیز کمتر به‌حواشی مراجعه میکنم، زیرا دریك اثر ادبی وجود حواشی همیشه باعث میشود که‌توجه خواننده ازاصل‌به‌حاشیه معطوف‌شود؛ ولی در کتاب «کمدی الهی» اختصاصاً نه میتوان از حاشیه‌نویسی صرفنظر کرد و نه میتوان بدین حواشی جای مجزائی درآخر کتاب داد، زیرا «کمدی الهی» بدون تفسیرو توضیح دربارهٔ کسانیکه سطر بسطر نام برده میشوند وحوادث مختلفی که بدانها اشاره میشود و استعارات و کنایاتی که اساس‌کلیهٔ مطالب‌آن بشمار میرود برای هیچ خواننده‌ای درهیچ جای جهان حتی در خود ایتالیا قابل درك نیست، بخصوص درایران که‌حتی بسیاری از اشارات مذهبی این‌کتاب نیز که برای مسیحیان ساده ومعمولی است برای ما تازگی دارد، از قبیل اشاراتی که بتورات و انجیل شده و اشارات مربوط روحانیون و کلیسا و پاپ‌ها وسنن مذهبی مسیحی وغیره. بدین جهت کمتر چاپ و ترجمه‌ای ازین کتاب در دنیا هست که از تفسیر و توضیح عاری باشد؛ معهذا در این چاپ فارسی باآنکه گاه‌اجباراً حاشیه‌زائدبرمتن‌شده، سعی کرده‌ام که حتی الامکان جزآنچه باید برای روشن شدن مطلب توضیح داده شود، ذکری در حاشیه نرود. و چون احتمال میرفت که خیلی از خوانندگان مقدمه را نخوانند، هرجاکه ضرورت داشته مطالب مقدمه در حواشی نیز آورده شده‌است. درمقدمهٔ هرسرود نیز توضیح مختصری درتشریح کلی مضمون‌آن سرود مخصوصاً ازنظرروشن‌شدن‌جنبه‌های تمثیلی ومفهوم اشارات و کنایات آن داده شده که برای درك مفهوم‌مطلب ضرورت داشته است.

تابلوهائی که از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی در این کتاب نقل شده، عالیترین تابلو های مربوط به «کمدی الهی» است که تاکنون از طرف نقاشان ساخته شده است. این تابلوها که اختصاصاً برای چاپ در کمدی‌الهی تهیه شده، محصول سه سال‌کارنقاش بزرگ فرانسوی است ودرین کتاب از روی چاپ نفیس ایتالیائی کمدی الهی که سال گذشته درمیلان انتشار یافته نقل شده‌است.

امیدوارم باترجمه ونشر این‌کتاب قدمی دیگر برای شناساندن فکر وادب مغرب‌زمین بفارسی‌زبانان برداشته شده باشد، و اگر این قدم ناقص برداشته‌شده لااقل مقدمه‌ای باشد برای‌آنکه درآینده در این راه قدمهائی کاملتر واساسی‌تر برداشته شود.

شجاع‌الدین شفا

در تدوین مقدمه و تفسیر سرودها و شرح حواشی این کتاب، منابع زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

Dante Alighieri : La Divina Commedia; Collezione «Salni», Firenze, 1924 ; Prefazione e commenti di Enrico Bianchi.

Dante Alighieri : La Divina Commedia ; con 100 illustrazioni di Gustavo Dorè ; Arnoldo Mondadori Editore; Mileano.

Dante : La Divine Comèdie ; traduction, introduction et notea d,Alexandre Masseron, en 4 Volumes. Edition Albin Michel, Paris. 1948-1951

Dante : The Inferno ; a averse rendering for the modern reader, by John Ciardi ; with an Introduction by A. T Mac Allister ; Published by the Now American Library ; New -York, 1954.

Francesco Flora : Storia della letteratura Italiana ; Arnoldo Mondadori Ediore ; Milano.

A. Masseron : Les Enigmes de le Divine Comèdie (Art catholipue) ; Paris.

A. Masseron : Pour comprendre la Divine Comèdie (Desclèe) ; Paris.

A. Masseron : Dante (Edit. Franciscaines;) Paris.

J.M.J,A. de Nantes : Littèratures ètrangères - J. de Gigord Editeur ; Paris.

Chronology of world History, Edited by George H. Gallvp; Pocket Book Edition; New York 1955.

Renè Gouast : Anthologie de la Poèsie latine ; Stock; Paris.

Philippe Pouillain : La Littréture latine ; Sèsie «pue sai-je?» ; Presses universitaires de Franca ; Paris.

Mythologie Générale ; Pubtiè sous la direction de Fèlix Guirand ; Editions Larousse , Paris.

جحیم دانتی ، ترجمهٔ عربی دوزخ دانته، از «امین ابوشعر المجامی»، با مقدمه و حواشی چاپ بیت‌المقدس «مطابع الارض المقدسه» ، سال ۱۹۳۸.

«**کتاب المقدس**» : عهد عتیق و عهد جدید (تورات وانجیل) ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ لندن ، سال ۱۹۱۴ـ «بریتیش وفورن بیبل سوسائیتی دارالسلطنهٔ لندن» .

سیر العباد الی المعاد از حکیم سنائی غزنوی ـ با مقدمهٔ آقای سعید نفیسی، چاپ تهران سال ۱۳۱۶.

ارداویراف نامه ، ترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی ـ مجلهٔ مهر سال چهارم (شماره‌های ۱ تا ۵) .

رسالة الغفران ابوالعلاء المعری ، ترجمهٔ آقای اکبر دانا سرشت . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۰

پانزده گفتار ، از آقای مجتبی مینوی ، نشریهٔ دانشگاه تهران ، ۱۳۳۳.

دائرة المعارف انگلیسی (Encyclopedia Britannica) و **لاروس قرن بیستم** (Larousse du vingtième siècle) قسمتهای : «دانته» و «کمدی الهی» .

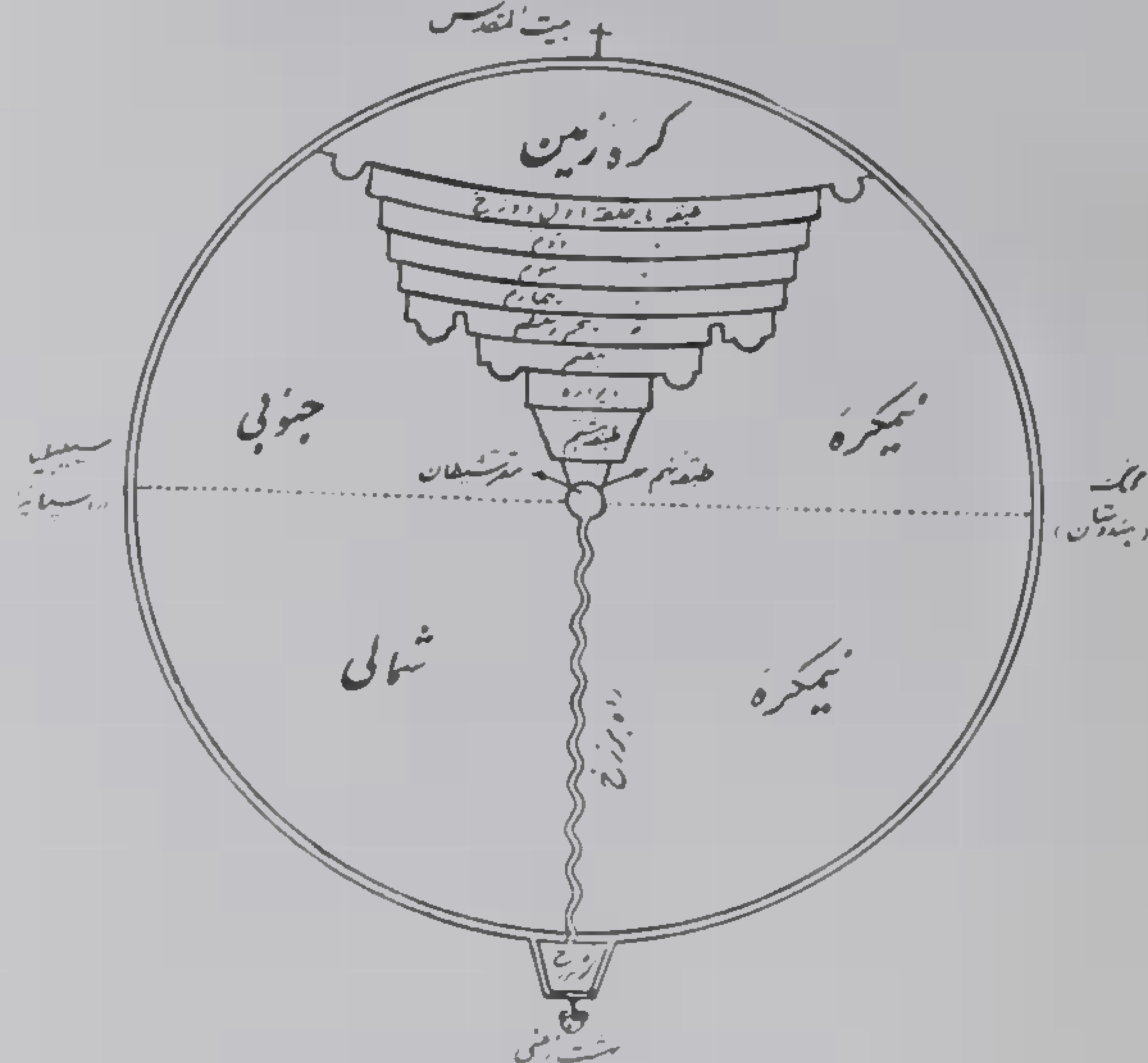


نقشهٔ جغرافیائی ایتالیا

درین نقشه فقط شهرها ونقاطی نموده شده است که در «دوزخ» بدانها اشاره میشود

دوزخ

INFERNO



«نقشهٔ جغرافیائی» دوزخ فرضی دانته

درزمان دانته ، شهربیت‌المقدس که عیسی در آن شهادت رسید بلندترین نقطهٔ کرهٔ ارض و «گنگ» درهندوستان منتها حد شرقی آن و «سویلا» دراسپانیا منتها حد غربی آن تصور میشد ، ودوزخ طبق عقاید قدیمی اساطیری یونان وروم درزیرزمین قرار داشت. دوزخ دانته بشکل مخروط عظیمی است که قاعدهٔ آن درجانب محیط زمین و رأس آن درست در نقطهٔ مرکزی کره قرار دارد واین مخروط شامل نه طبقه است که انواع گناهکاران درآن بسرمیبرند وهرطبقه ازطبقهٔ قبلی کوچکتراست. درنقطهٔ مقابل بیت‌المقدس ، درآن سوی کرهٔ ارض ، جزیره وکوه عظیم «برزخ» قراردارد که به «بهشت زمینی» منتهی میشود . این دوزخ وبرزخ وبهشت ، در حقیقت مراحل مختلفی ازتحول روحی بشر، ازگناهکاری به‌پشیمانی وازفراموشی گناه به‌صفای روحی بشمارمیروند

Incipit Comedia
Dantis ALAGHERII
Florentini natione,
non moribus.

چنین است «کمدی» دانته آلاگری
که اهل فلورانس است، اما فلورانسی
خوی نیست[1].

---

۱ ـ سر آغاز « کمدی الهی » ، بزبان لاتینی ـ دانته با این جمله کتاب خود را به « کان گرانده دلاسکا » اهداء کرده است

سرود اول

یا مقدمهٔ کلی «کمدی الهی»

در نیمه راه زندگی، یعنی در ۳۵ سالگی (توضیح در صفحهٔ ۵، شرح ۱) دانته خود را در جنگلی تاریک سرگردان مییابد، «زیرا راه راست را گم کرده است» در جستجوی راه نجات، نگران واندیشناک به پیرامون خویش مینگرد وناگهان در بالای تپه‌ای پیش روی خود، نخستین انوارخورشید را می‌بیند که نتوانسته است بجنگل تاریك رخنه کند شب آدینهٔ مقدس سال ۱۳۰۰، یعنی پیش از شب عید رستاخیز مسیح است، فصل بهار وطلوع آفتاب وعیدپاك، دانته را امیدوار می کند، ووی بقصد خروج ازجنگل مشتاقانه بسوی تپه براه می افتد اما ناگهان سه حیوان درنده یك پلنگ یك شیرو یك گرك یکی بعدازدیگری راه را براو می‌بندند، و بالاخره ماده گرك آخری وادارش میکند که راه بازگشت بدرون جنگل را در پیش گیرد امادرین هنگام، کمکی غیبی بصورت ویرژیل شاعر بزرگ لاتین فرا میرسد وویرژیل پیشنهاد می کند که درین راه راهنمای اوباشد، منتها تذکر میدهد که چون دانته توانائی طی این سربالائی رابطور مستقیم ندارد، او را ازراهی دورتر بدانجاخواهدبرد. سپس توضیح میدهد که درقسمت اول ونیمی از قسمت دوم این راه طولانی اوخودراهنمای وی خواهدبود واز آن پس «کسی شایسته‌تر» او را راهنمائی خواهد کرد. دانته این نظر را میپذیرد وبا او براه می افتد، وبدین ترتیب سفر دوزخ او آغاز میشود، این سفر در شب جمعهٔ هشتم آوریل سال ۱۳۰۰ صورت می گیرد وتا آنوقت که ازدوزخ بیرون میآیند ۲۴ ساعت بطول میانجامد، در آغاز سفر، ماه صورت بدر دارد. دانته جامهٔ فلورانسی بلندی برتن کرده که بهزمین میرسدوبا دیدن آن هموطنان دوزخی وی پی میبرند که او اهل فلورانس است، این خلاصهٔ ظاهری سرود اول دوزخ است

اما مفهوم واقعی آن چه گفته آمد، وزمینهٔ این سرود را که مقدمهٔ کلی تمام «کمدی الهی» وپیچیده‌ترین سرودهای صدگانهٔ این کتاب است تشکیل میدهد، چنین است:

دانته (مظهر نوع انسان) ناگهان بخودمیآید واحساس میکند که خطاهای زندگی گذشتهٔ وی، اورا ازراه راست (حقیقت) بدور رانده

ودر جنگل تاریك «گناه وخطا» سرگردان گردیده است. نظرش را در پی راه نجات ببالا میدوزد ونخستین اشعهٔ خورشید (جمال وجلال خداوندی) را می بیند که بردامنهٔ تپه ای کوتاه (کوه سعادت ازلی) میتابد. در خود احساس امیدمیکند وبراه میافتد تاخویش را از این ظلمت خلاص کند ومستقیماً ببالای تپه رود، اما تقریباً بلا فاصله، سه حیوان درنده: پلنك (مظهر بدخواهی و حیله گری)، شیر (مظهر غروروزورگوئی)، ماده گرك (مظهر آزمندی و افراطکاری) راه را براوسد میکنند، وكار بجائی میرسد که ماده گرك اورابازگشت بدرون جنگل ظلمانی گناه وامیدارد (زیراحدود قدرت ماده گرك وسیعتر است، و تمام افراطکاریها را، ازحرص مال، و مقام، وشهوترانی وغیره شامل میشود).

دراین حال یأس، که اوخودرا بکلی گمشده وازدست رفته احساس میکند، ناگهان شبح ویرژیل دربرابراو نمودار میشود. ویرژیل در کمدی الهی، مظهر عقل وخرد بشری است که از آلایش هوسها و تمایلات نفسانی پاك شده باشد.

ویرژیل بدوتوضیح میدهد که وی ازجانب بانوئی آسمانی برای کمك بدوفرستاده شده. این بانو، که درسرودهای بعد وصفش خواهد آمد «بأتریس» است که مظهربخشش ولطف الهی است، ودر «دوزخ» روشن میشود که بدون کمك او (عشق وصفای الهی) ویرژیل (عقل انسانی) درطی جادهٔ ظلمانی دوزخ (گناه) در مقابل موانع بزرك عاجزمی ماند. زیرا قدرت عقل ومنطق بشری محدود بحدود معینی است. ویرژیل بدومیگوید که باید وی را ببالای تپه ببرد، اما چون او هنوز آمادهٔ طی این راه بطور مستقیم نیست، بایدمسیری دورتررادرپیش گیرد که ازجهنم (مرحلهٔ اعتراف بگناهکاری) وبرزخ (مرحلهٔ ترك گناه) میگذرد تابه تپهٔ سعادت ازلی وبعد بفروغ خداوندی میرسد. اما کمك ویرژیل دراین راه محدود بجهنم وقسمتی ازبرزخ است، یعنی تا آنجا که عقل و منطق انسانی بتنهائی پیش میتواندرفت، واز آن پس راهنمائی داننه باتریس (مظهر عشق) خواهدبود

سرود اول

در نیمه راه زندگانی ما[1]، خویشتن را در جنگلی تاریك یافتم، زیرا راه راست را گم کرده بودم[2].

وچه دشوار است وصف این جنگل‌وحشی وسخت وانبوه، که‌یادش ترس را دردل بیدار میکند!

چنان تلخ است که مرگ جز اندکی از آن تلخ‌تر نیست؛ امامن، برای وصف صفائی که دراین جنگل یافتم[3]، ازذکر چیزهائی که در آن جستم سخن خواهم گفت[4].

درست نمیتوانم گفت که چگونه پای بدان نهادم[5]، زیرا هنگامی که شاهراه[6] را ترك گفتم سخت خواب‌آلوده بودم.

---

۱ Nel mezzo del cammin di nostra vita - این مصرع‌را که کمدی الهی با آن شروع میشود، زیباترین مطلع در آثار شاعرانهٔ ایتالیا شمرده‌اند. - درتورات (زبورداود، مزمورنودم، دعای‌موسی مردخدا) ذکرشده که دورهٔ طبیعی عمر انسان هفتاد سال‌است: «.. زیراکه تمام روزهای ما درخشم تو سپری‌شده، وسالهای خودرا مثل خیالی بسربرده‌ایم - ایام‌عمرما هفتاد سال‌است: که بزودی‌تمام شده پروازمیکنیم. بنابراین‌نیمهٔ عمر آدمی ۳۵سال‌میشود، وچون‌دانته‌در ۱۲٦۵ متولدشده، میتوان‌حساب کرد که‌این‌سفرخیالی اوبدان‌دنیا درسال ۱۳۰۰صورت گرفته‌است. (رجوع‌بمقدمهٔ این کتاب‌شود)

۲ - مقصودزندگی گناه آلوده است. دانته احساس کرد که ازروشنی‌فضیلت دورافتاده و«راه‌راست راگم کرده است»

۳ - مقصودبیداری‌وجدان‌است، زیرادانته دراینجا پی بلزوم‌اصلاح خود برده است، برخی ازمفسرین این «صفا» راکه عایددانته شده، آشنائی باویرژیل می‌دانند که اونیزدرحقیقت درانظردانته «سمبول» خیر، یعنی‌عقل‌ومنطق‌بشری است.

٤ - اشاره‌به سه‌حیوانی که بعداً ازآنهاسخن‌خواهدرفت

٥ - مفهوم واقعی این گفته اینست که آدمی بی‌آنکه خود متوجه شود، با گناهکاری وفساد خومی گیرد.

٦ - La verace via «راه صمیمی»، یعنی راه تقوی را.

اما چون بپای تپه‌ای در آخر آن دره که دلمرا چنین بوحشت افکنده بود[1] رسیدم

روی ببالا کردم و دامنه‌های تپه را دیدم که جامه‌ای از انوار آن سیاره[2] که درهمهٔ کوره راهها راهنمای کسانست، برتن کرده بود.

آنوقت هراس من که در تمام مدت شب دریاچهٔ دلمرا دستخوش چنین تلاطمی کرده بود اندکی تسکین یافت.

وهمچون کسی که نفس زنان از چنگ امواج دریا نجات یافته و بساحل افتاده باشد وروی بسوی موجهای خروشان بگرداند و بنگرد،

روح من نیز که هنوز اسیر سستی وپریشانی بود، به پشت سر خود نگریست تا گذرگاهی را که هرگز کسی زنده از آن بدر نرفت[3]، بازبیند.

چون تن خسته را اندکی آرامش بخشیدم، راه خویش را در سربالائی بیحاصل باز گرفتم. چنانکه پیوسته آن پا که برزمین استوارتر بود. در سراشیبی بیشتری جای داشت[4].

---

۱ - مقصود از تپه، علو روح ویا کدامنی است که آدمی را ببالا میبرد، ومنظور از دره، فساد وگناه است که اورا فرود می‌آورد. واین تعبیر از مزامیر داود (تورات - زبور داود، مزمور صدوبیست ویکم) گرفته شده: «... چشمان خود را بسوی کوهها برمی‌افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید. اعانت من از جانب خداوند است»

۲ - اشاره بخورشید، زیرا در علم هیئت دوره دانته، خورشید را یکی از سیارات میشمردند. از نظر تمثیلی، در این گفتهٔ دانته، خورشید مظهر خداوند است.

۳ - اشاره بجنگل تاریك (گناه و فساد)

٤ - این بند یکی از مبهم‌ترین بندهای «کمدی الهی» است، چنانکه تا کنون شاید چندین برابر صفحات کمدی الهی در بارهٔ معنی این یك شعر تفسیر های مختلف وغالباً متناقض نوشته اند علت آن است که در بنجا مفهوم کلمهٔ **Piaggia** (ساحل، کناره) که دانته بکار برده روشن نیست باحتمال قوی منظور شاعر آن بوده که چون با تردید و نگرانی پیش میرفته، همیشه آن قدمی که وی بجلو برمیداشته سست‌تر و آن پائی که بر زمین میمانده استوارتر بوده است



سرود اول

وتقریباً درآغاز این بالا روی بود که پلنگی سبکپا وچالاك را که پوستی پرلکه داشت پیش روی خویش یافتم[1] ؛

پلنگ از فرا روی من رد نمیشد، وچنان راه را بر من بسته بود که چندین بار بعقب برگشتم تا از همان راه که آمده بودم باز گردم[2] .

نخستین ساعات بامداد بود وخورشید دوشادوش این اخترانی که لطف خداوندی در آغاز آفرینش این اشیاء زیبا[3] همراه او بحرکتشان درآورد ، روبسوی بالا داشت[4] .

بدین جهت بخود امید میتوانستم داد که این حیوان خوش خط وخال ، نشان فرارسیدن روز وفصل دلپذیر است[5] ؛

اما این امید من ، چندان نبود که دیدار شیری که در برابر خویش یافتم بهراسم نیفکند[6] .

---

۱ ـ مفهوم حقیقی این «پلنك»، شهوات وتمایلات نفسانی است ،ومفهوم سیاسی آن درشعر دانته ، شهرفلورانس است که آنزمان غرق درفساد بود و دسته های مختلف سیاسی بر آن حکومت می کردند ، واز این جهت است که پلنك پوستی پرلکه دارد در اینکه مراد از **lonza** که شاعر آورده همان پلنك است یا خیر، نیزازطرف مفسرین بکرات بحث وگفتگوشده است .

۲ ـ یعنی : چندین بار سعی کردم ازدست هوی وهوس بگریزم، ونتوانستم

۳ ـ اشیاء زیبا : ستارگان

٤ ـ اشاره به برج حمل عقیدهٔ رایج دورهٔ دانته این بود که دنیا وقتی آفریده شد که خورشید در برج حمل (اول سال شمسی ـ نوروز) قرارداشت . ازلحاظ سمبولیك دانته در اینجا هنرنمائی بسیار بخرج داده ، بدین معنی که زندگانی تازهٔ خود را وقتی آغاز کرده که خورشید در برج حمل (مظهر آفرینش) بوده ، وتازه صبح سر بر می زده (مظهر حیات نو) وروزعید فصح (رستاخیز)نزدیك بوده است . ولی چنانکه حساب کرده اند، درشب جمعهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ ماه نمیتوانسته است صورت بدر تمام داشته باشد

۵ ـ فصل دلپذیر : بهار . قبلا گفته شد که دانته سفر دوزخ خودرا در جمعهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ انجام داده ، واین روز که مقدم بر عیدپاك است گاه دراوایل اردیبهشت وگاه دراواخر فروردین قراردارد

٦ ـ مفهوم شیر . ازلحاظ استعاری « غرور » وخشونت است ، وظاهراً مفهوم سیاسی آن در اینجا خاندان سلطنتی فرانسه است که مغرورانه بنواحی مختلف ایتالیا حمله می برد .

چنین مینمود که این شیر دوشا دوش من درحرکت بود . سر بالا گرفته بود و چنان گرسنه و خشم‌آلود مینمود کـه پنداشتی فضا از خشمش بلرزه افتاده بود .

و ماده گرگی[1] که با همهٔ لاغر اندامی خود گوئی تمام شهوات نفسانی را که تاکنون بسیار کسان از آن بینوا شده‌اند در خویش گرد آورده بود[2] .

چنان پریشانم کرد وچندان از نگاه خود بهراسم افکند که امید رسیدن ببالای تپه را از کف دادم .

وهمچو آن کس که با خرسندی فراوان مالی اندوخته باشد، وچون زمانهٔ اتلاف گر آنرا ازدستش بگیرد عنان اندیشه‌را بدست پریشانی سپارد،

من نیز در برابر آن حیوان آرامش ناپذیر[3] که بدیدارم آمده بود وقدم بقدم بدان جانب که خورشید روی فرو میکشد[4] عقب میراند، چنین شدم.

---

۱ ـ ماده گرگ : از نظر تمثیلی لئامت ، نفس پرستی ، افراط کاری ؛ از نظر سیاسی دربار پاپ

۲ ـ این گفته ، خوب میفهماند که این سه حیوان درنظر دانته مفهوم «سمبولیك» دارند ، زیرا درغیراینصورت وی نمی‌توانسته است بر آنچه سابقاً این ماده گرگ کرده وقوف داشته باشد . بطور کلی این سه حیوان طبق مفاهیمی - باید از آنها درنظر گرفت نمایندهٔ طبقه بندیهای سه گانهٔ دوزخ هستند

اصل فکر بطوریقین از تورات گرفته شده - کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجم ، آیه های پنجم وششم : « پس نزد بزرگان می‌روم وبا ایشان تکلم خواهم نمود، زیرا که ایشان طریق خداوند واحکام خدای خود را میدانند. لیکن متفقاً یوغ را شکسته وبندها را گسیخته‌اند . ازین جهت شیری درجنگل ایشان را خواهد کشت ، وگرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد . وپلنك برشهرهای ایشان در کمین خواهد نشست وهر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد .

۳ـ اشاره بدانکه هوی وهوسها را آرامشی نیست

٤ـ بداخل جنگل، که نور خورشید بدان رخنه نمیکند . مفهوم این گفته اینست که تمایلات وهوی‌ها ، شاعر را دوباره بسوی زندگی فسادآمیز باز میگردانند ، وتنها چارهٔ او اینست که دستی ازغیب بکمکش برسد

سرود اول

درآن دم که دراین ورطه‌ازپای در میافتادم ، آدمیزاده‌ای که گوئی صدایش بر اثر خاموشی ممتد نا رسا شده بود ، در برابر دیدگانم هویدا شد[1] .

وقتیکه او را دروادی پهناور دیدم بانك برآوردم : « هر که باشی ، خواه شبحی وخواه‌انسانی ، برمن ترحم آور ! »

بمن‌جواب داد : « انسانی نیستم[2] ، اما پیش ازاین انسانی بودم ، و پدر ومادرم اهل لمباردیا[3] بودند ، ووطن هردوی آنها مانتوا[4] بود .

دردوران حکومت « سزار »[5] بدنیا آمدم ، هرچند تولدم در اواخر این‌دوره روی داد. درزمان اوگوست نیکنهاد[6] ، در دورهٔ خدایان دروغین ودروغزن[7] ، دررم‌زیستم .

۱ـ درین جا ویرژیل که تاآخرجهنم وقسمتی ازبرزخ با دانته همراه است ، پابمیدان میگذارد. «ویرژیل»، چنانکه گفته شد ، در کمدی الهی مظهر«عقل انسانی» است . اما چطور دانته تنها بدیدن او ، وپیش ازآنکه وی لب بسخن گشوده باشد ، تشخیص داده که صدای اوبر اثرخاموشی ممتد ضعیف شده ؟ درین باره مفسرین بحث بسیار کرده‌اند . شاید نظرواقعی دانته تذکراین نکته باشد که ازمدتها پیش صدای‌عقل بگوش دل دانتهٔ گناهکارنمیرسیده است

۲ـ یعنی : فقط روحی هستم .

۳ـ Lombardia ایالت معروف شمال ایتالیا

۴ـ Mantova شهرمعروف‌شمال‌ایتالیا، درلمباردیا ، که زادگاه ویرژیل‌بود. دانته در سرود بیستم دوزخ از زبان ویرژیل بتفصیل شرح میدهد که این شهرچگونه ایجاد شد .

۵ ـ Sub Julio ، «دردوران یولیوس» یعنی در زمان حکومت ژول سزار . این دو کلمه در اصل کتاب بهمین صورت لاتینی آورده شده است . ویرژیل در سال ۷۱ پیش از میلاد مسیح ، دردورهٔ حکومت سزار بدنیا آمد،وهنگامی که سزاربقتل رسید فقط۲۶سال‌داشت .

۶ـ Augusto (به لاتینی اوکوستوس (Augustus) امپراطورمعروف روم و جانشین سزار، که مسیح در زمان وی متولد شد ، وویرژیل دردوران حکومت طولانی وی زیست .

۷ـ اشاره به ارباب انواع رومی .

شاعر بودم، و در اشعار خود وصف پسر دادگستر «انکیز» را کردم که پس از سوختن «ایلیون» مغرور، از ترویا آمد[1].

اما تو، برای چه بدین وادی پریشانی بازمیگردی؟ چرا از این کوه سعادت ازلی که اصل و منبع جملهٔ شادمانیهاست بالا نمیروی؟»

شرمنده بدو جواب دادم: «پس تو ویرجیلیو هستی[2]؟ همان سرچشمه‌ای که رودی چنین پهناور از فصاحت و بلاغت از آن روان شده؟»

«ای افتخار فروغ دیگر شاعران، کاش آن دوران درازی که بخواندن گفته های تو گذراندم و علاقهٔ فراوانی که در طلب دیوان تو نشان دادم[3] اکنون مرا بکار آید.

۱ــ Anchise قهرمان داستانی یونان، که درجزیرهٔ سیسیل مرد، و شاهکار معروف ویرژیل، Aeneis (به مقدمهٔ این کتاب رجوع شود) به شرح دلیریهای پسر او Aenea اختصاص یافته است. انئا، پس از آنکه شهر ترویا Troia در آتش سوخت از این شهر بجانب ایتالیا براه افتاد و در آنجا شهر رم را بنا نهاد، بدین جهت رومیان اورا قهرمان بزرگ خود میشمردند.

Ilion ـ صخره ای که شهر ترویا بر آن ساخته شده بود، و نام آن را مجازاً بخود این شهر نهاده بودند.

Troia ـ شهر نیمه واقعی و نیمه افسانه ای آسیای صغیر، که چنانکه افسانهٔ خدایان یونان حاکی است، «پاریس» پسر پادشاه آن «هلنا» زن زیبای پادشاه اسپارت را ربود و بخاطر این زن جنگی بین یونانیان و ترویائیان درگرفت که نه سال بطول انجامید و در آن علاوه بر آدمیان، خدایان نیز نیمی بطرفداری این دسته و نیمی بهواخواهی آندسته دیگر شرکت جستند. شرح این جنگ موضوع «ایلیاد» حماسهٔ معروف هومر است که عالیترین اثر ادبی دنیای کهن بشمار میآید

۲ــ Virgilio (بلاتینی Virgilius) که در حواشی این کتاب نام او طبق آنچه درفارسی معمول است ویرژیل ذکر شده است. وی قهرمان بزرگ دوزخ و برزخ دانته وراهنمای او درسفر خیالی بدنیای دیگرست، ودرحقیقت مظهر عقل انسانی بشمار میرود که از سیطرهٔ هوا وهوسهای نفسانی آزاد ومجرد شده باشد؛ ویرژیل یکی از بزرگترین شعرای لاتین است که از ۷۱ تا ۱۹ پیش از میلاد مسیح میزیست، و «انئیس» او از عالیترین آثار ادب دنیای کهن بشمار می‌آید. دانته بدین شاعر ارادت بسیار داشت و بیشتر بهمین جهت است که اورا درسفر بدنیای دیگر، مرشد و پیر خود شمرده است. (رجوع به مقدمهٔ این کتاب)

۳ــ اشاره به Aeneis ویرژیل.

تو استاد من و نویسندهٔ برگزیدهٔ منی، زیرا من آن شیوهٔ زیبای نگارش را که مایهٔ افتخارم شده، تنها از تو بعاریت گرفتم.

ای خردمند نامی، حیوانی را که وادار به بازگشتم کرده است ببین[1] واز گزند او در امانم دار، زیرا این حیوان جمله شریانها ووریدهای مرا بلرزه آورده است.»

وقتی که گریانم دید، پاسخ داد: «اگر میخواهی از این تنگنا خلاص یابی، باید راهی دیگر درپیش گیری،

زیرا این حیوان که از دستش بفریاد آمده ای، هیچکس را اجازت عبور ازراه خود نمیدهد و چندان مانع درسر راهش پدید میآورد که عاقبت نابودش میکند.

وطبعی چنان فاسد وستمگر دارد که هرگزآتش هوس سیری ناپذیرش فرو نمینشیند، و پس از هر غذا گرسنگی بیشتری احساس میکند[2].

بسیارند حیواناتی که وی باآنها جفت میشود[3]، وازین پس نیز

۱ــ اشاره به ماده گرگ، که چنانکه گفته شد، مظهر نفس پرستی و خست و افراطکاری است، ودانته که دربارپاپ و کلیسای کاتولیک را نمایندهٔ برجستهٔ این حرص وآز میداند، عمداً ازتوجه به شیر (غرور) وپلنگ (شهوت) صرفنظر کرده است تاتمام تکیهٔ خود را به گرگ (آزمندی) داده باشد.

۲ــ یعنی: هرقدر مال بیشترمیاندوزد، بیشتر حرص مال اندوختن‌دارد. این مصرع را یکی ازعالیترین اشعار کمدی الهی دانسته‌اند:

«E dopo il pasto ha più fame che pria»

۳ــ مقصود مفاسدی‌است که در دنبال حرص وطمع میآیند. اصل فکر ازانجیل گرفته شده (رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس ــ باب ششم): «... زیرا که طمع ریشهٔ همهٔ بدیهاست که بعضی چون درپی‌آن میکوشیدند ازایمان گمراه گشته خود را باقسام دردها سفتند».

فراوانتر خواهند بود، تا عاقبت آن تازی شکاری که باید این حیوان را
با عذاب بسیار ازمیان‌برد، پای‌بمیدان نهد[1].

غذای این تازی نه خاك خواهد بود و نه فلز سوده[2]، بلکه خرد
و عشق وتقوی، وسرزمین او جائی‌خواهد بود میان «فلترو» و «فلترو»[3].

وی نجات بخش ایتالیای سرافکنده[4] خواهد بود که بخاطر آن،
کامیلای دوشیزه، واوریالو، وتورنو، ونیسو، زخم خوردند وجان‌سپردند[5].

درهمهٔ شهرها ماده گرگ را دنبال خواهد کرد تاوقتی که اورابه

۱ــ تازی: «Veltro» اشاره به‌پیشوا یاقهرمانیکه‌باید ایطالیا وشاید دنیا را ازآز و طمع فرمانروایان خود، بخصوص ازمفاسد درباریاپ آزاد کند. تصور نمیرود که دانته نظر بشخص معینی داشته، معهذا از زمان او تاکنون بسیار کسان را داوطلب این‌عنوان کرده‌اند که‌چندتن‌ازسرداران‌ایتالیائی، چند نفراز پاپ‌ها، لوتر، گاریبالدی... وموسولینی ازآن جمله‌اند

۲ــ یعنی اورا نه باخاك و آب میتوان فریفت، نه بازروگوهر

۳ ــ Tra Feltro e Feltro مفهوم واقعی این جمله هنوز درست روشن نشده است. ظاهراً اشاره بفاصلهٔ میان «فلتره» درمنطقهٔ ترویزی و «مونته فلترو» در رومانیا است که دردوسوی ایتالیا قراردارند.

بعضی ازمفسرین نیز Feltro را بمعنی اعم آن که نمد باشد گرفته‌اند و چون اخذآراء عمومی در صندوق های نمدین صورت میگرفته، این جمله را «شخصی که از طرف مردم برگزیده خواهد شد» معنی کرده‌اند. روبهم رفته بیشتراحتمال میرود که مفهوم این کلام، شخصی میانجی باشد که «نه جانب پولداران و نه جانب طبقهٔ سوم را بگیرد»، بلکه بنفع همه کار کند.

بعقیدهٔ چندتن از دانته شناسان جدید، منظور دانته از «نجات بخش‌ایتالیا» کان گرانده دلاسکالا» Can Grande della Scala(۱۲۹۰ــ۱۳۲۹)است که معاصر دانته بود و درشهر «ورونا» که میان دوشهرفلتره و مونته فلترو واقع است متولد شده بود، ودانته «کمدی الهی» خودرا بدو اهداء کرده است (رجوع بمقدمهٔ این کتاب)

٤ ـ اصل‌اصطلاح‌ازویرژیل‌است(انئید، کتاب‌سوم): Humilemque Videmus Italiam

۵ ـ Camilla ، Eurialo ، Turno ، Niso ، همه از قهرمانان «انئید» ویرژیل هستند که درجنك میان تروائیها و ایتالیائیها کشته شدند. بنا بگفتهٔ ویرژیل انئا، بازماندگان‌تروارا باخود بایتالیا برد و درآنجا با دوپادشاه ولسك‌ها وروتول‌ها جنگید. درین جنگ اوریالوس و نیسوس از تروائیها، وکامیلا دخترسلحشور پادشاه ولسك ها و تورنوس پادشاه روتول از ایتالیائیها بقتل رسیدند. دانته یك در میان از قهرمانان تروائی و ایتالیائی نام برده است.

دوزخ، که در آغاز کار غبطه وحسد از آنجا بیرونش آورد باز افکند[1].

لاجرم صلاح ترا چنین می‌بینم ودراین تشخیص میدهم که بدنبال من آئی؛ و من راهنمای تو خواهم بود؛ وترا از آن‌مکان سرمدی خواهم گذراند[2].

که‌در آن بس‌غریوهای نومیدی‌خواهی‌شنید وارواح نالان و شاکی کهن[3] را خواهی دید که هر کدام بافریادهای خود تمنای مرگی دومین[4] میکنند؛

سپس آنهائی را خواهی دید که در میان آتش خرسندند[5]، زیرا امید آن دارند که روزی پابجرگهٔ ارواح مسعود گذارند[6].

واگر بعداز آن خواسته‌باشی که خودبنزد این ارواح روی، روحی شایسته تر از مرا رهنمای خویش خواهی یافت[7]، و من هنگام عزیمت خود، ترا بدست اوخواهم سپرد:

۱ــ یعنی: ازدوزخ بیرونش آورده بود تابروی زمین بفرستد.

۲ــ اشاره بجهنم

۳ــ ارواح کهن. دوزخیانی که ازبدو خلقت تازمان دانته بجهنم رفته‌اند.

٤ ــ مقصود اینست که دوزخیان درعذاب بسرمیبرند تاآنکه روز رستاخیزفرا رسد ودردادگاه الهی‌حکم محکومیت قطعی‌آنان صادر شود، یعنی بمرگ دومین‌برسند اصل این اصطلاح از «مکاشفهٔ یوحنای رسول» گرفته شده‌است (انجیل، مکاشفهٔ یوحنا، باب‌بیستم): «. . . و موت وعالم اموات بدریاچهٔ‌آتش‌انداخته شد ـ اینست موت‌ثانی یعنی دردریاچهٔ‌آتش. وهر که‌دردفترحیات مکتوب‌یافت‌نشدبدریاچهٔ‌آتش‌افکنده گردید» و«باب‌بیست‌ویکم:» «...لکن‌ترسندگان‌وبی‌ایمانان‌وخبیثان‌وقاتلان‌وزانیان‌وجادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان دریاچهٔ افروخته شده بآتش خواهد بود، این است ثانی».

٥ ــ اشاره بارواحی که دربرزخ بسرمیبرند.

٦ــ ارواح مسعود: بهشتی‌ها

۷ــ مقصود، بئاتریس راهنمای دانته دربهشت است؛ بمقدمه رجوع شود). ــ منظور ویرژیل‌اینست که وی چون حق ورود ببهشت‌را ندارد، نمیتواند درآنجاراهنمای دانته باشد.

زیرا آن امپراتوری که در اعلی علیین حکومت میکند[۱]، مرا که نسبت بآئین او عاصی بوده ام اجازت آن نمیدهد که کسی را بشهرش[۲] راهنمون آیم.

وی درهمه‌جای دیگر فرمانرواست. ولی در آن‌جا، سلطنت دارد. آنجا شهراو، ومقراورنگ پرجلال اوست: چه خوشبخت است آنکس که وی شایستهٔ زیستن‌درچنین مکانش میکند!»

ومن بدو گفتم: «ای شاعر، بنام همان خدائی که تواش نشناختی، از تو تقاضا دارم که برای نجات من ازین رنج وازرنجی بدتر از آن[۳]، مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما آئی. چنانکه دروازهٔپترس مقدس را ببینم[٤] وآنهائی را که چنین اسیر رنجشان خواندی بنگرم».

آنوقت وی براه افتاد ومن دردنبالش روان‌شدم

۱ــ اشاره بخداوند (Quello imperador che lassú regna)

۲ــ شهراو: بهشت

۳ــ این رنج: جنگل تاریك گمراهی ــ رنجی بدتراز آن: محکومیت آینده بزندگی در دوزخ.

٤ ــ در آئین کاتولیك، عقیده دارند که پطرس مقدس San pietro کلید دار بهشت است ــ ولی در کمدی الهی، دانته دری برای بهشت قائل نشده، بنابراین‌باید این‌دروازه را در ورودی برزخ محسوب داشت که فرشتهٔ نگاهبان کلیدهای‌پطرس در آنجاست. این دونظر باهم متناقض نیست، زیرا درورودی برزخ درحقیقت دری است که رو به‌بهشت بازمی‌شود



آنوقت ویرژیل براه افتاد ، ومن دردنبالش روان شدم . . (صفحهٔ ۱۶)

سرود دوم

راه مقدمهٔ دوزخ*

دانته و ویرژیل هنوز در روی زمینند ، ولی اکنون غروب روز جمعهٔ مقدس (۸ آوریل سال ۱۳۰۰) فرا رسیده ، درصورتیکه این دو در نخستین ساعات بامداد یکدیگر را ملاقات کرده بودند . بنا براین تمام روز را در راه بوده‌اند. ولی کجا ؛ ودراین مدت چه گفته وچه کرده‌اند؟ این نکته‌ایست که در «کمدی الهی» مجهول مانده است .

هنگام غروب دانته درخود احساس ضعف وتردید میکند، زیرا جرأت کافی برای عبور ازدوزخ ، آنهم درتاریکی شب در خود نمیبیند بخصوص آنکه راهنمای خویش ویرژیل را هم نگران می‌بیند . درنتیجه از ادامهٔ سفر منصرف می‌شود ، اما ویرژیل که تردید او را دریافته ، بوی توضیح می‌دهد که‌این دونفربرحسب تصادف درجنگل باهم برخورد نکرده‌اند ، بلکه ویرژیل ازجانب سه بانوی آسمانی برای کمك بدو که راه گم کرده بوده فرستاده شده است . این سه بانو عبارتند از مریم مقدس (مظهرترحم وشفقت)، سنتالوچیا (مظهرفروغ الهی)، راحیل (مظهرجذبه و تأمل) که توسط بئاتریس (مظهرعشق و مهر خداوندی) برای‌نجات‌اواقدام کرده وویرژیل(مظهرعقل‌انسانی)رابیاریش‌فرستاده‌اند تا اورا باتأیید ایشان ازوادی ظلمت (گناه وخطا) بیرون آورد .

ویرژیل توضیح میدهد که دانته باداشتن چنین‌نیروهای پشتیبان (یعنی با اجتماع نیروهای عقل بشری ورحمت خداوندی) حق نگرانی ندارد ، واین منطق اومسافر گمشده را متقاعد می کند که ضعف را کنار گذارد و سفری را که نجات وی بسته بدان است آغاز کند (یعنی با شهامت راه ترك گناه را درپیش گیرد)

شك نیست که «سه‌بانوی پارسا» دراینجا درمقابل «سه حیوان خطرناك» سرود اول آورده شده‌اند . ولی‌آیا باید هریك ازایشان رااز لحاظ خصائص او ، درمقابل یکی از آن سه قرار داد ؛ درین باره بین دانته‌شناسان بقدری اختلاف نظرهست که بهتراست‌اصولا ازچنین‌تحقیقی خودداری شود

اما پیدایش این «سه بانو» بطورکلی این مفهوم خاص را دارد که بدون تأیید وپشتیبانی‌لطف‌وفضل‌الهی (یعنی کمك روح وقلب آدمی)، عقل ومنطق بشری ونیروی فکری او کاری نمیتواند کرد . «بئاتریس» که شرح احوالش در حواشی این سرود خواهد آمد ، واسطه و رابطهٔ ایندو، یعنی‌مظهرحقیقت‌مافوق قوای دراکهٔ ماست که‌ازآسمان وخداوند ناشی می‌شود و نمایندهٔ آن در روی زمین مذهب است .

سرود دوم

روز بپایان میرسید، و تاریکی فضا اندك اندك خاك نشینان را از خستگی میرهانید؛

ومن یکه وتنها خودرا آمادهٔ آن میکردم که هم بادرازی راه بستیزم وهم با حس ترحم[1]؛ و اینك خاطرهٔ خطا ناپذیر زبان بوصف آنچه درین راه دیدم خواهد گشود.

ای فرشتگان الهام بخش[2]، ای نبوغ بلند پایه[3]، اکنون بکمك من آئید؛ وتو، ای خاطره که آنچه را که دیدم برصفحهٔ کاغذ آورده‌ای[4]، وقت است که هنر نمائی کنی.

چنین آغاز کردم: «ای شاعری که راهنمای منی، به توانائی من بنگر و پیش از آنکه قدم دراین راه دشوار نهاده باشم ببین که آیا برای چنین کاری چنانکه باید نیرومند هستم؟

حکایت میکنی که پدر سیلویو، که آن زمان هنوز آدمیزاده ای

---

۱ ــ یعنی هم با اشکالات عبور از جهنم بستیزم، و هم سعی کنم که دلم بحال دوزخیان نسوزد.

۲ ــ Musi ـ موزها در اساطیر یونان، پریان نه گانه بودند که هر کدام سر پرستی یکی ازفنون هنری را داشتند وحضورشان مایهٔ الهام شعرا و موسیقی دانان و هنرپیشگان وتاریخ دانان و دانشمندان میشد.

۳ ــ Alto ingegno ـ درست معلوم نیست که خطاب شاعر بنبوغ خوداوست، یا بروح بشری، یالطف خداوندی؛ این سه نظری است که هر کدام طرفدارانی دارد. ولی تعبیر نخستین بنظرصحیح تر می‌آید.

٤ ــ اشاره به «کتاب خاطرهٔ من» که فصلی از «زندگی نو» اثر دیگر دانته است.

سرود دوم

بود ، بدنیای جاوید رفت واین سفررا باتن خاکی خود انجام داد[1] .

اما اگر دشمن جملهٔ تباهی‌ها[2] ، بخاطر نقشه‌های بزرگی که میبایست

بدست وی اجرا شود[3] ، وبا توجه به چندی و چونی این نقشه ها باوی

بلطف رفتار کرد ،

چنین چیزی مایهٔ شگفتی آدم هوشمندنمیتواندشد، زیرا وی درعرش

اعلی بر گزیده شده‌بود تانیای روم پرجلال وامپراتوری آن باشد،

کداین‌وآن ، بحقیقت خود بخاطر آن پی‌افکنده شدند که اورنگ

گاه‌مقدس جانشین پطرس اعظم‌شوند[4] .

وی دراین سفری که تو دراشعار خود تجلیلش کرده‌ای، چیزهائی

۱ــ Silvius ، پسرانئاس (بسرود اول رجوع شود) ویرژیل در فصل ششم «انئیس» ، شرح داد که چسان انئا ، پدرسیلویوس، با بدنیای مردگان گذاشت، واین گفته دانته نشان میدهد که وی، چنانکه درسراسر کمدی‌الهی پیداست، عقاید وروایات پیش‌ازمسیح وافسانه‌های‌اساطیری‌یونان وروم را باعقاید کاتولیکی خود درآمیخته‌است.

بنا بگفتهٔ ویرژیل، انئاس قهرمان تروپائی، ازسمت پدرفرزند «انکیزس» یعنی یک بشرفانی ، وازسمت مادر فرزند آفرودیته (زهره یاونوس ، ربةالنوع عشق) بود . زهره‌بنفع پسرش‌ازخدای خدایان‌قول گرفت که انئاس شهری را پی‌افکند که‌فرمانروای روی زمین شود . پس ازسقوط شهرتروپا ، انئاس از روی راهنمائیهای غیبی بسر زمین لاسیوم (Latium) (ایتالیا) رفت و پس از ماجراهای فراوان پا به قلمرو زیر زمینی مردگان گذاشت وشبح پدرش ، ونیزشبح پادشاهان‌بزرگی راکه ازنسل‌اوبدنیاخواهند آمد دید که رمولوس وژول سزار و اوگوست از آنجمله بودند . بدین ترتیب افتخار ایجاد امپراطوری رم بدو تعلق یافت دانته افتخارایجاد امپراطوری رم مقدس و کلیسای کاتولیک‌رانیزازآن اومیداند، زیرا اوبوده که شهرروم‌را، که مرکزحکومت‌دین مسیح است پی‌افکنده است اصولا درکمدی الهی، زئوس (Giove) (خدای‌خدایان یونان) وآفرودیته (Venere)(دختراوورب‌ةالنوع عشق) بصورت جزئی ازخداوند آئین کاتولیك درمی‌آیند ، و انئاس ، فرزند زهره، پیش کسوت پطرس‌رسول‌وپولس رسول ، دوجانشین اصلی عیسی، تلقی می‌شود .

۲ــ خداوند .

۳ــ اشاره به طرح ایجاد شهررم .

۴ ــ جانشین پطرس بزرگ: پاپ

آموخت که مایهٔ پیروزی او و پیروزی ردای پاپی شد[1].

سپس ظرف برگزیده[2] بدانجا رفت تا برای ما ایمانی بیشتر بدین آئینی که نخستین قدم درراه رستگاری ابدی است ارمغان آرد.

اما من، برای چه این کاررا بکنم؟ کیست که چنین اجازتی بمن دهد؟ من انئا نیستم، پولس هم نیستم. نه خودم چنین شایستگی در خویش سراغ دارم ونه دیگران.

بنابراین اگر بدین سفر رضا دهم، بیم آن دارم که این کار دیوانگیی بیش نباشد. تو خود خردمندی، و بهتر از آنچه میگویم منظورمرا میفهمی.»

حال من حال آن کس بود که دیگر آنچه را که خواسته بود، نمیخواهد وبراثر افکاری تازه چنان تغییرعقیده میدهد که یکسره از طی آن راه که درپیش گرفته بودمنصرف میشود.

من نیز خود را در این سر بالائی تیره چنین یافتم. وچون نیك

۱ــ اشاره به پیشگوئیهائی که انکیزس، پدرانئاس، دربارهٔ روم و آینده آن برای او کرد (رجوع بشرح ۱ صفحهٔ ۲۱)

۲ــ Vas d' elezione (بهلاتینی: Vas Electionis) لقبی است که درانجیل (کتاب اعمال رسولان ــ باب نهم) به پولس رسول داده شده است

« ... خداوند ویرا گفت برو، زیرا که او ظرف برگزیدهٔ من است تا نام مرا پیش امتها وسلاطین وبنی‌اسرائیل ببرد» ــ طبق روایت انجیل (رسالهٔ دوم پولس رسول به قرنتیان ــ باب دوازدهم) پولس رسول درزندگی خود بآسمان سوم صعود کرد. «شخصی را درمسیح می‌شناسم، آیادرجسم وآیابیرون ازجسم، نمیدانم، خدامیداند. چنین شخصی که تا آسمان سوم ربوده شده ــ وچنین شخصی را می‌شناسم خواه در جسم وخواه جدا ازجسم ــ خدا میداند ــ که بفردوس ربوده شد» ــ درقرون وسطی عقیدهٔ مسیحیان براین بود که پولس مقدس، در دورهٔ زندگانی خود علاوه بربهشت، بدوزخ هم سفر کرده، واین گفتهٔ دانته اشاره بدین روایت است

سرود دوم

اندیشیدم از آن چه در بدو امر با این شتاب به پیشبازش رفته بودم انصراف جستم.

روح بزرگوار بمن پاسخ داد: اگر مفهوم گفته اترا خوب دریافته باشم، بناچار روح تو دستخوش زبونی وفتوری شده است

که به کرات بر آدمی مستولی میشود، چندانکه اورا از مهمی بزرگ که درپیش گرفته بازمیدارد، وهمچو آن حیوانی میکند که از توهم خود به سوءظن میافتد ومیهراسد.

برای آنکه ازین بیم خلاص یابی، هم اکنون برایت میگویم که چرا بدینجا آمدم، ودر آن نخستین لحظه‌ای که دلم برتو بدرد آمد چه شنیده بودم.

درجمع ارواح بی‌سر وسامان[1] نشسته بودم که بانوئی صدایم کرد. بانوئی نیکبخت وزیبا بود، چنانکه من خود ازاو خواستم که اوامرش را بمن بفرماید.

دیدگانی از اختر تابناك فروزانتر داشت. با صدائی فرشته آسا،

۱ــ sospesi (ارواح معلق)، اشاره بارواحی که گناهکار نیستند، اما چون غسل تعمید نگرفته‌اند دربهشت نیز راه ندارند، و مقرشان جائی است بنام Limbo (که شاید بتوان آنرا اعراف نامید) که درآن این ارواح الی‌الابد بی تکلیف بسرمی‌برند، یعنی عذابی نمی‌بینند، اما امید رفتن بعالم بالارا نیز ندارند. معمولا مسیحیان ارواح کودکانی را که قبل از غسل تعمید مرده‌اند ساکن این طبقه می شمارند، ولی دانته ساکنین دیگری نیز برای آن «راشیده» که یکدسته از ملائك آسمان، و نیز ویرژیل وهمکاران او از آنجمله اند، زیرا وی هیچیك از آنهائیرا که پیش از مسیح زیسته‌اند، ببهشت راه نمیدهد. ویرژیل خود درسرود چهارم «دوزخ» شرح می‌دهد که چرا روح او دراین جا بسرمیبرد.

دوزخ

بشیرینی و سادگی با من بزبان خود[1] چنین آغاز سخن کرد:

– ای روح آراستهٔ مانتوئی[2] که آوازهٔ نامت هنوز در جهان باقی است و تا جهان هست باقی خواهد بود؛

دوست من که طالع با او از در دوستی درنیامده، در سراشیبی بیحاصلی برجای ایستاده و ازفرط هراس آهنگ بازگشت کرده است؛

وبیم آن دارم که هم اکنون راه را چنان گم کرده باشد که من، که وصف این گرفتاری اورا در آسمان شنیدم، بسیار دیرتر از آنچه باید بکمکش شتافته باشم.

پس برو، با نیروی فصاحت خود و با هر وسیلهٔ دیگری که برای نجاتش لازم آید، بکمکش بشتاب تا مرا تسلای خاطر بخشیده باشی.

من که ترا میفرستم بئاتریس[3] هستم. از جائی میآیم که مایلم

۱– یعنی: زبان ایتالیائی – باید متذکر بود که زبان مخاطب او، ویرژیل، زبان لاتین است.

۲– Mantovana، اهل «مانتو». اشاره به ویرژیل که در این شهر بدنیا آمده بود.

۳– Beatrice، قهرمان بزرگ کمدی الهی است که نگاهبان دانته و راهنمای او در سفر بهشت و نیمی از برزخ است. همچنانکه ویرژیل راهنمائی دانته را در دوزخ و نیمهٔ اول برزخ بعهده دارد. **بئاتریس** (که بایتالیائی «**بئاتریچه**» خوانده می‌شود، ولی تقریباً در همهٔ زبانها اورا بئاتریس می‌نامند، و بدینجهت در این کتاب نیز بهمین صورت که قبلا درفارسی هم آمده، نام برده شده) قهرمان یکی از معروفترین و سوزانترین عشقهای تاریخ است. وی دختر فولکوپورتیناری فلورانسی بود که بمردی بنام سیمونه‌دباردی شوهر کرد و درسال ۱۲۹۰، درجوانی مرد. دانته در سال ۱۲۷٤ یعنی هنگامی که نه سال بیش نداشت، اورا برای نخستین بار دیده ودر ۱۲۸۳، یعنی در ۱۸ سالگی عاشق اوشده بود، وتا آخر عمر نیز عشق سوزان خود را نسبت بدو حفظ کرد، ولی خود بئاتریس هفت سال پس از آن تاریخ مرد. دانته در زندگی نو Vita Nuova ودر کمدی الهی خود ازین محبوبه خویش بامنتهای علاقه وستایش نام برده وهمواره او را

بقیه درصفحهٔ مقابل

بدان باز گردم . وفقط عشق که مرا به سخن وا داشته ، از آنجا دورم کرده است .

هنگامیکه پیش روی خداوندگار خود باز گشته باشم ، غالباً ترا در پیشگاهش خواهم ستود[۱] ــ آنوقت وی خاموش شد ، ومن چنین آغاز کردم :

ــ ای بانوی پاکدامن ، که تنها تو میتوانی نوع بشر را فراتر از جملهٔ آفریدگان زیر این فلکی نهی که کوچکترین حلقهٔ همهٔ آسمانها است[۲] .

بقیه از صفحهٔ قبل

مظهر لطف وصفا و زیبائی دانسته است

از لحاظ تمثیلی ، بئاتریس در کمدی الهی مظهر حقیقت و طهارت و نمایندهٔ رحمت الهی است ؛ بسیاری از مفسرین این «کمدی» اصولا وجود جسمانی چنین زنی را منکر شده و او را فقط «سمبول» حقیقت آسمانی دانسته اند ، و این نظر ایشان بی‌شباهت بدان تعبیرهای خاص نیست که از مفهوم کلمات می و خرابات در اشعار حافظ شده است .

مصرع زیبائی که : «من بئاتریس هستم که ترا روانه میکنم» در ادبیات مغرب زمین عنوان فرج بعد ازشدت و دستی را که «از غیب برون آید وکاری بکند» پیدا کرده است و یکی از معروفترین اشعار کمدی الهی بشمار میرود ، «Io son Beatrice che ti faccio andare» .

۱ــ این ، درحقیقت وعده‌ایست که وی به ویرژیل میدهد تا اورا امیدوار کند که برای انتقالش ببرزخ یا بهشت نزد خداوند شفاعت خواهد کرد . در «برزخ» و در «بهشت» دانته ، یکی دو مورد ازاین قبیل دیده می‌شود که استثنائاً ارواح غیرمسیحی را ببهشت و برزخ پذیرفته‌اند (کاتن دربرزخ وترایانو«تراژان» دربهشت)

۲ــ بئاتریس ، چنانکه گفته شد ، مظهر علم الهیات وحقیقتی است که ازراه مذهب متجلی می‌شود ، و «فلکی که کوچکترین حلقه ها را دارد» فلك ماه است که اولین فلك از افلاك نه گانه بشمار میرود ، یعنی مستقیماً دربالای کره زمین قرار دارد . بنابراین مفهوم این شعر اینست که : «تنها درك حقیقت میتواند آدمیان را بر سایر موجودات روی زمین برتری دهد» .

فلك قمر در اینجا از نظر نجومی اشاره شده ، و مبنای گفتهٔ دانته ، نظریه معروف بطلمیوس است که در آن زمان مورد قبول بود . طبق این نظریه ، نه فلك در گرداگرد زمین هستند که بترتیب عبارتند ازافلاك : قمر ، عطارد ، زهره ، خورشید ، مریخ ، مشتری ، زحل ، ثوابت ، وسیارات که آنها را به لاتینی Primum Mobile مینامند ، ودانته بهشت اصلی را درماورای این حلقهٔ آخرین قرار داده است .

اطاعت فرمان تو مرا چنان خوشایند است که اگر هم بیدرنگ بکارش بندم، باز پندارم که درین راه تأخیر کرده ام؛ بنابراین دیگر درنگ مکن و ارادهٔ خویش را بفرمای.

اما بمن بگو: چه باعث آمد که از جایگاه منیعی که چنین در اشتیاق بازگشت بدانی، بدین ورطه فرود آمدی و ازین بابت هراسی بدل راه ندادی؟

پاسخم داد: ــ اکنون که خواستار وقوف برین رازی، بطور خلاصه برایت خواهم گفت که چرا از دخول بدین جا بیمی بدل راه نمیدهم.

تنها از آن چیزهائی باید ترسید که قدرت آزار رساندن بدیگری را دارند؛ از چیزهای دیگر بیم نباید داشت، زیرا ترس آور نیستند.

خداوند در عالم رحمت خود مرا چنان ساخته که رنج شما بمن گزندی نمیرساند و شعلههای این حریق مرا در بر نمیگیرد.

درآسمان بانوی نکوکاری هست[1] که دیدار گرفتاری آن کس که اکنون بسوی اویت میفرستم سخت بتأثرش درآورد، چنانکه مقررات سخت آن بالا را نادیده انگاشت[2]،

لوچیا[3] را بنزد خویش خواند وبدو گفت: ــ مرید وفادارت اکنون

۱ــ مقصود حضرت مریم است، که درین کتاب مظهر بخشش ورحمت خداوندی بشمار میرود.

۲ــ یعنی: مقررات عدالت الهی را، که تا آن هنگام دانته را بمناسبت خطایایش محکوم کرده بود بنفع اوتعدیل کرد.

۳ــ باحتمال قوی، اشاره به لاسنتالوچیا Santa Lucia قدیسهٔ مسیحی است که در زمان امپراطوری دیوکلسیو(درقرن چهارم میلادی) درشهر سیراکوز(سیسیل) بشهادت رسید. ازنظر تمثیلی، وی مظهر تأمل و توجه بلطف الهی است که مردمان نیکوکار را بسرحد بیخبری مجذوب می کند.

احتیاج بتو دارد[1] ، ومن ویرا بدستت میسپارم .

لوچیا که خصم هر گونه سنگدلی است ، براه افتاد وبدانجا آمد
که من وراحیل[2] در کنارهم نشسته بودیم ؛

بمن گفت : ـ بئاتریس ، ای ثنای خداوند[3] ، چرا بکمك آن کس
نمیروی که بخاطر عشق تو ازجرگهٔ عوام‌الناس بیرون آمد[4] ؟

مگر شکوهٔ رقت زایش را نمیشنوی ؟ مگر نمی بینی که چسان
مرگ وی را در کنار رود خروشانی که دریا نیز خطرناکتر از آن نیست
تهدید میکند[5] ؟ ـ

هرگز کسی درجهان نبوده که چون من ، پس‌از شنیدن این کلمات ،
باشتابندگی بدنبال سود خودرفته یااز زیان‌خویش گریخته باشد :

ازجایگاه سعید خود بدینجا فرود آمدم و اعتماد به کلام بلیغ تو
بستم که مایهٔ‌افتخار توو‌جمله کسانیست که آنرا شنیده‌اند . ـ

---

۱ ـ درست معلوم نیست که دانته چرا خود را اختصاصاً مرید « سنتالوچیا »
شمرده است. بهترین تعبیری که دراین باره شده‌اینست که درقرن وسطی این«قدیسه»
را درمورد معالجهٔ چشمهای بیمار صاحب کرامت می‌شمردند ، و دانته چنانکه خود در
«زندگی نو» شرح میدهد ، گرفتار نزدیك‌بینی و دردچشم بود .

۲ ـ «راکله» Rachele راحیل زن یعقوب پیغمبر و مادر یوسف و بنیامین، که
در«بهشت» دانته، در کنار بئاتریس جای‌دارد . باب بیست و نهم سفرپیدایش درتورات
بداستان‌راحیل ویعقوب‌پیغمبر اختصاص‌یافته‌است.دراین‌جا،راحیل‌مظهرتأمل وسیرمعنوی‌در
عالم‌جلال الهی‌است .

۳ ـ «Loda dl Dio» یعنی : ای‌آنکه وجودت خودآیت خداوند ودرحکم
تجلیل و ثنای اواست .

۴ ـ یعنی : دست از زندگی عادی برداشت و خود را وقف مطالعه
وتحقیق کرد .

۵ ـ اشاره برودآکرونته Acheronte اولین رودخانهٔ دوزخ است که دانته در
این موقع ، در جنگل تاریك ، چندان از آن دور نیست . شاید هم بطور کلی اشارهٔ
دیگری بزندگی گناهکارانه باشد که‌آدمی‌را بمرگ معنوی میکشاند .

چون با من چنین گفت، دیدگان فروزان و پر اشك خویش را بسویم گردانید، و بیشتر بشتابندگیم وا داشت؛

ولاجرم چنانکه او خواسته بود بنزد تو آمدم، و تراز چنگ این حیوانی که نگذاشت اقصر راه را بسوی کوهستان زیبا در پیش گیری رهانیدم[1].

درین صورت ترا چه میشود؟ چرا، چرا ایستاده ای؟ برای چه دل را چنین بدست زبونی وسستی میسپاری؟ برای چه نه حرارتی نشان میدهی، نه قدرت تصمیمی؟

مگر نمی‌بینی که سه بانوی مقدس در آسمان نگاهبان تواند[2] وسخنان من برکاتی چنین فراوانت نوید میدهد؟»

همچون گلهای کوچکی که بازالهٔ شامگاهی سرخم میکنند و درهم میروند، و در برخورد با نخستین اشعهٔ خورشید رو میگشایند و باز قد برسرشاخ برمی‌افرازند،

من نیز شهامت از کف رفتهٔ خویش را بازستاندم: و حرارتی چنان مطبوع دلم را فرا گرفت که چون آزاده ای[3] چنین سخن آغاز کردم.

۱ــ یعنی: مردمانی که دور ازهوی و آز باشند، از راهی مستقیم ببالای تپهٔ سعادت ازلی میروند. ولی دانته که هنوز اسیر نفس اماره است باید راهی دیگررا که دشوارتر و پرپیچ وخم‌تر است برای رسیدن بدین هدف در پیش گیرد. اصل فکر از زبور داود گرفته شده (تورات، مزامیرداود، مزموربیست و چهارم): «کیست که بکوه خداوند برآید. و کیست که بمکان قدس او ساکن شود. او که پاك دست و صاف دل باشد».

۲ــ اشاره به: مریم مقدس، سنتالوچیا، وبئاتریس یاراحیل.

۳ــ یعنی آزاد ازبندگی گناه و هوس.

« چه پارسا بود آن بانوئی که بیاری من آمد !وتو چه‌لطفی کردی که بدین شتاب سخنان پر حقیقت او را پذیرفتی و فرمانش را گردن نهادی !

تو با گفتهٔ خود ، چنان شائق پیروی ازخویشم کردی که‌هم‌اکنون به‌نیت نخستین باز گشته‌ام .

پس ، پیش افت ، زیرا اکنون دیگر ما هردو خواستی واحد داریم . تو مرا راهنمائی ، آقائی ، استادی[1] . این بدو گفتم ، و چون وی براه افتاد ،

پای به‌جادهٔ دشوار و وحشی نهادم .

۱_ Tu duca, tu signore e tu maestro کلمهٔ «دوکا»(راهنما) همان‌است که درایتالیائی امروزی « دوچه » خوانده می‌شود ، واین‌لقبی است که به موسولینی نیزداده بودند. مفهوم این سه لقب که دانته بویرژیل داده اینست که ، تو در طی این راه راهنمای منی ، در اینکه تصمیم بگیری وبمن فرمان دهی ، آقای من هستی، و از لحاظ عقل ومنطق بمن سمت استادی داری»

سرود سوم

طبقهٔ مقدماتی دوزخ «ابن الوقت ها»

ویرژیل و دانته از دروازهٔ دوزخ که بربالای آن کتیبهٔ معروف «دوزخ» نوشته شده، میگذرند و وارد سرزمینی میشوند که در آن باید باهر گونه امیدی وداع گفت». دراین موقع غروب روز آدینهٔ مقدس فرا رسیده است. نخستین ارواح دوزخی که بنظر دانته میرسند، ارواح کسانی هستند که درطبقهٔ ماقبل اول دوزخ سرمیبرند، یعنی کمتر از دوزخیان دیگر عذاب می‌بینند، ولی تعدادشان ازهمهٔ آنهای دیگر بیشتر است. اینان «ابن‌الوقتها» و«ضعیف النفس‌ها» هستند که درزندگی خود نه خوب بوده‌اند نه بد، وفقط خودشانرا پائیده‌اند، یعنی خواسته اند تنها گلیم خویش‌را از آب بیرون کشند. بدین جهت، طبق قانون کلی «تاوان» که قانون اصلی جهنم دانته است، عذاب آنهانیزهمین‌صورت رادارد: نه در دوزخ واقعی بسرمیبرند، نه دربیرون ازآن. چون درزندگی همیشه بدنبال هربادی روان بودند، اینجا برای ابد بدنبال پرچمی سرگردانند که هیچوقت برجای آرام نمیگیرد، وچون درزندگی‌هرگز برجای معینی نایستاده‌اند، اینجا نیزباید دائماً درحرکت باشند، ونیز چون در زندگی بدنبال روشنی حقیقت نرفته‌اند، اینجا در ظلمت بسر میبرند. مخصوصاً باید برای همیشه محکوم بفراموشی باشند، زیرادر زندگی کاری نکرده اند که شایان ذکر و توجه باشد و نام نیک‌یابدی ازایشان برجای گذارد. بطور کلی این طبقهٔ مقدماتی دوزخ، که در واقع دوزخ اصلی ازبعد ازآن شروع می‌شود، خاص آنهائی است که درزندگانی این جهانی کوششی برای برگزیدن یکی از دوره خیروشر نکرده، وجز بخود ومصالح آنی خویش بچیزی نیندیشیده‌اند. اینان نه فقط مورد تحقیر وبی‌اعتنائی آسمانند، بلکه حتی دوزخ وجودشانرا نا دیده می‌انگارد، و این، عذاب واقعی این دسته از دوزخیان است که میدانند برای همیشه قربانی این فراموشکاری خواهند ماند.

درآخرسرود ویرژیل و دانته از رود «آکرونته»، نخستین‌رود ازرود های چهارگانهٔ دوزخ دانته، میگذرند و بساحل بعدی میروند که باید از آن باطبقهٔ اول دوزخ گذارند.



«شما که داخل میشوید، دست از هر امیدی بشوئید!» . . (صفحهٔ ۳۴)

سرود سوم

از من داخل شهر آلام میشوند[1]

از من بسوی رنج ابد میروند.

از من، پا بجرگهٔ گمگشتگان میگذارند.

عدالت، صانع والای مرا به ساختنم برانگیخت:

پدید آرنده ام قدرت الهی بود،

و عقل کل، وعشق نخستین[2].

پیش ازمن هیچ چیز آفریده نشده بود

که جاوید نباشد، ومن خود عمر جاودان دارم[3].

۱ـ اندکی پائین‌تر تذکرداده میشود که‌این نه‌سطر، کتیبه‌ای است که بربالای دروازهٔ جهنم نوشته‌شده. مقصود از «شهر آلام» دوزخ است

۲ـ اشاره به‌سه پایهٔ تثلیث دردین مسیحی ـ قدرت الهی: پدر (خدا)، عقل کل: پسر (مسیح)، عشق‌نخستین (عشق‌ازلی): روح‌القدس.

۳ـ دانته درسرود آخر دوزخ شرح میدهد که جهنم‌براثر سقوط‌شیطان‌اعظم درروی زمین بوجود آمد، وپیدایش آن پیش ازپیدایش نوع انسان بود، یعنی هنگامی صورت گرفت که‌هرچه‌در عالم‌خلقت بود جاودانی وفناپذیر بود.ـ درانجیل (انجیل‌متی، باب بیست وپنجم) تصریح‌شده که جهنم بخاطرشیطان وملائکی که از او پیروی کردند ساخته شد:

«... ای‌ملعونان، ازمن دورشوید درآتش جاودانی که برای‌ابلیس و فرشتگان اومهیا شده است...» بنابراین، دوزخ‌پیش‌ازآنکه آدم گناه کرده وازبهشت رانده شده باشدبرای عقاب‌شیطان وملائک‌عاصی‌ساخته‌شده بود، واگرآدم گناه‌میکردنوع‌انسان از وجودآن‌بی‌خبرمی می‌ماند این گناهکاری‌فطری‌انسان درمقابل‌بخشش‌لایزال،دواصلی‌است که‌فلسفهٔ الهی دانته درسراسر کمدی‌الهی‌برآن متکی‌است وچون‌درمقابل‌بخشش ابدی، گناه نیزبطورابدی وجوددارد، بدین‌جهت دروازهٔ‌دوزخ‌میگوید: «من عمرجاویددارم»

شما که داخل میشوید، دست از هر امیدی بشوئید[1].

این سخنان‌را باخطی تیره بالای دری نوشته دیدم. گفتم: «استاد، درك مفهوم آنها مرا سخت دشوار است.»

و او چون کسیکه به کنه اندیشهٔ من پی برده باشد، پاسخم داد: «اینجا باید هر گونه بدگمانی را کنار گذاشت و با هر گونه زبونی وداع گفت[2].

اکنون بدانجائی رسیده‌ایم که، همچنانکه گفتم، تیره روزانی‌را که نعمت خودرا از کف داده اند[3] درآن خواهی دید.»

وآنگاه دست مرا در دست خود گرفت وباچهره ای بشاش که مرا نیرو بخشید، داخل وادی اسرارم کرد[4].

آنجا، درفضائی که هیچ اختری درآن نمیدرخشید[5]، همه‌جا آه‌ها

۱ــ Lasciate ogni speranza, uoi ch' entrate ! این مصرع،معروفترین شعر کمدی الهی ومعروفترین شعر زبان ایتالیائی است، وصدها سال‌است که درادبیات مغرب زمین بصورت ضرب‌المثل درآمده است. عذاب واقعی دوزخ رامیتوان درهمین یك جمله: «امیدرا برای همیشه ازدست دادن» خلاصه کرد. بدیهی است‌این‌اخطار که بردروازهٔ جهنم نوشته‌شده، شامل‌حال ارواحی‌است که بدان وارد میشوند، نه آدم زنده‌ای چون دانته که بفرمان الهی فقط‌برای دیدن آن‌بدانجا رفته‌است.

۲ ــ ویرژیل به کنه‌اندیشه ونگرانی دانته پی‌برده واورا بهمان‌صورت که خود او درانیئس (کتاب‌ششم، شعر ۲۶۱)، خطاب‌به‌انئا گفته، قوت قلب‌میدهد: «انئا،حالاست که باید شجاع باشی، حالاست که باید قلبی‌قوی داشته باشی».

۳ ــ اشاره بدانهائی که نتوانسته‌اند خداوند را با چشم بصیرت ببینند. اصل اصطلاح از ارسطو (اخلاق، کتاب ششم) گرفته‌شده: «حقیقت، نعمتی‌است که ازراه خرد تحصیل میشود».

۴ ــ وادی اسرار: دنیای بعدازمرگ، که هیچ آدمی تاوقتی که زنده است‌از آن خبر نمیتواند داشت.

۵ــ این «ظلمت» اساس جهنم‌دانته است، زیرا دوزخ درزیرزمین قراردارد که هیچ نوری ازآسمان بدان‌نمیتابد.

و ندبه‌ها و ناله‌های سوزان طنین انداز بود، چنانکه شنیدن آن‌ها هنگام ورودم بگریه انداخت.

زبانهای عجیب و غریب[1]، کفر گوئی های دهشت زا، سخنان رنج آلوده،فریادهای خشم، صداهای بلند وخفه که باصدای برهم‌خوردن دستها همراه بود[2]

غوغائی بپا کرده‌بود که درظلمت جاودان این‌فضا، همچون‌شنی که دستخوش گردبادی شده‌باشد. پیوسته بدور خود میچرخید.

ومن که وحشت بر گرداگرد سرم حلقه زده بود،[3] گفتم: «استاد، چه میشنوم؟ واین کسان کـه چنین پشت در زیر بار رنج خم کرده اند کیانند؟»

واو بمن گفت: «این وضع فلاکت بسار، خاص ارواح دردکش آنهائیست که‌درزندگانی خود کفری‌نگفتند، امازبان‌بدعائی‌نیز نگشودند.

اینان‌باجمع فرومایهٔ این‌فرشتگانی درآمیخته‌اند که نسبت‌بخداوند نه‌عصیان ورزیدند، نه وفادار ماندند. وتنها بخود اندیشیدند[4]

آسمانها این‌ارواح‌راازخویش‌میرانند تادرجمالشان فتوری‌راه‌نیابد،

۱ـ diverse lingue . این کلمه‌را میتوان «زبانهای گوناگون» نیز ترجمه کرد، ولی در کمدی‌الهی غالباً کلمهٔ diverse بمعنی «عجیب» آورده شده‌است. مقصود شاعر اینست که دوزخیان ازهمهٔ کشورها بودند وهر کدام بزبان خود حرف‌میزدند.

۲ـ یعنی، دوزخیان از فرط اسف دست برهم میزدند.

۳ـ یعنی: ازفرط وحشت‌مو برسرم راست ایستاده‌وبدور آن حلقه‌ای‌ساخته‌بود.

۴ـ اشاره به‌دسته‌ای از ملائك، که چون‌شیطان بخداوند عصیان ورزید وبا او از درجنك درآمد، بیطرف ماندند تا ببینند که «عاقبت‌کار چه‌خواهد شد» دانته‌در سرودهای آخرجهنم این‌خاطره را باخاطرهٔ عصیان دیوان بر خدای خدایان یونان در آمیخته‌است. راجع‌به‌این‌دسته‌ازملائك، قبلادر هیچیك‌از کتابهای مذهبی‌بحثی‌نشده‌است.

ودوزخ مظلم نیز آنها را بخویش نمیپذیرد تا این پذیرش قدر دوزخیان را بالانبرد».

ومن گفتم: «ای استاد، آن عذابی که اینان را چنین سخت به نالیدن واداشته، کدام است؟» جواب داد: «هم اکنون بصورتی بسیار خلاصه برایت میگویم:

اینان امیدی به مرگ ندارند[1]، وزندگانی پرفلاکتشان درینجا چنان پست است که جملگی آرزوی هرسرنوشتی را بجز آن دارند.

دنیای زندگان یادی ازایشان دردل نگاه نمیدارد. رحمت وعدالت خداوندی نیز آنها را نادیده میگیرد؛ در بارهٔ اینان سخن نگوئیم، فقط بنگر و بگذر!»[2]

و من نگاه کردم وپرچمی را در محیط دائره‌ای چنان بشتاب در حرکت دیدم که گوئی هرگز قصد آرام گرفتن نداشت[3]؛

ودر دنبال آن صفی چندان دراز از مردمان روان بود که هرگز

---

۱ – یعنی: امید آنرا ندارند که بمیرند تاوضع کنونیشان تغییر کند، ولو بدتر ازاین هست بشود.

۲ – این بند سرود سوم دوزخ، یکی از شاهکارهای دانته است، زیرا در آن منتهای بی اعتنائی وتحقیر، درچند کلمه توصیف شده. آخرین مصرع این بند درایتالیا ضرب‌المثل معروفی است: Non ragioniam di lor, ma guarda e passa!

۳ – پرچم: علامت واحد همهٔ این طبقه از دوزخیان، که دانته آنها را برخلاف سایر اهل جهنم به دسته های مختلف تقسیم نکرده است تانشان دهد که فراموش شده هستند. «درمحیط دائره‌ای»: چنانکه در تصویر دوزخ نموده شده، هر یك ازطبقات نه گانهٔ جهنم دانته دائره‌ای شکل است، واز مجموع آنها مخروطی بوجود میآید که قاعدهٔ آن تقریباً محاذی باسطح زمین ورأس آن مرکز زمین است بنابراین دایره‌ای که طبقهٔ اول را تشکیل میدهد وسیع ترین همهٔ طبقات دیگر است، و بدین ترتیب دانته میخواهد بگوید که تعداد آنها که ازروی ضعف وزبونی بدوزخ میروند از همهٔ گناهکاران دیگر بیشتر است، هرچندایشان کیفری کمتر ازدیگران می‌بینند.

سرود سوم

باورم نبود که تا کنون مرگ این همه کسان را از پای درافکنده باشد .

چون چند تن از آنان‌را شناختم ، شبح آن کس را دیدم و شناختم

که ازروی فرومایگی آن دریغ بزرگ را کرده بود.[1]

آنوقت دریافتم وبیقین دانستم که این جمع ، جمع بدنهادانی است که

هم خدا ازایشان بیزار است وهم دشمنان خدا .

این تیره‌روزان که هرگز زنده‌نبودند[2] ، سراپا برهنه بودندوپیوسته

خرمگسان وزنبورانی پرواز کنان بسختی برتنشان نیش میزدند.

از جای نیش آنها در چهره‌های ایشان خون برمیآمد . واین خون

همراه باقطره های اشک‌درپای اینان خوراک کرمهای آلوده میشد.

چون بدور تر نگریستم ، مردمی را در کرانهٔ رودی عظیم دیدم .

گفتم: « استاد ، لطف کن ومرا بیاگاهان که اینان کیانند و چرا آنچنان

که در این نور ضعیف می‌بینم ، چنین در گذشتن از رود شتابان

مینمایند ؟ »

---

۱ ــ باحتمال قوی ، اشارهٔ دانته به پاپ « چلستینو » ی پنجم Celestino (بلاتینی Celestinus) است که درپنجم ژوئیهٔ ۱۲۹۴ به پاپی انتخاب شد، ولی‌باراین مسئولیت رابرای‌خود [illegible] سنگین شمرد ودر ۱۳ دسامبر همان‌سال استعفا کرد. محرک اصلی اودرین باره کاردینال کائتانی Caetani بود که بوی تلقین کرده بود که هر کس مسئولیتی در امور [illegible] بعهده داشته‌باشد ، خواه ناخواه مرتکب گناه میشود . وپاپ [illegible] ووابستهای [illegible] وبرای نجات روح خویش، ازاین سمت کناره گرفت. پس ازاو همین‌کاردینال باعنوان بونیفاتسیوی هشتم پاپ‌شد، که دانته اورامظهر مجسم فساد وناپاکی وآلودگی‌کلیسا میشمارد. بدین‌جهت وی‌از چلستینو ناراضی است که‌چرا آن «دریغ بزرگ» راکرده است، وچون همهٔ ساکنین این‌طبقه از دوزخ‌محکوم بدانند که خدا ومردمان فراموششان کنند، دانته‌نیز عمداً نام‌این پاپ را ذکر نکرده است. بخاطرهمین که دانته‌صریحاً نام‌از کسی‌نبرده، مفسرین چندین‌داوطلب دیگربرای این‌سمت پیدا کرده‌اند که چندتن ازامپراتوران روم‌وچندین‌تن ایتالیائی‌از آن‌جمله‌اند.

۲ــ یعنی : در زندگانی نیز خاصیت واثر وجودی نداشتند

واو بمن گفت: «این راوقتی خواهی دانست که در ساحل تیرهٔ «آکرونته» برجای ایستاده باشیم [1]».

آنوقت دیدگان را باشرمندگی برزمین دوختم و چون بیم آن داشتم که باپرسش خود گستاخی کرده باشم، تاهنگام رسیدن به رودخانه خاموش ماندم.

ودرآنجا بود که پیرمردی با گیسوان وریش سپید کهن، سوار بر زورقی، بسوی ماآمد که بانگ میزد: «وای برشما، ای ارواح تباهکار!

هرگز امید دیدارآسمان مدارید، زیرا من آمده‌ام تاشمارا بدان ساحل دیگر برم وبدست ظلمت جاودان وآتش و یخ سپارم. [2]

وتو، ای روح زنده که دراین‌جا ایستاده‌ای، از اینان که مرده‌اند کناره گزین.» وچون دید که ازآنجا نمیروم،

گفت: «تومیباید از راهی دیگر و ازبندرهائی دیگر بدان ساحل آئی [3]، نه آنکه برای گذشت از رود در اینجا مانی. آن زورقی که

---

۱ ـ Acheronte (جوی‌غم) اولین رود ازرودخانه‌های دوزخ دانته ـ این رود که در ادبیات غربی بکرات ازآن نام‌برده میشود. درمیتولوژی یونان رود ... زیرزمینی و رودخانهٔ دنیای ارواح تلقی‌میشد، چنانکه همهٔ ارواح ناگزیر بودند برای رفتن‌بدنیای دیگر ازآن گذرکنند. دانته درسرود چهاردهم دوزخ شرح‌میدهد که چگونه این رود وسایر رودهای جهنم، از اشك های‌چشم «پیرمرد کهن سال جزیرهٔ کرت» سرچشمه میگیرند. دروصف این‌روددانته مخصوصا ازانئیس ویرژیل «کتاب‌ششم» الهام گرفته‌است.

۲ـ اشاره به انواع عذابهائی که دوزخیان بفراخور گناهان خود خواهند دید.

۳ـ درسروددوم «برزخ» شرح‌داده خواهدشد که بابد از مصب رود «تەوره» Tevere (تیبر) درروم، بازورقی که ملك قایقران برزخ رانندهٔ آنست بدانجارفت.



...وپیرمردی سپیدموی . سوار بر زورقی بسوی ما آمد، وبانگ زد: «وای برشما، ای ارواح تباهکار!»
(صفحهٔ ۳۸)

باید ترا ببرد ، سبك تر ازاین است .

و راهنما بدو گفت : « کارون[1] ، خشمگین مشو : درآنجا که هرچه خواهند میتوانند کرد ، چنین خواسته اند . بیش ازین چیزی از من مپرس[2] . »

آنوقت برافروختگی گونه‌های پرموی زورقبان این مرداب کبودفام، که دیدگانش چون حلقه‌هائی آتشین میدرخشید ، فرو نشست .

اما ارواح خسته‌وبرهنه‌بشنیدن این‌سخنان سنگدلانه رنگ‌برنگ شدند واز فرط بیم دندان برهم سائیدند .

کفرگویان بد فریاد پرداختند و خداوند[3] و والدین خود و نوع بشر ومکان وزمان واصل و نسب ونطفهٔ خویش را به‌ناسزا گرفتند.[4]

آنگاه جملگی در آن ساحل ملعون که در انتظار از خداناترسان است ، بدورهم گرد آمدند واشکهای سوزان از دیدگان فرو ریختند .

کارون ، شیطان آتشین چشم[5] ، همه را بایك اشاره ردیف کرد و

---

۱ ـ Caron ، مخفف Caronte که درعربی اورا « خارون » خوانده اند ـ وی درمیتولوژی روم یکی ازارباب انواع درجهٔ سوم است که در رود اورنو Oreno کشتی‌رانی میکند، ودانته دراینجا اورا تبدیل به‌شیطانی کرده که باید دوزخیان را از «اطاق انتظار» دوزخ دراین طرف رود آکرونته ، به دوزخ اصلی ببرد

۲ ـ «درآنجا...» اشاره به‌مشیت‌الهی. برای اولین بار در « کمدی‌الهی» دانته تصریح‌میکند که خداوند اورا بدین‌سفر زیرزمینی فرستاده است

۳ ـ اشاره بدانکه این دوزخیان حتی ازحق توبه کردن نیز محروم‌بودند،بدین جهت بدان کفرمیگفتند.زیراتوبه نشانه‌ای‌ازصفای الهی است که دوزخ‌ازآن‌محروم‌است

۴ ـ یعنی : نطفهٔ‌اصلی خاندان خودرا ، ونطفهٔ اختصاصی خویش‌را

۵ ـ دانته این رب‌النوع یونانی ورومی را «شیطان» مینامد ، زیرا در انجیل (رسالهٔ اول پولس رسول به‌قرنتیان ، باب دهم) تصریح شده که : « آنچه بت پرستان قربانی‌میکنند برای دیوها میگذرانند ونه برای‌خدا ـ و نمیخواهم‌شما شریك دیوها باشید» وبراین‌اصل، درقرون وسطی اعتقاد داشتند که همهٔ‌ارباب انواع یونان وروم وجود دارند، منتها دیوانی بجای خدایان هستند. دانته بکرات این نظررا در« کمدی الهی» بکار برده است.

هر کدام از آنان را که درنگ کرده بودند با پاروی خود به پیش راند.

همچنانکه در فصل خزان برگها یکی در دنبال دیگری از درخت جدامیشوند تاآنکه شاخهٔ درخت برگ وبارخویش‌را یکسره برزمین نهد،

زادگان تبهکار آدم نیز، چون پرنده‌ای که بسوی همنوای خود[1] روی آورد، هریك بدنبال‌آن دیگری خویشتن را از کرانه بدرون رود افکندند؛

همه درآب تیره غوطه خوردند وپیش ازآنکه ایشان بدان ساحل دیگر رسیده باشند، دسته‌ای تازه در این سو گرد آمدند.

استاد آداب‌دان من[2] گفت: «پسرم، همهٔ آنانکه مغضوب‌خداوند میمیرند، ازهمهٔ سرزمینها دراینجا گرد میآیند؛

وهمه شتاب دارند که هرچه زودتر ازین رود بگذرند، زیرا عدالت خداوندی چنان مقهورشان دارد که بیم‌ایشان رابدل به‌اشتیاق میکند.

هرگز گذار روحی پارسا بدینجا نمیافتد؛ لاجرم اگر کارون ازحضور تو شکوه دارد، اکنون خوب میتوانی فهمید که مفهوم سخنان او چیست.»

وقتی که این بگفت؛ این سرزمین تیره چنان سخت بلرزه در افتاد که هنوز خاطرهٔ هراس‌من عرق برجبینم میآورد.[3]

۱ــ Richiamo یعنی: پرنده‌ای که درقفس آواز بخواند تاجفت خود را بسوی خویش آورد، و کسی یاآلتی که صدای پرنده‌ایرا برای‌جلب اوتقلید کند.

۲ ــ اشاره بدانکه ویرژیل، پیش ازآنکه دانته سؤال قبلی‌خودرا تکرار کرده باشد، بدو جواب داده است

۳ــ یعنی: وجدان آنها ایشانرا بسوی‌مکافاتی که شایستهٔ آنند میبرد، بااینکه اینان اشتیاق‌دارند که زودتردریابند که مجازات ایشان‌چه‌خواهد بود. دوزخ (کنایه ازگناه)جائی است که ارواح گناهکارمشتاق وصول‌بدانند، زیرا دیگر امیدی‌به‌بخشایش خداوند ندارند.



. . . زادگان تبهکار آدم، یکایک خویشتن را از کرانه بدرون رود افکندند (صفحهٔ ۴۲)

سرود سوم

ازین دیار اشك بادی وزید که از آن برقی آتشین بیرون جست ، و

این برق هر گونه احساسی را ازمن ستاند ،

ومن چون مردی که اسیرخوابی‌سنگین باشد، برزمین در افتادم.[1]

۱ـ دانته شرح نمیدهد که‌چگونه‌پابدین قسمت از دوزخ گذاشته وبچه ترتیب از«آکرونته» عبور کرده‌است ، درصورتیکه طرزعبور ازسایر رودها را درسرودهای بعدی بدقت شرح میدهد. علت آنست که دراینجا ، حس ناراحتی و ترحم مانع توجه او باطراف میشود، واین‌حس بتدریج که وی دردوزخ پیش‌میرود ضعیف میشود ، چنانکه دراواخر این‌سفر اوخود یك دوزخی را شکنجه میدهد. مفهوم این تحول کاملا روشن است: باید هر گونه گذشت وخوش‌بینی رادرمورد گناه ازخود دور کرد.

سرود چهارم

طبقهٔ اول دوزخ (لیمبو):
بزرگان دوران کهن

ویرژیل و دانته، برای اولین بار رو بپائین میروند و به طبقهٔ اول دوزخ میرسند. ازین پس برای رفتن از هر طبقه‌ای بطبقه دیگر باید مقداری، کم یا بیش، بسوی پائین روند.

طبقهٔ اول، خاص ارواح کسانی است که بخاطر مسیحی نبودن از راه یافتن به بهشت محروم شده‌اند، ولی مجازاتی بجز محرومیت ابدی از «امید» ندارند. بسیاری از بزرگان دور کهن درین طبقه سر میبرند، که ازمیان آنان میتوان همر، هوراس، اووید، لوکانو و ویرژیل را نام برد. ابوعلی سینا درین میان در کنار افلاطون، ارسطو و سقراط و ابن الرشد وغیره جای دارد. یك ایرانی بزرگ دیگر نیز دراین جرگه هست، واو صلاح الدین ایوبی است. این بزرگان وبسیار بزرگان دیگر که نام برده شده‌اند، داخل حصاری جای دارند که در میان ظلمت کلی این طبقهٔ دوزخ، بانور ضعیفی روشن شده است. این نور درحقیقت فروغ عقل و استدلال انسانی است که این بزرگان مظاهر [illegible] آنند، و این فروغ می‌تواند تا حدی پیشرپای نوع انسان را روشن کند، ولی نمیتواند [illegible] خورشید برسد که مظهر فیض ربانی وصفای الهی است.

این طبقه دوزخ، که آنرا Limbo می‌نامند، وشباهت به «اعراف» ما دارد، درفقه واصول کاتولیك سابقه دارد وبعکس طبقهٔ پیش ساخته خود دانته نیست. طبق احادیث مسیحی Limbus جائی است که ارواح کودکان مرده وتعمید نشده درآن بسر میبرند. ارواحی که درین طبقه از دوزخ هستند شکنجه وعذابی نمی‌بینند، ولی برای ابد از «امید» محرومند

سرود چهارم

صدائی درسرم پیچید و این خواب عمیق مرا برهم زد. صدائی چنان سنگین بود که بشنیدن آن چون خفته‌ای که بزور بیدار شده باشد بخویش لرزیدم.

برخاستم و دیدگان خودرا که خستگی از آنها بدر رفته بود باطراف دوختم. خیره نگریستم تا مگر دریابم که در کجا هستم.

بحقیقت خویشتن را در کنارهٔ دره‌ای یافتم که غرقاب رنج است و جملهٔ شکوه های بی پایان[1] روی بدان دارند.

دره‌ای تاریك و عمیق ومه آلود بود، چندانکه من، با آنکه نگاه خویش را باعماق آن دوخته بودم، در آن هیچ چیز تشخیص نمیدادم.

شاعر که رنگ ازرخ داده بود، چنین آغازسخن کرد: «اکنون بدنیای ظلمات سرازیر میشویم. من از پیش میروم وتو بدنبالم خواهی آمد.»

و من که تغییر رنگ اورا دریافته بودم، گفتم: «اگر تو که باید بهنگام تردید من قویدلم کنی، خود بترس افتاده باشی، من چگونه بدین راه توانم رفت؟»

و او بمن گفت: «پریشانی آنانکه درزیر پای مایند، این نقش ترحم را برچهرهٔ من زده که تو آنرا نشان ترس پنداشته ای.

---

۱ ــ اشاره به ناله‌های دوزخیان، که از دست شنیده میشود.

بروید، زیرا راهی دراز در پیش داریم. » بدینسان بود که وی پا به نخستین حلقهٔ پیرامون غرقاب ژرف نهاد و بدینسان بود که مرا نیز بدان برد.

درآنجا، اگر شنوائی را قیاس گیرند، نالهای بجز زمزمهٔ آههائی ملایم که هوای جاودان را میلرزاندند شنیده نمیشد[۱].

این آهها ازرنج بیشکنجهای میآمد[۲] که جماعاتیبسیار از کودکان وزنان ومردان بدان دچار بودند.

استاد مهربان بمن گفت: «چرا نمیپرسی که اینان ارواح کدامین کسانند[۳]؟ میل دارم که پیش ازآنکه دورتر رفته باشیم، دانسته باشی

که ایشان گناهی نکردند؛ و شاید هم حسناتی داشتند، ولی این فضائل آنانرا بس نیامد، زیرا رسم تعمید که باب آن آئینی است که تو بدان مؤمنی، درمورد ایشان صورت نگرفته بود[۴].

واگرهم پیش از مسیحیت زیسته اند، خداوند را چنانکه باید پرستش نکرده اند؛ ومن خود یکی از ایشانم.

بدین گناه است، ونه بخاطر بزهی دیگر، که ما دوزخی شدهایم،

۱ــ اشاره بدانکه براثر تاریکیهیچچیز رانمیتوان دیدوفقط ازراه گوشمیتوان دریافت که کسانی دراینجا بسرمیبرند

۲ــ یعنی نالهای که ازعذاب وشکنجه برنمیخاست، بلکهازرنج درون سرچشمه میگرفت

۳ــ کنایه ازآنکه عقلومنطق بشری (که ویرژیلدرکمدیالهی مظهرآنست) احتیاجبه سؤال وتوضیحدارد تا براثرآن شك جایخود را بهیقین بهدهد.

٤ ـ اشاره به «غسل تعمید» مسیحی، که بیآن کسی رسماً مسیحی نمیشود، همچنانکه بیادای شهادتین مسلمان نمیتوان شد

وتنها بدین عقاب محکوم آمده‌ایم که با آرزو اما بی امید زندگی کنیم [1] . »

چون سخنش را شنیدم دلم را اسیر رنجی گران یافتم ، زیرا دریافتم که مردانی بسیار ارزنده [2] دراین نخستین حلقهٔ دوزخ دربی‌تکلیفی بسر میبرند.

برای آنکه ایمان خویش‌را بدین آئینی که برهر تردید فائق میشود استوارتر کرده باشم [3] چنین آغاز کردم : « ای استاد ، ای مرشد من ، مرا بگوی :

آیا هرگز کسی این جا بخاطر شایستگی خویش یا شایستگی دیگری ، بیرون رفته است که رستگار شده باشد ؟ » و او که کنه سخنان پر کنایه‌ام را دریافته بود [4] ،

جواب داد : « تازه بدینجا آمده‌بودم [5] ، که قادر مردی [6] که تاجی

---

۱ ــ اشاره بدانکه حتی ساکنان لیمبو (اعراف) نیز مشمول جملهٔ آخر کتیبهٔ دروازهٔ دوزخند که « آنها که ازین در وارد میشوند باید دست از هر امیدی بشویند » منظور از بی‌امیدی در اینجا آرزوی دائمی نزدیکی به خداوند و محرومیت ازین نزدیکی است . « با آرزو و بی‌امید » یعنی اینکه آرزوی فراوان داشته باشیم ، و در عین حال بدانیم که هیچکدام از آنها نخواهیم رسید

۲ ــ اشاره به بزرگان دنیای کهن که پیش از مسیح میزیسته‌اند

۳ ــ آئین مسیح ، که در آن نباید شك و تردید راه داشته باشد .

٤ ــ دانته قبلا آگاه بوده که مسیح یکبار بدوزخ رفته است تا روح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون برد ، ولی عمداً درلفافه وبا کنایه سؤال کرده تا ویرژیل درین باره بدو توضیح کافی بدهد

۵ ــ ویرژیل ۱۹ سال پیش از میلاد مسیح مرده بود ، بنابراین هنگام مرگ تقریباً ۵۰ سال بود که وی در دنیا دیگر بسر میبرده است

٦ ــ un possente ، اشاره به عیسی مسیح ــ باید تذکر داد که دانته در سراسر دوزخ از اینکه صراحتاً نام مسیح را ببرد خودداری کرده ، وهمه جا به کنایه از او یاد کرده است

با نشان پیروزی برسرداشت[1] ، بنزد ما آمد.

وی روح نخستین پدر ما[2] . و هابیل پسر او، و روح نوح، وموسی قانونگزار مطیع[3] ،

و ابراهیم شیخ بزرگ ، و داود پادشاه ، و اسرائیل را با پدر و فرزندانش[4] ، و راحیل را که او بخاطر اینهمه تلاش کرد[5]

و بسیار ارواح دیگر را باخود بیرون برد ، وهمهٔ آنها را رستگار

۱ ــ مقصودشان از نشان پیروزی علامت صلیب ومقصود ازتاج . شهادت عیسی است . ــ ازاین سفر بعد از مرگ مسیح بدوزخ ، در انجیل تلویحاً سخن رفته (رسالهٔ اول پطرس رسول ــ باب سوم) : «... در حالیکه بحسب جسم مرد لکن بحسب روح زنده گشت، وبآن روح نیز رفت وموعظه نمودبه ارواحی که در زندان بودند ، که سابقاً نافرمانبرداربودند». روایت منهبی مسیحی حاکی است که مسیح پس ازمرگ خبر خود به طبقهٔ اول دوزخ رفت ودستهٔ اول ارواحی را که بایدرستگارشوند همراه خود از آنجا بیرون برد

۲ ــ اشاره به آدم ، نخستین پدر نوع بشر ــ در متن ، برای « روح » کلمهٔ Ombra آورده شده که شاید «شبح» ترجمهٔ صحیح تری برای آن باشد ، ولی ما درفارسی عادتاً کلمهٔ «روح» را بدین منظور بکار میبریم وبدین جهت دراین کتاب نیز همه جا این کلمه بکار رفته است .

۳ ــ یعنی : واضع قوانین برای ملت اسرائیل (الواح عشره)، ومطیع دربرابر خداوند .

٤ ــ اسرائیل : یعقوب نبی ــ پدر اسرائیل : اسحق نبی ــ فرزندان اسرائیل دوازده پسر او ، که شیوخ قبائل دوازده گانه اسرائیل شدند .

۵ ــ Rachelé : راحیل ، زن یعقوب ، که یعقوب برای آنکه لابان پدر اورا وادار بقبول ازدواج خود با دخترش کند ، چهارده سال خدمت او کرد . (تورات ــ سفر پیدایش ــ باب بیست ونهم) : «... پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد وبسبب محبتی که بوی داشت درنظرش روزی چند نمود . ویعقوب به لابان گفت زوجه‌ام را بمن بسپار که روزهایم سپری شد تا بوی درآیم ... پس لابان هنگام شام دختر خود لیه را برداشته اورا نزد وی آورد واوبوی درآمد ــ صبحگاهان دید که اینک لیه است، پس به لابان گفت این چیست که بمن کردی . مگر برای راحیل نزد توخدمت نکردم، چرا مرا فریب دادی ؟ لابان گفت ... هفتهٔ اینرا تمام کن واورا نیز بتو میدهیم برای هفت سال دیگر که خدمتم بکنی ــ پس یعقوب چنین کرد » و راحیل نیز درآمد و هفت سال دیگر خدمت وی کرد

کرد ؛ ومیل دارم بدانی که پیش از اینان ارواح بشری ازین جا بیرون نرفته بودند[1] . »

در حین سخن گفتن او ، ما از رفتن نایستاده بودیم ، و همچنان از بیشه میگذشتیم ؛ منظورم بیشهٔ ارواح درهم فشرده است .

نه چندان دور از آنجا که بخواب رفته بودم آتشی را دیدم که نیمکره ای ظلمانی را روشن کرده بود[2] .

هنوز از آن اندکی دور بودیم، اما نه آنقدر که تاحدی تشخیص نتوانم داد که این مکان جایگاه نامدارانی است .

گفتم : « تو که مایهٔ افتخار علم‌وهنری[3] ، اینان کدامین کسانند که چنین محترمانه از سرنوشت آن دیگران در امان مانده اند ؟ »

و او بمن گفت : « نام پرافتخار ایشان که در دنیای تو همچنان طنین افکن است، آنانرا شایستهٔ این لطف آسمان کرده که از آن بهره‌مندشان می بینی . »

دراین هنگام ، صدائی را شنیدم که میگفت : « شاعر والارا بستائید.

---

۱ ـ یعنی ، قبل از آنکه عیسی با شهادت خود گناه آدم را خریداری کند ، هیچکس مستحق رحمت خداوند نشده وبنابراین هیچ روحی تا آن زمان به بهشت راه نیافته بود .

۲ ـ ترکیب جمله در زبان ایتالیائی طوری است که میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد : «آتشی دیدم که نیمکره‌ای ظلمانی آنرا در میان گرفته بود »

۳ ـ دانته در سرود هفتم دوزخ ، ویرژیل را « بزرگواری که همه چیز را میداند» وصف کرده ، یعنی مردی که هم به علوم وهم به ادبیات وهنرها احاطه دارد. یك جا نیز بدو دریای دانش ها «بحرالعلوم» خطاب میکند .

دوزخ

روح او که رفته بود، باز میآید[1]

چون صدا و طنین آن خاموش شد، چهار روح بزرگ را دیدم که بسوی ما میآمدند، ودر آنان نه اثری ازغم پیدا بود ونه نشانی از شادی[2].

استاد مهربان چنین آغاز سخن کرد: «آن کس را که شمشیری بردست دارد[3] وچون خداوندگار آن سه تن دیگر پیشاپیش ایشان راه میسپرد بنگر:

وی «اومرو»[4] شاعر رفعت جاه است، و آن دیگری که میآید، اوارتسیوی[5] هجاگو، و سومی اوویدیو[6]، وآخری لوکانو[7] است.

۱ ـ این سخن را یکی ازارواح که باحتمال قوی روح همراست، درباره ویرژیل که چند ساعتی پیش از نزد ایشان رفته واکنون باز آمده است، میگوید. ولی بعد از دانته، غالباً این اصطلاح رادر هر مورد که پای یادآوری وتجلیل از خود او بمیان آمده، باز گفته‌اند. واصولاً این یکی ازاشعار «کمدی الهی» است که بصورت ضرب‌المثل در آمده است L'ombra sua torna dispartits لقب شاعـر والاقدر اعلی » (a]tissimn poeta) که دانته درباره ویرژیل بکار برده. اکنون در ادبیات ایتالیائی علی‌الاطلاق درباره خود او بکار میرود.

۲ ـ یعنی: آنان نیز سرنوشت کلی ساکنین این قسمت ازدوزخ را داشتند

۳ ـ «شاعر شمشیردار» لقبی است که از قدیم، بخاطر کتاب ایلیاد، به همر داده بودند.

٤ ـ Omero (بیونانی همروس Homeros) بزرگترین شاعر دنیای کهن (قرن نهم پیش از میلاد مسیح) که‌مقام اول‌را درسراسر تاریخ‌ادبیات‌مغرب زمین‌دارد

٥ ـ Orazio (به لاتینی هوراسیوس Horiatius). شاعر بزرگ روم (٦٤ـ٨ پیش از میلاد مسیح)، یکی از «سه پایهٔ» نظم لاتین، صاحب قصاید، نامه های منظوم، هجاها، وفن شعر

٦ ـ Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius). شاعر بزرگ لاتین (٤٣ پیش‌ازمیلاد مسیح ـ ۱۷ بعدازمیلاد) صاحب کتاب «استحالات» (Netamorphosis) که بکرات در «کمدی» دانته مورد استفاده قرار گرفته است

۷ ـ Lucano (به لاتینی لوکانوس Lucanus). شاعر لاتین (۳۹ ـ ٦٥) صاحب اثر حماسی معروف: فارسال phorsalia که در این کتاب غالباً مورداستفادهٔ دانته‌واقع شده است. لوکانوس‌بخلاف ویرژیل وسه شاعردیگری که نام برده شده‌اند، شاعر درجهٔ اولی‌نیست، وجای تعجب است که دانته بجای شاعری‌چون «لوکرس» از اونام برده باشد. ظاهراً علت این‌است که دانتهٔ «فارسال» این‌شاعر را بدقت خوانده وبا آن آشنائی کامل داشته است



[illegible] ملتمس [illegible] خداوند که نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم گرد آمده بودند . (صفحه ۱۵۵

و چون هریك از ایشان بامن در آن عنوان که هم اکنون کسی برزبان آورد سهیم است[1] ایشان بـه پیشباز من آمده‌اند ، و کاری نکو کرده‌اند . »

بدین‌سان ، اعضای مکتب زیبای این خداوندگار نغمه سرائی را که چون عقابی بربالای سرآن دیگران درپرواز است[2] پیرامون هم گرد آمده‌دیدم .

چون اندکی بایکدگر سخن گفتند، بسوی من گشتندو بااشاره‌ای سلامم گفتند، واستاد من که چنین‌دید لبخندی زد :

و آنگاه جملهٔ آنان مرا به‌لطفی بیشتر نواختندودرجرگهٔخویشم پذیرفتند ، چنانکه من ششمین این خردمندان شدم[3] .

و قدم زنان در کنار یکدگر تا بروشنائی‌رفتیم ، و از چیزهائی سخن گفتیم کـه اکنون ناگفتنشان اولی است ، همچنانکه در آنجا گفتنشان اولی بود .

بپای کاخی منیع رسیدیم[4] که هفت حصاربلندبر گرداگرد خود

۱ ـ اظهار فروتنی از جانب ویرژیل ، که تجلیلی را که هومر از شخص او کرده ، به همراهان خود تعمیم میدهد .

۲ ـ اشاره به هومر ، که تمام شعرای بزرگ غرب درحقیقت شاگردان مکتب اویند

۳ ـ از لحاظ تاریخ حق با دانته است ، حتی میتوان گفت که وی درین جمع حقاً مقامی بالاتراز مقام ششم دارد . اما چنین ادعائی از طرف شخص اوجنبه‌ای غرور آمیز دارد ، ودانته خود در برزخ (آخر سرود سیزدهم) اعتراف میکند که میترسد بخاطر گناه غرور مدت زیادی در برزخ بماند

٤ ـ این قصر ، مثل غالب اشارات «کمدی آسمانی» ، جنبهٔ تمثیلی دارد ، منتها دربارهٔ مفهوم آن تعبیرات مختلف شده است . بهترین این تعبیرات ، اینست که این قصر رفیع نمایندهٔ «فلسفه» است ، که در حقیقت عبارتست از فکر ومنطق بشری که از فروغ خدائی کمك نمیگیرد ، بهمین جهت است که در تاریکی جهنم برپا شده

بقیه در صفحه بعد

داشت وجویباری زیبا حلقه‌وار درحراست خویشش گرفته بود.

جویبار را چون زمینی استوار درنوردیدیم، وهمراه این خردمندان از هفت دروازه بدرون رفتم تا بچمنزاری سرسبز رسیدیم.

در آنجا کسانی با نگاههای خاموش و سخت نشسته بودند که سراپایشان ابهتی بسیار داشت. کم‌حرف میزدند وصدائی دلنشین داشتند

بیکی از گوشه‌ها رفتیم که مکانی سرگشاده وروشن و مرتفع بود، چنانکه از آنجا جملگی را میتوانستیم دید.

درست درفراروی من، بر چمن خرم، ارواح بسیار نامداران را نشانم دادند که هنوز خویشتن را ازدیدارشان غرق شوق میبابم.

الترا[1] را با همراهان فراوانش دیدم ودرمیان آنها توانستم «اتوره»[2] و «انئا» و«سزار» را که غرق درسلاح بودونگاهی تندو آساداشت بشناسم.

بقیه ازصفحهٔ قبل

است. هفت حصار آن مظهر هفت رشتهٔ علوم، وهفت رشتهٔ هنرهای زیبا هستند. بنای فلسفه که مطلقاً زادهٔ نبوغ بشری است واز علم‌الحیات مدد نمی‌گیرد، چنانکه در «دوزخ» دانته ذکرشده، نوری‌مستقل دارد که این کاخ رادرظلمت دوزخ روشن میکند ولی این نور، نورضعیفی است غیر از آن روشنائی فروزان که از خورشید میآید، و مظهر فروغ خداوندی است. مراد از اطلاق عنوان قصر یا دژ castello بدین بنا، این است که آنها که بیرون ازین مکان هستند، یعنی مردم عادی که با منطق وفلسفه سر وکار ندارند، نمیتوانند بدان راه یابند، وناگزیر باید در تاریکی محض بسر برند

۱ ـ Elettra (الکترا Electra) دختر اطلس Atlas پادشاه افسانه ای مراکش بود که بدست خدای خدایان یونان بصورت رشتهٔ جبال اطلس درآمد ومحکوم بدان شد که همیشه کرهٔ زمین را برپشت خود نگه دارد. الکترا، دختراین پادشاه، از خدای خدایان فرزندی زاد که دادانوس نام گرفت وترویائی ها از نسل او بوجود آمدند. بنابراین رومی ها نیز از اعقاب این الکترا بشمار میآیند

۲ ـ Ettore، هکتور (Hector) پسرپادشاه ترویا، قهرمان افسانه‌ای ایلیاد که درجنگلهای ترویا دلیریهای داستانی کرد و آخر کشته شد

سرود چهارم

درجانب دیگر «کامیلا» و «پنتزیلئا» را دیدم، وشاه «لاتینو» را که در کنار دخترش «لاوینیا» نشسته بود.[1]

«بروتو» را که «تارکوینو» در برابرش هزیمت آورد، دیدم، و «لوکرتسیا»، و «یولیا»، و «مارتسیا»، و «کرنیلیا»[2] را، ودر کناری دوراز دیگران صلاح‌الدین[3] را دیدم.

وچون اندکی بالاتر نگریستم، استاد جملهٔ دانایان[4] را دیدم که

---

۱ ـ Camilla (به شرح ۵ صفحهٔ ۱۴ مراجعه شود) ـ pentesilea ملکه افسانه‌ای کشور آمازون ها (زنان جنگجو) که در پائین آسیای صغیر میزیستند و با نوع مردان دشمن بودند. این آمازون ها سلحشوران آرامش ناپذیری بودند که پیوسته بسر زمینهای اطراف میتاختند وآنها را بدست غارت میدادند، ودرجنگهای تروا علیه یونانیان وارد پیکار شدند؛ ویرژیل در انئیس از این ملکهٔ با ستایش نام برده است ـ Re Laitno، پادشاه لاسیوم، یکی از نواحی ایتالیا، که نام «لاتین» از آن آمده است ـ Lavinia دختر این پادشاه که بزوجیت، انئا؟ درآمد (به شرح ۱ صفحهٔ ۲، وشرح ۱ صفحهٔ ۲۱ مراجعه شود)

۲ ـ Bruto، لوسیوس یانیوس بروتوس (Brntus) کنسول رومی که تارکین‌ها، نخستین پادشاهان رومی را ازروم بیرون راند ورژیم جمهوری را اعلام کرد ـ Tarquino. «تارکینوس پرجلال»، آخرین پادشاه روم که بدست بروتوس خلع شد ـ Lusrezia (لوکرسیا) زن کالاتینوس کنسول روم که همکار بروتوس بود، وقصد تعرض تارکن به ناموس او باعث انقلاب رم والغای سلطنت شد ـ Julia، یولیا، دختر ژول سزار که به زوجیت پومپه، کنسول معروف روم و حریف سزار درآمد ـ Marzia مارسیا، زوجهٔ کاتن سناتور رومی که در سال ۴۶ پیش از میلاد مسیح خود را کشت تا شاهد ازبین رفتن آزادی در روم و استقلال دیکتاتوری سزار نباشد. ویرژیل ودانته در برزخ با خود کاتن ملاقات می کنند ـ Corniglia کرنلیا، مادر دوبرادرمعروف رومی، تیبریوس گراکوس و کایوس گراکوس، که نقش سیاسی مهمی دردورهٔ جمهوری روم بازی کردند. کرنلیا از نظر پاکدامنی و تقوای فراوان خود شهرت دارد، واصولا همهٔ زنانی که دراین جا اسم برده شده‌اند، بهپاکدامنی معروفند

۳ ـ saladino، صلاح‌الدین ایوبی، سلطان ایرانی نژاد معروف مصر، که در جنگهای صلیبی با مسیحیان دست وپنجه نرم کرد و بارها شکستشان داد، و در زمان دانته اروپا از نام آوریهای او ونیز از وصف جوانمردیها ومردانگیهایش پربود

۴ ـ اشاره بارسطو که معلم کل، یا معلم اول، یا معلم‌الحکیم لقب دارد، و اورا درقرون وسطی استاد تمام حکما ودانشمندان میشمردند. اصطلاح «جمع فیلسوفان» ترجمهٔ filosofica famgilia است که دانته دراینجا بکار برده ومرادف تحت‌اللفظی آن «خانوادهٔ فلسفی» است.

در جمع فیلسوفان نشسته بود .

همه دیده بدو دوخته بودند ومقام ارجمندش راپاس میداشتند:
وسقراط وافلاطون را دیدم که ازدیگران بوی نزدیکتر بودند؛

ذیمقراط[1] را کەدنیا درنظرش زادهٔ تصادف است ، ودیوجانس و
آناکساغوراس وطالس امپیدوکلس وارقلیطوس وزنون[2] را دیدم ،

ونیز آن شناسندهٔ زبردست خواص نباتات را ـ مقصودم دیوسکوریدە[3]
است ـ و«ارفئو» راو «تولیو» را، و«لینو» را ، وآن «سنەکا» را که عالم علم
اخلاق بود[4] ،

واقلیدس هندسه دان را ، وبطلمیوس وبقراط وابن‌سینا وجالینوس

۱ _ Democrito ، دیموکراتس ، فیلسوف بزرگ یونانی درقرن پنجم پیش از میلاد ، که معتقد بود دنیا بر اثر اصطکاک اتم‌ها وتلفیق آنها ، وصرفاً بحسب تصادف بوجود آمده است ، ونظریهٔ او که در قرون وسطی مطرود بود ، با علوم امروزی بسیار نزدیک است .

۲ _ Diogenes ، دیوجانس ، فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم وچهارم پیش از مسیح که داستان گفتگوی او واسکندر معروف است _ Anassagora اناکساگورس (اناکساغوراس) فیلسوف بزرگ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح ، که معلم پریکلس بود _ Tale ، تالس (طالیس) ، فیلسوف و ریاضیدان بزرگ یونانی قرون ششم وهفتم پیش از مسیح _ Empedocles فیلسوف یونانی نژاد جزیرهٔ سیسیل قرن پنجم پیش از مسیح _ Eraclito اراکلتاوس (ارقلیطوس) فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از مسیح _ Zenone زنون فیلسوف بزرگ یونانی قرن چهارم پیش از مسیح ، واضع مکتب معروف حکمت رواقی

۳ _ Dioscoride طبیب یونانی قرن‌اول پس از مسیح ، که کتاب معروفی دربارهٔ خواص گیاهان از نظر درمان امراض دارد

۴ _ Orfeo شاعر نیمه افسانه‌ای یونان ، هم نام با اورفئوس رب‌النوع یونانی که فن موسیقی را ابداع کرد Tullio نام کوچک مارکوس‌تولیوس‌سیسرون ، خطیب وسیاستمداد معروف رومی ، که حریف بزرگ ژول سزار بود (۱۰۶ _ ۴۳ پیش از مسیح) _ Lino (لینوس) شاعر و موسیقی دان افسانه‌ای یونان که اورا پسر آپولن خدای موسیقی میدانستند _ Seneca (لوسیوس _ انئوس‌سکنا «سنکا») فیلسوف وشاعر معروف لاتین (۲ _ ۶۵) که مربی نرون بود وبدست او کشته شد اشارهٔ دانته به «آن سنکا که عالم اخلاق بود» از این جهت است که در قرون وسطی تصور میکردند سنکای فیلسوف وسنکای شاعر و تراژدی نویس دونفر بوده‌اند .

سرود چهارم

وابن الرشد صاحب تفسیر بزرگ را[1].

نمیتوانم جملهٔ آنها را که دیدم نام برم ، زیرا درازی موضوع چنانم باختصار وا میدارد که غالباً سخن حق مطلب را ادا نمیتواند کرد[2].

جمع شش نفری ما بدو نفر تقلیل یافت[3] ؛ و راهنمای خردمند من مرا از راهی دیگر ازین مکان آرام بیرون برد و دوباره وارد فضای مرتعش[4] کرد ؛

ومن پا بجائی نهادم که هیچ فروغی بر آن نمیتابد.

۱ ـ Euclide (اقلیدس) ، ریاضی دان بزرگ یونان (قرن چهارم پیش از مسیح) که علم هندسه را بنیاد نهاد ـ Tolommeo (پتولمئوس ، بطلیموس) ریاضی‌دان و دانشمند بزرگ علم هیئت ، که نقشه های جغرافیائی او وطریقهٔ ریاضی «بطلیموسی» که از وی مانده شهرت بسیار دارد ـ Ippocrate (هیپوکراتس ، ابقراط) بزرگترین طبیب یونانی که در قرون پنجم و چهارم پیش از مسیح میزیست ـ Galieno (گالینوس ، جالینوس) طبیب بزرگ یونانی در قرن دوم میلادی ، که در آسیای صغیر میزیست و در حدود سال ۲۰۰ مرد ـ Averroes (ابن الرشد) فیلسوف وحکیم معروف عرب ، که در قرن ششم هجری در اندلس میزیست ، واز جملهٔ تألیفات او تفسیر معروفی به ارسطو است که در قرون وسطی در تمام اروپا شهرت داشت ، بدین جهت دانته اورا «مفسر بزرگ» نامیده است

۲ ـ درقسمت دوم کمدی آسمانی ، یعنی در «برزخ» ، فهرست دیگری از بقیهٔ کسانیکه در این حلقه از دوزخ بسر میبرند نقل است (برزخ ، سرود بیست و دوم)

۳ ـ اشاره بدانکه هومروهوراس واووید ولوکانو درجای خود مانده‌اند و فقط ویرژیل ودانته از آنجا بیرون رفته‌اند

٤ ـ اشاره به آه ها و ناله های آرامی که پیوسته هوای این قسمت از دوزخ را میلرزاند و در اول این سرود از آن سخن رفته است

سرود پنجم

طبقه دوم دوزخ :

شهوت پرستان

از ین طبقه ، دوزخ واقعی شروع میشود . ویرژیل ودانته از محلی که پاسداراصلی جهنم ، «مینوس»، در آن بانجام وظیفه مشغول است، یعنی گناهان دوزخیان را سبك وسنگین میکند وهریك ازایشان را بتناسب معصیتش بطبقهٔ خاصی از دوزخ میفرستد ، میگذرند وواردطبقهٔ دوم میشوند که مخصوص شهوت رانان و نفس پرستان است . دوزخیان این طبقه در معرض طوفانی ابدی قرار دارند ، زیرا در زندگانی خود در برابرطوفان امیال وشهوات نفسانی پایداری نکردهاند وفضائی که درآن بسرمیبرند ظلمانی است . زیرا درحیات خود دیده را ، هم بروی روشنی عقل بشری وهم به فروغ صفای الهی بسته بودند .

با این همه دانته ، شاید بی اینکه خودتوجه خاص داشته باشد نسبت باین دسته دوزخیان گذشت و اغماض بیشتری نشان میدهد . زیرا بهرحال گناه آنان گناه عشق است ، و خوب یا بد با محبت سروکار داشته است که هر جرم سنگینی را سبك میکند . ولی دربن مورد وی نسبت بدانان که بخاطرعشقی واقعی ، ولو گناهکارانه ، دوزخی شدهاند اغماض بیشتر دارد تا به شهوترانانی از قبیل سمیرامیس و کلئوپاترا . ـ ماجرای شاعرانه ودلپذیر فرانچسکادی ریمینی که در این سرود بتفصیل نقل شده از معروفترین فصول کمدی آسمانی است

بدینسان ، از نخستین حلقه پائین رفتم وقدم بحلقهٔ دومین گذاشتم

که پهنائی کمتر دارد[1] ، اما در آن آنقدر رنج بیشتر نهفته است که

دوزخیان را ازفرط عذاب به فریاد وامیدارد[2] .

«مینوس»[3] بوضعی موحش درآنجانشسته است ودندان برهم میساید.

گناهکاران را بهنگام ورودشان میسنجد ودر بارهٔ آنها قضاوت میکند

وباحلقه کردن دم خویش هر کس را بجای مناسب اومیفرستد .

مقصودم آنست که روح بدزاده چون در برابر اوآید ، به جملهٔ

گناهان خویش اعتراف میکند[4] ،

---

۱ ـ قبلا گفته شد که هر طبقهٔ دوزخ دانته از طبقهٔ قبلی آن کوچکتر است ، زیرا به مرکز زمین نزدیکتر است

۲ ـ اشاره به خاموشی نسبی طبقهٔ اول ، که در آن جز سروصدای آه های نومیدی شنیده نمیشود

۳ ـ Minos در اصل یکی از نیمه خدایان میتولوژی یونان است . بعقیدهٔ یونانیان ، زئوس ، خدای خدایان ، عاشق «اروپا» دختر پادشاه فینیقیه شد وخود را بصورت گاومیشی درآورد واورا ربود، سپس با وی درآمیخت وازین همخوابگی مینوس بدنیا آمد که بعد ها پادشاه جزیرهٔ کرت شد وچنان به عدالت پیشگی وقانونگذاری شهرت یافت که پس از مرگ اورا قاضی ارواح مردگان کردند . در«انئیس» ویرژیل ، هنگامیکه انئا به سفر دوزخ میرود ، «مینوس» نظیر همین سمتی را بعهده دارد که در دوزخ دانته بعهدهٔ اوست ، با این تفاوت که دانته وی را بصورت شیطانی دمدار و زشترو درآورده است . شاید این شکل حیوانی او از آن لحاظ که خدای خدایان برای پدید آوردن وی بشکل گاو میشی درآمد به دانته القاء شده باشد . از نظر تمثیلی ، این زشتی نمایندهٔ وجدان معذب گناهکارانی است که باید برای تعیین سرنوشت خود در برابر این شیطان حاضر شوند . باید متوجه بود که محکومین طبقهٔ اول دوزخ از نفوذ مینوس خارجند ووی فقط سرنوشت محکومین طبقات بعد را در دست خود دارد

۴ ـ کنایه از اینکه وجدان گناهکار اورا بمستقبل عذابی که شایستهٔ اوست میفرستد

و این گناه شناس، میسنجد که کدامین درك شایستهٔ اوست، آنگاه دم خویش را بتعداد درکاتی که وی باید در دوزخ پائین رود، حلقه میکند[1].

همیشه جمعی کثیر دربرابرش ایستاده‌اند، وهر روحی ازایشان بنوبت خود درمعرض قضا قرار میگیرد. همهٔ آنان میگویند ومیشنوند و بعد بپائین پرتاب میشوند.

بدیدار من، مینوس لختی دست از انجام مأموریت سنگین خود برداشت و گفت: «تو که بدین خسته خانهٔ درد کشان آمده‌ای،

خوب ببین که پا بکجا مینهی وخویش را بدست که میسپاری[2]: هش دار که گشادگی دری که در برابرداری، فریبت ندهد[3]!» وراهنمای من بدو گفت: «چرا فریاد میکشی؟

این سفر مقدر[4] اورا مانع مشو، زیرا در آنجا که هرچه بخواهند میتوانند کرد چنین خواسته‌اند؛ وبیش ازاین چیزی درین باره مپرس».

۱ – این طرز خاص صدور حکم، در میتولوژی یونان وهیچ جای دیگر سابقه ندارد وابداع خود دانته است. طرز عمل مینوس اینست که گناهان هر دوزخی را که پس از مرگ دربرابر او حاضر میشود، بدقت [illegible] وسنگین میکند وطبق طبقه بندی خاصی که ازلحاظ نوع گناهان ارواح درجهنم برقرار است، تشخیص میدهد که دوزخی باید بکدام یك از طبقات برود. آنگاه برای طبقهٔ اول تا نهم، از یك تا نه بار دم خود را بدور کمر حلقه میکند

۲ – این درحقیقت توهینی است که از طرف دربان دوزخ به ویرژیل میشود، زیرا مینوس ازین ناراضی است که ویرژیل خیال دارد شکاروی را سالم از دوزخ بازگرداند

۳ – یعنی همیشه ازین در آسان میتوان وارد شد، اما خارج شدن از آن مشکل است. کنایه ازینکه همیشه دخول به وادی گناه آسان است وبهمین جهت مردمان فریب این لطف ظاهر را میخورند

٤ – سفر مقدر او (lo suo fatale andare) سفری که از جانب خداوند خواسته شده است



سرود پنجم

اکنون بشنیدن ندبه های دردآلود پرداخته‌ام. بدانجا رسیده‌ام که ضجه های فراوان گوش را آزار میدهد.

به مکانی محروم‌از هر گونه فروغ آمده‌ام که چون دریائی‌طوفانی که سیلی‌خور بادهای مخالف شده‌باشد، سخت درجوش و خروش است.

طوفانی دوزخی و آرامش ناپذیر، ارواح را در کشاکش‌خود همراه میبرد، و جملگی را بر یکدگر میغلطاند و در هم میکوبد و میآزارد.

وقتی که اینان در برابر آوار[1] میرسند، فضا یکسره از فریادو از ناله وندبه آکنده میشود، زیرا جملهٔ این ارواح قدرت الهی‌را بباد کفرگوئی میگیرند.

دریافتم که قربانیان این عذاب، شهوت پرستانی هستند که عقل‌را بندهٔ هوس کرده‌اند[2].

وهمچنانکه سارها در فصل سرما بصورت دسته هائی انبوه وفشرده،

۱ ــ تا کنون درباره این کلمهٔ آوار (la ruina) که دراینجا بکار رفته، صدها صفحه بدست مفسرین کمدی الهی ودانته شناسان سیاه شده است، وبا این همه هنوز نظرواقعی شاعردرست روشن نیست. مفهوم عادی این کلمه ویرانی و فروریختگی است، ودانته چند باردیگر نیز (درسرودهای ۱۲ و ۲۱ دوزخ) آنرا تکرار میکند. قاعدتاً باید منظور او دیواره ای باشد که راه خروج از یك طبقه و ورود بطبقهٔ دیگر است. تفسیری که بیشتر قابل‌قبول‌بنظرمیرسد، اینست که‌این‌ویرانی‌ها بر اثر زلزله‌ای روی داده که یکبار هنگام‌سقوط شیطان‌اعظم به مرکززمین، ویکبار دیگربراثر مرگ عیسی در دوزخ روی داده، چنانکه دراین سفر اخیر حتی پل قسمت ششم طبقهٔ هشتم دوزخ شکسته وفروریخته است (رجوع شود به سرود ۲۴ دوزخ وحواشی آن)

۲ ــ carnali ــ این دسته اولین دستهٔ دوزخیانی هستند که واقعاً در جهنم مورد مجازات قرارگرفته‌اند. کیفرآنان از همهٔ دوزخیان دیگر سبکتراست، زیرا گناهشان طبیعی‌تر، و ازطرف دیگر با «عشق» که تطهیر کنندهٔ معاصی است نزدیکتر است. شهوت پرستان محکوم بدانند که الی‌الابد درفضائی ظلمانی دستخوش طوفان باشند. این ظلمت و طوفان کنایه از تاریکی فروغ عقل دربرابر هوس و غلبهٔ تمایلات نفسانی است که چون طوفانی به آدمی روی آورمیشود.

بال زنان بپرواز میآیند . این ارواح تبهکار نیز دسته دسته در حرکت کنند .

ازینجا و از آنجا ، ازپائین واز بالا ، رانده میشوند . هرگز امیدی بیاریشان نمیآید : نه امید آرامشی ، بلکه امید رنج کمتری .

و همچون درناها که در صفی دراز بدنبال هم پرواز میکنند و آواز میخوانند ، ارواحی درد کش را دیدم

که بافشار طوفان پشت سر یکدگر درحرکت بودند . لاجرم گفتم : « استاد ، اینان که دردل فضای ظلمانی چنین کیفر می‌بینند کیانند؟ »

وی بمن گفت : « نخستین این ارواحی که سر شناسائیشان داری ، ملکهٔ السنهٔ گوناگون بود[1] .

وی چنان غرق در نفس پرستی شد که در دوران فرمانروائیش خود کامگی بصورتی مشروع در آمد تاراه را برسرزنشی که وی مستحق آن بود بسته باشد[2]

این زن سمیرامیس است که چنانکه خوانده‌ایم زن نینو[3] بود و

[1] ــ مقصود سمیرامیس Semiramis ملکهٔ معروف آشوراست که ملتهای مختلف ، با زبانهای مختلف ، تحت فرمانش بودند . سمیرامیس ، با آنکه حتی تاریخ حکمروائی اورا نیز بین ۱۳۵٦ و ۱۳۱٤ پیش از مسیح تعیین کرده‌اند ، بیشتر جنبهٔ افسانه‌ای دارد ومسلم نیست که واقعاً چنین ملکه‌ای وجود داشته است

[2] ــ منظوراینست که سمیرامیس هرگونه روابط جنسی را بی‌اینکه احتیاج بصورت شرعی وعرفی داشته باشد برای اتباع خود مجاز کرده بود . این روایت را دانته از هوراس نقل کرده است

[3] ــ Nino ، نینوس ، پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس که بدست زنش کشته شد

جانشین او شد ، وسرزمینی را درفرمان داشت که اکنون سلطان بر آن حکم میراند [1].

آن دیگری زنی است که خودرا بخاطر عشق کشت وپیمانی را که بر بستر مرگ سیکئو بسته‌بود بگسست [2]. وآن بعدی، کلئوپاتراس شهوتران است [3].

۱ ـ La terra che il Soldan corregge سلطان در زمان دانته لقب پادشاهان مصر بود ، زیرا درسال ۱۳۰۰ مسیحی هنوز دوران سلاطین عثمانی آغاز نشده بود. ظاهرآ دانته «بابل» کنار فرات را با « بابل » کنارنیل که درآن زمان مقر سلطان مصر بود اشتباه کرده ، و بدین ترتیب مصر را بجای آشور وبین‌النهرین گرفته است.

۲ ـ اشاره به Didone ملکهٔ کارتاژ که طبق افسانه های یونانی ورومی بنیاد گذار این شهربود . وی دختر بلوس Belus پادشاه شهر صور (فینیقیه) بود ، و پس از آنکه Zicheo (سیکئوس) شوهرش مردبربالای جسد او سوگند خورد که هرگز با مرد دیگری زناشوئی نکند ، اما بعد ازسقوط ترویا و سفر«انئا» بافریقا وایتالیا ، (بشرح۱ صفحهٔ۱۲ و۱ صفحهٔ۲۱ مراجعه‌شود) ، اروس Eros ، پسرزهره‌ربه‌النوع عشق بسراغ او آمد واورا عاشق انئا کرد ؛ وی مدتی با انئا بسربرد ، ولی بخاطرپیمانی که بسته بود زن اونشد ، وپس از آنکه انئا ویرا ترک گفت ، «دیدونه» تودهٔ هیزمی برافروخت وبا همه وداع کرد وخود را درآن افکند . ــ در طبقه بندی کلی دوزخ دانته ، دیدونه باید در طبقهٔ هفتم جهنم که مرتکبین گناه خودکشی درآن بسرمیبرند جای داشته باشد ، ولی دانته استثنائاً این گناهکار زیبا را درطبقهٔ دوم جای داده است تا عذاب کمتری ببیند ، زیرا خود تصریح میکند که « وی خویش را بخاطرعشق کشت » . درکتابهای اول وچهارم انئیس ، ویرژیل بتفصیل از این ملکهٔ زیبا سخن گفته است.

۳ ـ Cleopatràs کلئوپاترا ، ملکهٔ مصر که یکی از معروفترین زنان تاریخ جهان است (۶۷ ـ ۳۰ پیش از مسیح) . وی زنی زیبا و هوشمند وجاه طلب و هوسباز بود : نخست معشوقهٔ ژول سزار وبعد معشوقهٔ انتونیوس سردار روم شد وبخاطراوجنگ داخلی معروفی در امپراطوری رم درگرفت که بشکست ومرگ انتونیوس وبعد ازآن به خودکشی کلئوپاترا منجر شد

«النا»[1] را ببین که بخاطرش دورانی چنین شوم سپری شد. و
«اکیلده»[2] بزرگ را ببین که در آخر کار بنیروی عشق جنگید.
«پاریس»[3] را ببین، و «تریستانو[4] را»، وبا انگشت بیش از
هزار روح را نشانم داد ونامشان را گفت. که جملگی را عشق ازدنیای
ما برون برده بود.

چون حکیم خویش را شنیدم که نام بانوان دوران گذشته و

۱ _ Elena . «هلنا» ملکهٔ زیبای اسپارت . زن منلاس Menelas ؛ طبق افسانه های یونانی جنگ خانمانسوز ومعروف تروپا بخاطر این زن آغاز شد. زیرا پاریس، پسر پادشاه تروپا، عاشق وی شد و«هلنا»، در غیاب شوهرش. با پاریس که از شوهر او زیباتر بود فرار کرد وبه تروپا رفت. جنگی که برای بازگرداندن «هلنا» درگرفت ده سال بطول انجامید و داستان این جنگ موضوع شاهکار حماسی معروف هومر، یعنی ایلیاد است. اشارهٔ دانته که «بخاطر او دورانی چنین شوم سپری شد» بدین جنگهای تروپا است.

۲ _ Achille . قهرمان افسانه‌ای یونانی درجنگهای تروپا، که ایلیاد هومر پر از وصف دلیریها ورزم آزمائیهای اوست. اخیلوس (اشیل) که روئین تن بود ازرفتار یونانیان ناراضی شد واز جنگ کناره گرفت، وهرچه کردند که وی بمیدان آید و از شکست قطعی یونانیها جلوگیری کند سودمند نیفتاد، ودرین میان بدام عشق «پولوکسنا» polyxenac دختر پادشاه تروپا افتاد و تصمیم گرفت بخاطر این دختر علیه یونانیان وارد کارزار شود. ولی دراین هنگام، بدست پسر پادشاه تروپا کشته شد.

۳ _ paris . پاریس، پسر پادشاه تروپا، که هلنا زن پادشاه اسپارت را ربود و به کشور خود برد. آتش جنگ تروپا را برافروخت.

٤ _ Tristano . تریستان، قهرمان یکی از معروفترین داستانهای عشقی قرون وسطای اروپا، که ماجرای عشق سوزان وبد عاقبت او با ایزولده Isolde مثل داستان لیلی ومجنون یا وامق وعذرا، ضرب‌المثل شده وموضوع بسیار داستانها واشعار ونمایش ها وآثار نقاشی وموسیقی قرار گرفته است.

تریستان شوالیه‌ای بود که عاشق ایزوت، زن زیبای عموی خودش «مارکو» (پادشاه کورنوای، جنوب انگلستان) شد، زیرا او وایزوت بجای زهر اشتباهاً اکسیر عشق نوشیده بودند. عشق این دو آمیخته با خویشتنداری بود وهیچیك مرتکب «گناه عشق» نشدند. اما «مارکو» یك روز که آنها را در کنار هم درجنگلی یافت، با اینکه این دو شمشیری درمیان خود نهاده بودند تا هیچیك از آن تجاوز نکنند، بخشم آمد وتریستان را کشت.

شوالیه‌ها را[1] برایم بر شمرد، دلم برحم آمد، و خویش را در نیمه راه سرگشتگی یافتم.

چنین آغاز کردم: «ای شاعر، دلم میخواهد با این دو تن که دوشا دوش هم ره میسپرند و در میان باد چنین سبك وزن مینمایند، گفتگو کنم».

و او بمن گفت: «وقتی که بما نزدیکتر آیند، آنان را خواهی دید، پس بحق آن عشقی که بدینجایشان کشانده بسوی خویششان بخوان، و خواهند آمد».

چون باد آنان را بسوی ما راند، بانگ برداشتم که: «ای ارواح دژم، اگر کسی دیگر شما را مانع نیست[2]، بیائید و با ما سخن گوئید!

چونانکه کبوتران بهوای دل خود در فضا پر گشایند و گشوده بال واستوار هوا را در طلب بسپرند و بسوی آشیان دلپذیر خویش باز آیند، اینان از جمعی که «دیدو» در آن است[3] برون آمدند واز فضای ناخوش روی بجانب ما آوردند، زیرا فریاد صمیمانهٔ مرا جاذبه‌ای بسیار بود[4].

---

۱ ـ کلمهٔ شوالیه ها، ترجمهٔ cavalieri است که لقب جوانمردان و دلیران قرون وسطی بود، و در ایران برسم فرانسه به «شوالیه» معروفند.

۲ ـ یعنی اگر خداوند، یا شیطان، بشما اجازه دهد.

۳ ـ مقصود آن دسته‌ای از عشاق است که مانند دیدونه (به شرح ۳ صفحهٔ ٦٧ مراجعه شود) بخاطر عشق مرتکب گناه شدند، نه مانند سمیرامیس بخاطر شهوت پرستی.

٤ ـ ماجرای عاشقانه‌ای که دانته بدان اشاره میکند، یکی از زیباترین قسمتهای «دوزخ» است، وحس اغماض وحسن نظری که وی نسبت بدین دو ابراز داشته، در هیچ جای دیگر دوزخ دیده نمیشود. اصل این ماجرا ازلحاظ تاریخی چنین است:

در سال ۱۳۷۵، جووانی مالاتستا Malatesta، یکی از اشراف شهر ریمینی Rimini، درنزدیك فلورانس، که جووانی لنگ لقب داشت و شوالیه‌ای جنگجو ودلیر اما بسیار زشت رو بود و پایش می‌لنگید، فرانچسکا Francesca دختر گیدو دا پولنتا

بقیه درصفحهٔ بعد

ای آدمیزادهٔ نکوخوی پاکدل[1] که درفضائی چنین قیرگون بدیدار ما آمده‌ای که زمین را رنگ خون زدیم،

اگر سلطان کائنات[2] را باما سردوستی بود، بدرگاهش دعا میکردیم که ترا مشمول رحمت خود کند، زیرا تو نیز بر رنج جانکاه ما رحمت آوردی.

هر آنچه را که مایل بشنیدن و گفتنش باشی، تا وقتیکه باد به خاموشی کنونی خویش بماند، خواهیم شنید و در بارهٔ آن با تو سخن خواهیم گفت[3]

بقیه از صفحهٔ پیش

یکی اززمامداران شهر «راونا» Ravena را بخاطر مصالح سیاسی، به زنی گرفت. فرانچسکا به زیمینی شهر شوهرش آمد ودرکاخ اوسکنی گزید، اما بمحض دیدن «پائولو» paolo برادر شوهرخود، که شوالیه‌ای بسیار زیبا وآراسته بود (واحتمال قوی میرود که دانته در اوایل جوانی خود اورا درفلورانس دیده باشد) عاشق اوشد. پائولو شش سال پیش ازآن ازدواج کرده بود ودرین هنگام دودختر داشت. با این وصف میان او وفرانچسکا روابط عاشقانه برقرار شد واین رابطه سالها دوام یافت، تا آنکه یك روز، در فاصلهٔ سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۶، جووانی، شوهرفرانچسکا، که بی‌خبر بکاخ وارد شده بود آن دو را دربستر فرانچسکا درآغوش یکدیگر یافت وهردو را یکجا بقتل رسانید. ـ بعدها این ماجرا باشاخ وبرگ های شاعرانه آراسته شد، چنانکه گفتند عشق فرانچسکا به برادر شوهرش از آنجا آمده بود که شوهراو برادر خویش را بوکالت از طرف خود برای اجرای صیغهٔ عقد فرستاده بود وفرانچسکا درنظر اول بدین پندار که وی شوهر اواست، دل به مهراو بسته بود ـ فرانچسکا عمهٔ «گویدونوولادا پولنتا» اشرافی بزرگ «راونا» بود که دانته سالهای آخرعمر خود را تحت حمایت او بسربرد وازطرف وی محبت فراوان دید. وقطعاً بهمین جهت است که ماجرای عشق فرانچسکا وپائولو را با این علاقمندی فراوان نسبت بدانها نقل کرده و آنرا بصورت یکی از اوراق جاودانی ادبیات جهان درآورده است.

۱ ـ ازینجا ببعد فرانچسکا است که سخن میگوید.

۲ ـ پادشاه عالم آفرینش il re dell' universo خدا ـ اشاره بدانکه دوزخیان حتی ازحق دعا کردن نیزمحرومند.

۳ ـ ازین شعر، چنین مفهوم میشود که خداوند به «طوفانی که هرگز آرام نمیشود» (مصرع ۳۱ سرود پنجم) اجازه داده است که لحظه‌ای چند آرام گیرد تا دانته بتواند سخنان فرانچسکا را بشنود.



« ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم ره میسپرند و در میان باد چنین سبک‌وزن مینمایند گفتگو کنم »
(صفحهٔ ۶۹)

سرود پنجم

سرزمینی که من در آن زادم در کرانه‌ای واقع است که رود پو بدان سرازیر میشود تا در آنجا همراه شعبه‌های دیگرش آرامش گزیند[1].

عشق که در دلهای حساس در میگیرد، این کس را که می‌بینی شیفتهٔ آن پیکر زیبائی کرد که بزور از منش ستاندند، و اینکار را چنان کردند که هنوز از آن در رنجم[2].

عشق که هیچ محبوبی را از مهر عاشق محروم نمیدارد[3]، ازین رو دلدار من لذتی چنانم بخشید که هنوز نیز، چنانکه می‌بینی، ترکم نگفته است.

عشق، ما هردو را بجانب مرگی واحد برد: و اکنون حلقهٔ قابیل[4] در انتظار آن کس است که زندگی را از ما ستاند.» اینها بود

---

۱ ـ po معروفترین رودخانهٔ ایتالیا که از آلپ سرچشمه گرفته و از لمباردیا میگذرد و به دریای آدریاتیک میریزد، و شهر «راونا» که زادگاه «فرانچسکا» است در نزدیک مصب آن واقع است ـ «با شعبه های دیگرش از در سازش آید»: اشاره بدان که شعبه های مختلف آن در این جا بهم می‌پیوندند و یکی میشوند

۲ ـ اشاره به ضربت ناگهانی که بدست شوهر فرانچسکا به زنش وارد آمده بطوریکه حتی فرصت توبه بدو نداده است، و ازین راه است که فرانچسکا بدوزخ آمده است و تلخی این ضربت را الی‌الابد احساس میکند

۳ ـ بسیاری از مفسرین دانته گفته‌اند که این سخن ادعائی بیش نیست، ولی حافظ ما نیز در این ادعا با دانته شریک است که: «عاشق که شد یار بحالش نظر نکرد؟»

۴ ـ Caina، «حلقهٔ قابیل» (که شاید بتوان آنرا، با صورت خاصی که دانته بدین کلمه داده، «قابیلستان» ترجمه کرد)، حلقهٔ اول طبقهٔ نهم، یعنی پائین ترین ومخوف ترین طبقات جهنم است (دوزخ، سرود سی و دوم)، وطبعاً این گفتهٔ فرانچسکا صورت نفرینی را دارد. قابیلستان جائی‌است که برادرکشان را بدانجا میبرند، ولی در تاریخی که کتاب دوزخ سروده شده، «جووانی مالاتستا» هنوز زنده بوده است

آنچه آن دو بما گفتند[1]

چون سخن این ارواح بلاکش را شنیدم، سر بزیر افکندم و مدتی
چنان دراز دیده برنداشتم که عاقبت شاعر بمن گفت: «درچه فکری؟»

جوابش گفتم: «دریغا، که چه اندیشه‌های شیرین و چه تمناهای
دل این دو را بدین گذرگاه پردرد کشانید!»

سپس بسوی آنان گشتم و سخن گفتم، و چنین آغاز کردم: «فرانچسکا[2]،
عذاب تو از فرط غم و ترحم، گریه‌ام میآورد

اما بمن بگو که در آن روزگار آههای شیرین، عشق چگونه و بچه
صورت شما را اجازت آن داد که بر ماهیت واقعی هوسهای مبهم خویش
پی برید[3]؟

و او بمن گفت: «دردی بزرگتر از یاد روزگار خوشی در دوران

[1] – این هرسه بند از سرود پنجم، با کلمهٔ عشق (Amor) شروع شده که دانته برایش اهمیتی خاص قائل است، چنانکه هر گناهی را که بخاطر آن صورت گرفته باشد (حتی زنا را که در این مورد روی داده) شایستهٔ اغماض میداند و مجازاتش را تخفیف میدهد. – دربارهٔ این جملهٔ فرانچسکا که «عشق او، چنانکه می‌بینی، هنوز هم مرا ترك نگفته است» بحث و تفسیر بسیار شده. از لحاظ رمانتیك، خواننده بیشتر مایل است این جمله را چنین معنی کند که: «قدرت عشق ما حتی بر دوزخ هم غلبه کرده است» ولی دانته درسراسر دوزخ چنین میفهماند که هر روح دوزخی درچنان پوششی از گناه خود محصور است که نسبت بدیگری اظهار علاقه و عاطفه نمیتواند کرد، وحتی از دیدار دیگران نیز بیزار است. برخی از مفسرین کمدی الهی عقیده دارند که منظور از این پیوستگی دو روح فرانچسکا و پائولو در دوزخ اینست که توجه به پریشانی ونومیدی هریك، غم و درد آن دیگری را ازراه برانگیختن خاطرهٔ گناهی که کرده‌اند فزون تر کند. و شبح بدن‌های خودشان را که بخاطر لذت آنها گناه کرده بودند بیشتر بنظرشان رساند.

[2] – فرانچسکا در تمام داستان خود نامی از خویش نبرده، ولی دانته از روی ماجرائی که وی نقل کرده اورا شناخته است. زیرا این ماجرا در آن زمان دهان بدهان میگشت.

[3] – یعنی چطور شد که عشق شما از صورت بی‌آلایش بدر آمد و تبدیل به پیوند جسمانی شد؟

تیره‌روزی نیست[1] ، وحکیم تو براین نکته نیك آگاه است[2] .

اما اگر تو چنین سخت‌مشتاق شناسائی بنیاد عشق‌مائی، من همچو

آن کس کنم که میگرید و سخن میگوید :

روزی مـا برای سرگرمی خود داستان استیلای عشق را بـر

لانچیالوتو[3] میخواندیم . تنها بودیم و هیچ گمان بد نمیبردیم .

چندین‌بار ،آنچه خواندیم دید گانمانرا بجستجوی هم وا داشت و

رنگ ازچهره‌هایمان بگردانید . اما فقط سطری از کتاب بود که ما را

مغلوب کرد .

---

۱ ـ این بند ، از معروفترین اشعار « کمدی الهی » است :

. . . Nssun maggior dolore

che ricordarsi del tempo felice

nella miseria; . . .

این گفته را تـا کنون بسیار نویسندگان ، در غالب کشورها وبغالب زبانها ، مورد بحث وگفتگوقرار داده‌اند ، کـه فهرستی از آنها را درکتاب معروف «ملتسا» بنام «نکات جالب درآثر دانته» (چاپ‌میلان،صفحهٔ۳۷۷) میتوان‌یافت . یکی‌ازمعروفترین اشاراتی که درعالم‌ادب بدین گفتهٔ دانته شده ، قطعهٔ «خاطره» الفرد دوموسه است که بسیاری آنرا عالیترین اثر شاعرانهٔ موسه شمرده‌اند ، ووی درآن میگوید : «دانته ، چرا گفتی که دردی بزرگتر از خاطره‌ای خوش در روزهای رنج نیست ؟ کدام غم این سخن تلخ را که توهینی به بدبختی است ، بردهان تو نهاد ؟»

۲ ـ حکیم تـو il tuo dottore : اشاره به ویرژیـل ، که در انئیس (کتاب‌های دوم وچهارم) دراین باره سخن گفته است .

۳ ـ Lancialotto ، تلفظ ایتالیائی «لانسلو» Lancelot ، قهرمان یکی از داستانهای عاشقانهٔ معروف قرون وسطی ـ «لانسلو دولاك» مانند تریستان یکی‌از دوازده شوالیه (Knights) «میزگرد» بود که ماجـرای آنها درانگلستان مشهور است . وی عاشق «گوئینور» زن ارتر Arthur پادشاه انگلستان شد و ملکه نیز خویش را تسلیم او کرد . عشق لانسلوو گوینور موضوع یك رمان معروف فرانسه قرار گرفت که درقرن دوازدهم مسیحی نوشته شده بـود ودر اروپای آنروز دست بدست میگشت ودرینجا دانته بدان اشاره کرده است .

چون بدانجا رسیدیم که عاشق لبخند دلدادهٔ خویش‌را با بوسه ای در آمیخت،این یاری که دیگر هرگز از من جدا نخواهد شد،

سراپالرزان بردهانم بوسه‌ای نهاد. کتاب «گالئوتو» بود،و نویسندهٔ آن نیز[1]. آن روز ما بیش از آن نخواندیم.

چون یکی ازین دوروح چنین میگفت، آن دیگری چنان سخت میگریست که من از فرط ترحم چنانکه جان از تنم بر آمده باشد تاب از کف دادم.

وچونانکه جسدی بر زمین افتد، از پای در افتادم[2]

۱ – این جمله براساس یک شباهت اسمی تکیه دارد که نقل آن بفارسی ممکن‌نیست اصل‌شعرچنین است: Galeotto fu il libro e chi lo scrisse «گالئوتو» کسی است که این داستان را نوشته است، ودرعین حال این کلمه درزبان ایتالیائی بطورمجازی معنی قواد و «دلال محبت» میدهد (معنی اصلی آن جانی و محکوم باعمال شاقه است) قهرمان کتاب، خود این «گالئوتو» است که چون می‌بیند ملکه عاشق لانسلو است ولی لانسلو جرئت اظهار عشق ندارد، این دورا با لطایف‌الحیل بهم میرساند وبالاخره وامیدارد که ملکه خود اولین بوسه را به لانسلو بدهد. خواندن این فصل از کتاب، چنانکه روح فرانچسکا برای دانته نقل میکند، باعث شده که او ومحبوبش نیز اولین بوسهٔ عاشقانه راکه به عشقشان صورت جسمانی وشهوانی داده، ردوبدل کنند. بنابرین هم نویسندهٔ این کتاب «گالئوتو» بوده، وهم خود کتاب در مورد این دو دلداده، نقش گالئوتو (دلال محبت) را بازی کرده است

۲ – سرود پنجم «دوزخ» که این‌ماجرای عاشقانه درآن وصف شده، سرودی است که بیمی مناسبت بیش از همهٔ سرودهای دیگر کمدی الهی مورد نقل وتفسیر قرار گرفته است. کتاب معروفی‌بنام «مطالعات ده‌ساله دربارهٔ دانته» که مربوط به ده سالهٔ ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ است ودرسال ۱۹۰۵ توسط دو دانته شناس برجسته بنام باربی‌و سانسی درمیلان انتشاریافته، حاکی است که‌فقط درعرض این ده ساله، بیش از صد کتاب ورساله ومقالهٔ تحقیقی دربارهٔ سرود پنجم دوزخ منتشر شده. کما اینکه بیست جلد کتاب موسوم به «مطالعات دربارهٔ دانته» که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ توسط باربی منتشرشده، حاوی بیست وهفت مقاله دربارهٔ این یک سرود است



چونانکه جسدی بر زمین افتد، از پای درافتادم. (صفحهٔ ۷۶)

سرود ششم

طبقهٔ سوم دوزخ : شکم پرستان

پس از طبقهٔ شهوت رانان ونفس پرستان، ویرژیل ودانته بطبقه‌ای دیگر میروند که خاص شکمخوارگان است. شاید این شکم پرستی فی نفسه جرمی نباشد ، ولی وقتی که بصورت اساس زندگی درآید جرم میشود ؛ زیرا آدمی را ازتوجه بمعنویات باز میدارد وازاستفاده از سایر استعدادهائی که خداوند در وی بودیعت نهاده است محرومش میکند تا فقط متوجه شکم خود باشد . بدین جهت آنانکه لذت زندگی را فقط در خوردن و آشامیدن جسته‌اند و در حقیقت دستگاهی برای تولید فضولات بیش نبوده‌اند دراین طبقهٔ دوزخ ، بموجب قانون کلی «تاوان» و «معارضه بمثل» محکوم بدانند که جاودانه در معرض برف و بارانی آلوده باشند و در درون منجلابی متعفن که مظهر این فضولات است بسربرند و سگ درنده وحریصی که مظهر طبایع آنان است ، شکم های ایشان را که در زندگی همهٔ معنویات وقف آنها شده با چنگ ودندان بدرد

دراین سرود ، دانته برای اولین باردر دوزخ با یکی از دوزخیان طرف گفتگو میشود ، و او دربارهٔ آیندهٔ فلورانس برای دانته غیبگوئی خاصی میکند که معروفترین «غیبگوئی» کمدی الهی است.

سرود ششم

اکنون که اندیشهٔ خویش را از آن بیخودی که فرط ترحم بدین دو خویشاوند[1] دچار آنم کرد، باز ستانده‌ام.

پیرامون خویش، در هرجا که میروم، بهر جا که میچرخم و هرجا که مینگرم، عذابهائی تازه و عذاب‌کشانی تازه می‌بینم

اکنون در حلقه سومین هستم[2]، در حلقهٔ باران ابدی ملعون و سرد و سنگینی که هرگز کیفیت و کمیت آنرا تغییری پدید نمیآید[3]

در فضای ظلمانی، تگرگ درشت و آب کثیف و برف فرو میبارد و زمینی که این همه را بخود میپذیرد، سخت گند آلوده است

چربروس[4] حیوان درندهٔ دیوخو، با هر سه پوزهٔ خود سگ‌وا

۱ ـ دو خویشاوند: زن برادر و برادر شوهر ـ اشاره به [illegible] و پائولو.

۲ ـ این تنها موردی در دوزخ است (جز هنگام ورود به دوزخ [illegible]) که دانته شرح نمیدهد که چگونه از یك طبقهٔ جهنم بطبقهٔ دیگر رفته. فقط در آخر سرود پنجم اظهار میدارد که بیهوش شده است، و در آغاز سرود ششم خود را در طبقهٔ سوم مییابد

۳ ـ این یکنواختی [illegible] اساس شکنجه ایست که منظور نظر دانته است. زیرا [illegible] است که این باران، الی‌الابد، بهمان صورت یکدست و یکنواخت ببارد، و حتی شدیدتر هم نشود تا تغییری در آن باعث [illegible] حیان این طبقه نشده باشد

۴ ـ Cerbero (به یونانی کربروس Cerberus)؛ در میتولوژی [illegible] سگی بود که سه سر داشت و در خدمت هادس Hades رب‌النوع دوزخ و زیر زمین بسر میبرد. محل پاسداری وی در [illegible] بود. شاید اصطلاح معروف [illegible] سگ چهار چشم در دوزخ [illegible] رابطه‌ای داشته باشد)

[illegible] هر کس که داوطلب ورود به دوزخ بود، بآسانی اجازهٔ دخول میداد، اما بهیچکس اجازهٔ خروج و فرار نمیداد. وظیفه‌ای که دانته [illegible] داشته، همان وظیفه‌ایست که او در انئیس ویرژیل (کتاب [illegible]) داشته، منتها دانته اورا نیز مانند کارون و مینوس (نگاهبانان طبقات اول و دوم جهنم) صورت شیطانی در آورده است. سگ سه سر که شاید اصلا از اوستا آمده باشد از لحاظ اساطیری مظهر حرص و شکم پرستی است، و علت انتخاب او از طرف دانته برای پاسداری طبقهٔ سوم جهنم، اینست که دوزخیان این طبقه را شکم پرستان تشکیل میدهند

سرود ششم

به کسانیکه غرقهٔ این گندابند پارس میکند.

دیدگانی خون فام دارد، وریشی چرب وسیاه، و شکمی برآمده، ودستانی دراز ناخن، که ارواح را پاره پاره میکند و پوست میکند و از هم میدرد.

باران این اشباح را چون سگان بزوزه وامیدارد، و این بی ایمانان تیره روز [1] از یك پهلوی خویش پناهگاهی برای پهلوی دگر میسازند، و غالباً به پشت در میغلطند.

وقتیکه «چربرو»، کرم بزرگ [2]، ما را دید دهانهای خود را گشود و دندانهای برندهٔ خویش را نشانمان داد. هیچ عضوی از اعضایش نبود که بیحرکت مانده باشد.

اما راهنمای من هردو کف دست خویش را پیش برد و مشتی دو خاك برداشت [3] و آنرا بدرون این پوزه‌های حریص فروریخت.

همچون سگی که آزمندانه زوزه کشد، ولی چون طعمه‌ای را بدندان گیرد ناگهان خاموش شود وهوش وحواس خویش را یکسره به پاره کردن و بلعیدن آن دهد،

---

۱ ــ miseri profani ــ این صفت «بیدین» یا «پلید» که به شکم پرستان اطلاق شده از انجیل گرفته شده است (رساله به عبرانیان ــ باب دوازدهم): «... مبادا شخصی زانی یا بی ایمان پیدا شود مانند «عیسو» که برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت، زیرا بعدازآن نیز وقتیکه خواست وارث برکت شود مردود گردید.»

۲ــ اشاره بدانکه مثل کرمان، ازشکلی به‌شکل دیگر درآمده بود. یکبار دیگر نیز این لقب در دوزخ در مورد شیطان اعظم (سرود سی وچهارم دوزخ) بکار میرود.

۳ ــ در انئیس (کتاب ششم) گفته شده که زن غیبگوی «کومس» Cumes برای آنکه کربروس، سگ پاسبان دروازهٔ دوزخ را خاموش کند، نان شیرینی آلوده به مادهٔ خواب آور پیش او افکند. دانته درینجا قطعاً ازاین سابقه استفاده کرده، منتها برای چربروی خود سختگیری کمتری قائل شده، بطوریکه شکمخوارگی اورا با مشتی خاك نیز ارضاء میتوان کرد

پوزه های منحوس این ابلیس «چربرو» نام نیز که زوزه هایش ارواح را از فرط آزردگی بآرزوی ناشنوائی وامیدارد، خاموش شد.

از روی ارواحی که باران سنگین برزمینشان افکنده بود گذشتیم و پا بر اشباح آنان که آدمیانی واقعی مینمودند گذاشتیم.

همه برزمین ممخز بدند، بجز یکی که چون ما را از برابر خویش در گذر یافت، از جای برخاست تا برپای نشیند.

وبمن گفت: «تو که بدین جهنم آمده‌ای، اگرمیتوانی، بکوش تا مرا بشناسی. زیرا تو آنوقت بجهان آمدی که من هنوز از جهان نرفته بودم[1]».

ومن بدو گفتم: «شاید پریشانی کنونی تست که از یاد مت بدر برده‌است، چنانکه پندارم هرگزت باز ندیده‌ام.

اما توخود بمن بگو، کدای که محکوم به‌اقامتگهی چنین بلاخیز وعذابی چنین گران شده‌ای، که اگر هم‌دردی فزونتر از آن بتوان یافت، ناخوشایندتر از آن نمیتوان یافت؟»

واو بمن گفت: «شهر آکنده از رشك‌وحسدتو[2]، که هم اکنون کاسه‌اش ازین بابت لبریز آمده است، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود.

---

۱ ــ اینجمله ترجمهٔ یکی از استادانه ترین ادبیات «کمدی الهی» است که ریزه کاری اصلی آن قابل نقل نیست، «Tu fosti, prima ch, io disfatto' fatto.» (ترا پیش ازآن ساختند، که مرا خراب کرده باشند). یعنی موقعیکه تو متولد شدی من هنوز زنده بودم، و ناچار باید در شهرفلورانس همدیگر را دیده وشناخته باشیم

۲ ــ اشاره به فلورانس



راهنمای من کفی دو ، خاک برداشت و آنرا در پوزه های این سگ حریص فروریخت (صفحهٔ ۸۱)

شما همشهریان من ، مرا « چیاکو » مینامیدید[1] و چنانکه می‌بینی ، اکنون بگناه شکم خوارگی در زیر این باران دست و پا میزنم .

و من تنها روح درد کش این ماتمکده نیستم ، زیرا جملهٔ این ارواح که می‌بینی بخاطر خطائی نظیر خطای من به عقابی چون عقاب من محکوم آمده‌اند » . و دیگر چیزی نگفت .

جوابش دادم : « چیاکو ، رنج تو چنان بر دلم سنگین آمده که به گریستنم میخواند . اما اگر واقفی ، بمن بگوی

که سرنوشت مردم این شهر پر نفاق چیست ، و آیا هنوز هم منصفی درین شهر میتوان یافت ؟ و بمن بگو که برای چه تا بدین حد تفرقه بر آن روی آور شده است ؟[2] »

و او بمن گفت : « پس از کشمکشی دراز ، کارشان به خونریزی

---

۱ ـ Ciacco این کلمه بـه ایتالیائی معنی « خوك » میدهد ، و درست معلوم نیست کسیکه این لقب را داشته کیست . عده‌ای او را یکی از ظرافان فلورانسی معاصر دانته دانسته‌اند ، عده‌ای نیز ویرا «چیاکو دلانگویلارا» یکی از شعرای فلورانس شمرده‌اند . تنها جائی (غیر از دوزخ دانته) که در آن از او نام برده شده «دکامرون» معروف بوکاچیو Bocaccio است (روز نهم ، قصهٔ هشتم) .

۲ ـ در اینجا رشتهٔ پیشگوئیهای معروف « کمدی الهی » دربارهٔ وضع ایتالیای آغاز قرن چهاردهم شروع میشود . درزمانی که دانته «دوزخ» را میسرود، این وقایع که بدان اشاره شده همه اتفاق افتاده بود ، ولی در شب جمعهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ که سفر خیالی دانته به دوزخ در آن صورت گرفته، هنوز هیچکدام ازین حوادث روی نداده بود؛ برای درك مفهوم صحیح ایـن پیشگوئی باید بوضع اجتماعی و سیاسی شهر فلورانس در آغاز قـرن چهاردهم مسیحی توجه کرد . در این زمان فلورانس که شهر آباد و ثروتمندی بود ، مثل غالب شهر های ایتالیا دستخوش اختلافات داخلی فراوان بود . پیش از سال ۱۳۰۰ ، دو دستهٔ سیاسی بـزرك « گوئلفو ها Guelfi و گیبلینوها » Ghibellini سالیان دراز برسر فرمانروائی برین شهر اختلاف داشتند تـا آخرالامر گیبلین‌ها بکلی مغلوب و متلاشی شدند و گوئلف‌ها بتنهائی زمام امور شهر را بدست گرفتند . ولی طولی نکشید که اینان

بقیه در صفحهٔ بعد

خواهد کشید، و فرقهٔ جنگل آن فرقهٔ دیگر [1] را آزار بسیار خواهد رسانیدوسرانجام طردش خواهد کرد.

سپس لازم خواهد آمد که خود این فرقه، در سه دور گردش خورشید از پای درافتد [2]. وآن فرقهٔ دیگر با کمك آن کس که اکنون کج دار ومریز میکند [3] پیروز آید.

از آن پس، دیری این فرقه سربلند خواهدداشت و حریف‌راسخت منکوب خواهد کرد و به سرافکند کیش بی‌اعتنا خواهد ماند.

دومرد عادل درین دیارند، اما کسی گوش‌بدیشان‌نمیدهد [4] غرور

بقیه از صفحه قبل

خود به‌دودستهٔ «سیاه ها» و «سفیدها» تقسیم شدنـد و این دو دسته برسرریاست بمبارزه پرداختند. درماهمه سال ۱۳۰۰ مسیحی بین این دودسته زد وخوردی مسلحانه درگرفت که اندکی بعد منجر به‌بیرون راندن «سیاهها» ازشهر شد. دانته که جزو رؤسای دستهٔ «سفیدها» بود موقعیتی ممتاز یافت وبسمت یکی از «زمامداران‌سه‌گانهٔ فلورانس» انتخاب‌شد. اما درسال بعدازآن، دستهٔ «سیاهها» باکمك مستقیم پاپ «بونیفاتسیوی» هشتم که دانته اورا در دوزخ خود سخت مورد حمله قرار داده (به‌شرح ۱ صفحهٔ ۳۷ مراجعه‌شود) فاتحانه به فلورانس بازگشتند و دست به«تصفیهٔ» دامنه‌داری زدند که دانته یکی از بزرگترین قربانیان آن بود، زیرا وی از فلورانس تبعیدشد ودیگر تا پایان عمرنتوانست بدان بازگردد. برای اطلاع بیشتر به‌مقدمهٔاین کتاب رجوع شود.

۱ ــ «فرقهٔ جنگل»، Parte selvaggia، دستهٔ «سفیدهای» فلورانس، که فرماندهی آنها «چرکی» Cerchi سر دستهٔ خاندان معروفی بود که ازیکی از روستاهای‌نزدیك فلورانس بدین‌شهرآمده بود، وبدین جهت آنهارا «جنگلی» میگفتند. «آن فرقهٔ دیگر»، دستهٔ «سیاه ها»

۲ ــ infra tre soli یعنی در عرض سه سال شمسی. چنانکه گفته شد این پیشگوئی درسال ۱۳۰۰ صورت گرفته ووقایع پیش‌بینی شده در آن، درسال ۱۳۰۲، یعنی [illegible] بعبارت صحیح‌تر دوسال‌وچند ماه بعد [illegible] روی داده است

۳ ــ اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم

۴ ــ هویت این‌دونفری که دانته بطور مبهم بدیشان اشاره‌میکند معلوم نیست باحتمال قوی، خود او یکی ازاینهاست



و او گفت: «شهر آکنده از حسد تو، در زندگی آن جهانی مسکن من بود». (صفحهٔ ۸۲)

وحسد وخست سه اخگری هستند که در دلهای مردم این شهر افتاده‌اند[1].»

وی بسخنان نامیمون خود پایان داد، و من بدو گفتم: «میل دارم که بمن اطلاعاتی دگر دهی و موافقت کنی که درین باره بیشتر سخن گوئی.

«فاریناتا» و «تگیایو» که مردمانی چنین شایسته بودند، و «یاکوپوروستیکوچی» و «آرریگو» و «موسکا» و آن دیگران که کوشیدند تا براه نکو روند،[2]

بمن بگوی که اینان در کجایند؟ و کاری کن که ایشان را بازشناسم، زیرا بسیار مشتاق دانستن آنم که اینان مشمول شیرینی لطف آسمان قرار گرفته‌اند یا تلخی عذاب دوزخ».

و او بمن گفت: «ایشان در زمرهٔ سیاه ترین ارواحند. گناهان

---

۱ ـ این همان سه طبقه گناهی است که در سرود اول دوزخ، بشکل شیر و پلنگ و ماده گرگ بدان‌ها اشاره شده وطبقه بندی گناهکاران درجهنم نیز طبق آنها صورت گرفته است.

۲ ـ Farinata ـ فاریناتادیلی اوبرتی، رئیس گیبلین های فلورانس درقرن سیزدهم مسیحی بود (رجوع شود بشرح ۲ صفحهٔ ۸۵) که درسرود دهم دوزخ مفصلا بدان اشاره خواهد شد ـ Tegghiaio تگیایوالدو براندی، یکی ازافراد خاندان بزرگ فلورانسی «ادیماری» که در ۱۲۶٦ مرده بود ودانته در طبقهٔ هفتم جهنم در قسمت «اهل لواط» با او برخورد میکند ـ Jacopo Rusticucci یاکوپوروستیکوچی، یکی از اهالی سرشناس فلورانس که در ۱۲۵٤ بنمایندگی ازطرف شهرفلورانس مأمور مذاکرات سیاسی شد، ولی اطلاع چندانی دربارهٔ زندگی اودردست نیست و دانته با او نیز درطبقهٔ هفتم جهنم، حلقهٔ لواط کنندگان ملاقات میکند ـ Arrigo آرریگو، ازین آدم، دربقیهٔ دوزخ دیگر صحبتی بمیان نمیآید، ودرست هم معلوم نیست که کیست؛ عده‌ای اورا «آودریگودئی فیفانتی» یکی از افراد دستهٔ قاتلین بوئون دلمونته (رجوع شود بسرود بیست و هشتم دوزخ) دانسته‌اند ـ Mosca موسکادئی لامبرتی، کسی که بدسته از متنفذین فلورانس را بکشتن «بوئون دلمونتی» که حاضر بازدواج با دختری ازخاندان «امیدئی» نشده بود برانگیخت، واین قتل باعث تقسیم مردم شهر بدو دستهٔ گوئلف‌ها و گیبلین‌ها شد که در سراسر قرن سیزدهم شهر فلورانس در آتش این اختلاف سوخت. بدین جهت روح این «موسکا» درطبقهٔ نهم دوزخ، یعنی سخت‌ترین طبقات آن، در قسمت مخصوص «نفاق افکنان» جای دارد، ودانته در آنجا با او ملاقات میکند.

گوناگون باعماق دوزخشان افکنده، و اگر بحد کافی پائین روی خود، آنان را خواهی دید.

اما، تقاضادارم که چون بدنیای دلپذیر باز گردی، مرانیزبخاطر دیگران آری[1]. دیگر باتو سخنی نمیگویم ودیگر پاسخت نمیدهم.»

سپس دیدگان خویش را که تا آن دم رو در رو متوجه من بود، تاب داد ولحظه‌ای چند از گوشهٔ چشم نگاهم کرد وپس سر بزیر افکند وچون سایر کوران از سر برزمین افتاد.

و راهنما بمن گفت: «وی دیگر تا آن هنگام که نفخهٔ صور برخیزد و آن خصم قادر[2] بیاید، از جای بر نخواهد خاست:

در آن زمان، هر کس گور اندوه زای خویش را باز خواهد یافت وازنو در قالب زمینی خود جای خواهد گرفت تاصدائی را که برای ابد طنین انداز میشود بشنود.»

بدین سان،ما از میان ترکیب فرومایهٔ باران و ارواح، باقدمهائی آرام گذشتیم و اندکی از حیات آینده سخن گفتیم.

و من گفتم: «ای استاد، آیااین عذاب ها پس از روز رستاخیز فزون خواهند شد یاکاهش خواهند یافت، یا بهمین تلخی باقی خواهند ماند؟»

---

۱ – در همهٔ قسمتهای دوزخ، جز در طبقهٔ آخر جهنم، دوزخیان از دانته تقاضا میکنند که هنگام مراجعت بدنیای زندگان از آنها یاد کند و ایشان را بخاطر دیگران نیز بیاورد. بدین ترتیب، دانته نشان میدهد که مردگان برای فراموش نشدن چشم بدنیای زندگان دوخته اند، زیرا هیچ رنجی برایشان بدتر از رنج آنکه خودرا بکلی فراموش شده‌دانند نیست. فقط دوزخیان طبقهٔ آخر جهنمند که ازفرط گناهکاری اصرار دارند که زندگان آنهارا مطلقاً فراموش کنند.

۲ـ «la nimica Podesta» اشاره بمسیح، که چنانکه گفته شد نامش در هیچجای «دوزخ» صریحاً برده نمیشود

و او بمن گفت: «بدانش خویش رجوع کن [1]، که بر طبق آن هر قدر چیزی کاملتر باشد، باید هم نیکی و هم رنج را بیشتر احساس کند.

و این ملعونان، هرچند که هرگز بکمال واقعی نخواهند رسید، در انتظار آنند که بعد از آن روز، بیش از آن دوران بدین کمال نزدیک شوند.[2]»

گرداگرد این جاده گشتیم و بیش از آن اندازه که نقل میکنم سخن گفتیم، تا بدان نقطه‌ای که جاده رو بپائین میرود رسیدیم؛

و آنجا «پلوتو»، دشمن بزرگ‌را در برابر خود یافتیم[3].

۱ ـ «دانش» بطور اعم، درزمان دانته بفلسفهٔ ارسطو وتفسیرهائی که بر آن شده بود اطلاق میشد.

۲ ـ مقصود اینست که بافرارسیدن روز رستاخیز برای صدور رأی قطعی دربارهٔ گناهکاران ازطرف محکمهٔ عدل الهی، این ارواح دوباره درقالب زمینی خود جای خواهند گرفت وبدین ترتیب صورتی کاملتر پیداخواهند کرد

۳ ـ Pluto ـ درزبان ایتالیائی، دو کلمهٔ لاتینی Pluton و Plutus که دو خدای مختلف میتولوژی یونانند، بصورت واحد «پلوتو» درمیآیند، بدین جهت درست معلوم نیست که اشارهٔ دانته به کدامیک ازاین دو خداست. پلوتن نام لاتینی شدهٔ Hades رب النوع یونانی دوزخ است که برادر خدای خدایان بود، و «پلوتوس» نام لاتینی شدهٔ Plutos رب النوع یونانی ثروت است که پسر دمتر (سرس)، خواهر خدای خدایان بود غالب مفسرین «کمدی الهی» این نظریهٔ اخیررا مرجح شمرده‌اند. دانته این خدارا نیز دراینجا تبدیل بشیطانی کرده که نگاهبان طبقهٔ خسیس‌ها ومسرف‌ها است.

سرود هفتم

طبقهٔ چهارم دوزخ: خسیسان و مسرفین

طبقهٔ پنجم دوزخ: ارباب غضب

دو مسافر، بعداز دیدار شهوت پرستان وشکمخواران، بدیدار یکدستهٔ دیگر ازآنهائیکه در زندگی اسیر هواهای نفسانی بوده‌اند، یعنی به‌طبقهٔ چهارم که خاص بندگان دینار ودرم است میروند. دراین حلقه، دودسته از دوزخیان جای دارند که گناهان هردومربوط به پول ودارائی‌است، منتها دردوقطب‌مخالف‌جای دارد: یکدسته‌ازاینان‌خسیسان ولئامت پیشگان ودستهٔ دیگر مبذرین و اسرافکارانند، که هردو در زندگی ازحد تعادل دورافتاده وبسراغ افراط وتفریط رفته‌اند، وهردو بخاطرپول، ازتوجه بعوالم معنوی یعنی توجه بدانچه باید آدمی‌را بسوی کمال‌واقعی برد غافل مانده‌اند.

نیمی از محیط دائرهٔ طبقهٔ‌چهارم مخصوص ممسکین ونیم دیگر آن مخصوص ولخرجهاست. دوزخیان این دو دسته که هر کدام وزنهٔ سنگینی (نشان‌آنکه درزندگی همه‌فکرپول تمام حواسشان‌رامصروف خود داشته و حکم‌بندی را برایشان داشته است) همراه دارند، هریك درنیم‌دایرهٔ خاص‌خود‌بسرعت ازیکسو بسوی‌دیگرمیروند ودر دونقطه‌ای که این دونیم‌دایره‌باهم‌تلاقی میکنند، سخت بیکدیگر برمیخورند و بعدناسزاگویان جدا میشوند تادرنقطهٔ دیگر باهم برخورد کنند. این اصطکاك و ناسزا، نشان اختلاف نظری است که در دوران زندگی همیشه میان دو طبقه وجود داشته، ولی‌هیچکدام از آنها در دوزخ بردیگری رجحان‌ندارند، زیرا هردو زندانی پول‌واسیر افراط وتفریط بوده‌اند

درهمین‌روند، ویرژیل ودانته پابطبقهٔ پنجم‌دوزخ میگذارند که آخرین قسمت «طبقهٔ علیای جهنم» دانته است، وگناهان مربوط به

ماده گرگ یعنی آزمندیها وشهوات نفسانی و افراطکاریها درآن کیفر می‌بینند. طبقهٔ پنجم خاص اهل خشم وغضب یعنی دستهٔ دیگری از آن مردمان است که درزندگی راه میانه‌روی را ازدست نهاده واسیر آن هواجس نفسانی شده‌اند که سعدی ما آنهارا «خور وخواب وخشم وشهوت» نامیده است. این ارباب غضب نیز مثل دوزخیان طبقات پیش مقام معنوی آدمی را تاسرحد چهارپایان تنزل داده وخود رابصورت داماِن وددانی درآورده‌اند که محرکشان نه عقل ومنطق بشری است، نه توجه به کمال وجمال الهی.

مردابی که اینان در درون امواج آن سخنانی نامفهوم برزبان میآورند مظهر خشم وغضبی است که صدارا در گلوی آدمی خفه میکنند، وآن دسته که درزیر آب بسر میبرند، نمایندهٔ آن کسانی هستند که خشم خودرا در دل نگاه میدارند تا آنرا اندك اندك بدل به کینه توزی کنند.

سرود هفتم

پلوتو باصدای خشن خود چنین آغاز کرد: «پاپه ساتان،پاپه‌ساتان، آلپه [1] » . و این خردمند پاك نهاد که معنی سخن او را دریافت [2] ،

از پی دلداری من گفت : « ترس تو پریشانت نکند ، زیرا قدرت وی هرچه باشد ، ترا از فرودآمدن ازین صخره باز نمیتواند داشت. »

سپس رو بدان چهرهٔ از خشم بر آمده کرد و گفت : « ای گرگ ملعون [3] ، خاموش شو و خشم خویش‌را فرو خور !

ما بی سببی به ژرفنای دوزخ نمیرویم ، زیرا در آن مقام اعلی که

۱ ــ « Papè Satàn ' papè Sattàn aleppe ! » این جمله درهیچیك از زبان های دنیا معنی ندارد ، و ظاهرآ دانته آن را بکاربرده‌است تاطرز سخن گفتن شیطانها رانشان داده باشد . ازلحاظ آهنگ‌تلفظ ، این‌جمله شکلی یونانی‌دارد ، وباید هم که چنین باشد ، زیرا اززبان شیطانی گفته میشود که دراصل یك‌خدای یونانی بوده است. دریك جای دیگر « دوزخ » (سرود سی‌ویکم ، شعر شصت وهفتم) دانته جملهٔ بیمعنی دیگری را از زبان « نمرود » نقل میکند که این بار بعلت آنکه ازقول یك شیطان سامی گفته میشود، آهنگی عبرانی دارد . منظوردانته از نقل ایـن هردوجمله اینست که خشونت وعدم توازن‌فکری شیطانها را نشان دهد ــ تاکنون تفسیرهای مختلف دربارهٔ این‌جمله کرده وبکرات کوشیده‌اند که آنرا بازبانهای فرانسه، یونانی، عبری ، عربی وغیره ارتباط دهند. شاید بتوان تصور کرد که کلمهٔ « پاپه ساتان » معنی « پاپ شیاطین » یا شیطان اعظم را بدهد .

۲ ــ اشاره به ویرژیل است ، وازاینجا معلوم میشود که ارواح بعکس آدمیان برزبان شیاطین وقوف دارند .

۳ ــ قبلا توضیح داده شد که گرگ دراینجا مظهر آز و خست است(رجوع بشرح ۱ صفحهٔ ۱۳)



میکائیل عصیان غرور آمیز را در هم شکست چنین خواسته‌اند[1].»

چونانکه با شکستن دکل کشتی بادبانهای بر آمده ازباد بر روی هم‌فرو می‌افتند، حیوان ستمگر برزمین افتاد.

و ما بدینسان به گودال چهارمین سرازیر شدیم، ومنزلی‌دیگردر وادی رنج وغم که جملهٔ درد های‌کائنات رادر خود انباشته دارد پیش‌رفتیم.

اه، ای عدل خداوندی! که میتواند اینهمه عذاب‌وعقاب تا شنیده را که من بچشم دیدم دریکجا گرد آورد. وچرامابایدبا گناهکاری خود خویش را مستحق چنین عذابها کنیم[2]؟

همچنانکه در کنار کاریدی[3] امواج دریا باامواج دیگر میخورند و در هم میشکنند، در اینجا نیز ارواح جاودانه بدین صورت بیکدیگر برخورد میکنند.

اینجامردمانی‌فراوانتر ازآن جاهای‌دیگر دیدم، که‌ازاین‌سوو آن سو، فریاد کشان وزنه هائی سنگین را با سینهٔ خود حرکت میدادند. هنگام رسیدن بیکدگر، سخت بهم برمیخوردند[4] و آنگاه در این

۱_Michele میکائیل، ازملائك مقرب، که بفرمان خداوند شیطان و پیروان اوراکه عاصی شده بودند ازآسمان راند وشیطان‌را بزیر زمین پرتاب کرد. مراد از «عصیان غرورآمیز» عصیان شیطان بخداوند، و مراد از «آنجا که میکائیل عصیان غرورآمیز را درهم شکست» آسمان است که صحنهٔ این پیکاربود. دراصل‌چنین است «ازعصیان غرورآمیزانتقام ستاند». «درآنجا.. چنین اراده کرده‌اند» یعنی صاحب اختیارآسمان(خداوند) چنین خواسته‌است.

۲_ جملهٔ اصلی چنین است: «چرا گناهکاری ما، ما را چنین پاره پاره میکند؟»

۳_ Caliddi (به لاتینی‌کاریبدیس‌Charibdis)، صخرهٔ معروفی درکنارتنگهٔ مسینا‌Messina، میان شبه جزیرهٔ ایتالیا و جزیرهٔ سیسیل، که درآن دو دریای «یونیو» و «تیرنیو» بهم می‌پیوندند، و درحوادث تاریخی بارها بدین صخره اشاره شده است.

٤_ اشاره به دودستهٔ خسیسان واسرافکاران.

نقطه هر کدام نیم‌چرخی بعقب میزدند وباز میگشتند، درحالی که‌دسته ـ ای فریاد میکشیدند: «چرا خرج نمیکنی؟» و دستهٔ دیگر میگفتند: «چرا تفریط میکنی؟»

بدینسان،جملگی در داخل‌حلقهٔ‌تیره میچرخیدند و از هر جانب تا نقطهٔ‌مقابل میرفتند و پیوسته ترجیع بندشرم آور خود را فریاد زنان برزبان داشتند.

سپس، هریك از آنها که در نیم چرخ‌خود بدانسوی مسیر خویش رسیده بود بازمیگشت وراه پیموده را از سرمیگرفت. و من که دلم سخت بدرد آمده بود

گفتم: «ای استاد من، آگاهم کن که اینان کیانند، و آیا جملهٔ این فرق تراشیدگان که در جانب چپ[1] مایند، کشیش‌بوده‌اند؟[2]»

و او بمن گفت: «همهٔ‌اینها درزندگانی‌پیشین خودچنان کوتاه‌بین بودند که هیچیك در صرف مال میانه روی پیشه نکردند.

و مضمون پارس‌های سگانهٔ ایشان در هنگام رسیدن بدو نقطهٔ این دائره، که در آنجا خطاهای مخالف ازهم جدایشان‌میکند، بر این‌نکته نیك گواه است.

اینان، که دیگر پوششی بر سر ندارند، کشیش بودند، وپاپ، و کاردینال، و بر همهٔ آنها لئامت بافراط مستولی بود.»

۱ـ یعنی درقسمت مخصوص خسیس‌ها.

۲ـ کشیشان غالب فرقه‌های روحانی‌کاتولیك عادتاً قسمت سرخود را میتراشند واطراف آن‌را باقی میگذارند، بدینجهت دراینجاصفت «فرق‌تراشیدگان» «cercuti» مرادف با «کشیشان» آورده شده است

ومن گفتم: «استاد، در جمع چنین کسانی، حقاً میبایست برخی از این گناه آلود گانرا بشناسم.»

و او بمن گفت: «خطامی‌پنداری، زیرا آن کور باطنی که اینانرا چنین ناکس کرد، اکنون تیره تر از آنشان دارد که بازشان بتوان شناخت[1].

اینان جاودانه بدین دونقطهٔ تلاقی باز خواهند گشت، و در روز رستاخیز، دسته‌ای بامشت های فروبسته‌ودسته‌ای دیگر باسرهای بیمو از گور بر خواهند آمد[2].

بد دادن[3] و بد اندوختن، آنهارا از دیدار دنیای زیبا[4] باز داشته و بدین کشمکش گرفتار آورده است، و من حق ندارم آنچه را که‌هست، زیبا کنم.

وتو، پسرجان[5]، بدین ترتیب نیك‌میتوانی دید که آن خوشی که به اقبال ناپایدار وا بسته است، و مردمان جهان را چنین برنج و تلاش وامیدارد، وهمی وخیالی بیش نیست؛

زیرا همهٔ آن طلائی که درزیر ماه هست وپیش‌ازین بوده[6]، حتی

۱ ــ این تنها طبقهٔ جهنم است که در آن دانته هیچیك از دوزخیان مقیم آنرا شخصاً نمیشناسد. درتمام طبقات دیگروی با آشنایانی روبرو میشود وازآنها احوال‌میپرسد.

۲ ــ «مشتهای فروبسته» نشان خسیسان است که هیچوقت دست خود را باز نمیکنند «سرهای‌طاس» نشان‌اسراف کنندگان‌است، که بنابه‌یك‌ضرب‌المثل‌ایتالیائی: «تاموی سرشان راهم‌خرج کرده‌اند».

۳ــ Mal dare: یعنی بد خرج کردن (ولخرجی).

٤ــ عالم جمیل lo mondo pulcro ، آسمان.

٥ ــ «Figliuòlo»، اصطلاح پدرانه وصمیمانه‌ایتالیائی! که مفهوم «پسرجان» ما را دارد

٦ــ زیرماه، درروی زمین. چنانکه قبلاً گفته شد (شرح۲ صفحهٔ۲۵) فلك ماه اولین فلك بالای زمین است.

یکی ازین ارواح بلا کش را از نعمت آرامش برخوردار نمیتواند کرد».

بدو گفتم:« ای استاد، اکنون این‌را نیز بمن بگوی که این اقبالی که تو از آن بامن سخن میگوئی چیست که نعمتهای دنیارا چنین‌در زیر چنگ خود دارد؟[۱]

واو بمن گفت: «ای آفریدگان‌نادان، تابچه اندازه اسیر جهالتید! اما حالا که چنین است، میل دارم نظریهٔ مرا خوب دریابی و آنرا درك کنی:

آنکس که دانائیش‌ازهرچه بوهم آیدفزون‌است، آسمانهارا آفریده، و آنهارا راهنمایانی گزیده، وبانسبتهائی‌متساوی ازروشنائی‌برخوردارشان کرده است،

چنانکه هرجزء ازافلاك برروی جزئی‌دیگر بدرخشد؛ بهمین سان، برای نعمتهای‌روی‌زمین نیز نیروی حاکمه‌ای بر گزیده،

واورا فرموده است که در لحظهٔ مقدر، ثروتها وقدرتهای موهوم‌را علی رغم مساعی عقل و تدبیر بشری، از قومی بقوم دیگر و از خاندانی بخاندانی دیگر سپارد:

ازین‌رو است که برطبق صلاح‌اندیشی این‌نیروی قاهر، که چون

۱ـ Fortuna، بخت و طالع، یکی از ربةالنوعهای میتولوژی یونان وروم که بصورت زنی زیبا تجسم داده میشد که همیشه در پرواز بود وچرخی را که دائماً گردش میکرد وعلامت این بود که ثروت ومقام پایدار نمیماند، دردست داشت. دانته این ربةالنوع را درزمرهٔ فرشتگان درآورده واو را در خدمت خداوند عالم مسیحیت قرار داده است. درآنجا این فرشته وظیفه دارد طبق مشیت الهی، ثروت ومقام وشهرت را «ازخانواده بخانواده‌ای، وازملتی به ملتی» انتقال‌دهد. این عقیده‌ای که دانته بتفصیل اززبان ویرژیل شرح داده به فلسفهٔ جبری ما بسیارنزدیك است



« زیرا همهٔ طلائی که درزیرماه هست ، و از ین پیش بوده ، حتی یکی ازین ارواح [illegible]
آرامش نمیتوانند داد .»
(صفحهٔ ۹۹)

ماری درعلفزار ازدیدهٔ کسان پنهان است ، ملتی گردن فرازی میکند و
ملتی دیگر سر درزیر بار بندگی فرومیآورد .

دانش شما در برابر این نیرو پای نمیتواند داشت ، و او همچنان
عوامل لازم را پدید میآورد ، و صلاح اندیشی میکند ، و مانند خدایان
دیگر [1] بفرمانروائی خویش ادامه میدهد .

تحولات آن را وقفه ای در کار نیست . ضرورت بدو سرعت عمل
بخشیده است ، و ازین رو است که وضع مردمان جهان غالباً بنا گهان
زیر و زبر میشود .

اینست آن بخت وطالعی که بکرات از جانب همان کسان که باید
مدیحه‌سرایش‌باشندمورد اتهام قرار میگیرد [2] ، درصورتیکه‌ایشان بناحق
سرزنش میکنند وزبان به‌بد گوئیش میگشایند .

اما اوهمچنان خرسنداست وبرای‌این سخنان گوش شنوا ندارد .
درجمع سایرمخلوقات نخستین [3] ، سرشاد وخرم ، چرخ‌خویش را بگردش
میآورد و از سعادت خود لذت میبرد .

اکنون روی‌بجانب غمکده‌ای بزرگتر بریم [4] ، زیرا بهمین زودی

۱ــ خدایان دیگر: ملائکی که بفرمان خداوند هر کدام یکی ازافلاك را در
زیر فرمان دارند .

۲ــ این جمله دراصل چنین است « ch' è tanto Posta in croce » (که بارها بصلیب کشیده میشود) وطبعاً مفهوم این اشاره اینست که ظالمانه مورد اتهام قرارمیگیرد ومحکوم میشود . این‌اصطلاح که اشاره بمحکومیت و مرگ عیسی است، بکرات درادبیات مغرب زمین بکارمیرود .

۳ــ یعنی: فرشتگان .

۴ــ یعنی ، بسمت طبقهٔ دیگردوزخ براه بیفتیم، که ازلحاظ وسعت کوچکتر ولی
«غمکده‌ای» بزرگتراست

جملهٔ اختزانی که در آغاز حرکت من رو ببالا داشتند ، راه پائین در پیش گرفته‌اند [1] ، و ما اجازت آن نداریم که درمسیر خویش چندان درنگ کنیم [2] .»

حلقه را [3] تا آن کنارهٔ دیگرش در نور دیدیم و ببالای چشمه‌ای جوشان رسیدیم که آبهایش بدرون گودالی که چشمه خود پدید آورده است فرو میریزد .

آب ، بیش از آنکه سبز تیره باشد سیاه بود [4] . ومادر دنبال امواج تاریك آن از راهی صعب‌العبور بپائین رفتیم .

این جویبار شوم هنگام رسیدن بپای دیواره‌های منحوس خاکستری رنگ ، مردابی تشکیل میدهد که « استیجه » [5] نام دارد .

۱ــ اشاره بدانکه نیمه شب گذشته وستارگان که درنیمهٔ اول شب در آسمان روبببالامیرفته‌اند، اینك نیمهٔ گردش خود را رو بافق شروع کرده‌اند . بنابرین درسفر خیالی دانته اکنون پنجشنبهٔ مقدس بپایان رسیده وآدینهٔ مقدس آغازشده است .

۲ــ یعنی: ارادهٔ خداوندی بما اجازهٔ توقف طولانی در مسیر خویش را نداده ، زیرا برای این سفرما وقتی محدود معین شده است

۳ــ مقصود طبقهٔ چهارم دوزخ است

۴ــ piu che persa ؛ اشاره بدانکه حتی کمترین شعاعی بدرون ظلمت آن نمی‌تافت

۵ــ Stige ـ این همان استوکس Styx یونانیان است که درمیتولوژی یونان ورم رودخانه‌ای درسرزمین دوزخ بود ، ودراینجااین رودخانه که تشکیل مردابی را میدهد ، حد فاصل قسمت اول ودوم ازقسمتهای سه گانهٔ اساسی دوزخ‌است، بدین‌ترتیب که این رود چهار طبقهٔ اول جهنم را که اختصاص بمجازات گناهان نا پرهیزکاری وبی عفتی (گناهان کوچك) دارد ، ازطبقات بعدی آن که اختصاص بگناهان خشونت وحیله (شیر وپلنگ) دارد جدا میکند . <سمبولیسم> دانته دراینجا خوب نشان میدهد که چگونه وی درعبور ازطبقه‌ای بطبقه‌ای، بتدریج خوی ترحم ونازکدلی خویش را ازدست میدهد و درمقابل گناه بی‌اعتناوسنگدل میشود، زیرا خداوندهر گونه توجه وعلاقه رانسبت بگناه منع کرده است . مفهوم واقعی این بی‌اعتنائی دانته اینست که قلب آدمی،هرقدربیشترد گناه خود غوطه‌ورشود بیشتر با گناهکاری خومیگیرد

ومن که میکوشیدم تا هرچه نیکوتر ببینم، دراین منجلاب مردمانی سراپا برهنه را دیدم که از گل ولجن پوشیده بودند و چهره هائی دژم داشتند.

و نه تنها با دست خود، بلکه با سروسینه و پاهای خویش باهم در زدوخورد بودند و با دندان یکدیگر را پاره پاره میکردند.

استاد بزرگوار گفت: «پسرم، اینجا ارواح کج‌خلقانی را می‌بینی که درزندگانی خودزیر سلطهٔ خشم وغضب بودند، ومایلم اینرا نیز بیقین بدانی

که در زیر آب کسانی دیگر هستند که آه میکشندو چنانکه با دیدگان خویش میتوانی دید، از هرجانب که میچرخند از آههای خود حبابهائی درسطح آب پدید میآورند.–

این درلجن فرو رفتگان میگویند: ما درفضای تابناکی که آفتاب بدان نشاط میبخشد، افسرده دل بودیم وپیوسته درون خویش را بادودی تلخ [1] انباشتیم،

و لاجرم اکنون در این لجنزار سیاه، محکوم به افسردگی جاودان

۱ـ اشارهٔ شاعر بدان طبقه ازاهل غضب است که خشم خودرا دردل نگاه میدارند وآشکارنمیکنند. ارسطو، که دانته غالباً بنوشته‌های اونظردارد، آدمهای سوداوی مزاج را سه طبقه تقسیم میکند: تندها، تلخها، سخت ها: دسته اول آنهائی هستند که خشم خود را فوراً بروز میدهند ودست بداد وفریاد میزنند. دستهٔ دوم آنها که این خشم را در دل نگاه میدارند و تبدیل به کینه میکنند، ودستهٔ سوم آنها که فوراً دست بکارانتقام گرفتن میشوند. دراینجا، گناهکاران دستهٔ اول درسطح مرداب، وآن دودستهٔ دیگردردرون آن بسرمیبرند. درانجیل نیز، هم خشم وهم اندوه وغم «که آدمی را ازنکوکاری بازمیدارد» جزومعاصی بشمارآمده، و قطعاً دانته دراین مورد بگفته کتاب مقدس نظر داشته است. کلمهٔ Accidioso که دانته در وصف این طبقه بکار برده، اکنون درایتالیائی معنی «تنبل» میدهد، ولی سابقاً بمعنی تلخ بکار میرفته است.

شده‌ایم. - این سخنان را با کلماتی نامفهوم ادا میکنند، زیرا منظور خویش را با کلمات مشخص نمیتوانند گفت[1].

بدین ترتیب، قوسی بزرگ را در پیرامون این لجنزار آلوده، میان پی خشك دیواره ها و مرداب در نور دیدیم، و پیوسته چشم بدانان داشتیم که خوراکشان گل و لجن است؛

و عاقبت، بپای برجی رسیدیم.

۱ـ یعنی از فرط خشم کلماتشان نامفهوم است



این‌جا ارواح کج خلقانی را می‌بینی که در زندگانی خود زیر سلطهٔ خشم و غضب بودند (صفحهٔ ۱۰۵)

سرود هشتم

طبقهٔ پنجم دوزخ (بقیه) : ارباب غضب
شهر شیطان (دیته)

ویرژیل ودانته با زورق ازرود استیجه میگذرند وبپای حصار رفیع ومستحکم شهر «دیته» میرسند. دیته نامی‌است که در «دوزخ» هم بشیطان وهم به دژ مستحکم او که چهارطبقهٔ آخردوزخ درداخل آن‌قرار دارد اطلاق‌شده . دراینجا، قسمت علیای دوزخ که شامل پنج طبقهٔاول آن بود بپایان میرسد وقسمت‌های دوم وسوم آن ، یعنی «دوزخ سفلی» که مخصوص دونوع‌دیگراز گناهان است آغازمیشود. این دونوع‌عبارتند از: گناهان شیر (زورگوئی، ستمگری ، خشونت پیشگی) وگناهان پلنگ (حیله گری، خیانتکاری، ناجوانمردی) ـ صاحبان این معاصی عذابهائی سنگین‌ترمی‌بینند وبهمین دلیل درطبقات پائین‌ترجای دارند. گناه غدرو ریا درنظردانته ازگناه ستمکاری نیزبیشتراست، زیرا مکاران‌وخیانتکاران دردوطبقهٔ نهائی دوزخ، بعد اززورگویان ومتجاوزین‌جای دارند.

دراینجا برای‌اولین‌بار، ویرژیل ودانته با مقاومت غیرمنتظره و عجیبی ازطرف شیاطین مدافع دژمستحکم «دیته» مواجه میشوند که با مقاومتهای قبلی پاسداران طبقات مختلف دوزخ فرق دارد، زیرا قبلاهر یك ازاین‌پاسداران بخاطرانجام وظیفه ازعبور آنها جلوگیری میکرده ولی بعدازاطلاع براینکه اینان را خداوند فرستاده راه برویشان می‌گشوده است . اما دراینجا نه فقط شیاطین مدافع بعدازاین‌اطلاع‌بدین دوراه نمیدهند ، بلکه دروازه‌های‌قلعه را می‌بندند وسنگربندی میکنند وآمادهٔ پیکارمیشوند ، بطوریکه ویرژیل برای اولین بار ، وتنها بار، دست وپای خود راگم‌میکند وتلویحاً به دانته اعتراف میکند که‌برای آنها ازاین مهلکه باید سروشی آسمانی بکمك‌آنها برسد ، واین‌قاصد درآخرین سطورسرود پا بمیدان میگذارد. ازنظرتمثیلی، این مقاومت شیطانها وعجزویرژیل وکمك‌غیبی ، نشان‌آنست که عقل ومنطق‌انسانی، آنجاکه پای ماهیت و جوهر «شر» در میان باشد ، قادر بکاری نیست ، زیرا استدلال وتعقل‌آدمی براساس منطق تکیه دارد که «شر» و«شیطان» (اهریمن) از آن بیخبرند و بنا برین اینان زرهی برتن دارند که این سلاح بر آن کارگر نمی‌افتد. دراین مورد تنها راه نجات اینست که کمك الهی، بصورتی غیرازمنطق واستدلال بشری، یعنی بشکل ایمان وخلوص ، برسد و«امید» راکه اساس این پیکار است از تاریکی‌نجات دهد.

سرود هشتم

در دنبال سخن خود میگویم[1] که بسیار پیش از آنکه بپای برج بلند رسیده باشیم، دیدگان ما متوجه بالای این برج شد،

زیرا دو شعلهٔ کوچك در آن بالا افروخته دیدیم، وشعلهٔ دیگری، که بدین دوتا ازفاصله‌ای چنان دور علامت داد که چشم بسختی آنرا میتوانست دید[2].

روی به دریای دانش[3] کردم و پرسیدم: «مفهوم این علامت

۱ــ ...Io dico seguitando ــ این جمله حد فاصل دو قسمت مشخص از «دوزخ» دانته است که میان آنها بطورمحسوس اختلافی‌اساسی وجود دارد، بدین‌معنی که هفت سرود اول که مربوط به چهارطبقهٔ نخستین‌دوزخ‌است برزمینه‌ای بسیارساده‌تر وکلی‌تراز بقیهٔ سرودها که مربوط به پنج طبقهٔ بعدی است سروده شده است. تا اینجا هرسرود بیك طبقه ازدوزخ اختصاص یافته، بطوریکه دوزخ دانته اگر برهمین زمینه ادامه می‌یافت شامل‌دوازده سرودبیشترنمیشد، درصورتیکه درحال حاضرشامل۳٤سرود است، که تنها طبقهٔ هشتم دوزخ، ۱۳ سرود از آنرا شامل شده است. ظاهراً هنگام سرودن قسمت اول دوزخ، شاعرطرحی‌ساده‌ترداشته، ودرقسمت دوم این طرح‌را خیلی مفصلتر کرده است. «هانری هووت» H Hauvette یکی‌ازدانته‌شناسان بزرك‌معاصر، ازتحقیقات خود بدین نتیجه رسیده که هفت سرود اول را دانته پیش از تبعید خود از تبعید خود ازفلورانس سروده، ونسخهٔ خطی این سرودها پس ازتبعید در خانه‌اش باقی مانده، تاآنکه تصادفاً زن اوپنج سال بعدآنرا یافته وبی‌توجه خاص‌باهمیت این‌اوراق آنها را همراه با سایرنامه‌های محرمانه خود برای شوهرش که در این هنگام درتبعید بسرمیبرده ودرفلورانس محکوم بمرك بوده است فرستاده، ودانته پس ازدریافت‌آنها بقیه «دوزخ» راساخته است. این‌جملهٔ «دردنبال داستان خود میگویم...» درحقیقت سریشمی‌است که این دو قسمت مجزای دوزخ را بهم اتصال میدهد. البته صحت این فرضیه مسلم نیست، ولی این جمله که ازآن پس بسیار مصطلح شده است، نمایندهٔ تعبیری اساسی است که ازین جا ببعد در«دوزخ» دانته روی میدهد.

۲ــ اشاره بدانکه شیطانهای پاسدارقلعه، نزدیکی دو بیگانه را بداخل برج اطلاع میدهند.

۳ــ Il mar di tutto il senno : «دریای جملهٔ دانش‌ها» یا «بحر العلوم» که لقب بسیاری ازروحانیون ما را بخاطرمیآورد ــ اشاره به ویرژیل.

چیست؟ و آن آتش دیگر بدان چه پاسخ میگوید؟ و کیانند آنان که چنین میکنند؟»

بمن گفت: «اگر بخارهای لجنزار مانع دیدارت نشود، ازهم اکنون در روی آبهای پر گل ولای، آنچه را که در اینجا در انتظار آنند میتوانی دید.»

هرگز تیری از چلهٔ کمان بدر نیامده که فضا را شتابان‌تر از آن زورق کوچك که در این لحظه بجانب خویشمان روانش یافتم شکافته باشد.

زورق از روی آب بسوی ما آمد، وراننده آن زورق بانی یکه و تنها بود که فریاد میزد: «ای روح دغل، آخر آمدی!»

اما مرشد من گفت: «فلجیاس، فلجیاس [1]، این بار فریاد بیهوده میکشی، زیرا مارا جز درمدت عبورمان از این لجنزار، در اختیار خویش نخواهی داشت.»

۱ـ Flegìàs؛ یکی ازقهرمانان افسانهٔ خدایان یونان (بیونانی فلگواس phlegyas) وی طبق روایات یونانی، پسری بود که مریخ، خدای جنگ، از پیوند بایك زن زیبای روی زمین پیدا کرده بود. این پسرپادشاه سرزمین «بئوسیا» Beotia دریونان شد که شهرمعروف تب پایتخت آن بود روزی آپولن، خدای موسیقی وهنروغیبگوئی، عاشق دختراوشد واین دختررا فریب داد وازاین ارتباط نامشروع اسکولاپیوس Aesculapius خدای علم طب، بدنیا آمده. فلگواس که ازاین کار آپولن سخت خشمگین شده بود، بعنوان تلافی، معبد بزرك وبسیارمشهور «دلف» Delphi را، که برای پرستش این خدا ساخته شده بود وازمقدسترین معابد یونانی بشمارمیرفت، آتش زد. آپولن، بمجازات این عمل فلگواس راکشت وروحش را به قلمرو هادس Hades رب النوع دوزخ فرستاد تا آنقدردرآنجا بماند که حکم قطعی خدایان دربارهٔ وی صادرشود. دانته ظاهرا از آن جهت ویرا قایق ران طبقهٔ پنجم جهنم کرده، که اوازیك طرف (بخاطر آنکه فرزند مریخ است) مظهرخشم وغضب، واز طرف دیگر مظهر عصیان دربرابر خداوند بشمار میآید، یعنی حقاً باید رابط طبقهٔ چهارم جهنم (منطقهٔ اهل غضب) و طبقهٔ پنجم (شهر شیاطین) باشد.

حال فلجیاس که بناچار خشم خود را فرو خورد ، حال آن کس بود که دامی بزرگ فرا روی خویش گسترده یابد و به پریشانی آید ؛

آنوقت راهنمای من به قایق فرود آمد و مرا نیز در کنار خود جای داد ، و فقط هنگامی اثر سنگینی در قایق نمودار شد که من پای بدان نهادم[1]

چون من و راهنمایم بر زورق نشستیم ، قایق کهن براه افتاد و باشدتی بیش از آنچه شیوه‌اش بود ، آبهارا درهم شکافت

وچون ما بشتاب در روی این آب بی تلاطم پیش میرفتیم ، یکی از دوزخیان ، غرق لجن ، درپیش روی من قد بر افراشت و گفت : « تو کیستی که پیش از ساعت مقدر بدینجا آمده‌ای ؟ »[2]

و من بدو گفتم : « آمده‌ام ، اما نمیمانم . ولی تو خود که هستی که سروضعی چنین ناخوش داری ؟ » جواب داد : « می‌بینی که روحی پریشانم » .

ومن بدو گفتم : « ای روح ملعون ، همچنان با اشك و رنج خود دمساز بمان ، زیرا که ترا ، با آنکه سراپا لجن آلوده‌ای ، شناختم . »[3]

۱ــ یعنی فقط بدن دانته بوده که سنگینی داشته ، زیرا ویرژیل شبحی بیش نبوده است

۲ــ دوزخی از توجه به فرورفتن غیرعادی قایق در آب ، دریافته که دانته هنوز نمرده است ، بدین‌جهت اینقدر سنگینی دارد

۳ــ این دوزخی (چنانکه در سطور بعد معلوم میشود) ، مردی است بنام فیلیپو ارجنتی Filippo Argenti که یکی ازافراد سرشناس خانوادهٔ « آدیماری » فلورانس بود ، و این خاندانی بود که بزرگترین دشمن سیاسی دانته بشمار میرفت . خشونت غیر منتظرهٔ دانته نسبت بدو درین قطعه ، نشان میدهد که بین وی و شاعر در دورهٔ زندگی وی خورده حسابی وجود داشته است . یکبار دیگر نیز در « بهشت » دانته بدین دوزخی وخاندان او نیش میزند

آنوقت او دودست خود را بسوی زورق دراز کرد [1]، اما استاد
هوشیارمن بدورش راند و گفت: «گمشو، وبا دیگرسگان ره خویش گیر!»
سپس بازوان خود را بگردنم حلقه کرد و رویمرا بوسید و گفت:
«ای روح پرمناعت [2]، رحمت بر آن زنی باد که ترا دربطن خود پرورید [3]!
این مرد در روی زمین، مغرور مردی بود که کاری نکو نکرد، و
لاجرم در اینجا روحی از خشم و کین آکنده دارد.
چه بسیار کسان که امروز در آن بالا خودرا شاهانی بزرگ میشمارند،
و در اینجا چون خوکانی در منجلاب خواهند زیست واز خود جز نفرت
بر جای نخواهند نهاد!»
ومن گفتم: «استاد، دلم میخواهد پیش از آنکه از دریاچه بیرون
رفته باشیم، اورا دراین آب کثیف [4] غوطه ور بینم.»
واو بمن گفت: «پیشتر از آنکه آن کرانهٔ دیگررا بچشم دیده باشی
چنین خواهد شد، زیرا حق است که این خواهش خود را بر آورده بینی
و شاد شوی.»
اندکی پس ازین گفتگو چنان رفتاری از جانب دوزخیان لجنزار
با وی دیدم که هنوز خدای را از این بابت پاس میدارم و سپاس میگزارم.

---

۱ ـ بدین منظور که دانته را دردرون لجن زار افکند.

۲ ـ Alma sdegnosa : اشاره بدانکه این خشم دانته در دوزخ کاری بسیار بجاست، زیرا شایستهٔ دوزخیان است.

۳ ـ این جمله ایست که «لوقا» حواری عیسی، در انجیل خطاب به عیسی بر زبان می‌آورد.

٤ ـ questa broda (آبگوشت، جوشاندهٔ بدطعم).

همه فریاد میزدند: «فیلیپو آرجنتی را بگیرید!» وروح تندخوی این فلورانسی از فرط خشم خویشتن را بدندان میگزید.

اورا همانجا گذاشتیم. و بیش‌ازین در باره‌اش سخنی نمیگویم. اما در این هنگام غریو ضجه ای بگوش ما خورد که نگاه مرا متوجه رو برو کرد.

استاد مهربان گفت: «پسر جان، اینک بشهری که «دیته» نام دارد و جمعی کثیر از بلاکشان در آن بسر میبرند نزدیک میشویم.[1]»

بمن گفتم: «استاد، از هم اکنون معابد آنرا[2] درآن درهٔ دور دست می بینم که رنگی قرمز دارند. و تو گوئی از آتش بیرون آمده‌اند».

و اوبمن گفت: «آن‌آتش جاودان که درونشان را میگدازد،

۱ – اشار به شهر Dite که دانته آنرا شهر ودژ مستحکم‌شیاطین قرارداده است، ودوزخ، ازطبقه‌پنجم ببعد دردرون‌حصار وباروهای‌این‌شهرقراردارد. «دیته»مرادف ایتالیائی Dis است که دریونان قدیم به« هادس » (پلوتون) رب‌النوع‌دوزخ گفته‌میشد، وبخاطر این اسم غالباً دوزخ محلی‌را که هادس بر آن حکومت میکرد، شهر « دیس» یا دیته مینامیدند. دانته لقب دیته‌را به‌شیطان اعظم که فرمانروای اصلی جملهٔ طبقات درون این‌حصاراست داده، وخود شهررا نیز بهمان اسم نامیده است. ازین طبقه ببعد است که «آتش» بعنوان یکی از وسائل عذاب‌دوزخیان مورد استفاده قرار میگیرد.

۲ـ Meschite (مساجد) که دانته آنرا بجای کلمهٔ Moschea که درایتالیائی بمسجد گفته میشود بکار برده است تابدین کلمه آهنگ عربی کاملتری داده باشد.

در زمان دانته، یعنی دراواخر دورهٔ جنگهای صلیبی، مسجد اسلامی درنظر مسیحیان بالا ترین مظهر کفر بود، زیرا دراین‌هنگام مسیحیان سخت بمسلمین کینه داشتند. بدین جهت شاعر به‌عبادتگاههای درون شهر دیته لقب مسجد داده است. اما بحقیقت درزمان دانته خود کلیسا ودستگاه پاپ بود که مظهر واقعی فسادبشمار میرفت، ودانته بکرات بدین‌فساد کلیسا اشاره کرده است.



استاد من بدورش راند و گفت : « گمشو ، و با دیگر سگان ره خویش گیر ! » (صفحه ۱۱۳)

این جمله را چنانکه می‌بینی ، در این درکات سفلی [1] برنگ آتشین
درآوزده است ».
درین میان قدم بدرون گودالهای عمیقی نهادیم که خندقهای این
ماتمکده اند ، وحصارهای شهر جملگی درنظرم آهنین آمدند .
چون پیچی بزرگ زدیم ، بمکانی رسیدیم که زورق بان درآن ایستاد
و فریاد کنان بما گفت : « بیرون آئید، اینجا مدخل شهر است » .
در دروازه‌ها بیش از هزار رانده‌شده از آسمان را دیدم [2] که خشم آلوده
میگفتند : « این کیست که بی آنکه مرده باشد ،
پای به‌قلمرو مردگان نهاده است [3] ؟ » و استاد خردمند من اشاره
کرد که با آنان سخنی محرمانه دارد .
آنگاه ایشان خشم فراوان خویش را بیش و کم فرو خوردند و گفتند:
« تنها تو بنزد ما آی، اما این دیگری که گستاخانه پا بدین مرز و بوم نهاده
است ، سر خویش گیرد
و بتنهائی براه جنون خود رود، تا اگر میتواند این راه را بیازماید ،
زیرا تو که اورا دراین سرزمین ظلمت راهنما بوده‌ای، درهمینجا خواهی ماند. »
ای خواننده، خود بیندیش که این سخنان شوم بچه اندازه پریشانم
کرد ، زیرا پنداشتم که دیگر هرگز از آنجا بازنخواهم گشت .

---

۱ ـ Basso Inferno ، جحیم سفلی یا « درك سافل » ، اشاره بطبقهٔ پنجم ببعد

۲ ـ یعنی هزارتن ازشیاطینی را که به پیروی شیطان بزرك بخداوند عصیان ورزیدند و همراه او از آسمان ساقط شدند .

۳ ـ اشاره بدانکه شیطانها نیز ، از روی سنگینی غیر عادی قایق فلجیاس ، دریافته‌اند که یکی از آنها که براین قایق نشسته هنوز نمرده است .

گفتم: «ای راهنمای عزیز که بیش از هفت بار در پناه خویشم گرفتی[1] و از خطراتی گران در امانم داشتی.

مرا در این از پافتادگی بحال خویش مگذار. و اگر نباید از این بیشتر رویم، بیا تا زودتر راهی را که از آن آمده‌ایم باز یابیم».

و آن مرشدی که مرا تا بدانجا راهبری کرده بود، بمن گفت: «بیم مدار، که هیچکس را درین راه یارای جلوگیری از ما نیست. زیرا مشیت بر این تعلق گرفته است[2].

اما تو در اینجا در انتظار من بمان و با کمك امید روح خسته‌ات را تاب و توان بخش، و یقین دان که در این ورطه‌ات تنها نخواهم گذاشت[3]»

بدین سان، پدر مهربان رفت و مرا بحال خود گذاشت؛ و من در تردید باقی ماندم، زیرا «آری» و «نه» درسرم بکشمکش در آمدند[4].

نتوانستم آنچه را که وی با ایشان گفت بشنوم؛ اما دیدم که او در نزد آنان نماند و ایشان در سرعت برهم پیشی گرفتند و بدرون حصار باز گشتند.

---

۱ – رقم هفت درین جا مفهوم کلی «بکرات» را دارد. در ایتالیائی غالباً بعنوان ضرب‌المثل میگویند «هفت دفعه فلان طور شد»، یعنی کراراً این اتفاق افتاد. در تورات نیز این رقم بهمین منظور بکار رفته است (امثال سلیمان نبی، باب بیست وچهارم): «... زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد برخواهد خاست، اما شریران دربلا خواهند افتاد»

۲ – یکی از اصطلاحات «سهل و ممتنع» دوزخ که غالباً مورد اقتباس قرار میگیرد: «Da tal n'è dato»

۳ – کنایه از آنکه در مواجهه با مشکلات اساسی، روح بشری همیشه احتیاج براهنمائی عقل و منطق دارد. چنانکه قبلا گفته شد ویرژیل در «کمدی الهی» مظهر عقل و استدلال انسانی است.

٤ – che «sì» e «no» nel capo mi tenciona – این جمله در ایتالیائی ضرب‌المثل شده است، و در توصیف حالت کسی بکار میرود که میان خوف و رجا گیر کرده باشد.



نتوانستم آنچه را که وی باشیطانها میگفت بشنوم (صفحهٔ ۱۱۸)

و آنگاه حریفان ما دروازه‌ها را بروی مرشدمن بستند، واو که در بیرون مانده بود با گامهای آهسته بسوی من باز آمد.

دیده برزمین داشت و از ابروانش هرگونه نشان اطمینان رخت بر بسته بود. آه کشان میگفت: «کیست که راه این ماتم سرا را بر من بسته است؟»

و بمن گفت: «ازاینکه مرا خشمگین بینی دل بد مکن، زیرا با همهٔ آنکه اینان سخت برای دفاع از شهر خویش در تلاشند، من در این کشمکش پیروز خواهم آمد.

تفرعن اینان تازگی ندارد، زیرا پیش از این نیز همین تبختر را در کنار دروازه‌ای آشکاراتر که هنوز بی چفت وبست مانده است بروز دادند[1].

این همان در است که تو نوشتهٔ مرگ[2] را بربالایش خواندی؛ و اکنون می‌بینم که از آن سوی این در، کسی که دروازهٔ این شهر را بروی ما خواهد گشود،

در سراشیبی روان است و بی آنکه یار و یاوری در دنبال داشته باشد از حلقه های دوزخ میگذرد تا بسوی ما آید.»

۱ ـ طبق روایات مذهبی قرون وسطی، هنگامیکه مسیح میخواست برای نجات ارواح عده‌ای از گذشتگان وارد طبقهٔ اول دوزخ شود، شیاطین دروازهٔ اصلی جهنم را بروی او بستند، ولی وی آنرا با اشارهٔ انگشت درهم شکست. این همان دروازهٔ جهنم است که دانته در آغاز سرود سوم از آن گذر میکند و بربالایش کتیبهٔ معروف را نوشته می‌بیند، و این در از زمان ورود مسیح، همچنان گشوده مانده است. هنوزهم دعای کاتولیک‌ها در روز شنبهٔ مقدس بزبان لاتینی چنین حاکی است: «... در این روز منجی ما در دروازهٔ مرگ را گشود وچفت و بستهای آنرا درهم شکست»

Hodie portasmortis, et Seras pariter , Savator noster dirupit

۲ ـ «Scritta morta» نوشتهٔ مرده، نوشته‌ای که از محکومیت و فنای جاودانی ارواح دوزخیان حکایت میکند

سرود نهم

طبقهٔ ششم دوزخ : اهل زندقه

مقاومت شیطانها در حصار شهر دیته ، که تنها مقاومت واقعی وجدی دوزخ درمقابل ویرژیل ودانته است ، بادخالت پیک آسمانی بپایان میرسد ودر دنبال آن این دونفرقدم بدرون طبقهٔ ششم میگذارند که اولین طبقهٔ «جحیم سفلی» است. این موقع، طبق حساب فرضی دانته ساعت دو یاسه بامداد شنبهٔ مقدس است. یعنی مسافرین دوزخ دو ثلث از شب را درطبقات پنج گانهٔ دوزخ علیا گذارنده اند .

طبقهٔ ششم مخصوص دوزخیانی است که بجرم بدعت دردین وزندقه و الحاد (eresia) محکوم شده‌اند. این دوزخیان در گورهای قبرستانی پهناور خفته‌اند که پیوسته در آنها آتش شعله‌ور است، ودر این گورستان، هریك ازطبقات مختلف این زنادقه وپیروان آنان ، قسمتی خاص خود دارند. عذاب زندیقانی که دراین طبقه هستند ، مثل همهٔ طبقات جهنم طبق قانون کلی « تاوان » صورت میگیرد، یعنی چون اینان در این دنیا منکر ابدیت روح شده‌اند، در آن دنیا محکوم بدانند که روحشان الی الابد دردرون گوری خاموش جای داشته باشد ، که در آن شعله های آتش یعنی قهر وخشم خداوندی زبانه میکشد .

این رنگی که زبونی من، بدیدار باز گشت راهنمایم بر چهرهٔ من نقش زد، باعث آمد که او زودتر تغییر رنگ خویش را از من پنهان دارد[1].

همچون کسی که گوش بسخنی فرا داده باشد هشیارانه برجای ایستاد، زیرا دید گان او در این فضای تاریك و از خلال این مه غلیظ چیزی نمیتوانستند دید.

باصدای بلند گفت: «بهرحال ما باید در این مبارزه پیروز شویم، و گرنه ... کسی بما وعدهٔ یاری داد که یقین دارم فرستاده‌اش هرچه زودتر بیاریمان خواهد آمد![2]»

---

۱ ـ اشاره بدانکه ویرژیل خود از بیم رنگ از رخ داده است، اما چون پریدگی رنگ دانته را می‌بیند، نگرانی خودرا پنهان میدارد تا بدو قوت قلب بخشیده باشد. ـ واضح است که این ترس ویرژیل وانتظار بیصبرانه او دراینکه کمك غیبی برسد وآنها را ازاین مخمصه نجات دهد مفهوم استعاری دارد، و کنایه ازاین است که حدود قدرت عقل ومنطق بشری محدود است ودرخیلی موارد این عامل ازحل مشکلات عاجز میماند، ودرین موارد فقط کمك الهی میتواند نجاتش دهد. اضطراب ویرژیل دراینجا، درحقیقت نگرانی عقل وتدبیرانسانی است که پی بضعف وناتوانی خود برده است ومنتظر است که: «دستی از غیب برون آیدو کاری بکند». ـ این صحنه را، تمام مفسرین دانته واستادان ادب، یکی ازعالیترین صحنه های کمدی الهی و یکی از بهترین صفحات ادبیات غرب دانسته‌اند، زیرا در آن کلیهٔ حالات تردید، اضطراب، امید، انتظار، بیم، ضعف وقدرت با مفهوم تمثیلی آن در طی جملاتی معدود و کوتاه، با مهارت فراوان تشریح شده‌است. غالباً اظهار داشته‌اند که این فصل، یکی ازنمونه‌های کمال شعر دراماتیك درادبیات اروپاست

۲ ـ ویرژیل جملهٔ اول خود را نیمه کاره میگذارد، تا بیم دانته را مبدل به امید کرده باشد. مراد از «آن کسی که بما وعده پشتیبانی داد» بئاتریس یعنی حقیقت الهی است که اورا فرستاده است. درست معلوم نیست پایان آن جمله‌ای که نیمه تمام مانده چیست، شاید ویرژیل خواسته است بگوید «... و گرنه مجبور بباز گشت خواهیم شد».

خوب دریافتم که وی چگونه آغاز سخن خویش را با کلماتی که پس از آن گفت تعدیل کرد، زیرا مفهوم این کلمات با آنچه قبلا گفته شده بود فرق داشت.

بااینهمه، لحن گفتار او بهراسم افکند، شاید از آن رو که برای جملهٔ نیمه تمام مفهومی بدتر از آنچه او خود در نظر داشت، قائل شده بودم.

«آیا هرگز کسی از افراد حلقهٔ اول که تنها کیفرش از کف دادن امید است، بدین درک سفلای این ورطهٔ هولناک فرود آمده است؟»

این را پرسیدم[1]، و او بمن پاسخ داد: «بسیار کم اتفاق افتاده که کسی از جمع ما این راهی را که من در پیش گرفته‌ام پیموده باشد.

هر چند من خود باری دیگر باجادوی این اریتونهٔ سنگدل[2] که اشباح را بدرون کالبدهایشان فرا میخواند، دراین راه قدم گذاشتیم.

تازه قالب تهی کرده بودم که وی داخل این حصارم کرد تا در آن،

۱ــ دانته، دراینکه ویرژیل راه‌خود را خوب میشناسد یا خیر بتردید افتاده است، اما نمیخواهد این تردید خودرا که از آن بوی بی‌اعتمادی میآید مستقیماً با راهنمای خویش درمیان نهاده باشد. بدین‌جهت درلفافه ازاومیپرسد که آیا پیش ازین نیزوی بدین‌جا آمده وبااین‌مشکل‌مواجه شده است یا خیر. اما ویرژیل باپاسخ خود نشان میدهد که کاملا به‌کنه اندیشهٔ وی پی‌برده است

۲ــ Eritone، (به‌لاتینی «اریکتون» Erichton) زن جادوگری که بنابگفتهٔ لوکانوس شاعر رومی (در کتاب «فارسالیا» که دانته بـا آن آشنائی کامل دارد) مرده‌ای را زنده میکند تا عاقبت کار پمپئوس را درجنگ معروف فارسال تا ژول سزار ازاو بپرسد وبرای پمپئوس بگوید.

سرود نهم

روحی را از حلقهٔ یهودا بیرون کشم[1].

این حلقه پائین‌ترین و تاریکترین حلقات دوزخ و دورترین طبقات آن ازاین آسمانی است که همه چیزرا در زیر خویش دارد[2]؛ بنابراین مطمئن باش که من راه را خوب میشناسم.

این مرداب که از آن بخاراتی چنین گندآلوده برمیخیزد، ازهمه سو شهر آلام را که برای ورود بدان ما راه دیگر راهی بجز اعمال زور نمانده، دربر گرفته است.»

چیزدیگری نیز گفت که بیاد ندارم، زیرا تمام توجه من از راه دید گانم معطوف به باروی قرمز فام برج بلند شده بود.

در آنجا ناگهان در نقطه‌ای، سه شیطانهٔ دوزخی غرق در خون که اندام وهیئت زنان داشتند قدبر افراشتند[3]؛

کمر بندهای آنان ماران هفت سری برنگ سبز بسیار تند بودند[4]،

---

۱ ـ «روحی را ازحلقهٔ یهودا بیرون کشم»، یعنی روح یك دوزخی را از طبقهٔ نهم جهنم، که پائین‌ترین وبدترین طبقات آنست، بیرون آورم و بنزد او ببرم. ـ باید متذکرشد که جنگ فارسالوس میان سزار و پمپه درسال ۴۸ پیش‌از مسیح اتفاق افتاد، ودرینوقت هنوز ویرژیل زنده‌بود. بنابراین یادانته درحساب تاریخ اشتباه کرده، یا اشاره او بواقعهٔ دیگری ازین‌قبیل است که ممکن‌است پیش‌ازمرگ‌ویرژیل، توسط اریکتون جادوگر که درین هنگام بسیار پیربوده صورت گرفته باشد.

۲ ـ مفهوم این گفته در سرود بیست و هشتم «بهشت» بتفصیل توضیح داده شده است.

۳ـ Furia ها، که درینجا «شیطانه ها» ترجمه شده‌اند، درمیتولوژی یونان و روم ارواح شریر انتقامجو بودند. اینان سه ماده شیطان، بصورت سه زن سنگدل وخون آشام بودند که مرتکبین گناهان کبیره را با انواع شکنجه ها وعذابها آزار میدادند. دانته این شیطانه‌ها را از انئیس ویرژیل بعاریت گرفته که در آنجا نقشی بزرگ برعهده‌دارند. ـ ازلحاظ استعاری، این سه شیطان نمایندهٔ وجدان های‌معذب گناهکارانند.

۴ ـ «مار هفت سر idra» (به لاتینی Hydrae) اژدهای هفت سری که بدست هرکول کشته شد. ـ بطور عام به مار دریائی‌نیز اطلاق میشود.

و گیسوانشان افعیان کوچك و مارانی که پیشانی های خشم آلودهٔ آنها را زیر چنبره های خود گرفته بودند.

واو که بدیدار ایشان مسکینان[1] ملکهٔ دیار اشکهای جاودان[2] را شناخته بود، بمن گفت: «اینها های درنده خوی را ببین:

آنکه درسمت چپ می بینی «مه جرا» است؛ و آن که در سمت راست میگرید «آلتو»، وآنکه درمیان این دو است «تزیفونه» است[3].» و چون این بگفت خاموش شد.

هریك ازین سه با ناخن سینهٔ خویش را پاره میکرد وبا کف دست بخویش سیلی میزد، وهر سه چنان سخت فریاد میکشیدند که من خود را از پریشانی بشاعر چسباندم.

جملگی بپائین مینگریستند و میگفتند: «کاش «مدوزا» بیاید تا «تزئو» راسنگ کنیم[4]. خطا کردیم که اورا درحملهٔ نخستینش گوشمالی ندادیم.

---

۱ ـ یعنی: خدمتگذاران جزء ـ این کلمهٔ «مسکینان» عیناً در اصل ایتالیائی آمده وریشهٔ عربی دارد. «Le Meschine».

۲ـ اشاره به هکاته Hecatae (به لاتینی پروز رپینا Proserpina) ربّةالنوع دوزخ در میتولوژی یونان و روم.

۳ ـ Megera ، Aletto ، Tesifone اسامی سه شیطانهٔ فوق الذکر است، که در اصل لاتینی: «مه گرا»، «الکتون» و «تیزیفون» نام دارند.

٤ ـ Medusa در میتولوژی یونانی، نام یکی از سه خواهران «گورگون Gorgone» بود که هر کس بدو نگاه میکرد سنگ میشد، وبالاخره «پرسئوس Perseus» یکی ازنیمه خدایان که نسبش بخدای خدایان میرسید اورا کشت وسرش را به اولمپ برد. ـ «تزئو Teseo» (به یونانی Theseos) قهرمان افسانه‌ای و نیمه خدای یونانی است که بروایت افسانهٔ خدایان همراه با پیرتیوئوس برای ربودن ملکهٔ زیبای دوزخ (هکاته) که زن هادس (رب النوع جهنم) بود به دوزخ رفت، ولی پیرتیوئوس درراه بدست نفرات هادس کشته شد و تزئوس نیز باسارت در آمد واز طرف خدایان

بقیه در صفحهٔ بعد



.. ‌بمن گفت : « شیطانه های درنده خوی را ببین .. »(صفحهٔ ۱۲۶)

سرود نهم

« پشت بدین جانب کن و دیدگان خویش را ببند؛ زیرا اگر «گورگون[1]» خود را بنماید و تو اورا ببینی، دیگر امکان بازگشت بدان بالا را نخواهی داشت[2].»

استاد چنین گفت، و بادست‌خویش مرا بدورخودم چرخاند، وبرای بستن دیدگان من نیز بدستهای خود من اعتماد نکرد، بلکه شخصاً دست بر چشمانم نهاد.

شما کسانیکه دیدهٔ بصیرت دارید، حقیقتی را که در زیر حجاب این اشعار اسرار آمیز نهفته است دریابید[3].

بقیه از صفحهٔ قبل
وازطرف خدایان‌محکوم بدان‌شد که‌الی‌الابد بازنجیری به تخته‌سنگ‌عظیمی بسته بماند، ولی‌بالاخره‌هر کول‌زنجیررا گسست واورا نجات‌داد. ــ دراینجا‌سه‌شیطانه که‌ازنگاهبانان حصار جهنم هستند، بیاد میآورند که سابقاً تزئوس را که برای ربودن ملکهٔ زیبای‌دوزخ آمده بود اسیر کرده ولی نکشته‌اند، واین‌بار که دانته رامیبینند که زنده‌بدوزخ آمده، اورا بجای تزئوس میگیرند وگمان میبرند که وی بازگشته است، بدین جهت است که فریاد میزنند: «کاش‌مدوزا بدینجا میآمد تابدین تزئوی گستاخ مینگریست و او را سنگ میکرد، که دیگری‌جرئت زنده بدوزخ‌آمدن را نکند» ــ ازلحاظ استعاری مفهوم این گفته است که ودیگرجرئت امیدواری به بخشش خداوندی‌را نداشته باشد، زیراچنانکه قبلا گفته شد شیطانه‌های‌سه‌گانه مظهرانتقام‌هستند وباهر گونه عفووبخشش گناهکاران مخالفند،

۱ــ (e) Gorgòn : رجوع بشرح‌بالا.

۲ــ یعنی: با نگاه او سنگ خواهی شد و برای همیشه در همینجا خواهی ماند.

۳ــ دانته با این شعر که ازاشعارمعروف کمدی الهی است، تصریح میکند که وی درلباس این سخنان میخواهد مفهومی بزرگتررا بخواننده عرضه بدارد، یعنی‌این قهرمانهاوشیطانهاهمه جنبهٔ استعاری دارند. طرزقرارگرفتن شعرطوری‌است که میتوان این اشاره را هم شامل آنچه قبلا گفته شده، و هم شامل سطوری که بلافاصله بعد از آن گفته میشود دانست. چنانکه گفته‌شد قهرمانان این‌صحنه ازدوزخ، هر کدام‌مفاهیم خاصی دارند که‌آنها را بدین صورت خلاصه میتوان کرد: **دانته** مظهر نوع انسان که ازوادی گناه بسوی بخشش ورحمت الهی میرود ــ **ویرژیل** مظهرعقل واستدلال بشری، که با همهٔ قدرت ودانائی خود دراینجا عاجزمانده واحتیاج بکمکی یافته که از عقل

بقیه درصفحه بعد

و درین هنگام ، از جانب آبهای متلاطم[1] غریو گوشخراش و وحشتزائی بر خاست که هر دو ساحل از آن بلرزه افتاد ؛

صدائی همانند غرش بادی بود که از بیش و کمی درجات حرارت پدید آمده باشد و برسر جنگلها یورش آرد وجملهٔ موانعی را که در پیش خویش یابد از میان بردارد .

شاخه‌ها را درهم شکند و بر زمین افکند و با خود همراه ببرد ، و چون گرد بادی مغرورانه براه خویش رود و ددان و شبانان را بفرار وا دارد .

دست از پیش دیدگان من برداشت و گفت : « اکنون همهٔ دقت خویش را متوجه این امواج کف‌آلود کهن کن که در بالای آنها بخار را از هرجای دیگر غلیظتر می‌یابی .

چونانکه غوکان دربرابر مار بداندیش در زیرآب پنهان میشوند و خویشتن را یکایك برزمین میچسبانند ،

بیش از هزار روح وحشتزده را دیدم که در برابر آن کسی که بی شتابندگی از « استیجه » میگذشت و پایش تر نمیشد ، راه گریز در پیش گرفتند .

بقیه از صفحه قبل

ساخته نیست ـ **شیطانه‌های سه‌گانه** . مظهروجدان معذب گناهکاران ؛ «**مدوزا**» مظهر لذات دنیائی ، که قلب آدمی را در مقابل اخطارها وتحذیرات آسمانی تأثر ناپذیر یعنی تبدیل به «سنك» میکند ـ **یاور غیبی** که برای نجات ویرژیل ودانته میرسد ، مظهرلطف خداوندی که باید گره ازمشکلی که عقل درآن درمانده بگشاید ، تا دانته بتواند بخاطررستگاری روح خود ، به سیرخویش درجهنم ، یعنی دیدار گناهان مختلف و نتایج آنها ادامه دهد

۱ ـ اشاره به امواج رودخانهٔ « استیجه »

وی دست چپ خویش را تکان میداد تا بخار غلیظ را از گرد چهره‌اش دور کند ، و این ظاهراً تنها چیزی بود که ناراحتش میکرد .

خوب دریافتم که او پیکی ازجانب آسمان بود ، و رو بسوی استاد کردم ، و وی بمن اشاره کرد که خاموش باشم و سر در برابر تازه‌وارد فرود آورم .

اه ! چه اندازه وی در نظرم بی اعتنا آمد ! بسوی دروازه رفت و بی‌آنکه با کمترین اشکالی برخورد، آنرا بایك‌اشارهٔ چوبدستی که بردست داشت گشود ؛

آنگاه درآن‌آستانهٔ موحش‌ایستاد وچنین گفت: « ای راندهشدگان درگاه الهی ، ای بدبختگان ، این غرور فضولانه را ازکجا آورده‌اید ؟

برای‌چه‌در برابر آن مشیتی که هیچ چیز سد راهش نمیتواند شد ، و تاکنون بارها عذاب شما را افزون کرده است ، گردنکشی میکنید ؟

چه سود دارد که با قدرت لایزال درآویزید ؟ مگر بیاد ندارید که هنوز «چربروی» شما ازین چنین گستاخی ، پوست از زنخ و گلوی خویش کنده دارد [1] ؟

۱ـ «چربرو» Cerbero ، پاسدار طبقهٔ چهارم دوزخ که قبلا وصف‌اورفت ، بروایت افسانه خدایان یونانی راه را در برابرهرکول کـه قصد دخول بدوزخ داشت بست، وهرکول بخاطراین گستاخی زنجیر بگردن اوانداخت واورا کشان کشان بروی زمین برد، وازفشاراین‌زنجیر چنان‌پوست اززنخ وگلوی «کربروس» کنده شد که‌بقول فرشته هنوز اثرآن دروی باقی است، وفرشته بااین یادآوری شیطانهارا متوجه‌میکند که درصورت ادامهٔ عصیان چه‌سرنوشتی درانتظار آنان است ... بااینهمه قدری عجیب بنظرمیرسد که فرشته ای که ازجانب خداوندعالم مسیحیت بدوزخ آمده باشد، برای تهدید شیاطین، بماجری هرکول اشاره کند !

این بگفت و بی‌آنکه باما سخنی گفته باشد از راه پر گل ولای باز گشت. حال کسی را داشت که به گرفتاریهائی جز آنچه در این‌دم دارد اسیر است.

و این گرفتاریها خاطرش‌را سخت مشغول داشته‌است؛ و ما که ازین سخنان مقدس قوت قلب یافته بودیم، سوی شهر براه افتادیم.

بی‌جنگ وستیزی‌واردآنجا شدیم، ومنکه دلم میخواست‌سرنوشت قلعه نشینان‌را ببینم،

نظر باطراف خویش افکندم،و ازهرجانب دهکده‌ای بزرگ دیدم که از درد وعذابی جانگزا آکنده بود.

همچنانکه در «آرلی»، که در آن «رون» را کد میماند[1]، و در «پولا». نزدیك «کوارنارو[2]» که‌آخر خاك‌ایتالیاست وحدوداین کشور را مشروب میکند،

گورها سر تا سر زمین را پست و بلند کرده اند، اینجا نیزپراز گورهای‌بلندوپست‌بود،بااین‌تفاوت که وضع آنها دراینجا با تلخیی فزونتر همراه‌بود،

زیرا، درمیان این گورها همه جا شعله های آتش زبانه میکشید

---

۱ ــ «آرلی» Arli . شهر آرل (Arles) درناحیهٔ پرووانس فرانسه ــ Rhone رود معروف فرانسه (که تلفظ ایتالیائی آن Rodano است). ــ در دوران امپراتوری رم، نزدیك‌شهر آرل، «آنجاکه رود رون‌را کد میماند» گورستان‌بزرگی بود بنام Alyscamp که در قرون وسطی نیز باقی ودرسراسر اروپا مشهور بودوشاید بزرگترین قبرستانهای اروپا بشمار میرفت

۲ ــ «پولا» Pola شهر معروفی در ایستریا «شمال شرقی ایتالیا» که در آنجا نیز گورستان مشهوری وجود داشت؛ «کوارنارو» Quarnaro (در اصطلاح‌امروزی ایتالیا Quarnero) نام خلیجی در ایستریا، که شهر معروف فیومه Fiume (ریکا) در کنارآن واقع است



سوی دروازه رفت و آن را با یك اشارهٔ دست خود بگشود (صفحهٔ ۱۳۱)

و چنان آنها را در خود میگداخت که هیچ اهل حرفه‌ای[1] به‌آهنی گداخته ترا ازاین‌احتیاج ندارد.

همهٔ سنگها در روی گورها معلق‌بود و اززیر آنها ضجه‌هائی چنان تلخ برمیخاست که پیدا بود که از دهان تیره روزان و عذاب‌دیدگان بر میآید.

ومن گفتم: «ای استاد، این مردمانی که در درون این گورها خفته‌اند و چنین دردناك مینالند. کیانند؟»

واو بمن گفت: «اینان‌زندیقانند، وبدعت گزاران دین، وپیروانشان، و درین گورها عده‌ای بسیارفزونتراز آنچه می‌پنداری جای‌دارند[2].

در اینجا هم‌مسلکان باهم‌درخاك رفته‌اند، و گورهای جملهٔ اینان است که کم و بیش در آتش میسوزد». و بعد از آنکه بدست راست چرخید،[3]

بمنطقهٔ میان گورهای بلاکشان و حصار بلند شهر قدم گذاشتیم.

۱ ــ اهل حرفه: عنوان کلی آهنگران در قرون وسطی

۲ ــ یعنی: تعداد زندیق ها ازآنچه دربدو امر بنظرمیرسد فزونتر است، زیرا بسیاری‌ازایشان را ازروی‌ظاهر تشخیص نمی‌توان‌داد. بایدتوضیح‌داد که درنظردانته اساس زندقه (Eresia) انکار ابدیت روح است، زیرا این انکار حکم انکاروجود خداوند را دارد. بدین‌جهت غیرمسیحیانی که منکربقای روح نبوده‌اند، در دوزخ در طبقاتی بالاتر از زنادقه جای دارند وکمترعذاب می‌بینند.

۳ ــ در سراسر «دوزخ»، دانته وبرژیل برای رفتن ازطبقه‌ای بطبقهٔ دیگر، وهمچنین بـرای گذشتن از قسمتهای فرعی‌هرطبقه از جهنم، بسمت «چپ» میچرخند (که راه خطاکاری وگناه است) و فقط دو استثنا درین قاعده کلی وجود دارد. یکی دراینجا، که دانته تصریح میکند که «بدست راست چرخیده اند»؛ ودیگردرسرود هفدهم دوزخ، هنگامی کـه میخواهند سوار بردوش عفریتی بنام «جریو» شوند و بطبقهٔ هشتم بروند. ــ مسلم است کـه این تصریح که «بدست راست چرخیدیم» مفهوم خاصی دارد، ولـی هنوز مفسرین نتوانسته اند نظر اقناع کننده‌ای درین باره بدهند.

سرود دهم

طبقهٔ ششم دوزخ: زنادقه

قسمتی از زندیقان که این طبقه از دوزخ بدانان اختصاص یافته، آنهائی هستند که دانته ایشان را «اپیکوری» میخواند. بدیهی است اپیکور خود زندیق وملحد نبوده، ولی این لقبی است که بطور کلی در قرون وسطی بکسانیکه منکر بقای روح وزندگانی آن جهانی بودند داده شده بود، واین ناشی از طبقه بندی خاصی بود که روحانی معروف قرون وسطی سن تماس داکن Saimt Thomas d'Aquin که گفته‌هایش حجت بود کرده بود. وی اپیکوری هارا دودسته شمرده بود که عبارت بودند از: اپیکوریهای رسوم وعادات، واپیکوریهای فلسفی. دستهٔ اول خوشگذرانها ودستهٔ دوم منکرین بقای روح بودند. در دورهٔ دانته بطور کلی بسیاری از متفکرین و آزادفکران یعنی آنهائی را که در خفا با سختگیری‌های مذهبی وجمود فکری موافق نبودند «اپیکوری» میشمردند و آنان را از مخالفین ابدیت روح و معاد، یعنی از زندیقان و ملحدین میدانستند؛ گفتگوی دانته با «فاریناتا» که یکی از معروفترین فصول کمدی الهی است دراین سرود صورت میگیرد.



.. واوبمن گفت : «اینان زندیقانند ، وبدعت گزاران دین وپیروان آنان ...» (صفحه ۱۳۵)

سرود دهم

اکنون استاد من[1] از کوره راهی پنهان، میان حصارشهر و گورهای دوزخیان در حرکت است، ومن در دنبالش ره میسپرم.

چنین آغاز سخن کردم: «ای خرد اعلی که مرا از حلقه‌های ناپاکان میگذرانی، هرآنگونه که مایلی بامن سخن بگو و آتش کنجکاویم را فرونشان.

آیا میتوان این کسان را که در درون گورهایند بچشم دید؟ همهٔ سنگهای روی گورهارا برداشته‌اند و کسی نیزدراینجا پاسداری نمیکند.»

و او بمن گفت: «وقتی که اینان از درهٔ یهوشافاط[2] با کالبدهای خود که در آن بالا بر جای نهاده‌اند بدینجا باز گردند، همهٔ این گورها بسته خواهند شد.

۱_ Ora sen va : دراینجا مستقیماً کلمهٔ استاد گفته نمیشود، ولی این اشاره درآن مستتراست

۲_ Josafat : درهٔ «یهوشافاط» درنزدیکی اورشلیم(بیت‌المقدس) قراردارد. ومحلی است که بنابگفتهٔ تورات در روز رستاخیزمحکمهٔ الهی‌برای رسیدگی‌به گناهان بشردرآنجا تشکیل میشود، ودرحقیقت همان صحرای‌محشراست. این عقیده ازتورات (کتاب یوئیل نبی، باب‌سوم) گرفته شده ... آنگاه جمیع امتهارا جمع کرده به‌وادی یهوشافاط فرو خواهم آورد، و در آنجا با ایشان در بارهٔ قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود» و «... امتها بر انگیخته شوند وبه‌وادی یهوشافاط برآیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امتهائی که به اطراف آن هستند داوری نمایم ... جماعت ها، جماعتها، در وادی قضا، زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است، آفتاب وماه‌سیاه‌میشوندوستارگان تابش خودرا بازمیدارند، و خداوند ازصهیون نعره میزند، وآوازخود را ازاورشلیم بلندمیکند، وآسمان‌وزمین متزلزل میشود.»

کورستان «اپیکوروه»[1] و کلیه پیرامون او که روح را همراه جسم میمیرانند، دراین جانب است.

لاجرم بزودی در همین جا خواهشی را که از من داری، و آن خواهش دیگر را نیز که بر زبانش نمیآوری، برآورده خواهی یافت[2]»

ومن گفتم: «ای راهبر مهربان، اگر میل درون را از تو پنهان میدارم برای آنست که پرحرفی نکرده باشم، و تو خود بودی که از من چنین خواستی.»

«ای توسکانی[3] که زنده از شهر آتش میگذری وبا چنین احترام و ادب سخن میگوئی، لطفاً اندکی دراینجا درنگ کن.

شیوهٔ سخن گفتن تو، ترا زادهٔ این وطن شریفی[4] نشان میدهد که شاید من دربارهاش فزون از حد سختگیری بخرج دادم».

۱ ــ Epicuro؛ اپیکورس (ابیقورس) فیلسوف بزرگ یونانی (۳۴۱ــ۲۷۰ پیش از مسیح)، یکی از بزرگترین متفکرین تاریخ جهان، که فلسفهٔ او را بنا حق تخطئه کردهاند. اساس این فلسفه را در قرون وسطی انکار ابدیت روح وحیات بعد از مرگ میشمردند، و با همین نظراست که دانته از اپیکور وشاگردان مکتب او نام میبرد.

۲ــ تقریباً درتمام «دوزخ» دانته، ویرژیل میتواند بیآنکه وی خود چیزی گفته باشد برمکنونات قلبی اوواقف شود. دراینجا نیز ویرژیل متوجه شده است که دانته باطناً مایل است با یکی از دوزخیان اهل فلورانس که در آن زمان بسیاری از آنها «ازشاگردان مکتب اپیکور» بودند، در این منطقه که خاص اپیکوریها است ملاقات کند وازاودربارهٔ فلورانس و آیندهٔآن اطلاعاتی بگیرد. واین نظراو اندکیبعد با دیدن «فاریناتا» تأمین خواهد شد.

۳ــ! Otosco ــ توسکانا Toscana ناحیهٔ معروف ایتالیاست که فلورانس جزو آنست، وبهمین دلیل، این دوزخی دانته را «توسکانی» خطاب میکند ــ زبانتوسکانی زیباترین وصحیحترین لهجهٔ ایتالیائیاست. چنانکه درایتالیا ضربالمثل است که «زبان توسکانی، زبان خداست» و نیز رسم است که برای نمایاندن حد کمال، میگویند: «زبان توسکانی دردهان رومی»؛ بدین جهت آن دوزخی که در اینجا سخن میگوید، از لهجهٔ فصیح وسخن گفتن مؤدبانه دانته فوراً پی میبرد که وی اهل توسکانا است.

۴ ــ اشاره به فلورانس، که آنرا «زیباترین و مشهورترین دختر روم» لقب دادهاند.

این سخنان، بناگهان از درون گوری برخاست؛ لاجرم من ترسیدم وخودرا اندکی به راهنمای خویش نزدیکتر کردم.

و او بمن گفت: «چه میکنی؟ برگرد و ببین: این «فاریناتا» است که برپای خاسته است[1]، وتو او را از کمر تا سر خوب میتوانی دید.»

دیده به دیدهٔ شبح از گور بر آمده دوختم. وی سینه و پیشانی خودرا چنان برون آورده بود که گوئی دوزخ را با دیدهٔ تحقیر مینگریست[2].

وراهنما، بادستهای نیرومند وچالاك خود، مرا ازمیان گورها بسوی او راند؛ و بمن گفت: «بصراحت سخن بگوی.»

چون بکنار گورش رسیدم اندکی درمن نگریست، وآنگاه بالحنی که بوی بی‌اعتنائی میداد پرسید: «نیاکان تو که بودند؟»

از آنرو که مایل باطاعتش بودم، نام ونشان خویش را ازوی پنهان

۱_ Farinata، «فاریناتا دیلی‌اوبرتی»، یکی ازاشراف برجستهٔ فلورانس درقرن سیزدهم مسیحی بود. وی رئیس دستهٔ «گیبلین‌ها» بود(به‌شرح۲صفحهٔ۸۹مراجعه شود) که چند بار با دستهٔ«گوئلف»ها جنگید وآنها را ازشهر بیرون راند؛ ولی آخرالامر خود درسال۱۲۵۸ازفلورانس طرد شد. بدین‌جهت باپسر نامشروع فدریگوی‌دوم پیمان‌اتحاد بست وبا کمك‌اودر۱۲۶۰به فلورانس حمله بردودرجنك‌خونین«مونتاپرتی»Montaparti که داننه ازآن نام میبرد حریفان خود را شکست سختی داد و تمام توسکانا را تحت استیلای خویش درآورد. وی درسال۱۲۶٤، یکسال پیش ازتولددانته، درفلورانس‌مرد ودوسال بعد از مرك او دوباره گوئلفها بر شهر مسلط شدند وبموجب فرمانی خاندان اوبرتی را برای همیشه اززمامداری وبسیارحقوق دیگرمحروم کردند. درسال۱۲۸۳، یعنی ۱۹ سال پس از مرك فاریناتا، از طرف کلیسا فتوی داده شدکه وی زندیق بوده است.

۲_ بقول بنونوتوچلینی، هنرمند وشاعر بزرك‌ایتالیائی، که‌یکی‌ازبرجسته‌ترین مفسرین کمدی الهی است وغالباً گفتهٔ اودربن‌مورد سندیت دارد، «فاریناتا»مردی‌بسیار مغرور وسرکش بود، چنانکه این غرور را حتی در دوزخ نیز نگاهداشته بود. چلینی مینویسد که در هیچ جای دیگر شرحی چنین استادانه در بارهٔ غروری مغلوب ناشدنی نخوانده است.

نداشتم، وبا وضوح تمام پاسخش دادم. آنوقت وی اندکی ابرو بالا کشید، و گفت: «اینان حریفان سر سخت من و اجدادم ووطنم بودند، چنانکه دوبار بیرونشان راندم.»

بدو جواب دادم: «راست است که دوبار بیرون رانده شدند، اما هردوبار از هر سو باز گشتند، و این هنری است که کسان شما خوب نیاموخته‌اند.[1]»

آنگاه در برابر نظرم شبحی دیگر از زمین بر آمد که تنها تا زنخش نمودار بود، وچنین می‌پندارم که بزانو نشسته بود.

بپیرامون من نگریست تا ببیند که مگر کسی دیگر نیز بامن همراه آمده است[2]. اما چون انتظارش بیحاصل ماند،

گریه کنان گفت: «اگر توبرکت نبوغ خود ازین زندان تاریك گذرمیکنی، پس پسرمن در کجاست[3]؟ وچرا او ترا همراه نیست؟»

ومن بدو گفتم: «من بخودی‌خود نیامده‌ام؛ آنکس که در آنجا

۱ــ چنانکه گفته شد «فاریناتی» حریفان سیاسی خودرا دوباردرسالهای ۱۲۴۸ و۱۲۶۰ ازفلورانس بیرون‌راند، واینان دوبار، در۱۲۵۱ ودر۱۲۶۶، بعدازمرگ فاریناتی بدین شهرباز گشتند وفرمانروای آن‌شدند. ولی‌افرادخانوادهٔفاریناتی که درسال ۱۲۸۰ ازشهرتبعید شده بودند، درسال ۱۳۰۰ که دانته با روح فاریناتی گفتگومیکند همچنان درتبعید بودند. واشارهٔ دانته که «کسان‌شما هنربازگشت بوطن‌را خوب‌نیاموخته‌اند» بدین نکته است.

۲ــ این روح چنانکه اندکی بعد روشن میشود، روح یك فلورانسی معروف است که ازمذاکرهٔ دانته با فاریناتی بهویت دانته پی‌برده وبدین‌ترتیب دریافته که وی دوست صمیمی فرزند اوست. بدین جهت امیدواراست که‌آن دورا باهم‌ببیند که زنده بدین سفرآمده‌اند وازاین راه بدیدارپسرش نائل شود.

۳ــ مقصود اینست که: اگرنبوغ هنری تو، ترا شایستهٔ این امتیاز خاص کرده که بدین سفربیائی، چرا پسرمن که نبوغش کمترازتونیست وچون توشاعراست، بچنین افتخاری [illegible] نشده است؟

سرود دهم

بانتظار ایستاده است راهنمای من‌است ، وشاید گوید وی شما دروی بچشم حقارت نگریسته بود[1] »

سخنان او ، و نوع عذاب وی[2] نامش را بمن فهمانده بود ، ازینرو بود که پاسخی بدین‌صراحتش‌دادم .

اما وی ناگهان‌برپاخاست وفریادزد: « چطور؟ گفتی که: نگریسته بود؟[3] پس حالا دیگر پسر من زنده نیست ؟ دیگر فروغ دلپذیر[4] بر دیدگانش نمیتابد ؟ »

۱ـ Guido ـ دانته با ذکراین‌نام نشان میدهد که اونیزهویت مخاطب‌خودرا شناخته است . « گویدو کاوالکانتی» شاعرمعروف فلورانسی معاصردانته بود که همراه دانته مکتب ادبی Dolce stil nuovo را بنیاد نهاد ، ودانته در کتاب زندگی‌نواورا بهترین‌دوست‌خودنامیده‌است. کسی که‌دراینجا بادانته گفتگومیکند، کاوالکانتی‌کاوالکانتی (پدر گویدو) است که پیش ازسال ۱۲۸۰مرده بود ، خود« گویدو» پانزده‌سال بزرگتر ازدانته بود ودرهمان سال ۱۳۰۰ که دانته بسفرخیالی دوزخ رفته بودمرد . منظوردانته ازاینکه شاید گویدودرویرژیل بدیدهٔ تحقیرنگریسته وبدین‌جهت نتوانسته است بچنین سفری‌آید ، اینست که تنها نبوغ وقریحه‌کافی نیست ، بلکه کمك ویرژیل ودر حقیقت کمك بئاتریس نیزبرای چنین امری ضرورت دارد . شاید مفهوم تمثیلی این گفته باشد که هم‌کمك عقل (ویرژیل) وعلم‌الهی ومشیت خداوندی (بئاتریس) برای چنین سفری لازم بوده ، درصورتیکه « گویدو» به قسمت دوم اعتقاد زیادی نداشته است.

۲ـ اشاره بدانکه «کاوالکانتی» در حلقهٔ دوزخیانی است که بجرم «عقیدهٔ اپیکوری» به دوزخ‌رفته‌اند، ودانته آگاه بوده که‌کاوالکانتی یکی ازاپیکوری‌های مشهور فلورانس بوده است .

۳ـ ?Egli ebbe ـ دراین جا فعل ماضی بکاررفته ، وازاین‌جا مخاطب‌اوچنین نتیجه گرفته که پسرش‌اکنون‌دیگرزنده‌نیست، وگرنه دانته بجای ماضی‌فعل‌حال‌استعمال میکرد . ولی این تعبیراوباشتباه صورت گرفته ، زیرا پسراوتا چهارماه بعد از آن نیز زنده مانده است .

۴ـ dolce lome اشاره به نورخورشید

وقتی که متوجه درنگ من در ادای پاسخ این سؤال شد[1]، ازپشت بدرون گورخویش افتاد ودیگر سر ازآن بر نیاورد.

اما آن روح عالیجاهی[2] که من بتقاضایش در آنجا ایستاده بودم، حالت خویش را تغییر نداد[3]، وسر بر نگرداند، و خم نشد.

ودر دنبال گفتگوی قبلی ما گفت: «اگر راست باشد که کسان من این فن را[4] بد آموخته‌اند، این مرا بیش ازین بستر آتشین میآزارد.

اما پیش ازآنکه چهرهٔ بانوی فرمانروای این دیار پنجاه بار روشن شده باشد[5]، توخود در خواهی یافت که این فن، چه فن دشواری است[6].

۱ــ تأمل دانته که علت آن اندکی بعد معلوم میشود، علامت تصدیق مرگ گویدو نیست، ولی پدر گویدو این تأمل را چنین معنی میکند، و بر اثر فرط رنج و ودرد ازپای درمیاید، چنانکه نمیتواند خبر تندرستی فرزند خود را از زبان شاعر بشنود

۲ــ اشاره به فاریناتا

۳ــ گویدو کاوالکانتی که دانته دربارهٔ او باپدرش صحبت کرده وطوری سخن گفته که تعبیر بمرگ اوشده، داماد فاریناتا بود، بدین جهت قاعدتاً میبایست اطلاع بر این موضوع که ممکن است دخترش بیوه شده باشد، فاریناتا را ناراحت کند و «حالت قیافهٔ اورا تغییردهد»؛ ولی چنین نشده، زیرا فاریناتا بیشتر بفکر سرنوشت حزب خود و فلورانس است که قبلا در بارهٔ آن با دانته صحبت کرده و باز هم صحبت خواهد کرد

۴ــ یعنی بازگشتن بشهرخود را (رجوع بشرح۱صفحهٔ۱۴۲)

۵ــ مقصود پنجاه ماه قمری است، که پنجاه بارماه را بصورت بدردرمیاورد. هکاتهHecatae(که رومیان بدوproserpina میگفتند) درمیتولوژی یونان ملکهٔدوزخ وزنی بسیارزیبا بود که درعین حال مظهرماه بشمار میرفت، همچنانکه خدای خدایان مظهرمشتری، ربةالنوع عشق‌مظهرظهره، رب‌النوع‌دریامظهرزحل، «فبوس»مظهرخورشید ورب‌النوع جنگ مظهرمریخ بودند بنابراین معنی این جمله که«چهرهٔآن بانوئی که دراینجا حکومت میکند پنجاه بارروشن شود»، اینست که پنجاه ماه قمری بگذرد. این نوع ابهام وپیچیدگی، که دراینجا اختصاصاً ازلحاظ اینکه پای غیبگوئی درکاراست مناسب‌بنظرمیرسد بکرات در کمدی‌الهی دیده میشود وغالب ایماهای استعاری‌دانته ازهمین قبیل است

۶ــ «توخود درخواهی یافت»، یعنی توخود ازفلورانس تبعید خواهی‌شد و تمام کوششهایت برای بازگشت بدان بی‌نتیجه خواهد ماند

و اگر بناست که تو بار دیگر بدنیای دلپذیر باز گردی[1]، بمن بگوی: برای چه این مردم[2]، در یکایک از قوانینی که وضع میکنند با کسان من چنین سر ناسازگاری دارند[3].

بدو گفتم: «قتل عام و کشتار بزرگی که امواج رود «آربیا» را قرمز فام کرد[4]، این چنین دعاها را در عبادتگاه ماموجب آمده است.»[5]

آهی کشید و سر تکان داد و گفت: «من درین میان تنها نبودم، ویقیناً بی‌سببی نیز بادیگران دست بجدال نمیزدم؛

اما در آن هنگام که جملگی تصمیم گرفتند فلورانس را از بیخ و بن ویران کنند، من تنها ماندم. وفقط من بودم که بی پرده‌پوشی ازین شهر

۱ــ این جمله درواقع این معنی‌را میدهد که: «وقتی که بازگشته‌باشی» زیرا کلمهٔ Se دراینجا صورت شرطی ندارد.

۲ــ اشاره به فلورانسی ها، که فاریناتا ازروی تحقیر از بردن نام آنها خود‌داری میکند.

۳ــ قانونی که در۱۲۸٦ وضع شده بود حاکی بود که: افراد خانوادهٔ اوبرتی برای همیشه ازحق‌استفاده ازقوانینی که ممکن است درآینده بنفع تبعیدشدگان‌سیاسی وضع شود محروم خواهندبود»

٤ــ کشتاربزرگ: اشاره به پیکار«مونتاپرتی»Montaperti که فاریناتا را پیروز وفرمانروای فلورانس کرد‌ــ Arbia رودخانه‌ای درنزدیك «سیه‌نا» Sienna درایتالیا، که جنگ مونتاپرتی درده کیلومتری‌آن روی داد.

۵ــ این جمله صورت استهزا آمیز دارد ومفهوم آنرا بدو نوع مختلف تفسیر کرده‌اند: بعضی آنرامربوط‌بجمله‌ای‌دانسته‌اند که به‌آخردعای‌روزهای یکشنبه‌کلیساهای این شهراضافه شده بود ودرآن بخانوادهٔ اوبرتی نفرین‌میشد، درصورتیکه‌شرع مسیحی اجازهٔ نفرین نمیدهد؛ بعضی دیگراین گفته را اشاره بدان دانسته‌اند که در فلورانس تصمیمات دولتی همیشه درکلیسای معروف سن جوانی گرفته میشد ودانته تصمیم شدیدی راکه علیه خاندان اوبرتی اتخاذ شده بود از جملهٔ این «ادعیهٔ عبادتگاه فلورانس» دانسته است.

دفاع کردم.[۱]»

بالحنی پرتمنا، بدو گفتم: «کاش خاندان شما عاقبت از صلح و آرامش برخوردار آیند. اما لطفاً این مشکل را که درین باره بر من روی آورده است حل کنید:

اگر درست فهمیده باشم، چنین مینماید که شما میتوانید بر آنچه آینده برای ما همراه دارد، وقوف یابید، اما ظاهراً در مورد حال چنین قدرتی ندارید.[۲]»

گفت: «ما، آن چیزها را که از ما دورند، چون کسانی که دید روشن ندارند تاحدی تشخیص میتوانیم داد. و این نعمتی است که راهنمای مطلق درینجا از ما دریغ نکرده است.

اما چون این امور بما نزدیک شوند یا انجام پذیرند، عقل و ادراک ما از کار باز میماند، و اگر کسی دیگر ما را آگاه نکند خود از سرنوشت بشری شما هیچ در نمیتوانیم یافت.[۳]

۱ــ بعد از فتح مونتاپرتی، روسای گیبلین‌ها که تحت فرماندهی فاریناتا بودند در شورائی نظامی و سیاسی، تصمیم گرفتند که شهر فلورانس را بکلی درهم کوبند و ویران کنند ولی فاریناتا شخصاً با این نظر مخالفت کرد و آنرا دیوانگی محض نامید. و حتی اعلام کرد که خود تا جان دارد شمشیر بدست از فلورانس دفاع خواهد کرد.

۲ــ دانته با تعجب متوجه میشود که «فاریناتا» برای او درباره چندین سال بعد پیشگوئی دقیق کرده، ولی چند لحظه پیش از آن «کاوالکانتی» نتوانسته است بفهمد که پسرش زنده است یا نه، و این امر برای او «تردیدی» را در پیش میآورد که برای رفع آن از فاریناتا کمك میطلبد.

۳ــ مفهوم این نظریه، اینست که این ارواح میتوانند آنچه را که در آینده‌ای نسبتاً دور اتفاق خواهد افتاد بطور مبهم ببینند، ولی از درك آنچه باید بلافاصله روی دهد یا در حال روی دادن است عاجزند. دانته خود قبلا نمونه‌ای خلاف این نظر ارائه داده (سرود هشتم دوزخ) بدین معنی که در آن زمان چیاکو حوادثی را پیش بینی میکند که

بقیه در صفحهٔ بعد

بنابرین میتوانی دریابی که علم واطلاع ما ، در آن لحظه‌ای که دروازهٔ آینده بروی ما بسته شود[1] یکسره پایان خواهد یافت . »

آنوقت ، مثل اینکه قصد استغفار از خطای خویش داشته باشم[2] ، گفتم : « درین صورت لطفاً بدانکس که لحظه‌ای پیش بر زمین افتاد خبر دهید که فرزندش هنوز در جمع زندگان است ؛

و اگر من پیش از پاسخ گفتن بدو خاموش ماندم ، سبب اشتغال خاطر من بدان مشکلی بود که شما برایم حل کردید » .

استاد من بنزد خویشم میخواند . لاجرم باشتابی بیشتر ، ازین روح درخواستم که نام همراهان خویش را در اینجا بگوید .

بمن گفت : « دراینجا با بیش‌از هزارتن خفته‌ام . در درون آن گور فردریك و کاردینال بسر میبرند[3] . در بارهٔ آن دیگران ، چیزی بتو نمیگویم . »

بقیه ازصفحهٔ قبل

میبایست دراول ماه مه ۱۳۰۰ یعنی فقط چند روز پس ازسفر شاعر بدوزخ رخ دهمد ، و حتی اظهارمیدارد که «هم‌اکنون» درفلورانس دونفر عادل وجود دارند ، این اختلاف، مؤید نظریهٔ حاکی ازاختلاف بین تاریخ سرودن هفت سرود اول دوزخ وبقیهٔ سرودهای آن است که قبلا(شرح۱، سرودهشتم) دربارهٔ آن توضیح داده شد .

۱ــ «دروازهٔ آینده بسته شود» : اشاره به فرارسیدن روزرستاخیز، که پس از آن دیگر آینده ای وجود نخواهد داشت و علم آتیه بینی دوزخیان نیز بی اثر خواهد شد .

۲ــ اشاره بدین خطا که وی اندکی پیش خبر تندرستی پسر کاوالکانتی را فوراً بدونگفته وویرا پریشان کرده است .

۳ــ فردریك دوم ، امپراتورمعروف آلمان وروم ، بتلفظ ایتالیائی Federigo و دوزخ دانته Federico (۱۱۹٤ــ۱۲۵۰) درسال ۱۱۹۶ (دوسالگی) بسلطنت روم ، در

بقیه درصفحهٔ بعد

سپس از نظر پنهان شد؛ و من بجانب شاعر کهن بر گشتم، درحالی که بدین سخنان که بفال نامیمونشان گرفته بودم میاندیشیدم.

وی براه افتاد، ودررفتن بمن گفت: برای چنین پریشان خاطری؟» ومن حال خود وماجرا را با او درمیان نهادم.

رهنمای خردمند بمن گفت: «آنچه را که بزبان خودت شنیدی در خاطر نگاهدار، اما اکنون خوب بدانچه میگویم هش دار». (و انگشت خود را بجانب من بلند کرد):

«چون در برابر فروغ دلپذیر آن بانوئی رسیده باشی که دیدگان زیبایش همه چیز را میتوانند دید[1]، ماجرای واقعی سفر زندگانی خودرا از زبان او خواهی شنید[2].»

بقیه از صفحهٔ قبل

۱۱۹۷ (سه سالگی) سلطنت سیسیل، ودر ۱۲۱۲ (۲۰ سالگی) سلطنت آلمان برگزیده شد، ودر ۱۲۲۰ سمت «امپراتور مغرب» یافت وی درتمام مدت حکومت خود با پاپ وقدرت اودرجنگ بود وبالاخره نیزازطرف پاپ تکفیروتحریم شد. مردی اپیکوری واز لحاظ فکری نسبت بدورهٔ خود خیلی جلوبود، زیرا طرفداراصل آزادی عقیدهٔ مذهبی بود که فقط چندین قرن بعد ازاومورد قبول قرار گرفت. فردریك دستورداده بود عده‌ای از دانشمندان از کتابهای مقدس تورات وانجیل دلائلی براثبات این نظر که روح آدمی پس ازمرك باقی نمیماند استخراج کنند.

Il Cardinale ــ اشاره بکاردینال «اوتاویانو دیلی اوبالدینی»، که پاپ اینوچنتوی چهارم اورا درسال ۱۲٤٤ بدین سمت منصوب کرد و وی تا ۱۲۷۳ که مرد، زندگی پرماجرائی گذراند که جنبهٔ سیاسی آن برجنبهٔ روحانیش میچربید. معروف است که بسیار وی گفته بود: «اگر روحی داشتم، آنرا در راه گیبلین ها از دست دادم.» واین کلمهٔ «اگر»، اورا دراینجا جزو زنادقه واپیکوری‌ها درآورده است: همچنانکه برای حافظ ما که گفته بود: وای «اگر» ازپس امروزبود فردائی، فقها چماق تکفیر بلند کردند.

۱ــ «آن بانوئی» ــ بئاتریس ــ فروغ دلپذیر Dolce raggio، فروغی که از چشمان زیبای بئاتریس برمیآید ــ اشاره به بخشش الهی و فروغ آن.

۲ــ درسرود هفدهم بهشت، بجای بئاتریس، یکی ازنیاکان دانته «ماجرای زندگانی آیندهٔ اورا» بدومیگوید. بدین ترتیب یا ویرژیل مصلحتاً این حرف را گفته، یا دانته بعداً طرح اولیهٔ خودرا تغییرداده است

سرود دهم

این بگفت و بدست چپ چرخید؛ من و او حصار را ترک گفتیم[1] و بجانب قسمت وسطای آن رفتیم. مسیرمان کوره راهی بود که بدره‌ای منتهی میشد،

و این همان دره بود که بوی ناخوشایندش تا آن بالا بمشام میرسید[2].

۱ــ «ازحصار گذشتیم»: اشاره بدانکه تا آن هنگام در کنار حصاری که گرداگرد شهر دیته را فراگرفته بود راه میرفته وازپای همان حصار با دوزخیان گفتگو میکرده‌اند، ودرین موقع حصار را ترک گفته ووارد کوره راهی شده‌اند تا بقسمتهای داخلی‌تر سرکشی کنند، و بعد نیز ازآنجا بطبقات پائین‌تر دوزخ روند.

۲ــ درهٔ مخصوص زندیق‌هائی که جرمی بیشتر ازجرم پیروان اپیکور دارند

سرود یازدهم

طبقهٔ ششم (بقیه) : زنادقه

ویرژیل ودانته قسمت آخر طبقه ششم میرسند که از آن میتوان بطبقهٔ هفتم فرود آمد. فاصلهٔ این دو طبقه صخرهٔ بلندی‌است که هنگام مرگ مسیح، براثر زلزله‌ای که پدید آمد، فروریخته‌است

تقریباً درسراسراین سرود، ویرژیل طبقه بندیهای مختلف دوزخ، و انواع محکومین را که در آن بسر میبرند برای دانته شرح میدهد. توضیحات او براصول کتابهای «اخلاق» و «فیزیك» ارسطوئی است، و درحقیقت میتوان آنرا طبقه بندی خطاهای انسانی ازنظرعقل ومنطق بشری دانست. طبق این اصول مرتکبین گناهان، آدمکشی، راهزنی، زورگوئی، خودکشی، کفرگوئی، لواط، رباخواری ازیك دستهٔ معین، یعنی از دستهٔ متعدیان ومتجاوزین، ومرتکبین گناهان، ریاکاری، چاپلوسی، دزدی، قوادی، غیبگوئی، کیمیاگری، جادوگری، نفاق افکنی، خیانت، ناجوانمردی، میهمان کشی از یك دستهٔ دیگر، یعنی دستهٔ حیله‌گران و غدارانند، و ویرژیل علل این طبقه بندی را بتفصیل شرح می دهد

سرود یازدهم

درمنتهاالیه صخره‌ای بلند که دائره وار از تخته سنگهای بزرگ و درهم شکسته بدید آمده بود[1]، ببالای سرجمعی رسیدیم که سخت تر از دیگران عقاب میدیدند،

ودر آنجا، بوی گند وحشت زائی که از ژرفنای تیره بر میخاست[2] مارا واداشت که به پشت سنگ گوری پناه بریم.

برروی این سنگ، چنین نوشته شده بود: «من نگاهدار پاپ آناستازیو هستم[3] که بادست فوتینو از صراط‌المستقیم بدررفت.»[4]

۱ــ اشاره به زلزله‌ای که براثرمرگ عیسی درسراسرجهنم روی داده وبطبقات مختلف آن آسیب رسانده بود (رجوع شود به سرود بیست ودوم دوزخ).

۲ــ این عفونت که غالباً دردوزخ بدان اشاره میشود، مفهوم ناپاکی دوزخ و گناهانی راکه درآن نرفته شده، یعنی مفهوم طبیعت «گناه» را دارد. دوری گرفتن دوشاعرازاین‌بو درپشت پناهگاه، اشاره به انزجاری است که از توجه به ماهیت گناه پدید میآید

۳ــ Anastasio، پاپ آناستازیوی دوم که ۴۹۶تا۴۹۸ مسیحی این سمت را عهده داربود، واین سالها مقارن با زمانی بود که میان دوکلیسای یونان وروم اختلاف افتاده بود. یکی‌ازموارد اساسی این اختلاف، ظهورفرقهٔ مذهبی‌معروفی دریونان بود که منکر آن بود که عیسی پسرخداوند است، وعقیده داشت که وی نیزمانند سایر مردم بدنیاآمده است. اززمرهٔ هواداران برجستهٔ این عقیده که کلیسای‌کاتولیك آنرا «بدعت» بزرگی دردین محسوب داشت، فوتینوFottino اسقف کلیسای ناحیهٔ معروف «تسالونیکا»Tessalonica دریونان بود، که پاپ آناستازیو، طبق منابعی که ظاهراًدانته دردست داشته، اورا مورد تأیید خود قرارداد وبدین‌جهت این پاپ را متهم به‌زندقه وارتداد کردند ــ بطوریقین معلوم‌شده که پاپ آناستازیو بیجهت مورد این اتهام قرار گرفته، وظاهراً دانته نیزاورا با امپراتوربیزانس، آناستازیوس اول، که از۴۹۱تا۵۱۸ سلطنت میکرداشتباه کرده‌است، زیرا این آناستازیوس امپراتور بیزانس بود که فوتین وعقیدهٔ اورا مورد تأییدخود قرارداد.

« پیش‌از آنکه راه سرازیری را در پیش گیریم ، درنگ کنیم تا شامهٔ ما اندکی بااین بوی بد خو گیرد . از آن پس دیگر توجهی بدان نخواهیم داشت . »

استاد چنین گفت ، و من بدو گفتم : « پس راهی بیاب تا وقت خودرا بیهوده تلف نکرده باشیم » . و او جواب داد : « می‌بینی که خود بهمین فکر هستم . »

سپس چنین آغازسخن کرد : « پسرجان ، درون این تخته سنگها سه حلقهٔ کوچك تقسیم شده‌است که همچون حلقه هائی که از آنها گذر کردی ، درجات مختلف دارد[1]

این حلقه‌ها جملگی پراز ارواح ملعونند ، اما برای چه اینان در چنین جائی در هم فشرده شده‌اند .

هر بدی وزشتکاری که کینهٔ آسمان رابرانگیزد ، کاری است که به بیداد گری میانجامد . وچنین‌کاری همیشه یا از راه زور ، یا از راه دغلی ، بدیگری زیان‌میرساند .

اما دغلی، از آن رو که‌خطائی‌است که خاص آدمیان است،خداوند

۱ـ سه «حلقهٔ کوچك» (Tre Cerchiotti) اشاره به سه طبقهٔ هفتم وهشتم ونهم دوزخ، که طبق طرح‌کلی دوزخ‌دانته، چون بمرکززمین نزدیکترند ازطبقات‌پیشین کوچکترهستند . ولی تقسیم بندی‌های داخلی‌آنها بسیار پیچیده‌ترومفصلتر ازشش طبقهٔ اول است ازلحاظ تمثیلی ، اشاره بدین است که هر گناه از گناه بیشین عمیق تر و پیچیده تر است . مقصود از «درجات مختلف» اینست که هر طبقه از طبقات پیش کوچکتر میشود



به پشت سنگ گوری پناه بردیم... (صفحهٔ ۱۵۱)

را ناخوشایند تر است [1]؛ ولاجرم دغلان در طبقه‌ای پائین تر بسر میبرند و عذابی بیشتر می‌بینند.

نخستین این دائره‌ها، آکنده از متعدیان است [2]؛ و چون این تعدی علیه سه تفر مختلف بکار میتواند رفت، این دائره را نیز به سه محوطه تقسیم کرده وبهمان صورتش ساخته‌اند.

میتوان به خداوند تعدی کرد، وبه خویشتن، وبه دیگران، یعنی به نفس اینان یا باموال و حقوقشان، چنانکه خود بصیرانه در میتوانی یافت.

با زور، میتوان دیگری را کشت یا بدوزخمهای منکر زد. میتوان خراب کرد یا آتش زد یا مال کسی را بعنف ستاند،

بدین جهت است که آدمکشان و کسانیکه بدخواهانه دیگران را

۱ ـ « دانته » دراینجا مکروریارا صریحاً بدتراز زورگوئی و خشونت تلقی کرده است. اصل این فکر ازسیرون (چیچرو) Ciceron خطیب معروف رومی گرفته شده: « بی‌عدالتی از دوراه حاصل میشود، یا ازراه زورگوئی، یاازراه مکروحیله؛ آن‌اولی‌کار شیر واین دومی کارروباه است، وهیچکدام کار آدمی نیستند، منتها مکر وتزویر نفرت‌انگیزتر وزشت تراست» دانته حیله وغدررا گناهی خاص انسان‌شمرده، زیرا حس اعمال زور وخشونت درانسان وحیوان مشترك است.

۲ ـ دائرهٔ اول ازحلقهٔ هفتم. این طبقه خاص زورگویان وخشونت پیشگان‌است که ازراه ستمگری مرتکب بی‌عدالتی و بیدادگری شده‌اند: این طبقه چنانکه بعداً درمتن بطور خلاصه توضیح داده میشود، شامل سه دائره است که دستهٔ مختلف زورگویان درآن‌بسرمیبرند متجاوزین‌نسبت‌بدیگران، نسبت‌بخود، نسبت‌بخداوند؛ اما هریك ازین سه‌دسته گناه نیز شامل دونوع‌فرعی است که عبارت‌است، ازتجاوزنسبت بنفس آن کس که مورد تعدی قرار گرفته، وتجاوز به اموال او، بنابراین طبقه باید قاعدتاً شش قسمت فرعی داشته باشد اما عملا دانته آنرا بهفت قسمت فرعی تقسیم کرده، زیرا تجاوزنسبت بخداوند به‌سه قسمت تقسیم شده است. تمام این‌طبقه‌بندیها طبق تقسیم بندی خاص ارسطو صورت گرفته، که دراینجا نظریات مسیحی با آن در آمیخته است.

زخم زدند، وغارتگران وراهزنان، جملگی در درون حصار نخستین، بصورت دسته‌هائی مجزا عذاب می‌بینند[1].

میتوان دست تعدی بخود یا به اموال خویش دراز کرد، بدین سبب حق است که در درون حصار دومین[2]

هر کس که خودرا بدست خویش از زندگی در دنیای شما محروم کند، یا ارثیهٔ خودرا مایهٔ قمار کند و ببازد، یا آنجا که باید شادمان باشد بگرید[3]، از کرده نادم آید و پشیمانی سودش ندهد.

ومیتوان نسبت بمقام الوهیت تعدی کرد، یعنی دردل منکر خداوند بود، وبدو کفر گفت، وطبیعت، ولطف الهی را با دیدهٔ حقارت نگریست؛ و از اینرو است که مهر کوچکترین این حلقه‌ها[4] بر «سدوم»[5]

۱ــ این عده، محکومین دائرهٔ اول حلقهٔ هفتم را تشکیل میدهند که منطقهٔ متجاوزین نسبت بنفس دیگران، ومتجاوزین نسبت باموال آنهاست.

۲ــ این عده، محکومین دائرهٔ دوم حلقه هفتمند: متجاوزین نسبت بخود (انتحار کنندگان)، متجاوزین نسبت باموال خود (مبذرین وحیف ومیل کنندگان)

۳ــ «در آنجا که میبایست حقاً شادمان باشد، بگرید» زیرا خودرا محکوم «بینوائی وتنگدستی کرده است»

۴ــ محکومین دائرهٔ سوم حلقهٔ هفتم: متجاوزین بخداوند: کفرگویان ــ متجاوزین بدانچه مال خداوند است: الف: آنها که خلاف طبیعت رفتار می کنند، لواط کنندگان؛ ب: آنها که بفن خداوند تجاوز میکنند، رباخواران ــ وضع این طبقات بترتیب در سرودهای ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، توصیف شده است.

۵ــ Sodoma، سدوم شهر باستانی فلسطین که در تورات (سفر پیدایش، باب نوزدهم) از آن بعنوان مرکز فساد یاد شده است. در این شهر لوط پیغمبر ساکن بود، وچون مردان شهر همه اهل لواط بودند، خداوند بدانان خشم گرفت و دو فرشته را بنزد لوط فرستاد تا او زن ودخترانش را از شهر بیرون برد، آنگاه برشهر باران گوگرد وآتش فروبارید. زن لوط نیز که پشت سر نگریست تبدیل بستون نمک شد. در ادبیات اروپائی کلمهٔ سدومی ؟ معنی لواط را میدهد.

و « کائورسا [1] » و بر هر کسی که خدا را در دل خود یا بر زبان خویش تحقیر
کند زده شده است .
دغلی را که مایهٔ آزردگی هر وجدانی است[2] ، میتوان در بارهٔ آن
کس بکار برد که بما ابراز اعتماد میکند ، و آن کس که نمیکند .
این خوی دغل پیشگی پیوند محبتی را که بدست طبیعت استوار
آمده میگسلاند ، واز اینرو است که در دائره دومین
دوروئی ، چاپلوسی ، جادو گری ، نادرستی ، دزدی ، وقف خواری ،
قوادی و اختلاس و کثافاتی دیگر ازین قبیل آشیان دارند [3] .
نوع دیگری از دغلی ، مایهٔ ازیادبردن آن مهری میشود که طبیعت
پدید میآورد ، و ازیادبردن آن کسی که بدین محبت پیوسته و اعتماد کامل
بدان بسته است . [4]
بدین جهت است که آخرین حلقهٔ دوزخ که مرکز ثقل عالم
آفرینش است [5] و « دیته » در آن جای دارد ، عذابگاه ابدی آن کسی
است که مرتکب گناه خیانت شده باشد . *

---

۱ ــ Caorsa نام ایتالیائی « کاهور » Cahors ، شهری درجنوب فرانسه ، که مردم آن درقرون وسطی به رباخواری شهرت داشتند « سدوم » و « کاهور » در اینجا مظاهر دو نوع « تجاوز » نسبت باصول طبیعت هستند که دانته از آنها نام میبرد : لواط ورباخواری .

۲ ــ یعنی ، غدر وحیله همیشه وجدان را مورد تخطی قرار میدهد ، درصورتیکه خشونت گاهی ازاوقات بجا ومشروع است

۳ ــ این طبقه بندی ، اساس تقسیمات حلقه‌های هشتم ونهم دوزخ است که شامل حیله گران طبقه هشتم وخیانتکاران طبقهٔ نهم میشود .

٤ ــ مقصود فراموش کردن حق نعمت وپشت پازدن بمحبتی است که خویشاوندان وارباب حقوق را بیکدیگر پیوند میدهد .

٥ ــ مرکز ثقل عالم آفرینش : طبق نظریهٔ معروف « بطلمیوس » ، زمین مرکز

بقیه در صفحهٔ بعد

و من گفتم: «ای استاد، منطقت بسیار روشن است، و تقسیمات این ورطهٔ هولناك و مردمی را که در آن بسر میبرند چنانکه باید، نشان میدهد؛

اما بمن بگو: آنها که در مرداب پرلای ولجن بسر میبرند، و آنها که دستخوش تند بادند، و آنها که پیوسته در معرض باران قرار دارند، وآنها که باسخنانی چنین ناخوشایند با یکدیگر میستیزند،[1]

اگر جملگی مورد قهر خداوندند، پس چرا درداخل شهر آتشین[2] کیفر نمی‌بینند؟ و اگر مورد این قهر نیستند، پس چرا در دوزخ بسر میبرند؟»

واو بمن گفت: «برای چه قدرت تعقل تو، برخلاف شیوهٔ دیرین، راه گم کرده؟ یا شاید فکرت درجائی دیگر مشغول است؟

مگر گفته‌های کتاب اخلاق خود را[3] در بارهٔ آن سه خوی رذیله

بقیه از صفحهٔ قبل

دنیاست وتمام سیارات و ثوابت بدور آن در گردشند. در «دوزخ» دانته نیز نهمین طبقهٔ جهنم که کوچکترین وظلمانی‌ترین این طبقات است درپائین‌ترین قسمت جهنم قرار دارد، بطوریکه نقطهٔ نهائی ومرکز آن که شیطان اعظم در آن جای دارد، نقطهٔ مرکزی کرهٔ زمین است وشهر دیته، که قلمرو اصلی شیطان دردوزخ است، وطبقات هفتم وهشتم ونهم جهنم در آن محصورند، براین مرکز بنیاد شده‌است. بنابراین نقطه مرکزی طبقهٔ نهم دوزخ، مرکز ثقل کرهٔ زمین است که خود مرکزجهان آفرینش بشمار میرود

۱ــ اشاره بدوزخیان طبقات اول تا هفتم

۲ـ شهر آتشین Citta roggia. اشاره به «دیته» که در آن گناهکاران با شعله های آتش عذاب می‌بینند

۳ـ Etica کتاب معروف ارسطو: «اتیکا به نیکوماکوس» Etica Nicomachea دراین کتاب کــه دانته در کمدی‌الهی وسایر آثارخود بکرات بدان اشاره میکند ذکر شده‌است (کتاب هفتم، فصل اول) که فسادسه درجه دارد: عدم اعتدال (شکم پرستی، حرص وخست وغیره)، بدخواهی (دروغگوئی وحیله گری وغیره)؛ بهیمیت (Bestialitá) (لواط، آدمخواری وغیره) «کتاب اخلاق تو» یعنی: در کتاب اخلاق ارسطو که با آن خوب آشنا هستی.

که خداوند را سخت ناخوشایندند ، از یاد بدر برده‌ای ؟
که عبارتند از : ناپرهیز کاری ، و زشت طینتی ، ودرنده خوئی ؟ و
چگونه‌ممکن‌است که گناه ناپرهیزکاری خدای‌را کمتر ناپسندافتدوقهری
ناچیز تر را از جانب اوموجب آید ؟
اگر نیك بدین‌تعلیم‌اندیشی ، واگر بخاطر آری که آنان که‌بالاتر
از این حلقه کیفر می‌بینند چه کسانند ،
خوب در خواهی یافت که چرا آنان ازین نادرستان جدا شده‌اند
وچرا عدالت الهی باخشم وقهری کمتر سر کوبشان میکند .»
گفتم : « ای آفتابی که هرضعف وفتور بینائی‌مازا چاره‌ای، شنیدن
منطق توچندان‌مایهٔ‌رضایت من است که‌برایم تردیدهمان‌لطف یقین‌رادارد،[1]
اما بازهم اندکی واپس رودر بارهٔ اینکه گفتی کـه رباخواری‌را
بارحمت خدائی ناساز کاری است گره از مشکلم بگشا .»
بمن گفت : « علم فلسفه ، بشرط‌آنکه تنها از یك جانب خاصش
مورد نظر قرار نگیرد ، بدان کس که اهل ادراك باشد ، میآموزد کـه
چسان طبیعت ازعقل الهی و از هنرش ناشی شده ؛ و اگر تو «فیزیك»[2]
خودت را بدقت بخوانی ، بی‌آنکه صفحات بسیار از آن خوانده باشی
درخواهی یافت که هنر و صنعت بشری ، همچنانکه شاگرد بدنبال
استاد خود میرود ، تا آنجا که برایش امکان داشته‌باشد طبیعت را پیروی
میکند ، چنانکه هنر شما تقریباً حکم نوادهٔ خداوند را دارد .

۱ ــ یعنی : منطق توچنان قوی وشیرین است که همانقدر که خواستار «یقین»
هستم ، خواهان « تردیدم » تابرای رفع آن سخنان ترا بشنوم .
۲ ــ فیزیك خودت : Fisica ، اثر معروف ارسطو که در آغاز آن (کتاب
دوم ، فصل دوم) همین نکته‌ای که دانته ازربان ویرژیل نقل میکند ، تفصیل شرح
داده شده است

وهمراه این‌دو. اگر آغاز سفر تکوین را بخاطر آری [1]، خواهی دانست که آدمیان باید آنچه را که برای زیست و رفاه خود لازم دارند، ازینراه بدست آرند.

و رباخوار چون راهی دیگر درپیش میگیرد، هم طبیعت را تحقیر میکند، وهم هنر وصنعت را که بدنبال آن میآید نادیده میگیرد، زیرا خود امید بچیزی غیر از آن می‌بندد

اما اکنون بدنبال من بیا، زیرا باید براه خویش رویم. بنگر که ماهیان شناور از افق روببالا آورده‌اند و گردونهٔ بزرگ سراپا بربستر باد شمال غربی خفته است [2]

وبرای پائین رفتن از صخره، باید مقداری ازین دورتر رفت.»

---

۱ ـ اشاره‌به تورات، سفر پیدایش (باب های دوم وسوم): «پس خداوند آدم را گرفت واورا درباغ‌عدن گذاشت تاکار آنرا بکند وآنرا محافظت نماید، وپس فرمود که ازهمهٔ درختان باغ بی‌ممانعت بخور» و: «... بعرق پیشانیت نان خواهی خورد تابخاك راجع گردی که از آن گرفته شدی.»

۲ـ ماهی ها شناگران درافق بالا میآیند... الی آخر ـ مجموعهٔ حوت(ماهی) درآسمان بلافاصله پیش از مجموعهٔ «حمل» قرار داد که درهنگام سفر دانته به‌دوزخ، که درشب آدینهٔ مقدس یعنی در اواخر ماه اول بهار (برج حمل) صورت میگیرد، خورشید درآن واقع است. بنابراین، درین فصل این مجموعهٔ حوت (ماهیان شناگر) دراواخر شب واندکی‌پیش ازطلوع آفتاب در افق پیدا میشود ـ گردونه(Il Carro) نام عامیانهٔ مجموعهٔ «دب اکبر» (بنات‌النعش) است که شکل گردونه‌ای را دارد که باسه اسب رانده شود. ـ Coro نام ایتالیائی «کاوروس» Caurus ربة‌النوعی است که در میتولوژی یونان مظهر «باد شمال غربی» بود. ـ بنابراین از این ترکیب چنین نتیجه میشود که: «درین ساعت، مجموعهٔ حوت درافق ظاهرشده، ومجموعهٔ دب اکبر بسمت‌شمال غربی‌آسمان چرخیده است» واین‌هردو امر، درحدود دوساعت پیش ازطلوع آفتاب روی‌میدهد که درشب آدینهٔ مقدس، یعنی‌دراواخر فروردین‌ماه، مطابق‌با چهارساعت‌پس ازنیمه‌شب یااندکی‌بعدازآن‌است.ـ دراصل کتاب، دانته‌این‌تعبیررا باجناس لفظی خاصی در شعرتوأم کرده است «e il Carro tutto sova il Coro giace» ـ بدیهی است دانته دوزخ شخصاً ستارگان را نمی‌بیند، اما ویرژیل بابینائی خاص خود میتواند بدو بگوید که دراین لحظه اختران درآسمان چه وضعی دارند.

سرود دوازدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ : تجاوزگاران

منطقهٔ اول : متجاوزین به دیگران

درین طبقه از دوزخ، شاعران که تازه ازراه رسیده‌اند با دوزخیانی مواجه میشوند که بجرم تجاوزکاری بجهنم رفته اند . این منطقه از طبقهٔ هفتم خاص دسته‌ای ازین متجاوزین است که بنحوی ازانحاء بدیگران تعدی کرده‌اند، یعنی یا زندگی آنان‌را (با آدمکشی) ویااموال وحقوق آنان را (بادزدی وراهزنی) مورد تجاوز قرار داده‌اند. جنگجویان و غارتگران بزرگ گذشته، وزمامداران ستمگر و خون‌آشام که درزمرهٔ آنها ازاسکندر کبیر وآتیلا پادشاه معروف هیاطله نام‌برده میشود ازین دسته دوزخیانند.

درسراسر این منطقه ازطبقهٔ هفتم ، رودخانه‌ای جوشان جاری است که در آن بجای آب خون جریان دارد ، و ارواح کسانیکه در زندگانی خود از خونخواری سیرنشدند در اینجا برای ابد در درون امواج خون بسرمیبرند . « سنتورها » یعنی حیوانات افسانه‌ای نیمه اسب و نیمه انسان ، که مظهر درنده خوئی وسنگدلی این دوزخیان‌در دوران زندگانیند ، مراقبند که هر کدام‌ازین محکومین راکه‌لحظه‌ای سر از امواج جوشان خون بیرون آورند آماج تیر های جانشکار خود کنند

سرود دوازدهم

مکانی که میبایست در آن از صخره فرود آئیم کوهستانی بود، و براثر وجود آنکس که در آن بسر میبرد[۱]، وضع خاصی داشت که نظر هر کس را در بدو امر بجانبی دیگر معطوف میکرد.[۲]

همچنانکه در پائین دست «ترنتو»، در آن جانب که رود «آدیجه» جاری میشود، خواه براثر زلزله‌ای وخواه بخاطر فقدان تکیه گاه استواری، قسمتی از کوه ریزش کرده[۳]

و صخرهٔ فرود آمده، از قلهٔ کوهستان که جایگاه اصلی آن بوده تا سطح زمین بشکلی فرو ریخته که هر کسی بآسانی از روی آن راه فرود آمدن میتواند جست،

راهی که بدرون ورطه میرفت نیز راهی سراشیب بود که چنین شکلی داشت، و برنوك صخرهٔ فروریخته، غول کرت[٤]

---

۱ ــ اشاره به «مینوتاورو» Minotauro غول جزیرهٔ کرت، که در سطور بعد از او سخن میرود.

۲ ــ یعنی: از ترس این غول کسی جرئت ایستادن وراه پیدا کردن نداشت.

۳ ــ اشاره به فروریختگی کوهستانی معروف به «Siavini di Marco» که در ایالت ونیز ایتالیا بین دو شهر «راونا» و «ترنتو» واقع است. بعضی از مفسرین «کمدی الهی» دربارهٔ اینکه اشارهٔ دانته قطعاً بدین ریزش بوده، تردید کرده‌اند

٤ ــ infamia di Creti (ننگ کرت) اشاره به «مینوتاورو» یکی از قهرمانان افسانهٔ خدایان یونان ــ چنانکه در میتولوژی یونان نقل شده، «مینوس» Minos پادشاه جزیرهٔ کرت (رجوع صفحهٔ ٦١ ــ شرح ۳) زنی بنام «پاسیفائه» Pasiphae داشت این زن عاشق گاووحشی سفیدی‌شد وعاقبت درداخل‌بدن گوساله‌ای چوبین با این گاو درآمیخت، وازاین همخوابگی فرزندی‌بدنیا آمد که Minotauros

بقیه در صفحهٔ بعد



بر نوك صخرهٔ درو ريخته . غول جزيرهٔ كرت برزمين خفته بود . . (صفحهٔ ۱۶۲)

که نطفه‌اش در درون ماده گاو دروغین بسته شد برزمین خفته بود.

و بدیدار ما چون آنکس که درونش مقهور خشم باشد خویشتن را بدندان گزید.

راهنمای خردمند من رو بدو کرد وفریاد زد: «شاید گمان میبری که فرمانروای «آتن»[1] که در آن جهان بدست مرگت سپرد، بدینجا آمده است؟

برو، حیوان: زیرا این کس که می‌بینی بدستور خواهر تو بدینجا نیامده[2] بلکه آمده است تا ناظر عذابهای شما باشد.»

همچون گاو وحشی که با اصابت ضربت مهلك زنجیر ها

بقیه از صفحهٔ قبل

نام داشت و نیمی ازبدنش انسان ونیم دیگر آن حیوان بود. مینوس، برای اینکه این مولود عجیب الخلقه ازنظر مردمان پنهان ماند اورا در لابیرنت پرپیچ وخمی‌جای داد که فرار ازآن امکان نداشت. اندکی بعد مردم آتن که تحت تسلط پادشاه جزیرهٔ کرت بودند شوریدند و پسرپادشاه را کشتند، و مینوس برای تنبیه ایشان فرمان داد که آتنی‌ها ازآن‌پس هرسال هفت دخترزیبا وهفت پسرجوان را به کرت بفرستند تاغذای «مینوتاورو» شوند. ـ بالاخره «تزئوس» Teseus قهرمان افسانه‌ای آتن، باکمك «آریانا» Arianae دخترپادشاه کرت که درحقیقت‌خواهر ناتنی‌مینوتاورو بود، وبه تزئوس عشق میورزید، این غول را کشت. بدین ترتیب که «آریانا» بدو ریسمانی داد که وی‌آنرا در راهروهای پیچاپیچ لابیرنت برزمین گسترانید تا راه راگم نکند» واز آن پس اصطلاح ریسمان آریان بعنوان حلال مشکلات ضرب المثل شده است) . ـ در افسانهٔ خدایان یونان آمده که تولد این غول از راه آمیختگی غیر طبیعی گاووحشی باملکه کرت، یعنی از راه لواط صورت گرفته بود، بدین جهت جنبهٔ حیوانی‌این‌غول بر جنبهٔ‌انسانیش میچربید، ومایهٔ شهرت‌اونیز همین درنده‌خوئیش‌بود قطعاً ازهمین نظراست که وی در «دوزخ» پاسدارقسمتی‌شده که گناهکاران «درنده‌خو» درآن بسر میبرند.

۱ ـ il duca d' Atene اشاره به «تزئوس».

۲ ـ اشاره بدانکه تزئوس براهنمائی ودستور آریانا خواهر مینوتاوروس به لابیرنت راه یافته بود.

را میگسلاند، اما نمیداند بکجا رود و فقط سراسیمه بدینسو و آن سو می جهد.

«مینوتاورو» را دیدم که بهمین سان از جای جست، و راهنمای من که مراقب او بود بانگ زد: «تاخشمش فرو ننشسته است بگذر گاه بشتاب و فرصترا برای پائین رفتن غنیمت‌شمار.»

بدینسان از روی این تخته سنگهای فروریخته که بر اثر سنگینی نامأنوس من غالباً در زیر پاهایم میغلطیدند [1]، براه خویش رفتیم.

من غرق درفکر بودم، و او بمن گفت: «شاید بدین فروریختگی کوه، که تحت حراست این غضب بهیمی‌است که دمی پیش مقهورش کردم می‌اندیشی؟

میل دارم بدانی که آن بار پیشین که من بدین دوزخ سفلی فرود آمدم، هنوز این صخره فروریخته بود [2]

اما اگر درست تمیز توانم داد، اندکی پیش ازآمدن آن کس که طعمهٔ بزرگ حلقهٔ علیا را از چنگ شیطان بیرون کشید.

این گندزار، ازهرسو چنان بلرزه‌افتاد که من با خود اندیشیدم که

۱ ــ منظور اینست که برای نخستین بار پیکر آدمی زنده ازین جا گذر میکند

۲ ــ این صخره، چنانکه‌درسطوربعد گفته میشود، براثرمرگ عیسی وزلزله‌ای که در نتیجهٔ آن درسراسر دوزخ روی داد فروریخته بود، بنابراین فروریختگی در سفر گذشتهٔ ویرژیل‌به‌دوزخ که اندکی پس‌از مرگ ویرژیل، یعنی پیش از آنکه عیسی بصلیب کشیده‌شود روی داده بود، وجود نداشته است ــ مأخذ اشاره بدین زلزله، انجیل است (انجیل متی، باب بیست وهفتم) که درآن چنین تصریح شده است «عیسی باز باآوازبلند صیحه زده روح‌را تسلیم نمود ـ که ناگاه پردهٔ هیکل ازسر تا پا دوپاره شد وزمین متزلزل وسنگها شکافته گردید ــ وقبرها گشاده شد و بسیاری ازبدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند» ــ این زلزله، جهنم را نیز که دشمنان شخص عیسی‌دردوطبقهٔ آخر آن بسرمیبرند بلرزه درآورده وبسیاری‌ازقسمتهای آنرا ویران کرده است

مگر کائنات ، از کشش آن عشقی که بنا بعقیدهٔ برخی کسان
تا کنون چندین بار عالم آفرینش را باشفتگی نخستین بازگردانده
است [1] بخویش میلرزد ؛ و در آن هنگام بود که این صخره‌های کهنسال
در اینجا وجاهای دیگر ، بدینصورت فروریختند .
اما اکنون‌نظر بدرون دره‌افکن، زیرا نزدیك به‌رود خون شده‌ایم [2]
که جوشگاه آن کسانی است که از راه تعدی بدیگران آسیب رسانند ».
تفو بر تو ، ای آزمندی نابخردانه وای خشم جنون‌آمیز که مارا در
دوران کوتاه زندگی چنین سخت درزیر مهمیز خویش داری ، و از آن پس
نیز ، در حیات جاودان باچنین رنجی دمسازمان میکنی !
کودالی ژرف و کمانی‌شکل دیدم که براثر این وضع خاص خود ،
چنانکه راهنمایم بمن گفته بود ، همهٔ دشت را در برابر خویش داشت
و در فاصلهٔ میان صخره و کودال ، «چنتائورو» های مسلح به تیرو
کمان [3] ، همچو آن روز گاران که در روی زمین به شکار میرفتند ، در

۱ـ اشاره به فرضیهٔ فلسفی Empedocles فیلسوف معروف یونانی ، که معتقد بود که عناصر اربعهٔ جهان (آب ، آتش ، باد ، خاك) براثر جدائی ذرات و دوری متقابلهٔ آنها از یکدیگر بصورت کنونی خود درآمده اند ، واگر روزی این‌ذرات‌دست ازاین جدائی بردارند، یعنی عشق وجاذبهٔ نخستین را بازگیرند ، دوباره همه‌بیکدیگر روی خواهند آورد وباهم درخواهند آمیخت، وبدین ترتیب جهان از نوبه یکنواختی وبی شکلی اولیه بازخواهد گشت . ویرژیل کمان برده که چنین واقعه‌ای روی داده که دوزخ را چنین بلرزه افکنده است .

۲ ـ اشاره به رود خونین « فلجتونته » Flegetonte که درسرود چهاردهم بتفصیل ازآن سخن خواهد رفت .

۳ ـ Centauri ـ چنتائورو ها (به لاتینی سنتوروس Centaurus) درمیتولوژی یونان موجوداتی بودندکه ازسر تاکمر شکل انسان و ازکمر بپائین صورت اسب داشتند، وصفت مشخصهٔ آنها تندخوئی وطغیان امیال وغرائز بود . بدین جهت اینان‌نیز در اینجا مانند مینوتاوروها، مأموریت آزار گناهکارانی را دارند که بخاطر همین نوع گناهان به دوزخ رفته‌اند .

دنبال هم میدویدند.

چون مارا دیدند که فرود میآمدیم، جملگی برجای ایستادند و سه تن از ایشان با زوبین‌ها و تیر هائی که پیشاپیش از ترکش بر آورده بودند از جمع جداشدند.

و یکی از آنان از دور بانك برداشت: «شما که ازاین کناره فرود میآئید، محکوم بکدام عذابید و از کجا آمده اید؟ بگوئید و گرنه کمانرا میکشم.»

استاد من گفت: «پاسخی را که لازم باشد در آن پائین‌تر، واز نزدیك، به کیرونه خواهیم داد[1] تو از دیرباز چندان شتابندگی کرده‌ای که به بیماری شتابزدگی دچار آمده‌ای.»

آنگاه بازوی مرا گرفت و گفت: «این «نسوه» است که بخاطر «دیانیرا»ی زیبا مرد، وخود انتقام مرگ خویش را گرفت[2].

---

١ – Chiron(e) – کیرونه. در افسانهٔ خدایان یونان فهمیده ترین و درستکار ترین «سنتور» ها بود. وی زادهٔ عشقبازی زحل با یکی از پریان بود و یونانیان معتقد بودند که او آموزگار و مربی اشیل پهلوان افسانه‌ای یونان و بسیاری از دیگر قهرمانان بوده و بدیشان فنون تیر افکنی و شکار و طب و اختر شناسی و موسیقی و تفأل آموخته است.

٢ – Nesso (به لاتینی Nessus) – یکی از سنتورهای معروف میتولوژی یونان بود – نسوس، طبق روایتی که یکی از شاعرانه ترین فصول افسانهٔ خدایان یونان بشمار میرود، بجرم گناهان گوناگون خود محکوم بدان شده بود که مردمانرا بردوش خود نشاند واز رود عریض «اونوس» بگذراند. یکروز وی «دیانیرا» Dejanirae زن زیبای هرکول پهلوان نامی یونان را برپشت خود نشاند تا بدان سوی رود برد، اما همینکه بجزیرهٔ کوچکی دروسط رودخانه رسید زیبائی «دیانیرا» اورا بوسوسه انداخت و پایش را سست کرد؛ ولی وقتیکه میخواست بناموس زن زیبا دست درازی کند هرکول که در ساحل رود بود تیری زهرآلود بدو افکند و ویرا کشت. نسوس در وقت مردن مشتی ازخون خود را بجامهٔ خویش آلود و آنرا به دیانیرا داد و بدو گفت که چون هرکول این جامه را برتن کند، از جانب او بزنش خیانتی سر نخواهد

بقیه در صفحهٔ بعد

و آن نفر میانین که بسینهٔ خود مینگرد «کیرونه» کبیر است که «اکیله» را پرورید، و آن دیگری «فولو»[1] است که در زندگی طبعی آکنده از غضب داشت.

اینان هزاران هزار در پیرامون گودال روانند و هر روحی را که بیش ازحد اجازت خویش سراز غرقاب خون برآرد، آماج تیر میکنند[2].»

بدین ددان چالاك نزدیك شدیم و کیرونه را دیدیم که تیری برداشت وبا چوب نشانه ریش خود را بپشت فکین خویش افکند.

و چون دهان فراخش هویدا شد بهمراهان خویش گفت: «آیا توجه بدان دارید که آنکس که ازعقب میآید، هرچه را که باتنش در تماس آید بحرکت میآورد؟

پاهای مردگان چنین نمیتوانند کرد.» و راهنمای مهربان من که درین هنگام بکنار آن قسمتی از سینهٔ او رسیده وایستاده بود که

بقیه از صفحهٔ قبل

زد، زیرا خون سنتورها اکسیرعشق است. چندی بعد، یکروز هرکول که قصدجنگ داشت کسی را برای آوردن زره خود نزد زنش فرستاد و دیانیرا چون میدانست که شوهرش تازگیها دل بعشق «یولای» زیبا روی بسته، جامهٔ سنتور را که با خون او آلوده شده بود برایش فرستاد. هرکول بمحض بر تن کردن این جامه، که از راه آن قطره‌ای از خون سنتور وارد بدنش شده بود، در درون خود آتشی شعله ور یافت و آنقدر این سوزندگی رنجش داد که طاقت نیاورد و پس از تحمل زجری طولانی عربده کنان جنگلی را که درآن بودآتش زد وخود را درآن سوخت تا ازاین عذاب آسوده شود. اشارهٔ ویرژیل که «نسوس خودش انتقام مرگ خویش راکشید» بدین موضوع است

۱ـ Folo (به لاتینی pholus)، یکی دیگر از سنتورها درافسانهٔ خدایان یونان است که یکبار باتفاق همراهان خود در صدد ربودن زنان زیبای لاپیت ها برآمد که دربزم عروسی پیرتونوس وایپودامیا، پادشاه وملکهٔ یکی ازایالات یونان شرکت جسته بودند

۲ـ منظورازاین تیراندازی جلوگیری از دوزخیانی است که قصد خروج از درون امواج رود را دارند، واندکی بعد بدانها اشاره خواهد شد.

در آن دو طبع مختلف بهم می‌پیوندند،[1]

پاسخ داد: «آری، او زنده است، و من وظیفه دارم که یکه و تنها درهٔ ظلمات را بوی نشان دهم، و آنچه مرا بدین وامیدارد میل من نیست، الزام است.

کسی[2] سرود «هللویاه» خویش را[3] ناتمام گذاشته است تا بنزد من آید و این مأموریت تازه را بمن واگذارد. این کس که می بینی راهزنی نیست، من نیز روح دزدی نیستم.

اما ترا سوگند بدان فضیلتی که مرا به طی راهی چنین صعب‌العبور واداشته، که یکی ازین کسان خویش را که در کنارشان ایستاده‌ایم در اختیار ما نهی

تا گدار این رودخانه را بما نشان دهد، و رفیق مرا بر پشت خود نشاند، زیرا وی روحی مجرد نیست تا در فضا پرواز تواند کرد[4].»

کیرونه بجانب سینهٔ خود چرخید و بدنسو گفت: «برگرد و آنهارا چنانکه وی میخواهد راهنمائی کن، و مراقب باش که از دسته های دیگر که ممکن است مزاحم باشند، دوری گزینی.

۱ــ یعنی: آنجاکه نیمهٔ اسب، و نیمهٔ انسان، بهم متصل میشوند.

۲ــ اشاره بئاتریس

۳ــ Alleluia! «هللویاه» ،کلمهٔ عبری بمعنای «خداوند را بستائید» که غالباً درتورات آمده، وبسیاری از سرودهای مذهبی مسیحیان ویهودان باآنان شروع میشود. درمزامیرداود (تورات، کتاب زبور) این کلمه درآغازچندین مزمورنقل شده: «هللویاه. خداوند را حمد بگوئید» (مزمور ۱۰٦)، «هللویاه، خداوند را بتمامی دل حمد خواهم گفت» (مزمور ۱۱۱). «هللویاه، خوشابحال کسیکه ازخداوندمی‌ترسد» (مزمور ۱۱۲)، «هللویاه، ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید (مزمور ۱۱۳)ــ جملهٔ «کسی سرود هللویای خود را قطع کرده» اشاره بدین‌است که این بانو از آسمان فرودآمده است تا چنین ماموریتی رابمن‌بدهد

٤ــ یعنی: چون اونمیتواند مثل من پرواز کند، درصورت پیاده رفتن بناچار پاهایش درآب جوشان خواهد سوخت



بدین ددان چالاک نزدیک شدیم   (صفحهٔ ۱۶۹)

سرود دوازدهم

آنگاه ما همراه محافظی معتمد در طول کنارهٔ رود جوشان قرمز فامی که در آن جوشیدگان فریادهای گوشخراش برمیکشیدند براه افتادیم.

کسانی را دیدم که تا مژگان خویش در آن غوطه ور بودند، و چنتائوروی کبیر گفت: «اینان آن زمامداران ستمکارند که دست به جان ومال دیگران گشودند.

ودراینجا بخاطر جنایات وستمگریهای خویش میگریند. اسکندر[1]، و «دیونیزیوی» ستمکار[2] که سیسیل را سالیان دراز اسیر رنج کرد، در این جمعند.

واین سری که موهائی چنین سیاه دارد، از آن «آتسولینو» است[3]، واین دیگری که گیسوانی بور دارد «اوبیتسوداستی[4]» است که بحقیقت

۱ـ اسکندرمقدونی ـ برخی نیز این اشاره‌رابه‌الکسندر فروس‌پادشاه تسالونیای یونان دانسته‌اند کـه دشمنان خـود را زنده زنده خاك میکرد یا آنها را باپوست حیوانات بمیان شیران می‌افکند ولی‌احتمال «اسکندرکبیر» خیلی قوی‌تر بنظر میرسد.

۲ ـ Dionisio ـ دیونیزیوس اول Dionysins پادشاه سیراکوز (جزیره سیسیل) کـه در۳۶۷ پیش از مسیح مرد. این پادشاه وپسرش دیونیزیوس دوم، در تاریخ مظهر ستمگری و جباری شناخته شده‌اند.

۳ ـ Azzolino ـ «اتسولینو دا رومانو» یکی از اشراف معروف ایتالیا درقرن سیزدهم مسیحی (۱۱۹٤ ـ ۱۲۵۹) که از طرف امپراتور فردریك دوم‌حاکم ایالت «پادوا» Padova در ایتالیا شد، ودر دورهٔ حکومت خود قساوت قلب فراوان بخرج‌داد وبالاخره‌نیز خود درزندان جان سپرد.

٤ ـ Obizzo da Esti ـ «اوبیتسو دسته» d' Este ملقب به‌مارکزه دی فرارا (مارکی فرارا) یکی دیگر ازاشراف ایتالیائی قرن سیزدهم مسیحی است که در ۲۹ سالگی مرد (۱۲٦٤ ـ ۱۲۹۳) و اطلاع زیادی از خصوصیات زندگی او در دست نیست، جزآنکه بنابگفتهٔ دانته بدست فرزند نامشروع خود بقتل رسید، بدین‌ترتیب که طبق تحقیقات مورخین اورا دربستر خواب خفه کرد، و ظاهراً کسی در آن موقع براین‌امر اطلاع‌کامل نداشته، زیرا دانته دراینجا ازقول نسوس به‌رازی تقریباً ناگفته اشاره میکند.

در روی زمین بدست فرزند حرامزادهٔ خود کشته شد.[1] »

آنوقت رو بشاعر کردم و وی گفت: « بهتر است که اکنون او ترا راهنما باشد، ومن از پشت‌سرتان آیم ».

اندکی‌دورتر، چنتائوروددربرابر کسانی ایستاد که‌تا گلوگاه‌خویش را ازین غرقاب خروشان بیرون آورده بودند.

وروحی را که در کناری تنها بود[2] نشانمان‌داد و گفت: «این کسی است که در قدمگاه خداوند، دلی را که‌هنوز دربالای تایمز مورد تقدیس است سوراخ کرد[3]».

آنگاه کسانی را دیدم که سرخودوتمامی نیمهٔ بدنشان‌را ازرودخانه بیرون آورده بود، وازمیان ایشان نیز بسیاری‌را شناختم.

بدین ترتیب، سطح خون بیش ازپیش پائین میآمد، تا جائیکه فقط تا بپاها میرسید، ودرآنجابود که ما از گودال گذشتیم.

۱ ــ فرزند حرامزاده « figliastro ». شاید مفهوم واقعی ایــن کلمه در اینجا « پسر بد نهاد » یعنی پسری باشد که خوی انسانی خود را ازدست داده‌است تا پدر کشی کند.

۲ ــ یعنی: گناه او بقدری بزرگ بود که حتی دوزخیان نیز از وی دوری‌جسته واو را تنها گذاشته بودند.

۳ ــ اشاره بــه گی دو مونفور Cuy de Monfort، حاکم فرانسوی ایالت توسکانای ایتالیا (که در ایتالیائی « گویدودی مونفورته » Guido di Monforte خوانده میشود) وی که از طرف شارل دانژو (شارل اول) بدین سمت منصوب شده بود، در سال ۱۲۷۲ هنگام اجرای مراسم مذهبی مخصوص یکشنبه در کلیسا، هنری پسر ریچارد پادشاه انگلستان را که مشغول انجام فریضهٔ مذهبی بود بخونخواهی پدر خود بقتل رسانید، و ادوارد اول برادر مقتول، قلب برادر خویش را بیرون آورد و آنرا درصندوقچه‌ای به‌لندن فرستاد، ودر آنجا این قلب را در داخل ستونی (وبروایتی درداخل دست مجسمه‌ای) درروی یکی ازپلهای رود تایمز جای دادند و نسبت بدان احترامات‌رسمی فراوان‌بجای آوردند ــ بعضی ازمفسرین دانته این گفته را که «هنوز مورد تقدیس قرار دارد» بدینصورت معنی کرده‌اند که «هنوز ازآن خون میچکد»، یعنی هنوز این تبهکاری را بهموطنان خود یادآوری میکند.

سرود دوازدهم

چنتائورو گفت : « همچنانکه درین جانب عمق رود جوشان
پیوسته روبکاهش میرود ، از من بپذیر

که در آن جانب دیگراین عمق فزونتر وفزونتر میشود ، تا بدان
محلی رسد که بحق باید ستمکاران بزرگ در آن بنالند .

در آنجاست که عدالت الهی « آتیلا » را کـه تازیانهٔ روی زمین
بود[1] ، و « پیرو »[2] و « سستو »[3] را بدست مکافات سپرده است .

و شدت جوشش ، الی الابد ازچشمان « رینیردار کورنتو » و«رینیر
پاتسو » که اینهمه در شاهراه ها جنگ و جدال کردند ، قطرات اشك
برمیآورد[4] . »

سپس بعقب باز گشت واز گدار گذشت .

۱ـ Attila پادشاه‌معروف‌هون‌ها (هیاطله) در قرن پنجم مسیحی، که اصلا از آسیارفته بود وقسمت اعظم ازاروپا را بدست ویرانی‌وقتل وغارت وحشتزائی سپرد ، چنانکه اورا تازیانهٔ خدا لقب‌دادند ونامش ضرب‌المثل خرابی وتوحش‌شده‌است‌معروف است که وی گفته‌بود : «هرجا که اسب‌من پامیگذارد، نباید علف بروید».

۲ـ pirro ـ «پیروس» pyrrhus ، اشاره‌بیکی‌از دو«پیروس»معروف‌تاریخ : پسر«اشیل» قهرمان افسانه‌ای یونان که درجنگهای ترویا وغارت آن سنگدلی بسیار بخرج داد ، یا پادشاه نامی یونان (۳۰۹ـ۳۷۲) که مدتی دراز با رومیان جنگید ودرراه دفاع ازسرزمین‌خود دلاوری بسیاربخرج داد ، ودرعین‌حال با رومیان بسختی‌و قساوت رفتار کرد .

۳ـ Sesto ـ سکستوس پمپئوس پسرسرداروکنسول معروف روم وحریف بزرگ سزار ـ سکستوس درجنگهای دریائی راهزنی‌های بسیار کرد که باآدمکشی توأم بود . برخی نیز اشارهٔ دانته را به «سکستوس تارکینوس» پسرتارکینوس آخرین پادشاه روم دانسته‌اند .

٤ـRinier da Corneto ، راهزن معروفی در ناحیهٔ «مارما» درایتالیا ، که دامنهٔ راهزنیهای او تا دروازه‌های روم توسعه یافت . ـ Rinier pazzo یا «رینه‌ری ـ دئی پاتسی» راهزن معروف دیگرایتالیائی درناحیهٔ وال دارنو، که در۱۲٦۸بفرمان‌پاپ کلمنتوی چهارم باتهام قتل نفس ودزدی مورد تعقیب ومحاکمه قرار گرفت .

سرود سیزدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ : تجاوزکاران

منطقهٔ دوم : متعدیان به نفس

ویرژیل‌ودانته ازرودخانهٔ خون جوشان میگذرند وبه منطقهٔ‌دوم طبقهٔ هفتم میرسند که درآن دومین‌دسته ازتجاوزکاران، یعنی آنها که‌به نفس خود تعدی کرده‌اند کیفر میبینند.

اینان خود بدو گروه تقسیم میشوند: کسانی که به هستی خود متجاوز بوده یعنی خودکشی کرده‌اند، وکسانیکه وسیلهٔ زندگانی خود یعنی دارائی خویش را ازراه تفریط وحیف ومیل ازمیان برده‌اند. این عده را نباید با مبذرین طبقهٔ چهارم دوزخ یکی دانست، زیرا آنان فقط ازراه تعادل خارج شده وولخرجی کرده‌اند، درصورتیکه اینان کسانی هستند که با حیف‌ومیل دارائی‌خویش زندگانی خودرا یکسره تباه کرده وخویشرا «به‌روز‌سیاه نشانده‌اند»

ارواح انتحار کنندگان درجنگلی بنام «جنگل‌خود کشی» بسر میبرند که درآن هر کدام ازاین ارواح بصورت‌درختی‌خشک‌در آمده‌اند، و جز در یك مورد دیگراین تنها موردی دردوزخ است که ارواح‌بشکلی غیر از شکل زمینی خود جلوه میکنند. این درختها درمعرض تطاول پرندگان شوم آدمی روئی قراردارند که شاخه‌های آنها را میشکنند، و چون هرشاخه درحقیقت عضوی ازاعضای تن این دوزخیان است از جای شکستگی خون برمی‌آید. واین ارواح فقط وقتی‌سخن‌میتوانند گفت که ازجای‌زخم آنها همراه در [illegible] خون ازبدنشان روان باشد

دراین جنگل، «سمبولیسم»دانته بصورت بارزی‌جلوه‌گر است: اینان چون خود را کشته و درحقیقت شکل وصورت انسانی‌خودرا بدست خویش ازمیان‌برده‌اند، دردوزخ‌این‌شکل‌بشری ازایشان گرفته شده‌است. وچون بالاترین کاری که درزندگی کرده‌اند انهدام خودشان بوده، دربن جا اظهاروجود (سخن گفتن) برای‌ایشان جزبا انهدام‌تدریجی آنها‌صورت پذیر نیست، یعنی صدایشان باید باخون بدن که مایهٔ هستی ووجودشان است درآمیزد. از طرف دیگر این درختان بدست تطاول پرندگان شومی سپرده شده‌اند که بنا به افسانهٔ خدایان یونان بال و پنجهٔ آنان بهرغذائی که میخورده باعث فساد آن میشده است، و چنین پرندگانی موظفند که دائماً زخم این‌محکومین‌را تازه کنند

دستهٔ دوم از دوزخیان‌این منطقه، یعنی آنها که دارائی خود را تفریط کرده وبفقر ومسکنت‌نشسته‌اند، صورت آدمی‌خویش‌را حفظ کرده‌اند ولی دائماً درمعرض حملهٔ ماده سگانی سیاه قرار دارند. این سگان مظهر آن پریشان‌فکری وناراحتی‌دائمی هستند که آنان‌برای خود پدید آورده‌اند

سرود سیزدهم

پیش از آنکه «نسو» بدان سوی رود رسیده باشد قدم بجنگلی نهادیم که در آن هیچ کوره راهی دیده نمیشد.

برگها رنگ سبز نداشتند، بلکه رنگی تیره داشتند؛ و شاخه ها نرم و صاف نبودند، بلکه همه پر گره و بهم پیچیده بودند؛ سیبی نیز[1] بر درختی نبود، زیرا همه جا پر ازخارهای زهرآگین بود.

حتی آن ددان که در میان «چچینا» و «کورنتو»[2] از آبادیها گریزانند درخارستانهائی چنین صعب‌العبور مسکن ندارند.

دراینجا «آرپی» های ناهنجار که ترویائیان را با پیشگوئی شوم مصائب آیندهٔ آنان از «استروفاده» بیرون راندند، آشیان کرده اند[3].

۱ـ «سیب» دراینجا مفهوم کلی میوه را دارد.

۲ـ بین Cecina (چچینا) و Corneto (کورنتو)، یعنی منطقه‌ای درناحیهٔ «مارما» Maremma واقع درایالت معروف «توسکانا» در ایتالیا، که ازشمال به‌چچینا وازجنوب به رود مارتا که‌شهر «کورنتو» درکنار آن‌قراردارد محدودمیشود، ومنطقه‌ای ناسالم وسنگلاخ وبخصوص مالاریاخیز است

۳ـArpia ـ درمیتولوژی یونان «هارپی‌ها» پرندگانی بودند که صورت‌دختران جوانی را داشتند وبعدهاآنانرا با شیطانه‌های سه‌گانه (Furia) که قبلاذکرشان رفت درآمیختند. وظیفهٔ اصلی آنان این بود که بفرمان خدایان روح مردمان را ازتن‌ایشان بیرون‌آورند وهمراه خود ببرند، وتدریجاً مأموریت‌آنها فاسدکردن اغذیه وبطورکلی هرچیزی شدکه با بدنشان تماس میبافت. بطوریکه در «انئیس» ویرژیل نقل شده، «انئا» و همراهانش پس از عزیمت ازترویا، ضمن سفرخود به جزیرهٔ استرو فادس Strophades که مسکن این پرندگان بود رسیدند ودرآنجا هارپی‌ها به سفرهٔ ایشان هجوم‌آوردند وهمهٔ غذاها راآلوده کردند، انئا وکسانش با خشم بتعقیب وشکارآنها پرداختند، اما نتیجه نگرفتند، ودراین موقع سلائنو یکی ازین پرندگان‌بدیشان‌خبر داد که بزودی دچارقحطی‌موحشی خواهند شد واین همان پیشگوئی شوم است که‌دانته بدان اشاره میکند.

اینان بالهائی پهن وسرو گردنی آدمی شکل وپنجه‌هائی چنگالدار و شکمی بزرگ و پوشیده از پر دارند و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند.

و استاد مهربان بمن‌چنین گفت: «بیش از آنکه فراتر رفته‌باشی، بدان که اکنون دردایرهٔ دومین این حلقه‌ای،

و تا آندم که به شنزار موحش رسی[1]، در همین جا خواهی بود: لاجرم نیك بنگر، زیرا چیز هائی را خواهی دید که شاید اگر پیشاپیش از آنها سخن گویم گفته‌هایم را باور نتوانی کرد.»

از هرسو ناله‌هائی دردناك میشنیدم و ناله کنان را نمیدیدم. بناچار پریشان و آشفته حال برجای ایستادم.

پندارم وی چنین پنداشت که من پنداشته‌ام[2] جملهٔ این صداها ازجانب کسانی میآید که خودرادرمیان درختان از دیدهٔ ماپنهان کرده‌اند.

لاجرم بمن گفت: «اگر شاخه‌ای کوچك از یکی ازین درختان را بشکنی، آن‌توهمی که اکنون داری از میان خواهد رفت».

دست دراز کردم و شاخه ای کوچك از بوتهٔ بزرگ خاری‌چیدم؛ و درخت فریاد برآورد: «چرا ناقصم میکنی؟»

و چون مدتی از جای این شکستگی خونی تیره بر آمد،

۱ــ منطقهٔ شن‌های سوزان: سومین دائرهٔ حلقهٔ هفتم

۲ــ cred'io ch'ei credette ch'io credesse ــ این مصرع که با ریزه‌کاری لفظی ظریفی درآمیخته است، بنا بشیوهٔ فصاحت خاص قرون وسطائی‌مکتب‌شعری معروفی بنام مکتب سیسیل‌سروده شده. دانته اصولاًاین‌طریقهٔ پراستعاره را در«کمدی الهی»خود کنار گذاشته وفقط دردوسه مورد استثنائی منجمله در مصرع دیگری دراین سرود،آنرا بعنوان نمونه‌آورده است



آرپی‌های تروشروی در اینجا آشیان کرده‌اند، و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند
(صفحهٔ ۱۷۷)

بوته از نو بانگ برداشت: «برای چه مرا میشکنی؟ مگر مروت نداری؟

ما همه آدمیانی بودیم که اکنون بوته های خاری شده ایم؛ و بفرض آن هم که ارواح مارانی بوده باشیم، دست تو باید بیش ازین جانب انصاف را نگهدارد».

همچون چوب تر نیم سوخته‌ای که از سوئی بسوزد و از سوئی دگر براثر خروج هوا بنالد وبخروشد،

از این چوب شکسته هم سخن و هم خون بر میآمد؛ لاجرم شاخه را رها کردم وهراسان برجای ایستادم.

و پیر دانای من پاسخش داد: «ای روح مجروح، اگر وی پیش ازین آنچه را که فقط در اشعار من خوانده بود[1] بتصور در آورده و باور داشته بود

چنین دست بسوی تو دراز نمی کرد. اما این امر باور نکردنی، او را بتشویق من واداز بکاری کرد که اکنون خود ازآن تأسف دارم.

ولی بدو بگوی که تو که بودی، تا وی بجبران خطای خود خاطرهٔ ترا در روی زمین که بازگشت بدان را اجازتش داده اند تازه کند.»

و درخت گفت: «مرا با سخنانی چنان شیرین اغوا میکنی که

۱ــ ویرژیل در آغاز سرود سوم «انئیس» نقل میکند که انئا هنگام وردیه‌ترا کیه نهال موردی را شکست تا با شاخ وبرگ آن عبادتگاهی را بیاراید؛ اما با شگفتی بسیار دید که از جای شکستگی شاخه‌ها خونی سیاه رنگ بیرون جست و در سومین باری که وی این کار را کرد، صدای «پولیدوروس» پسر مقتول پریام پادشاه تروبا را که دوست صمیمی او بود شنید که وی را از شکستن اعضای تن خود ملامت میکرد.

بناچار خاموش نمیتوانم ماند؛ ولی ناراحت میشوید اگر در میان گفتار خود گاه بگاه مکثی کنم[1].

من آن کسم که هر دو کلید دل «فدریگو» را در اختیار خویش گرفتم[2] و آنها را با چنان ملایمت چرخاندم و بستم و گشودم

که تقریباً جملهٔ دیگر کسان را از نهانخانهٔ دلش بیرون راندم؛ و چندان بدین وظیفهٔ پر افتخار خویش وفادار بودم که درین راه هم خواب و هم توان از کف دادم.

اما آن روسپی که هرگز دیدگان بی آزرم خویش را از کاخ قیصر[3] بر نگرفت، آن مایهٔ فنای نوع و فساد دربارها[4]،

۱ــ اشاره بدانکه باید میان هردونفس ازجای‌شکستگی‌شاخه خون‌بیرون‌آید.

۲ــ روحی که سخن میگوید پیردلاوینیا Pier della Vigna صدر اعظم مقتدر امپراتورفردریك دوم است (رجوع شود به صفحهٔ۱٤۷شرح۳). وی در۱۱۹۰متولدشد، ومدت بیست سال از۱۲۲۷تا۱۲٤۷با اقتدارتمام حکومت کرد ودرهمهٔ این مدت مورد اعتماد امپراتوربود، ولی درین سال‌ناگهان‌مغضوب شد وبه تهمت خیانت بزندان افتاد واندکی بعد بفرمان امپراتور ازدوچشم کورشد ودوسال پس‌ازآن برای اینکه بیش از آن عذاب نبیندخودکشی کرد. پیردلاوینیاازحامیان مکتب‌شعرسیسیل‌بود که‌ازطریقه‌ای پراستعاره وبپیچیده نظیرآنچه دراشعارفارسی بسبك هندی معروف‌است پیروی میکرد. بدین جهت قسمت اول گفتهٔ اودراینجا با همان روش مغلق ادبی بیان شده، ولی پس از آن، یعنی‌وقتیکه وی اززبان دل خود حرف میزند، سبك سخن گفتنش ناگهان ساده وبی پیرایه میشود.

اصطلاح «کلیددار» عادتاً دربارهٔ پاپ که بنمایندگی‌عیسی‌کلید داربهشت‌درروی زمین است بکارمیرود، ومفهوم این عبارت اینست که «من نسبت به فردریك‌همان‌وضعی را داشتم که پاپ نسبت بخداوند دارد».

۳ــ قیصر: اشاره به فردریك دوم که رسماً عنوان قیصرامپراتوری مقدس ژرمن را داشت. این عنوان بطورکلی شامل هردو پادشاه وامپراتوری میشود که بخواهنداو را «بزرك» بشمارند.

٤ــ روسپی ... مرگ نوع بشر ... مایهٔ فساد دربارها: تعبیرات مختلفی‌است که از حسد شده است.



دلها را علیه من بر افروخت؛ و بر افروختگان شاه را [1] چنان برافروختند که شیرینی جلال من جای خود را بتلخی سوگواری سپرد. روح من در عالم مناعت خویش، بدین پندار که با دست مرگ از سرافکندگی خواهد رست مرا که آدمی دادگستر بودم به بیدادگری بخویش واداشت [2].

اما بدین ریشه‌های نورسته [3] سوگند که هرگز دست از آن ایمانی که میبایست بخداوندگار بزرگوار خود داشته باشم، برنداشتم.

واگر یکی از شما دو تن بروی زمین باز گردد، بیاد داشته باشد که از نام نکوی من که هنوز سر از ضربت حسد بر نداشته است جانبداری کند».

شاعر لحظه‌ای درنگ کرد و آنگاه مرا گفت: «اکنون که وی خاموش‌شده وقت را بیهوده تلف‌مکن، اما اگر مایل‌باشی، باز باوی سخن بگوی و هرچه میخواهی بپرس.»

ومن بدو گفتم: «تو خود هر چه را که مطبوع طبع من میپنداری از وی بخواه، زیرا خود چنان برحم آمده‌ام که یارای پرسش ندارم.»

آنگاه، وی از نو چنین آغاز کرد: «ای روح زندانی، که بحق

---

۱ ـ اشاره به‌فردریك دوم. درمتن بجای‌شاه «اوگوستو» آورده شده که‌در حقیقت لقبی برای شاه است

۲ ـ یعنی باعث شد که خودم رابکشم

۳ ـ ریشه های نورسته: Nuove radici؛ اشاره بدانکه بیش از مدت کمی از روئیدن آنها نمیگذرد، زیرا دراین تاریخ فقط پنجاه و یکسال از مرگ پیرودلاوینیا میگذشته است. این اصطلاح را میتوان «ریشه های نوین» نیز معنی کرد و آنرا اشاره به غرابت این ریشه ها، یعنی به نوع خاص آنها دانست که درجنگلهای دیگر دیده نمیشود

باید آنچه را که خواستی از صمیم دل بتو دهند. لطف کن و بما بگوی که چسان روح آدمی با این ساقه‌های پر گره در میتواند آمیخت. و اگر میتوانی گفت بما بگوی که آیا هرگز روحی توانسته است خودرا ازقید چنین اعضائی برهاند؟»

ساقهٔ درخت نفسی سخت بر کشید، و هوائی کـه ازین راه وزید بصورت این گفته در آمد: «در پاسخ شما سخن کوتاه خواهم کرد.

چون روح شریر آن قالب خاکی را که با دست خویش از آن جدائی گزیده ترك گفته باشد، «مینوس» بگودال هفتمینش میفرستد.

و این روح درین جنگل فرود می‌افتد، اما پیشا پیش جائی خاص برایش معین نمیشود[1]. لاجرم درهمانجا که تصادفاً برزمین افتاده است چون دانهٔ گندمی تند روی، ازدل خاك میروید.

و رشد کنان ساقه‌ای و بعد درختی وحشی میشود؛ «آرپی‌ها» از برگهای آن تغذیه میکنند تا هم او را بدرد آرند و هم دریچه‌ای بر روی این درد بگشایند[2].

ما نیزچون دیگران بجستجوی کالبدهای خویش باز خواهیم آمد، اما هیچیك دوباره بقالب خود باز نخواهیم گشت، زیرا معقول نیست که آدمی آنچه را که خود از خویش گرفته است باز ستاند.

۱ ــ یعنی: چون روح آدمی که خود کشی کرده ازقبول مقررات خداوندی در روی زمین سرپیچی کرده و خود را بدست بی‌قانونـی سپرده است، درینجا این روح محکوم بدان است که هیچ قانونی ازاو حمایت نکند و سرنوشتش صرفاً تابع اتفاق و تصادف باشد.

۲ ــ یعنی: روح میتواند از راه این زخمی که باعث رنج اوست زبان بگشاید و ناله کند وراه تسلائی بیابد. درواقع اشاره بدانست که خود کشی هم باعث رنج است، وهم راهی برای پایان رنج ها بدست میدهد.

بناچار این کالبدها را بدین‌جا خواهیم کشانید تا درین جنگل محنت‌زا ، هریك از آنها از درختی که روح دشمن او در آن خانه دارد فرو آویزد[1] . »

همچنان نظر بدرخت دوخته بودیم و می‌پنداشتیم که باز باما سخن دارد ، اما بناگهان غوغائی بر خاست که سخت بشگفتمان افکند ،

چنان بود که کسی صدای نزدیك شدن گرازی را که شکارچیان سر در دنبالش نهاده‌اند بشنود و از جای خود گوش به سر وصدای حیوان و ساقه‌های درخت دهد .

و دوتن از آنان را دیدیم که از جانب چپ ما سر بر آوردند . سراپا برهنه بودند و تنی مجروح داشتند ، و چنان سخت میگریختند که شاخه‌های بهم پیچیدهٔ درختان را در هم میشکستند .

آنکه جلوتر بود نعره میزد که : « ای مرگ ، بشتاب ، بشتاب و بیا ! » و آن دیگری ، که گوئی می‌پنداشت که بسیار عقب مانده است ، بانگ میزد :

« لانو ، در زور آزمائی های « توپو » چنین چالاك نمیدویدی ! »[2]

۱ـ یعنی درروز رستاخیز همهٔ ارواح بدرون قالبهای زمینی خود باز میگردند، بجز ارواح کسانیکه خودکشی کرده‌اند ، واین کالبدها فقط بشاخه های درختان این جنگل آویخته خواهند شد . ــ « روح دشمن » یعنی روحی که دشمن جسم خود بوده وآنرا نابود کرده است .

۲ ـ Lano . لانو ، معروف به لانو دا سیه‌نا (اهل Sienna) که در جنك توپو Toppo (که دانته بدان اشاره میکند) میان سیه‌نی‌ها وآرتینی‌ها (درسال ۱۲۸۷) خودرا بمیان دشمنان افکند تا باستقبال مرگی محتوم رفته باشد ، و گفتهٔ آنکس که او را دنبال میکند این‌معنی‌را میدهد که : پس‌چرا درمیدان جنك توپو فرار نمیکردی ؟ برخی ازمفسرین بالعکس معتقدند که وی درآن میدان راه فرار درپیش گرفته . درین صورت گفتهٔ فوق این معنی‌را میدهد که : تو حتی‌ازآنوقت هم تندتر فرارمیکنی . ظاهراً نظراول بحقیقت نزدیکتراست .

و شاید چون نفسش بند آمده بود، خودرا با بوتهٔ خاری در آمیخت.

پشت سر آن دو، جنگل پر از ماده سگانی سیه فام بود که چون تازیهای از بند رسته، حریصانه میدویدند.[1]

سگان دندان در تن آن کس که بر زمین نشسته بود فرو بردند و تکه تکه اش کردند و آنگاه این قطعات دردکش را بدندان گرفتند و رفتند.

وراهنمای من دستم را گرفت و بنزد بوتهٔ خار که از راه شکستگیهای خونین خود گریهٔ بیحاصل سر داده بود، برد.

بوته میگفت: «ای جاکوموداسنت آندرئا[2]، چه سودت کرد که بپشت من پناه جستی؟ مگر مرا سهمی در زندگانی تبهکارانهٔ تو بود؟»

استاد من کنارش ایستاد و گفت: «تو کیستی که با خون خود، و ازراه این همه شکستگیها که بر تن داری چنین دردمندانه سخن میگوئی؟»

و او بما گفت: «ای ارواحی که بدینجا آمده‌اید تاشاهدآن رفتار ناشایستی شوید که مرا از برگهای خود عاری کرد[3].

این برگها را در پای این بوتهٔ بینوا گرد آرید، زیرا من اهل آن

---

۱ ــ ماده سگان سیاه، اشاره به‌طلبکاران که پیوسته دردنبال بدهکارند. در معنی، اشاره به پریشان خیالی واضطرابیکه دائماً اینان را نگران میدارد

۲ ــ Giacomo da Sant' Andrea، یکی ازاهالی شهر پادوا Padova که به‌ولخرجی فراوان شهرت داشت. چنانکه یکبار که عده‌ای ازبزرگان شهربعنوان میهمان بخانهٔ ییلاقی او وارد میشدند، تمام خانه‌های روستائیان وکارگران ده خود را بعنوان چراغانی آتش زد. وی درسال ۱۲۳۹ بدست مخالفین بقتل رسید

۳ ـ هویت این روحی کـه بگناه خودکشی بدینجا آمده صریحاً ذکر نمیشود، ولـی غالب مفسرین دوزخ این اشاره را مربوط به قاضی معروفی بنام لوتودیلی آیلی Lotto degli Agli دانسته اند.

شهری بودم که مقام حامی اولین خویش را به « معمد » سپرد[1] ، و لاجرم آن سرپرست نخستین

با فنی که خاص اوست پیوسته این شهر را اسیر فلاکت خواهد داشت ، و اگر بخاطر بقایای چندی که هنوز درپل آرنو[2] از او بر جای مانده نبود ،

مردمان این شهر که آنرا از نو برفراز ویرانه های باز مانده از آتیلا پی‌افکندند کاری عبث کرده بودند[3] .

من آن کسم که خانهٔ خود را برای خویش داری کردم[4] . »

۱ ــ اشاره بشهرفلورانس. شهرهای‌اروپائی، عموماً یکی‌ازمقدسین‌را حامی و سرپرست خود میشمارند. حامی اولیهٔ فلورانس در دورانی که هنوزاین‌شهر آئین‌مسیح را نپذیرفته بود مریخ خدای جنگ بود، ولی پس از استقرار مسیحیت شهر فلورانس خودرا تحت حمایت یحیی معمد (San Giovanni Battista) قرارداد. این همان پیشوای مقدسی است که مردمان رادر رود ارن تعمید داد واعلام کرد که ظهور مسیح نزدیك است ؛ وی پیغمبر قبیلهٔ معروف صبی‌است که دربین‌النهرین و جنوب ایران بسرمیبرند.

۲ ــ پل آرنو Arno ، نام قدیمی پونته وکیو Ponte Vecchio درفلورانس است. درزمان رومیان مجسمهٔ بزرگی ازخدای جنك در مدخل این‌پل برپا بود که در دوران حملهٔ توتیلا ، سردار وحشی استروگت ، خراب شد وبرودخانهٔ‌آرنو افتاد. در دورهٔ مسیحیت مردم بجای معبد مریخ کلیسائی برای یحیی‌معمد ساختند. ولی‌چون غیبگویان گفته بودند که تاوقتی که مجسمهٔ مریخ برجای نخستین خود قرارنگرفته‌باشد فلورانس آباد نخواهدشد ، این مجسمه را از رودخانه بیرون آوردند ودرمحل اولیهٔ آن نصب کردند ، تاآنکه درسیل بزرك سال ۱۳۳۳ بکلی از میان رفت،

۳ ــ ظاهراً دانته آتیلا سردار وپادشاه معروف هون هارا با توتیلا Totila سردار استروگت‌ها که قبیله‌ای آریائی بودند وازاسکاندیناوی بجانب امپراطوری‌روم سرازیرشده بودند عوضی گرفته است ، زیرا شهر فلورانس بدست توتیلا ویران شد ، نه آتیلا ، که بسیار شهرهای دیگرشمال ایتالیارا خراب کرد. عقیدهٔ خرافی مردم این بود که مریخ بانتقام آنکه اورا ازسرپرستی شهر فلورانس خلع کرده اند این شهررا برای همیشه بدست جنگهای‌داخلی وخارجی سپرده‌است.

٤ ــ یعنی : خودم را درخانهٔ خویش بدارآویختم. یقین است که اشاره واقعی دانته درینجا به اختلافات داخلی احزاب ودسته های سیاسی فلورانس درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم است.

سرود چهاردهم

طبقهٔ هفتم دوزخ: تجاوزکاران

منطقهٔ سوم: متجاوزین به خداوند

گروه اول: کفرگویان

قسمت سوم از طبقهٔ هفتم، خاص دوزخیانی است که بجرم تعدی بخداوند وحقوق او بدین حلقه آمده‌اند. این محکومین بطور کلی به دستهٔ مختلف تقسیم میشوند: متعدیان بذات خداوند (کفرگویان)؛ متعدیان به «طبیعت» که یکی ازمظاهر ذات خداوندی است (لواط ـ کنندگان)؛ متعدیان بفن و صنعت که ویرژیل آنرا قبلا زادهٔ طبیعت و نوادهٔ خداوند نامیده است (رباخواران). دربارهٔ هریك ازین سه در حواشی این سرود وسرودهای بعد توضیحات کافی داده‌شده است.

عذابگاه این هرسه دسته دشت سوزان وخشکی است که دائماً بارانی آتشین برآن فرومیبارد. در زیر این باران آتش، ودر روی شنهای سوزان، دستهٔ کفرگویان خفته ودستهٔ رباخواران نشسته‌اند ودستهٔ لواط کنندگان باشتاب درحرکتند. بدیهی است این دشت سوزان وباران آتش‌مثل همیشه دراینجا جنبهٔ تمثیلی دارد: دشت خشك مظهر بیحاصلی وعقیمی است که وجه مشترك زندگانی این هرسه دسته است، زیرا این زندگی صرف اموری شده که هیچکدام برکتی نداشته وحاصلی نداده‌اند: اهل لواط از تولید مثل خود داری کرده‌اند، اهل ربا پول رادر راهی که جنبهٔ تولیدی نداشته بکار انداخته‌اند. کفرگویان نیز وقت خویش را صرف کار منفی و تخریبی کرده وآنرا علیه سرچشمهٔ برکت وتولید صرف کرده‌اند. باران آتش که مظهر خشم الهی است عکس‌العمل روش ایشان بشمار میرود، زیرا باران که قاعدتاً باید مایهٔ باروری وبرکت باشد، دراینجا خشکی وبی برکتی همراه میآورد.

در قسمتی ازاین سرود اشاره به پیرمرد جزیرهٔ کرت میشود که برجسته ترین قیافهٔ سمبولیك دوزخ دانته است و وجود او حیات بشر را، از عصر طلائی معصومیت و صفا تا دوران قرون وسطائی تجسم میدهد. در بارهٔ این پیرمرد که هرچهار رودخانهٔ دوزخ از اشکهای او سرچشمه گرفته‌اند، درحواشی این سرود توضیحات کافی داده شده است

سرود چهاردهم

علاقهٔ من به زادگاهم مرا بتأثر در آورد[1] و واداشت تا برگهای
پراکنده را گرد آرم و آنهارا بدان کس که زبان در کشیده بود بازدهم.
سپس بدان حدی رسیدیم که منطقهٔ دومین را ازسومین جدا میکند،
و درآنجا خودرا باطریقهٔ موحشی از اجرای عدالت مواجه یافتیم.

برای آنکه این مشهودات تازه را چنانکه باید شرح دهم، میگویم
که ما بزمینی بایر رسیدیم که هرگونه رویندهای را از بستر خود طرد
کرده‌بود.

جنگل محنت زا این زمین را چون تاجی در میان گرفته بود،
همچنانکه گودال شوم، خود جنگل را در میان داشت. آنجا کنار کنار
رفتیم وایستادیم[2].

این‌منطقه شنزاری خشك ودرهم فشرده بود که با آن شنزاری که
پیش ازین «کاتن» درنوردیده بود تفاوتی نداشت[3].

ای انتقام الهی! چقدر در نظر آن کس که بخواند که در آن وقت

---

۱ ــ اشاره بدانکه روح دوزخی ساکن این درخت روح یك فلورانسی بوده است.

۲ ــ a randa a randa، یعنی بطوریکه نه در جنگل بودیم و نه در شنزار.

۳ ــ Cato (به‌لاتینی کاتون Caton) سردار رومی که درسال ٤٧ پیش‌ازمیلادمسیح بازماندهٔ سپاهیان پمپئوس کنسول وسردارمعروف رومرا که ازسزارشکست خورده‌بودند بافریقا برد وازصحرای لیبی گذرانید وبسرزمین‌مراکش(نومیدیا) که تحت فرمانروائی یوبا Juba بود رسانید. بنابراین مفهوم‌این گفته اینست که این‌منطقه‌ازدوزخ بی‌شباهت به شنزارخشك ووحشی شمال افریقا نبود.

من باچشمان خود چه ها دیدم ، رعب انگیز خواهی آمد !

گله هائی بیشمار از ارواح برهنه تن را دیدم که با تلخی بسیار میگریستند وهر جمعی از آنان پیرو قانونی خاص مینمودند :

برخی از پشت بر زمین افتاده بودند و برخی چندک زده بودند ؛ بعضی نیز بی وقفه و آرامشی راه میرفتند .

آنها که بدور حلقه در گردش بودند تعدادی بیش داشتند . و آن عذاب کشانی که نشسته یا خفته بودند از لحاظ شمارش کمتر بودند ، اما از فرط رنج ناله‌هائی سخت‌تر بر میکشیدند .

بر سراسر این شنزار اخگرهای درشت آتشین همچون برفی که بی‌وزش بادی بر کوهستان[1] ببارد آرام آرام فرو میریخت[2] .

همچنانکه اسکندر در نواحی گرم هندوستان بارانی از شعله های آتش دید که برسر سپاهیانش فرو بارید واین شعله‌ها تاروی زمین کشیده شد[3]

و لاجرم سربازان خود را فرمود که زمین را لگد کنند تا این اخگر ها از هم جدا آیند و بهتر خاموش شوند ،

۱ــ دراصل چنین است : «که برآلپ ببارد»ــ ولی آلپ دراینجا بعنوان اسم خاص نیامده است ومعنی‌کلی کوهستان را دارد

۲ــ دانته دراین مورد ازتورات الهام گرفته است که در آنجا مردم دو شهر سدوم و عموره بجرم لواط بهمین صورت در معرض باران آتش قرارگرفتند (تورات ، سفر پیدایش ، باب نوزدهم) : « آنوقت خداوند باران گوگرد وآتش‌برسدوم وعموره فروبارید

۳ــ اشاره بنامه‌ایکه اسکندرازهندوستان به ارسطونوشته بود . منتها دراصل این نامه نوشته شده که سپاهان او از روی برف گذشته‌اند نه ازروی آتش ، وظاهراً اشتباه اصلی ازآلبرتوس ماگنوس معروف است که این نامه را در کتاب خود بدین صورت نقل کرده ، وقطعاً منبع دانته همین‌نوشتهٔ آلبرت کبیربوده است

سرود چهاردهم

این آتش جاودان نیز، بهمین سان فرو میریخت ودانه های شن را چون فتیله‌ای که باچخماق آشنا شده باشد آتش میزد تا درد و رنج این دوزخیان را افزون کرده باشد.

دستهای مضطر که پیوسته میکوشیدند تا راه را بر سوختگیهای تازه ببندند، سر گرم رقصی شوم بودند که باا‌ندک وقفه‌ای همراه نبود.

چنین آغاز سخن کردم: «ای استاد، تو که بر هرمانعی جز بر آن شیاطین سر سخت که راه دروازهٔ شهر را بر ما بستند فائق آمدی، بگو:

این بزرگ مردی که پنداری آتش سوزان را بچیزی نمیگیرد و چنان بی‌اعتنا و سر کش بر زمین خفته است که باران آتشین مقهورش نمیکند [1]، کیست؟

وآن‌مرد، که دریافت که احوال اورا از راهنمای خویش میپرسم، خود بانگ زد: «در زندگانی چنین بودم، در مرگ نیز چنینم.

«جووه [2] را بگوی که‌هر چه بخواهد آهنگر خویش را، که وی درعالم خشم خود از او صاعقه‌ای هستی سوز گرفت و در واپسین روز

---

۱ ـ اشاره به Capaneo که نام اوازدکی بعد خواهد آمد. کاپانئوس Capaneos در افسانهٔ خدایان یونان یکی‌ازهفت پادشاهی بود که شهرتبرا درمحاصره گرفتند. درین پیکار وی‌بخدای خدایان کفر گفت ونسبت بدو خیره سری کرد، وخدای خدایان ویرا پیش از آنکه کفر گوئیش بپایان رسیده باشد درصاعقهٔ خشم خود بسوخت وخاکستر کرد.

۲ ـ Giove، نام ایتالیائی ژوپیتر (زئوس Zeus یونانیان وپوپیتر Jupitar رومیان): خدای خدایان

زندگانی من بر سرم فرود آورد، از کار بفرساید[1]

و دیگر کارگران خویش را یکایک در « مونجیبلو » در کورهٔ سیاه آهنگری بکار کشد و همچون گرما گرم پیکار«فلگرا»[2] نعره بردارد که: - ای وولکانوی مهربان، بکمکم بیا! بکمکم بیا!

و با تمام نیروئی که دارد مرا آماج تیرهای خویش کند، اما بهر حال شاد از آن نمیتواند شد که انتقام خویش را از من ستانده است. »

در پاسخ او راهنمای من با چنان حرارتی بسخن پرداخت که هرگز نظیرش را در او ندیده بودم؛ و گفت: «ای «کاپانئو». بهمین جهت که غرور تو سر فرود نمی آورد،

تو در معرض کیفری سخت‌تر قرار داری، زیرا هیچ عذابی بیش از همین خشم تو رنجی شایستهٔ سر سختی تو نمیتواند بود. »

۱ - بنا به میتولوژی یونان، هفائیستوس (وولکانوی Vulcano رومیان)، خدای صنعت و آهنگری، کارگاه خودرا کوه اتنا Etna درجزیرهٔ سیسیل قرارداده بود و در آنجا کارگران بیشمار زیر فرمان خود داشت که کوکلوپ ها Cyclopus خوانده میشدند. مرکز ایشان دراین کوه، جائی بنام مونجیبلو Mongibello بود (این نام که بعدها بدین کوه داده شده از کلمهٔ عربی جبل گرفته شده است) . خدای خدایان هنگامیکه میخواست انسان یا خدا یا غول گستاخی رادرآتش خشم‌خود بسوزاند، یکی از صاعقه های خدای صنعترا از او میگرفت. واشارهٔ دانته بدین نکته است.

۲ - در میتولوژی یونان، تیتان ها Tianos یعنی غولان افسانه‌ای که نخستین فرمانروایان جهان بودند و بدست زئوس خدای خدایان مغلوب شده بودند، یکبار در درهٔ فلگراس Flegras در ناحیهٔ Tessalonia تسالونیای یونان گردآمدندواز آنجا بکوه‌المپ مقرحکمروائی خدای خدایان و ارباب انواع دوازده گانه حمله ور شدند. درین نبرد، خدای‌خدایان صاعقه‌های بسیار راکه رب‌النوع صنعت‌بدو داد برسرایشان فروبارید و آنهارا تارومار کرد. دانته در دوزخ این افسانهٔیونانی‌راباماجرای عصیان شیطان بخداوند ورانده شدن او ازآسمان در آمیخته واز لحاظ تمثیلی این هردو را مظهر عصیان گناه وشکست آن شمرده است



کله‌هائی بیشمار ازارواح برهنه تن را دیدم که برسرآنها اخگرهای درشت‌آتشین فرو میریخت . (صفحهٔ ۲۰۵)

سرود چهاردهم

سپس باحالتی آرامتر بسوی من بر گشت و گفت: «وی یکی از هفت پادشاهی است که شهر «تبه» را در محاصره گرفتند[1]؛ و او در آنوقت نشان داد، وهمچنان نشان میدهد

که خدای را تحقیر میکند وچنین مینماید که اورا از ارجی چندان نمیگذارد؛ اما چنانکه وی را گفتم، غیظ وخشم او خود زیوری شایستهٔ دل اوست.

اکنون در پی من آی، وهشدار که پای بر شن سوزان مگذاری و هر دوپا را پیوسته در جانب جنگل داشته باشی.»

خاموش، بمکانی رسیدیم که در آن جویباری بسیار کوچك از دل جنگل بر میآمد که هنوز یاد رنگ خونینش مرا بلرزه میآورد.

وچنان ازمیان شنها سرازیر میشد، که گوئی آن جوئی بود که از «بولیکامه» بر میآید و روسپیان هریك حصه‌ای از آبش را برمیگیرند[2].

بستر این جوی، وهردو جدارش، و نیز دولبهٔ بیرونین آن سنگ شده بود، واین بمن فهمانید که باید آنجا را برای گذر بر گزینم[3]

---

۱ ــ این محاصره ازطرف پولونیکس صورت گرفت که میخواست شهر را از تصرف برادرش اتئوکلس خارج کند (رجوع شود به سرود ۲۶ دوزخ).

۲ ــ بولیکامه Bulicame چشمهٔ آب معدنی معروفی درنزدیکی ویتربو Viterbo در ایتالیا. آب این چشمه بعلت آنکه منطقهٔ اطراف آن کوگردی است در بیرون آمدن اززمین جوشان است، وترکیب املاح معدنی که درآن است بدان رنگی قرمز میدهد. در روم قدیم طبق قانون یك‌ربع ازین آب بفواحش تعلق داشت، زیرا اینان اجازهٔ استحمام درحمامهای عمومی شهررا نداشتند. مجسمهٔ معروف ویتربو که در سال ۱۴۶۹ ساخته شده از این رسم کهن حکایت میکند.

۳ــ اشاره بدانکه بیرون ازاین دوکنارهٔ جوی، همه‌جا پوشیده ازشن سوزنده است.

« از هنگام عبور ما از آن دری که بر روی هیچکس بسته نیست[1] ، میان جملهٔ آن چیز ها که نشانت دادم ،

هنوز دیدگان تو چیزی جالب تر ازین جویبار که جملهٔ شراره‌ها و اخگرها را درخود خاموش میکند ندیده‌اند » .

چنین بود سخنان راهنمای من ؛ و لاجرم از او خواستم که آن مائده را که خود میل خوردنش را در من پدید آورده بود از من دریغ ندارد[2] .

پس وی گفت : « درمیان دریا[3] ، سر زمینی‌است ویران که « کرت » نام‌دارد وروز گاری جهان درزیر نگین پادشاه‌آن درپاکی وصفا میزیست[4] .

دراین‌جزیره کوهستانی است بنام «ایدا»[5] که پیش‌ازین رودخانه‌ها و درختان ، خرمی بخش آن بودند و اکنون متروك مكانی بی آب و درخت است .

زمانی « رآ » این کوهستان را بر گزید تا گهوارهٔ امنی برای پسرش شود ، و برای اینکه این پسر را نیکوتر پنهان کرده باشد .

١ ــ دروازهٔ جهنم (رجوع شود به صفحهٔ ٣٣) ــ دربن‌جا ویرژیل سخن میگوید

٢ ــ یعنی : مشکلی‌راکه خود برایم پیش آورده بود ، حل کند

٣ ــ دریای مدیترانه

٤ ــ کرت Creta جزیرهٔ معروف مدیترانه ، درجنوب یونان‌ــ پادشاه کرت : زحل Cronos که طبق میتولوژی یونان ، پیش‌از آنکه خدایان بدنیا آیند یعنی‌در « عصر طلائی » پادشاه جزیرهٔ کرت بود .

٥ ــ ایدا Ida کوهستان معروف جزیرهٔ کرت .

سرود چهاردهم

فرمان داد که بهنگام گریهٔ کودك سروصدای بسیار کنند[1].

در دل این کوهستان، پیر مردی ستبر ایستاده که پشت به «دمیاط»

دارد وچنان به روم مینگرد که گوئی این شهر آئینهٔ اوست[2]،

سرش از زرناب ساخته شده و بازوان وسینهاش از سیم خالص، و

بقیهٔ بدنش، تاآنجا که تن بدوشاخه میشود ازمفرغ.

واز آن جا بپائین او را از آهن بی غش ساختهاند، بجز کف

پای راستش که از گل پخته است، و او بدین پا بیش از آن پای دیگر

تکیه میکند[3].

۱ـ رئا Rea ، در افسانهٔ خدایان زن «کرونوس» و مادر ژوپیتر (زئوس) خدای خدایان بود کرونوس (زحل) میدانست که یکی از فرزندانش بر او عصیان خواهد کرد و جایش را خواهد گرفت ، بدین جهت تمام بچههای خویش را بمحض تولد آنها میبلعید . هنگام تولد زئوس Zeus مادرش «رآ» سنگی را بشکل بچه درآورد وقنداقش کرد و کرونوس سنگ را خورد . آنگاه «رآ» کودك نوزاد را در کوه «ایدا» پنهان کرد وجمعیازندیمههای خود راکـه Coryantes نام داشتند واداشت که هروقت بچه خواست گریه کند سروصدا براه اندازند تا کرونوس متوجه وجود کودك نشود و بدین ترتیب بود که زئوس بزرك شد وپدرش را از تخت خدائـی فرودآورد . دریونان کهن رقص مذهبی معروفی بنام «کورواتتاها» وجود داشت که درآن حرکات مختلف این ندیمه هـا برای جلوگیری از رسیدن صدای بچه بگوش پدر اونمایش داده میشد.

۲ ـ دامیاتا «Damiata» . بندر «دمیاط» درشمال مصر نزدیك اسکندریه، که از لحاظ جغرافیائی درمشرق جزیرهٔ کرت واقع شده ـ بنابراین مفهوم این جمله اینست که این مرد پشت بمشرق و رو به مغرب (روم) کرده است (چنانکه گوئی روم آئینهٔ اوست).

۳ ـ این «پیرمرد قوی هیکل» برجسته ترین قیافهٔ «سمبولیك» دردوزخ دانته است و مظهر کلی بشریت بشمار میرود اصل فکر، بیقین از تورات گرفته شده (کتاب دانیال نبی، باب دوم) که در آن نبوکدنصر پادشاه آشور خواب عجیبی میبیند وتعبیر آنرا ازمعبرین کلده وآشور خواستار میشود وبالاخره دانیال نبیمشکل اورا حل میکند . درین باره در تورات عیناً چنین آمده است : «. . . تو ای پادشاه میدیدی . واینك تمثال عظیمی بود ، واین تمثال بزرك که درخشندگی آن بینهایت و منظرهٔ آن هولناك بود پیش روی تو برپاشد ـ سراین تمثال از طلای خالص وسینه و

بقیه درصفحهٔ بعد

هریك از اعضای تنش، بجز آن قسمت زرین، شکافی دارد که
از آن قطره های اشك بر میآید، و همین اشکهایند که این مغاره
را پدید آورده‌اند.

درین دره، اشکها از سنگی بسنگی سرازیر میشوند، و رودخانه‌های
«آکرونته» و «استیجه» و «فلجتونتا» را تشکیل میدهند[1]، و آنگاه
این رودها از مجرائی باریك براه می‌افتند

تا بدان نقطه‌ای رسند که دیگر مسیرشان سراشیب نیست[2]، و در

بقیه ازصفحهٔ قبل

بازوهایش ازنقره وشکم ورانهایش از برنج بود — وساقپایش‌ازآهن وپایپایش قدری از آهن و قدری ازگل بود» بنابراین دانته ایـن صورت را از تورات گرفته، و باتغییر مختصری دراین‌جا آورده، ولی برای‌آن مفهوم وتعبیری غیراز آنچه در تورات آمده قائل شده است — این «پیرمرد درشت اندام» دراینجا مظهر بشریت واجزاء مختلف بدن اوهریك نمایندهٔ یك‌دوره از تاریخ جهانند. سر وی که از زر ناب ساخته‌شده، مظهر عصر طلائی گذشته، یعنی دوره‌ای است که هنوز بشر مرتکب گناهی نشده بود و «عصربیگناهی» بشمار میرفت (این لقبی است که اویدیوس در کتاب معروف خود «استحالات» بدان دوره داده است). قسمت نقره ای و قسمت مفرغین نمایندهٔ دوره هـای تدریجی انحطاط و سقوط بشریتند. دو پـای راست وچپ پیرمـرد، نمایندهٔ «امپراطوری مقدس روم وژرمن» (پای آهنین) و «کلیسای کاتولیك روم» (پای سفالین) هستند. این پای دومی، پایه‌ای سست تر دارد، وباوجود این «پیرمرد» بیشتر برروی آن تکیه کرده است. — اشکهای پیرمرد مظهر خطاها و گناهان بشرند، بدین جهت است که این قطرات اشك ازتمام قسمتهای بدن او جریان دارد، بجز از قسمت سرش که نمایندهٔ عصرطلائی یعنی‌دوره ایست که هنوز گناهی درآن صورت نگرفته بوده است. این اشکها از کوهستان سرازیر میشوند (اشاره به سقوط وانحطاط) و آنگاه بصورت جویباری درمیآیند تا بعد تشکیل رودخانه های دوزخ (رودهای گناه) بدهند. قرارگاه این پیرمرد وطرز ایستادن او نیز مفهوم «سمبولیك» خاص‌دارد، وی در جزیرهٔ کرت، یعنی در محلی که تقریباً نقطهٔ اتصال هرسه قارهٔ آسیا و اروپا و افریقا بشمار میرود (ودر این‌جا مفهوم مرکزیت‌زمانی را دارد) ایستاده، پشت‌به‌مشرق (مظهر «گذشته» ازنظرزمان وزادگان اولیهٔ مذاهب ازنظرمکان) ورو به‌مغرب (مظهر آینده» ازنظرزمان، و کلیسای کاتولیك ازنظر مکان) کرده است. علت آنکه پائی که مظهرحکومت پاپ است از گل وخاك ساخته شده، اینست که بنظردانته دستگاه پاپ استحکام وقدرت‌کافی برای حکومت جهانی ندارد.

۱ — سه رودخانهٔ دوزخ.

۲ — یعنی: به‌طبقهٔ آخر دوزخ میروند که درآن‌سراشیبی جهنم بپایان‌میرسد.

آنجاست که «کوچیتو»[1] را پدید میآورند، و تو خود خواهی دید که این

چگونه مردابی است، لاجرم اکنون از آن سخنی نگوئیم.»

ومن بدو گفتم: «اگر این جویبار بدین صورت که گفتی از دنیای

ما سر چشمه گرفته باشد، برای چه تنها در اینجایش بچشم میتوان دید؟»

و او بمن گفت: «میدانی که این مکان شکلی مدور دارد، و تو

با آنکه در سیر نزولی خویش، پیوسته رو بجانب چپ راهی بس دراز

پیموده ای،

با این همه، هنوز محیط حلقه را سراسر در نور دیده‌ای؛ لاجرم

اگر چیزی تازه بینی نباید که شگفتت آید»

و من باز گفتم: «استاد، پس «فله جتونتا»[2] و «لته» کجایند؟ که

تو از یکی اصلا سخن نگفتی، و از آن دیگری گفتی که از این باران

اشك پدید آمده است.»

جوابم داد: «شك‌مدار که جملهٔ پرسشهای ترا با گوش دل میشنوم،

اما قاعدتاً باید دیدار این آب جوشان قرمز فام یکی از این دواشکال

ترا حل کرده باشد[3]؛

۱ـ کوچیتو Cocito ـ (به لاتینی کوسیتوس Cocytus)، پائین‌ترین رودخانه‌های دوزخ، که شیطان اعظم در وسط آن جای دارد (رجوع شود به سرود های ۳۲، ۳۳ و ۳۴ دوزخ)

۲ ـ Flegetonta، بمعنای رودخانهٔ جوشان یا جوشش آب قرمزرنك. نام این رود که دانته آنرا یکی ازرودهای چهارگانهٔ دوزخ دانسته از کلمهٔ یونانی فلگوس گرفته شده، بدین جهت برخی از مفسرین دانته ویرا بخطا آشنا بزبان یونانی دانسته‌اند

۳ ـ یعنی این رود فله جتونتا یکی از آن دو رودخانه‌ایست که مورد

لته[1] را نیز بچشم خواهی دید. ولی آنرا بیرون از این غرقاب در آنجا خواهی یافت که ارواح، پس از تطهیر از آلایش گناهی که از آن توبه کرده‌اند، برای غسل بدان خواهند رفت.»

آنگاه گفت: «اکنون وقت است که از جنگل دور شویم. هش دار که درست درپی من قدم برداری. زیرا در راه ما از حاشیه های باریک و آتش نگرفته، راهی پدید میآید که بر بالای آن جملهٔ شراره ها خاموش میشوند.»

---

۱ ـ Letè نام رودخانه‌ای در میتولوژی یونان، که هر کس جرعه‌ای از آب آنرا بخورد گذشته را فراموش میکند. در کمدی‌الهی رود لته همین‌مفهوم رودفراموشی را دارد. بهمین جهت است که در دوزخ کسی حق فراموش کردن گذشته را ندارد. گفتهٔ ویرژیل که بعدها رود را خواهی دید اشاره بدان وقتی است که این دو نفر از دوزخ گذشته و وارد برزخ شده باشند که در آن‌باید خطاهای گذشته فراموش‌شود.

سرود پانزدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ: تجاوزکاران

منطقهٔ سوم: متجاوزین بخداوند

گروه دوم: اهل لواط

در طول کنارهٔ رود « فلجتونته » ، دانته وویرژیل آن‌قسمت را که خاص کفرگویان‌است درپشت سرمیگذارند وبقسمتی دیگرمیرسند که « اهل لواط » درآنجا در حرکتند . اینان در راه خود حق توقف ندارند، زیراجریمهٔ یك‌لحظه توقف آنها صد سال خفتن درروی ریگهای سوزان است. بدین ترتیب این دسته رامیتوان سرگردانان وآوارگان جاوید دوزخ خواند.

غالب این دوزخیان مردمانی هنرمند ومشهورند که دربین آنها شاعر، حکیم، سیاستمدار، فیلسوف واسقف میتوان یافت، ودانته باتعجب وناراحتی یکی ازاستادان عزیز خویش رانیز دراین جمع میبابد. اینان کسانی هستند که با همهٔ خردمندی مرتکب گناه لواط شده وازاین راه خودرا مستحق دوزخ کرده‌اند، وشایدجای‌تعجب باشد که در آن‌زمان، یعنی دردوران جنگهای صلیبی وطغیان احساسات مذهبی در اروپا این اندازه اهل لواط وجود داشته باشد.

سرود پانزدهم

اکنون در طول یکی از دو کنارهٔ سخت جویبار روانیم ، و بخاری که از جوی بر میخیزد بر فراز آن سایه‌ای پدید میآورد که هم امواج جوی وهم کرانه های آنرا از آتش مصون میدارد .

همچنانکه فلاماند ها ، میان « گویتسانته » و « بروجا » از بیم دراز دستی امواج سدهائی میسازند تا دریا را دور کنند[1] ،

وهمچنانکه مردم «پادووا» در طول رود « برنتا» برای حفظ شهر ها و کاخهای خویش ، پیش‌از آنکه « کیارنتانا » احساس گرما کرده باشد آهنگ سد سازی میکنند[2]

دراین رودخانه نیز چنین کرده بودند . با این تفاوت که استاد این

۱ ــ Fiamminghi تلفظ ایتالیائی « فلاماندها » ، مردم ناحیهٔ فلاندر (نیمهٔ شمالی بلژیك) ، که خودرا فلمینگ میخوانند ــ گویتسانته Guizzante نام ایتالیائی ویسانت Wissant بندر معروف ساحل دریای شمال ، نزدیك بندر فرانسوی « کاله »، که در قرون وسطی بندرگاه مهم وپر رفت و آمدی بود ــ بروجا Bruggia ، تلفظ ایتالیائی بروژ Bruges شهرمعروف بلژیك ، که درزمان دانته ازامروز بدریانزدیکتر بود ــ « بین ویسانت وبروژ » یعنی منطقه‌ای که میان دوحد غربی و شرقی فلاندر قرار دارد ، وطبعاً اشاره بخود ناحیهٔ فلاندر است که در ایتالیائی Eiandre خوانده میشود

۲ــ Padovani ، پادوئی‌ها ، اهالی شهرمعروف پادووا Padova درایتالیا ، در ایالت ونیز ، برنتا Brenta رودخانه‌ای در شمال ایتالیا ، که از پادووا میگذرد و بدریای آدریاتیك میریزد ــ کیارنتانا Chiarentana (بـه لاتینی کلارنتانا Clarentana) ، دوك نشین معروف ایتالیائی قرون وسطی که رود برنتا از اراضی آن سرچشمه میگرفت وامروزه کارینتسیا Carinzia نام دارد ــ « پیش از آنکه کیارنتانا احساس گرما کند » ، اشاره بدین است که براثر گرما برفهای کوهستانهای این ناحیه ذوب میشود وباذوب آنها رود خانهٔ برنتا طغیان میکند وبدین‌جهت مردم پادووا قبلا در کنار اینرود سدمیسازند تا علاج واقعه را قبل ازوقوع کرده باشند .

بنا، هر که باشد [۱]، سدها را نه بدان بلندا و نه بدان پهنا ساخته بود.

کم کم چنان از جنگل دورشده بودیم که دیگر، حتی اگر بپشت سر مینگریستم، آنجارا نمیتوانستم‌دید.

ودرین هنگام صفی از ارواح را دیدیم که درطول حاشیهٔ رود بسوی ما میآمدند، و هر یك از ایشان مارا بدان سان مینگریست که مردمان در هلال نو،

یکدیگر را در تاریك روشن شامگاهان مینگرند [۲]. و جملگی همچو خیاطی سالخورده که بسوراخ سوزن خود نظر دوزد، بدیدن ما مژگان بهم میزدند.

درین جمع که چنین بر اندازم میکردند [۳] یکی مرا بشناخت ودامنم رابگرفت وبانگ برداشت: «چه اعجازی»!

ومن، چون وی دست بسویم آورد، بدقت بچهرهٔ بریان شده اش نگریستم، وسوختگی صورتش مانع از آن نشد

که وی را بفراست بشناسم. لاجرم دست بسوی چهره‌اش پائین آوردم وپاسخ‌دادم: «سر برونتو، شمائید که اینجائید؟ [۴]»

۱ ـ یعنی: یاخداوند یاشیطان.

۲ ـ اشاره بدانکه درهنگام هلال (اول ماه قمری) شب تاریك استومردم ناگزیرند برای‌دیدن یکدیگر نزدیکترشوند وبادقتی بیشتر بهم نگاه کنند.

۳ ـ در متن چنین است: da cotal famiglia (درچنین خانواده‌ای).

۴ ـ Ser Brunetto Latini سربرونتولاتینی دانشمند وسیاستمدارفلورانسی قرن سیزدهم مسیحی (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۰ ـ ۱۲۹٤) که چندین‌سال سفیر فلورانس در دربارهای مختلف بودویکبار در۱۲۹۰ براثر پیروزی گیبلین هایعنی رقبای سیاسی‌خود مجبور بفرار ازفلورانس شد. اما در ۱۲٦٦ پس‌از پیروزی مجدد گوئلف ها بشهر خویش بازگشت ومقامات‌بلند یافت. وی مؤلف چندین کتاب مشهور است که از جملهٔ

بقیه در صفحهٔ بعد

و او گفت « پسرم ، بدت نیاید اگر « برونتو لاتینو » قدمی چند همراه تو واپس آید ودگر یارانش را براه خویش گذارد » .

بدو گفتم : « تا آنجا که در اختیار من است خود همین را از شما خواهانم ، و اگر مایل باشید که در کنارتان نشینم چنین خواهم کرد ، بشرط آنکه مصاحب من با چنین کاری موافق باشد ، زیرا من در اختیار اویم » .

وی گفت : « پسرجان ، هر کس از جمع ما که دمی بر جای ایستد ناگزیر باید صدسال پس از آن بر روی زمین خفته ماند ، و درزیر باران آتش از جای نجنبد .

لاجرم تو همچنان براه خویش رو ، و من در کنارت خواهم آمد وخواهم کوشید تا دست بر جامدات داشته باشم ، وآنگاه دو باره به یاران خویش خواهم پیوست که میروند وبر عذاب جاودان خود میگریند » .

دل آن نداشتم که پای از کنارهٔ جویبار بیرون نهم تا دوشادوش او روم ؛ اما سر بزیر افکنده بودم و حال آن کس را داشتم که با فروتنی در کنار کسی دیگر روان است .

و وی چنین آغاز کرد : « چه طالعی یا سر نوشتی تـرا پیش از

بقیه از صفحهٔ بعد

آنها Treaor (بزبان فرانسه) و Tesoretto (به زبان ایتالیائی) را باید نام برد کـه در حقیقت نوعی دائرةالمعارف علوم آن دوره بشمار میرود . غالباً بدلیل آنکه دانته ویرا استاد خطاب کرده اورا معلم دانته شمرده‌اند . اماظاهراً این خطاب‌استاد بیشتر صورت تکریم‌ویرا دارد . در تمام دوزخ ، دانته فقط بدونفر از دوزخیان بجای تو(Tu)، شما (Voi) خطاب میکند، که یکی‌ازآنها همین سربرونتو، ودیگری‌فاریناتا است (رجوع شود به سرود دهم دوزخ ، صفحه ۱۴۲) .



سر برونتو ، شمائید که اینجائید ؟ (صفحه ۲۰۵)

روز باز پسینت بدینجا کشانده؟ و این مردی که ترا رهنمون است،
کیست؟»

پاسخش گفتم: «در آن جهان بالا، در زندگانی شیرین، پیش از
آنکه ایام عمرم بکمال رشد رسیده باشد راه را در دره‌ای گم کردم [1]

دیروز بامداد پشت بدین دره کردم، ولی درست در آن هنگام که
از نو بدان باز میگشتم بااین‌مرد روبرو شدم واکنون او ازین راه به‌خانهٔ
خویشم باز میگرداند [2].»

واو بمن گفت: «اگر راست باشد که من در دوران زندگانی خود
پیشگوئیهائی بجا کردم، دراینصورت آگه باش که چون بدنبال ستارهٔ
خویش‌روی، بیقین بساحل رستگاری خواهی رسید؛

واگر من زودتر از آنچه باید نمرده بودم [3]، ترا مشمول لطف
آسمان میدیدم ودرانجام مهمی که‌درپیش داری قویدلت میکردم.

اما این ناسپاسان زشت نهاد که در روزگاران پیشین [4] از فیزوله

---

۱ ـ بعقیدهٔ دانته کمال رشد درنیمهٔ زندگی (۳۵ سالگی) حاصل میشود که درآن منحنی شخصیت ببلندترین نقطهٔ خود میرسد واز آن پس‌این منحنی روبه نزول میرود (آغاز سرود اول دوزخ).

۲ ـ riducemi a ca در اینجا کلمهٔ خانه Casa صورت مخفف آن Ca که نشانهٔ صمیمیت وصفای خاص است بکار رفته، زیـرا مراد ازخانه یاکانون خانوادگی دراینجا خانهٔ‌واقعی نیست، بلکه بهشت است که آدمی درآن خوشبختی وآرامش‌واقعی خانه را احساس میکند، ودانته بمخاطب خود میفهماند که اکنون بدنبال خانهٔ‌گمشدهٔ خود میگردد.

۳ ـ هنگام مرگ سربرونتو لاتینی، دانته ۲۹ سال داشت.

٤ ـ ab antica کلمهٔ لاتینی، بمعنی سابقاً، که دراینجا بهمان صورت لاتینی آن آورده شده است.

سرازیر شدند وهنوز هم بدین کوهستان و صخرهٔ آن پیوسته اند[1].

بخاطر فضائل تو با تو دشمنی پیشه خواهند کرد. و باید هم که چنین کنند، زیرا انجیر شهد آگین را میان غبیراهای تلخ جای نیست.

اینان از دیر باز به کور باطنی شهره‌اند[2]. مردمی هستند خسیس وحسادت پیشه ومغرور: هش‌دار که از این کسان بپرهیزی.

طالع تو آن اندازه افتخارت ذخیره دارد که هر دو دستهٔ این شهر ترا دشمن جان خواهند بود[3]. اما از خواستن تا توانستن راهی دراز است[4].

۱ – Fiesole – فیزوله شهری بود که اتروسك ها در دورانی که برقسمت اعظم ازایتالیا تسلط داشتند، در دامنهٔ تپه‌ای درچهار کیلومتری شمال‌فلورانس کنونی ساخته بودند

مردم این شهر در پیکاری که میان سزار و کاتیلینا درگرفت جانب کاتیلینا را گرفتند، در نتیجه سزار پس ازپیروزی خود این شهررا باخاك یکسان کرد و شهری دیگر درنزدیك آن کنار رود آرنو ساخت که آنرا فلورانس نامید، وبازماندگان‌شهر فیزوله وعده‌ای از رومیان تازه نفس‌را بدانجا کوچ داد. درشهر جدید، رومیان طبقهٔ اشرافرا تشکیل می‌دادند ولی‌تعداد فیزولی‌ها بیشتربود، بدین جهت حیات اجتماعی و سیاسی شهر فلورانس پیوسته دستخوش‌اختلافات ومبارزات داخلی بود. دانته خودش را از اعقاب رومیانی میداند که درین شهر متوطن شدند

۲– هنوزهم درایتالیا ضرب‌المثل است که، «مثل فلورانسی ها کور است»، یعنی زود فریب میخورد، یا دیدهٔ بصیرت ندارد. ظاهراً منبع مثل افسانه‌ای قدیمی است که طبق آن مردم شهر پیزا دوستون کهنهٔ سنگ سماق را بجای دوستون‌نو وتازه ساز به فلورانسی‌ها قبولاندند وبقول ما بدانها قالب کردند، ونیز این افسانه که مردم فلورانس فریب توتیلا سردار استروگت را خوردند و دروازه‌های شهر را بسوی او کشودند، ودر نتیجه وی شهررا بباد غارت داد.

۳ – در اصل چنین است، Avranno fame di te (گرسنهٔ تو خواهند بود)، یعنی دستهٔ سیاه‌ها که دشمنان توانند ترا محکوم به تبعید ومرك خواهند کرد، ودستهٔ سفیدها نیز بهپندهایت وقعی نخواهند گذاشت، واین‌هردومایهٔ افتخارتست.

٤ – در اصل این ضرب‌المثل آورده شده که در فارسی نامأنوس است: ma lungi fia dal becco l'erba «از منقار تاعلف راهی دراز است».

این ددان فیزولی [1] را بگذار تا خویشتن را بچنگ و دندان بدرند،
اما حق دست درازی بدان کس را نداشته باشند که شاید پای بر تخته
پهن ایشان گذارد
ودر خون خود بقایای نطفهٔ مقدس آن رومیانی را داشته باشد که
پس از پیدایش آشیان این همه فساد و بد نهادی ، همچنان در آن شهر
باقی ماندند.»
پاسخش دادم : « اگر جملهٔ دعاهای من اجابت پذیر بودند ، شما
تا کنون از جرگهٔ زندگان بیرون نرفته بودید ،
زیرا هنوز چهرهٔ پدرانهٔ محبوب وعزیز شما را ، در آن روزگاران
که درروی زمین در هرفرصتی مساعدم میآموختید
که چگونه آدمی خویشتن را حیات جاودان میتواند داد ، برلوح
خاطر دارم و پیوسته یادش افسرده ام میکند ، و بسیار بجاست که
تا زنده ام از زبان خود من بشنوید که تا چه اندازه از این بابت
وامدارشمایم .
آنچه را که در بارهٔ سر نوشت من گفتید ، مینویسم و محفوظش
میدارم تا در بارهٔ آن ، و نیز در بارهٔ سخنی دیگر که بمن گفته‌اند [2] ،
از بانوئی که بر حقیقت امر آگاهست پرسش کنم ، بدین شرط که بنزد
این بانو توانم رسید [3] .

---

۱ ــ ددان فیزولی ، اشاره به اهالی فیزوله که بعد از انهدام شهر خود به فلورانس آمدند ودانته از ایشان باتحقیر نام‌میبرد ، زیراچنانکه گفته‌شد وی خودرا از رومیانی میداند که بدین شهرآمدند . ــ تخته پهن ایشان ، یعنی آنکه همدیگر را بدرند وازکشتگان بستری برای زندگان بسازند .

۲ ــ اشاره به گفتهٔ فاریناتا (به صفحهٔ ۱۴۴ شرح ۶ مراجعه شود)

۳ ــ اشاره به‌بئاتریس

فقط مایلم بر این نکته نیک آگاه باشید که من تا آنجا که از وجدان خویش ملامتی نشنوم، آمادهٔ آنم که ارادهٔ تقدیر را گردن نهم.

این پیشگوئی نیز در گوش من تازگی ندارد[1]؛ درین صورت بگذارید فرشتهٔ اقبال هر آنسان که میخواهد چرخ خویش را بگرداند و روستائی کج بیل خویش را[2]!»

و استاد من که این بشنید در جانب راست خویش بپشت سر برگشت و در من نگریست و گفت: «کسی خوب میشنود که خوب بخاطر سپارد[3].»

ومن همچنان با «سر برونتو» سخن میگفتم و راه میرفتم، و پرسیدم که سرشناسترین و برجسته ترین همراهانش کیانند.

واو بمن گفت: «شایسته است که تنی چند از ایشان را بشناسی. اما در بارهٔ دیگران سخن ناگفتن اولی است، زیرا وقت برای شمارشی چنین دراز، تنگ است.

همین اندازه بدان که اینان جملگی کشیشانی بودند، و نام آورانی، که جملگی در آن جهان با گناهی واحد آلوده شدند[4].

«پریشیانو»[5] در جمع این تیره روزانست، و نیز «فرانچسکو ـ

۱ ـ اشاره به پیشگوئیهای چاکو (سرود ششم) وفاریناتا (سرود دهم)

۱ ـ ضرب‌المثل ایتالیائی Giri Fortuna la sua ruota coma la piace c il villan la sua marra! که مفهوم آن اینست: بگذار هر کسی مشغول کار خودش باشد.

۳ ـ اصطلاح دیگر ایتالیائی Bene ascolta chi la nota که مفسرین دانته تعبیر مفهوم واقعی آن اختلاف نظر دارند.

٤ ـ یعنی همه اهل لواط بودند.

٥ ـ Priscian (o) شاعر ونحوی معروف لاتینی، که در نیمهٔ اول قرن ششم میلادی در آسیای صغیر میزیست

داکورسو »[1] ؛ واگر باز خواهان شناسائی دِرد کشانی چنینی ،
آن کس را در این جمع میتوانی دید که بدست خدمتگزار
خدمتگزاران خداوند[2] از « آرنو » به « باکیلیونه » رفت تا رگ و پی
هرزه خوی خویش را[3] درآنجا بدست خاک سپارد.
دلم میخواست سخن درازتر کنم ، اما فزون از این با تو همراهی
نتوانم کرد ، زیرا ازدور دودی تازه در شنزار می‌بینم.
کسانی دیگر بجانب ما میآیند که مرا حق در آمیختن با آنان
نیست. لاجرم گنجینهٔ خویش را که هنوز مایهٔ زندگانی منست[4] بدست
تو میسپارم ومیروم وبیش‌ازین چیزی از تو نمیطلبم. »
آنگاه بعقب باز گشت و بصورت یکی از آن کسان در آمد که در

---

۱ ــ Francesco d'Accorso حقوق دان معروف ایتالیائی در قرن سیزدهم میلادی که دربولونیا (ایتالیا) میزیست واز ۱۲۷۳ تا ۱۲۸۰ در Oxford انگلستان تدریس کرد ودر ۱۲۹٤ دربولونیا مرد.

۲ ــ خدمتگزار خدمتگزاران خداوند : یکی از القاب رسمی پاپ است که همیشه بــه لاتینی گفته میشود (Servus servorum Dei) ، ودر اینجا دانته آنرا بااستهزا درموردپاپ بونیفاسیوی هشتم بکار برده است. ــ Arno ، آرنو رودخانه‌ای است که از فلورانس میگذرد و شرح آن قبلا داده شد ــ Bacchiglione باکیلیونه رودخانه‌ای است در شمال ایتالیا ، کــه از کنار شهر ویچنتسا Vicenza میگذرد و بدریای آدریاتیك میریزد ـ اشارهٔ دانته دراینجا به‌شخصی‌است بنام‌آندرئا دئی‌موتسی Andrea dei Mozzi که اسقف فلورانس بود وپاپ اورا باغوای برادر این اسقف که میخواست جای اورا بگیرد وویرا متهم به لواط کرده بــود ، از آرنو به باکیلیونه انتقال داد ، یعنی ازشهر فلورانس درکنار رود آرنو به شهر Vicenza درکنار رود باکیلیونه فرستاد ، ووی اندکی بعد در آن‌شهر مرد.

۳ ــ li mal protesi nervi : این ترکیب راهم میتوان اعصاب هرزه خو و فاسد معنی کرد وهم نعوظ درغیر مورد مجاز ، و شاید این تعبیر اخیر ، باتوجه بــه اتهام لواط که به اسقف مورد بحث وارد آمده مناسب‌ترباشد.

٤ ــ اشاره به‌کتاب Tresor (گنجینه) برونتو لاتینی ، کــه قبلا ذکر آن رفت.

روستای « ورونه » بدنبال پرچم سبز میدوند ، و وی درین میان
آن کس بنظر میرسید که برنده است ، نه آنکه بازنده است[1]

۱ – درشهر Verona (شمال ایتالیا) سالی یکروز در دشتی درحومهٔ شهر که سنتالوچیا Santa Lucia نام داشت میان جوانان شهر مسابقهٔ دو برقرار میشد ، و جایزهٔ برندهٔ این مسابقه یك پرچم سبز بود که وی حق داشت در همهٔ سال آنرا همراه داشته باشد . اشارهٔ دانته به تند دویدن سربرونتوازین رواست که وی برای همراهی بادانته وسخن گفتن بااو راه زیادی را بقهقرا آمده وناچار برای رسیدن بسایر همدردان خود میبایست مسافتی راه را بدود .

سرود شانزدهم

طبقهٔ هفتم : تجاوزکاران

منطقهٔ سوم : متجاوزین به خداوند

گروه دوم : اهل لواط

ویرژیل ودانته همچنان به راه خود میروند و دراین مسیر با دسته ای دیگر ازاهل لواط مواجه میشوند.

اینان نیز غالباً ازبزرگان معاصردانته یابزرگان گذشته هستند، که سه تن ازرجال برجستهٔ قرن سیزدهم را درمیان آنها میتوان یافت. دربارهٔ برخی ازایشان اطلاعات تاریخی که حاکی ازصحت این اتهام باشد دردست هست، ولی برخی دیگر هستند که جز ادعای دانته هیچ دلیلی براین نوع انحراف آنان وجود ندارد. اهل لواط سرود پیش بیشتر اهل علم وهنر بودند، ودراین سرود بیشتر اهل سیاست هستند.

در آخر سرود یعنی هنگامی که شاعران به بالای پرتگاهی میرسند که مشرف به طبقهٔ هشتم دوزخ است، دانته بدستور ویرژیل طنابی راکه بجای کمربند برکمر دارد بازمیکند وبه ویرژیل میدهد دربارهٔ مفهوم این طناب بحث های بسیار شده که رئوس آن در حاشیهٔ مربوطه آمده است.

سرود شانزدهم

بجائی رسیده بودم که در آن صدای ریزش آبی که بحلقهٔ دیگر فرو میریخت، همانند صدائی که از کندوی زنبوران بر خیزد بگوش ما میرسید؛

و ناگهان سه شبح را دیدم که از جمع دوزخیانی که زیر باران شکنجه زا روان بودند جدا شدند

و دوان دوان بسوی ما آمدند، و هر یك از ایشان بانگ میزد: «تو که از روی جامه‌ات یکی از زادگان شهر فساد آلودهٔ ما مینمائی، بر جای بایست.»

آوخ که در تن آنان چه بسیار زخمها و شکافهای تازه و کهنه دیدم که از شعله‌های آتش پدید آمده بود، وتنها یادشان بس است که هنوز هم دلم را بدرد آرد.

مرشد من که فریاد آنان را بشنید بر جای ایستاد و نظر بجانب من گرداند و گفت: «درنگ کن، که شایسته است با ایشان بنزاکت رفتار کنی؛

و اگر این آتش طاقت فرسای سوزان درکار نبود، بیقین میگفتمت که شتابندگی در گفتگو با این چنین کسان بیش از آنکه آنانرا مفید افتد ترا سودمند است.»

سرود شانزدهم

بر جای ایستادیم و آنان ضجهٔ کهن از سر گرفتند، و چون بکنار ما رسیدند هر سه گرداگرد هم بچرخ در آمدند[1]،

وچون کشتی گیران برهنه و تن به روغن آلوده که پیش از آنکه باحریف دست بگریبان آیند دیری برای آماده کردن خود بدور خویش میچرخند، از گردش خود حلقه‌ای ساختند

وچرخ زنان پیوسته روی بجانب من داشتند، چنانکه گردنهای آنان هماره در جهتی خلاف حرکت پاهایشان درسفر بود.

و یکی از ایشان سخن چنین آغاز کرد: «هرچند سختی این شنزار و سر و روی سیاه شده و در آتش سوختهٔ ما بناچار بی‌اعتنائی کسان را بما و خواهشهای ما برمیانگیزد،

تو لااقل بخاطر نام‌آوری ماباماماز درمدارا درآی و بگو: که‌هستی که باقدمهائی استوار چنین آسوده خاطر از دوزخ گذر میکنی؟

این کس که مرا در دنبالش روان می‌بینی، باهمهٔ برهنه تنی و پوست کندگی که اکنون دارد در آن جهان مقامی بالاتر از آن داشت که میتوانی پنداشت.

وی نوادهٔ «گوالدرادای» نیکنهادو «گویدو گوئرا» نام داشت

---

۱ ــ در سرود پیش گفته شد که دوزخیان این قسمت حق‌ندارند حتی لحظه‌ای برجای خود آرام گیرند، وگرنه بجرم هرلحظه توقف صد سال تمام برروی زمین سوزان خفته خواهند ماند. مفهوم این بند ودوبند بعد، اینست که این‌سه‌نفر مجبورند در حین گفتگو بادانته پیوسته بدور خود بگردند واز خویشتن چرخی بسازند و درعین حال دائماً نگاه‌خودرا متوجه شاعر کنندتابدین ترتیب هم بااو صحبت کرده وهم‌متوقف نشده‌باشند.

و در دوران زندگی، از راه خردمندی و از راه شمشیر زنی، کارهائی بزرگ کرد[1].

آن دیگری که در پشت سر من برروی شنها روان است «تگیایو آلدو براندی» است که حق بود سخنش در آن جهان بالا مسموع افتاده باشد[2].

و من که همراه ایشان بدین عذاب گرفتارم، «یاکوپو روستیکوچی» هستم که زن ترشرویم بیش از هر کس دیگرم آزار رسانید[3].»

اگر از آتش در امان بودم، بیقین خویش را بپائین میافکندم تا

۱ ـ Gualdrada گوالدرادا دختر یکی از اشراف ایتالیائی اهل راونا بود. این زن زیبا را افسانه‌ای قرون وسطائی درسراسر اروپا مشهور کرد. طبق این افسانه، اوتون Otton چهارم امپراطور آلمان وایتالیا، یك روز وی را درحین اجرای مراسم مذهبی در کلیسا دید واز پدر دختر که در کنارش ایستاده بود پرسید که این دختر زیبا کیست؟ پدرش گفت، وی دختر کسی است که مفتخر خواهد بود اگر امپراتور روی دخترش را ببوسد. گوالدرادا که این حرف را شنید باعتراض گفت: هیچکس، حتی امپراتور، حق بوسیدن مرا ندارد مگر اینکه شوهرم باشد. اوتن بقدری این گفته را پسندید که دختررا بیکی از اشراف بزرك کشورش بزنی داد و ناحیه‌ای آباد را تیول او کرد. ازاین ازدواج کنت های گویدی ناحیهٔ مودیلیانو پدید آمدند که یکی از آنها گویدو گوئرا Guido Guerra است که دراین‌جا نام برده شده است. این کنت سردار معروفی بود که فرماندهی دستهٔ گوئلف هارا در فلورانس داشت ولقب گوئرا (جنك) بخاطر دلاوریهای او بوی داده شده بود.

دانته تنها کسی است که اورا اهل لواط شمرده است.

۲ ـ Tegghiaio Aldobrandi تگیایو آلدوبراندی ازخاندان اشرافی معروف فلورانس «آدیماری» بود، ودرحدود سال ۱۲۶۶ مرد. مردی بود هم شجاع وهم باتدبیر، چنانکه پیش‌از جنك مشهور مونتاپرتی (رجوع شود بسرود دهم وحواشی آن) میان فلورانسی‌ها وسیه‌نی‌ها، بمردم فلورانس توصیه کرد که از این‌جنك اجتناب کنند. اما فلورانسی‌ها پند وی‌را نشنیدند وشکستی‌خونین خوردند. اشارهٔ دانته باینکه میبایست پنداو موردقبول قرار گرفته‌باشد بدین موضوع است. وی نیز از کسانی‌است که فقط از طرف دانته متهم بلواط شده است.

۳ ـ Iacopo Rusticucci یکی ازنجبای فلورانس، که اززندگی او اطلاعات‌زیادی دردست نیست. وی درقرن سیزدهم مسیحی‌میزیست ودرسال ۱۲۵۴ بنمایندگی این‌شهر مأمورمذاکره‌باشهرهای ایالت‌توسکاناشد وبعدازا ۱۲۶۶ مرد. زن‌او زنی‌ترشروی‌وبدخلق بود، بطوریکه شوهرش‌را ازنوع زن بیزار کرده و بعشقبازی با امردان واداشته بود.

بمیان اینان روم ، و پندارم که راهنمای خردمند من نیز چنین کاری را اجازتم میداد.

آنگاه چنین آغاز کردم : « آنچه بدیدار شما احساس میکنم ، حس بی اعتنائی نیست ، رنج و غمی چنان سخت است که دیری خواهد گذشت تا آنرا یکسره از دل بیرون توانم برد.

و این رنج گران را از همان هنگام در خود یافتم که این مرشد من با سخنان خویش بمن فهماند که نزدیك شوندگان کسانی چون شمایند.

من نیز ازشهر شما هستم وهماره نامهای پر افتخار شما و داستانهای هنر نمائیهایتان را باعلاقهٔ بسیار شنیده وباز گو کرده‌ام.

اکنون از حنظل دوری میگزینم تا در پی آن سیبهای شهدآگینی روم که راهنمای حقیقت گوی من وعدهٔ آنها را بمن داده است[1]. اما برای اینکار باید نخست تانقطهٔ مرکزی پائین روم[2]. »

آنگاه مخاطب من پاسخ داد : « کاش دیر زمانی روح تو تنت را راهنمون باشد ، وپس از مرگ نیز نام بلندت بر جای بماند ؛

اما ، بگوی که آیا هنوز هم نزاکت و ارزندگی در شهر ما بشیوهٔ دیرین مقامی دارند یابرای همیشه از آن رخت بر بسته‌اند ؟

---

۱ ــ حنظل : اشاره به گناه ــ سیبهای شیرین : اشاره برستگاری و بخشش خداوندی

۲ ــ یعنی : باید قبلا تا آخرین نقطهٔ جهنم که نقطهٔ مرکزی زمین است بروم تا بعد از آن بتوانم راه عالم رستگاری را در پیش گیرم

زیرا «گولیموبرسیره»[1] که دیر زمانی نیست که همراه ما بفغان برخاسته‌است، و هم‌اکنون نیز در آن کنارش‌باسایر یاران ما روان‌می‌بینی، باسخنان خود مارا درین باره سخت پریشان کرده است.»

«تازه بدوران رسیدگان[2] و نو کیسگان، ترا، ای فلورانس، آکنده از آن افراطکاری و غروری کرده‌اند که امروز از دستش بفغان آمده‌ای.»

این‌کلمات را با بانگی بلند و با سری افراشته گفتم، و آن هر سه که این پاسخ مرا شنیدند بیکدیگر نگریستند، بدانسان که بر چهرهٔ حقیقت بنگرند؛

وجملگی پاسخ دادند: «اگر همواره کسان را چنین ارزان راضی توانی کرد[3]، بسی نیکبختی که اندیشه را با گفتار یکی داری!

درین‌صورت، اگر این ظلمتکده‌را ترک گوئی وبدانجائی باز گردی که در آن جلوهٔ ستارگان زیبا را میتوان دید، در آنوقت که با تردماغی بگوئی که ـ آنجا بودم...[4] ـ

---

۱ ـ Guglielmo Borsiere : دربارهٔ این شخص نیزاطلاعات‌زیادی دردست نیست چون نامش معنی سکه ساز میدهد، تصور میرود که وی بصرافی اشتغال داشته وبنا بگفتهٔ دانته اندکی پیش ازسال ۱۳۰۰ مرده است در کتاب‌معروف «دکامرونه» بوکاچو Boccaccio (روز اول ـ داستان هشتم) بدو اشاره شده، ودرآنجا از وی باحترام یاد شده است. ظاهراً وی مردی بی‌آزار بوده که بیشتر بدلالی محبت‌وشوهر- دادن دخترهای اعیان اشتغال داشته است

۲ ـ La gente nuova ـ برخی ازمفسرین دانته این اشاره را شامل‌اهالی دهات اطراف فلورانس دانسته‌اند که در اواخر قرن سیزدهم بشهر روی‌آوردند و در آن سکنی گرفتند و دانته در سرودهای پانزدهم و شانزدهم بهشت مهاجرت آنها را یکی از عوامل انحطاط فلورانس شمرده است درین صورت باید این کلمه را تازه آمدگان معنی کرد

۳ ـ یعنی: اگر بهمین آسانی بتوانی مشکل دیگران را حل کنی

۴ ـ یعنی: آنوقت که از دوزخ میگذشتم

کاری کن که مردمان ما را نیز بیاد آرند » آنگاه ایشان چرخ خود را گسستند و پاهایشان با چنان چالاکی راه گریز در پیش گرفت که گوئی بالهائی بود که بر تنشان رسته بود.

و در چنان کوتاه زمانی از نظر پنهان شدند که حتی گفتن « آمینی » را بس نبود. و درین هنگام بود که استاد من صلاح ما را در عزیمت دید.

در دنبالش براه افتادم، و چون اندکی رفتیم صدای آب را چنان نزدیك یافتیم که بدشواری سخنان یکدیگر را میتوانستیم شنید.

همچو آن رودخانه‌ای که بسترش نخست در « مونته‌وزو » در دامنهٔ چپ «آپنینو» بجانب مشرق گسترده است،

ودربالادست کوه، پیش‌از آنکه به بستر سفلای خود فرود آید ودر «فورلی» نام خویش را از کف دهد «آکواکتا» نام دارد،

ودر بالای « سن بنه‌دتو » از فراز « آلپ »در محلی که حقاً هزار رهبان در آن سکنی میتوانند جست به پرتگاهی عمیق فرو میریزد و میخروشد[1]

این آب تیره را نیزدرپای صخره‌ای پر شیب چنان خروشان یافتیم

۱ــ اشاره به‌رود Montone (مونتونه)، که از کوهستان وزو Monte Yeso (در اصطلاح امروزی مونویزو Monviso) در شمال ایتالیا سرچشمه میگیرد و تا پیش ازرسیدن بـه شهر معروف فورلی Forli ، آکواکتا Acquacheta نام دارد ــ آپنینو Appennino نام رشتهٔ جبال معروف ایتالیاست که ازشمال بجنوب قسمت‌شبه جزیره‌ای ایـن کشور کشیده میشود ــ سن بنه دتو San Benedetto نام دیر مشهور فرقهٔ مذهبی بندیتینی (بندیکتن) است که اندکی بالاتراز شهر فورلی، دردامنهٔ جبال آپنین قرار دارد ــ آلپه Alpe رشته جبال معروف آلپ در شمال ایتالیاست کـه در ادبیات ایتالیائی بطور اعم نیز بمعنی کوه بکار میرود

که چیزی نمانده بود غریو آن پردهٔ گوش مارا بدرد.

طنابی بجای کمر بند همراه داشتم که یکبار در صدد بر آمده بودم با آن پلنگی را که پوست لکه لکه داشت اسیر کنم[1]

بفرمان راهنمای خویش این طناب را از کمر باز کردم و تابش دادم وبصورت کلافی در آوردم وبدویش سپردم.

آنگاه وی بجانب راست چرخید و طناب را اندکی دورتر از کناره در داخل ورطهٔ بلند بپائین افکند.

در دل گفتم: «بناچار این کار تازهٔ استاد من نتیجه‌ای تازه در پی دارد که دیدگان وی باچنین دقت نگران آن است.»

اه! چه اندازه باید جانب احتیاط را در کنار آن کسان نگاه داشت که نه تنهاکارهای مارا می‌بینند، بلکه اندیشه‌های پنهان ما نیز از دیدهٔ بصیرتشان پوشیده نمیماند[2]!

و او بمن گفت: زود باشد که آنچه را که من درانتظار آنم وتو در اندیشه‌اش هستی ببینی، و زود باشد که او خویشتن را بتو بنماید.»

آدمی را باید که دهان از گفتن حقیقتی دروغ نما بر بندد تا

۱ ــ این طناب که دراینجا بطورناگهانی از آن گفتگو میشود، ونیز دانته برای اولین‌بار اظهار میدارد که درجنگل تاریک خواسته است پلنگ رابا آن اسیر کند وموفق نشده است، تاکنون باعث بحثهای بسیار شده است. تردیدی نیست که چنین طنابی مفهوم سمبولیك دارد، ولی مقصود از آن واقعاً چیست؟ خیلی‌ها آنرامظهرپاکی وبرخی مظهر ناپاکی‌دانسته‌اند. آنچه بحقیقت نزدیکتر می‌نماید اینست که این‌طناب، مظهر از خود گذشتگی وریاضت نفس است که اساس آئین فرانسیسکن بشمار می‌رود. دانته در هنگام جوانی عضو این فرقهٔ معروف فرانسیسکن بود که علامت مشخصهٔ آنها طنابی است که بر کمر دارند، ولی رسماً جزو این فرقه درنیامده بود.

۲ ــ اشاره بدانکه ویرژیل این‌اندیشهٔ پنهان اورا بلافاصله دریافته است.

بی‌سببی خویشتن را بد نام نکرده باشد،

اما من دراینجا خاموش نمیتوانم ماند؛ و برای تو، ای خواننده، به اشعار این «کمدی» که‌کاش دیرزمانی پسند خاطر کسان ماند[1] سوگند میخورم

که از خلال فضائی غلیظ و تیره، هیکلی را که دیدارش هراس در بیباك ترین دلها می‌افکند دیدم که شنا کنان بالا آمد،

وحال آن کسی‌را داشت که‌برای آزاد کردن لنگری که بصخره‌ای یا چیز دیگری درزیر دریا قلاب شده باشد، در آب فرو رود و هنگام بر آمدن بازوان را ببالا بگشاید و پاهای خود را بجانب خویش کشد.

۱ ــ بجز دراهداء نامه کتاب (رجوع شود بصفحهٔ ۱) این تنها موردی است که دانته نام‌اثرخودرا ذکر کرده وآنرا کمدی Commedia نامیده‌است. درتلفظ ایتالیائی این کلمه، باید تکیهٔ کلام را روی‌حرف e گذاشت؛ ولی درشعر دانته این کلمه طوری آورده شده که‌باید تکیهٔ کلام روی‌حرف i گذاشته‌شود، و این طرزتلفظ، تلفظ یونانی است. دریك جای دیگر این اثر، (بهشت، سرود بیست وپنجم، بند اول) دانته کتاب خودرا شعر مقدس Il Poema sacro نامیده است.

سرود هفدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ : تجاوزکاران

منطقهٔ سوم : متجاوزین بخداوند

گروه سوم : رباخواران

دانته به آخرین قسمت طبقهٔ هفتم دوزخ رسیده است که قلمرو دومین دسته ازدسته بندیهای سه گانهٔ دوزخ یعنی‌دستهٔ تجاوزکاران در آنجا بپایان میرسد وسومین طبقه که خاص اهل‌غدر وحیله است آغاز میشود .

قسمت آخر از طبقهٔ هفتم ، اکه درآن رباخواران مسکن‌دارند دانته بتنهائی بازدید میکند ، زیرا دراین ضمن ویرژیل مشغول چانه زدن باعفریتی است که باید این دورا بربال خود نشاند وبطبقهٔ هشتم برد . دانته این عفریت راکه از چهره های برجستهٔ دوزخ است مظهر ناهنجار غدر وشنعت مینامد، بنابراین وی تجسم خیانت ونادرستی‌است که وجه مشخص گناهکاران دو طبقهٔ آخر دوزخ است

درجمع رباخواران که چهارزانو در روی شن‌های سوزان وزیر باران‌آتش برزمین نشسته ودائماً دیده به کیسه‌های پول خود دوخته‌اند دانته کسی‌را شخصاً نمیشناسد ، ولی علائم روی این کیسه‌ها نشان‌میدهد که بزرگترین صرافان عصر بجرم رباخواری بدین صحرای سوزانی آمده‌اند که مثل کار خود آنها در روی زمین بیحاصل و بی برکت است

سرود هفدهم

«اینست آن عفریت تیز دم که کوهها را در مینوردد و حصارها و جوشن ها را میشکند وجهان را پر بلا میکند[1]!

راهنمای من با من چنین سخن ساز کرد؛ و با اشارتی عفریت را بکنار صخره‌ای خواند که ما بر آن روان بودیم.

وآن مظهر ناهنجار غدر وشنعت پیش آمد و سر و سینهٔ خویش را بالاآورد، اما دم خودرا به کرانه نیاورد[2].

---

۱ ـ Gerion (e) (جریونه) ، این حیوان عجیب الخلقه، یکی از معروفترین ساخته‌های دانته در کمدی الهی است ـ گرون Geryon دراصل یکی از قهرمانان افسانهٔ خدایان یونان‌است که پادشاه Iberia (اسپانیا وپرتقال) بود وسه سر وسه‌بدن داشت وصاحب گاوهای قرمزرنگ معروفی بود که هرکول پهلوان داستانی یونان برای تصاحب آنها بسرزمین ایبریا رفت وپس از ماجراهای بسیار گرون را که عادت داشت هربیگانه را که یابقلمرو وی گذارد بعنوان پذیرائی بکاخ خود برد ونزد گاوان‌وحشی افکند، کشت. شاید بدلیل همین غدر ودوروئی گرون باشد که دانته‌این غول افسانه‌ای را دردوزخ پاسدار خاص حیله گران وخیانتکاران کرده است. یک‌قسمت ازترکیب‌این عفریت، بیقین ازانجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول باب نهم) : « . . . وصدای بالهای ایشان مثل صدای ارابه های اسبهای بسیار بود که بجنگ همی تازند ، و دمها چون دم عقربها بانیشها داشتند ، و در دم‌آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند . . . و در رؤیا دیدیم که جوشنهای آتشین دارند . . وازدهانشان آتش ودود بیرون میآید .... قدرت آنها دردهان ودم ایشان‌است، زیرا که‌دمهای آنهاچون مارها است که سرهادارد وآنها اذیت میکنند». ولی ترکیب کلی این‌عفریت پرداختهٔ خود دانته است. ایـن ترکیب ، مخلوطی است از پلنگ وشیر وانسان ، یعنی مظاهر مختلف حیله و خشونت و تدبیر. دانته خـود دربند سوم این سرود ، صریحاً ویرا مظهر زشتروی حیله گری نامیده است ، بنـابراین درمفهوم تمثیلی عفریت جای‌تردید نیست.

توصیفی که دراینجا ازعفریت شده در واقع توصیف کلی است که ازمفهوم مکر وحیله شده‌است.

۲ـ یعنی حیله گر همیشه قسمتی ازآنچه‌را که درچنته‌دارد‌پنهان نگاه‌میدارد.

از آراسته ظاهری، چهرهٔ آدمی درستکار را داشت، اما بقیهٔ تنش

تن ماری بود.

دوپائی پشم‌آلود داشت که تا زیر بغلش آمده بود، وپشت و سینه و

هر دوپهلویش نقش ونگاری بسیار از گره‌ها ولکه‌های مدور داشت.

هرگز تاتاران وترکان پارچه‌هائی رنگارنگ‌تر وپر نقش‌تر وبرجسته‌تر

از این نساختند، وهرگز «آراکنه»[1] تاروپودی چنین در آمیخته نبافت.

همچنانکه گاه زورق بانان زورقهای کوچك را چنان بسر ساحل

میکشند که نیمی از آنها در آب ونیمی در خشکی میماند، وهمچنانکه در

سرزمین آلمانیهای شکم‌پرست[2]

سك آبی در گوشه‌ای چمباتمه میزند ودر انتظار شکار می‌نشیند، این

حیوان نفرت زا نیز چنان در کنارهٔ تخته سنگ محصور در شنزار جای

گرفته بود

که دمش در فضا تاب میخورد وچنگك زهر آلودهٔ نوك این دم که

شکل دم عقربی را داشت روببالا بود.

راهنمای من گفت: «اکنون باید در راه خود کمی پیچ بخوریم تا بکنار

---

۱ _ Aragne _ آراکنه (Aracnae) دختری بود که طبق روایات میتولوژی یونان، در فن بافندگی و قلابدوزی چنان تیره دست بود که با آتنا Athena ربة‌النوع خرد که خدای بافندگی نیز بود لاف برابری زد. آتنا بخشم درآمد و اورا بمسابقه باخود خواند، وچون هیچ ایرادی به‌کار آراکنه وارد نیامد، از روی حسد ویرا بصورت عنکبوتی درآورد (آراکنه دریونانی معنی عنکبوت میدهد) تاهمیشه مشغول تارتنیدن باشد

۲ _ Li Tedschi lurchi _ شکم پرستی و میخوارگی آلمانیها ازقدیم معروف بود، ودردوران رومیان نیز مانند قرون وسطی بصورت ضرب‌المثل در آمده بود. «درسرزمین آلمانیها» یعنی درساحل دریای شمال

سك آبی اشاره بدانکه این حیوان نیز نیمی ازتن خودرا ازآب بیرون میآورد و نیم دیگررا درآب نگاه میدارد



این حیوان شرور که در انتظار ما نشسته است برسیم. »

بجانب راست خود سرازیر شدیم[1] و ده قدم در طول لبهٔ پرتگاه[2]

پیش رفتیم تا از شن‌ها و شراره‌های آتش در امان باشیم.

استاد بمن گفت: « برای اینکه این حصار را با وقوف کامل ترک

گفته باشی، برو و ببین که اینان چگونه روزگار میگذرانند.

اما با ایشان سخن کوتاه کن؛ من‌نیز تا بازگشت تو با این‌عفریت

گفتگو خواهم کرد، مگر بدو بقبولانم که ما را بر شانه های نیرومند

خویش نشاند. »

و من یکه وتنها مسافتی دیگر درحد نهائی این حلقهٔ هفتمین[2] پیش

رفتم و پریشان روزگارانی را در آنجا بر زمین نشسته دیدم

که رنج نهانشان از راه دیدگان برون میآمد؛ وپیوسته دست فرا

روی خویش داشتند تا خویشتن را گاه از شراره های آتش و گاه از زمین

سوزنده در امان دارند،

۱ــ این دومین وآخرین‌باری است که دوشاعردردوزخ بسمت راست‌میچرخند، زیرا بقیهٔ‌گردن آنان بی‌استثنا بطرف چپ صورت میگیرد. این هردو گردش بطرف راست در دوموقعی اتفاق می‌افتد که طبقه بندی تازه‌ای ازطبقه‌بندی های سه‌گانهٔ‌اصلی دوزخ آغازمیشود. باراول، موقعی که پنج طبقهٔ اول جهنم (طبقات آزمندان وافراط‌ــ کاران) تمام شده وطبقات مخصوص زورگویان ومتجاوزین شروع شده است، و این بار موقعی است کـه سه طبقهٔ مخصوص دستهٔ دوم تمام شده و نوبت دوطبقهٔ آخر کـه مخصوص مکاران وحیله‌گران است رسیده‌است. درمفهوم‌این دواستثناء که قطعاً دانته دزذکرآنها تعمد داشته، میان مفسرین اختلاف نظر بسیار است. دراین موزد اخیر غالباً این مفهوم را چنین تعبیر کرده اند که بهترین راه مبارزه باغدر و حیله‌گری راه صداقت ودرستی (راه راست) است. یك نظر دیگر نیز این است که مکر و حیله همیشه ظاهر خودرا غیراز باطن جلوه میدهد، وبدین جهت است که عفریت که همیشه رو به چپ (خطا وگناه) دارد، بسمت راست آنان آمده است

۲ــ اشاره بآخرین قسمت طبقهٔ هفتم، درکنار پرتگاهی که بطبقهٔ هشتم میرود

و این همان‌کاری است که سگان درتابستان ، هنگامیکه درمعرض
گزش شپشان و مگسان و خرمگسانند با پوزه وچنگال خودمیکنند .
بدقت بچهرهٔ برخی از این کسان کـه آتش دردزا بر سرشان فرو
میریخت نگریستم و هیچکدام را نشناختم ، اما دیدم
که هریك از آنان کیسه‌ای بارنگی خاص ومنقش به نشانی خاص
بر گردن خویش آویخته داشت و چنین مینمود که سخت دیده بـدان
دوخته است[1] ؛

وچون نظاره کنان‌ازمیان ایشان گذشتم، برروی کیسه‌ای زردرنگ
نقشی لاجوردین دیدم که نمودار صورت واندام شیری بود[2] .
سپس ، بدورتر نگریستم و کیسه‌ای دیگررا برنگی قرمزدیدم که
بر آن تصویر غازی سپید تراز کره منقش بود[3] .
و یکی از اینان که کیسهٔ کوچك سپید رنگش نقش ماده خوکی
لاجوردین و فربه داشت[4] ، بمن گفت : « در این گودال چه میکنی ؟

۱ــ دانته بادستهٔ رباخواران وصرافان روبرو شده‌است. کیسه‌هائی که‌بر گردن هر کدام از اینان آویخته ، علامت مشخصهٔ هریك از این صرافان و رباخواران است ، زیرا درقرون وسطی هرخانواده دارای نشان خاصی بود که وجه ممیز آن بشمارمیرفت.

۱ــ نقش شیر لاجوردی‌رنك درزمینهٔ طلائی ، نشان خانوادگی خاندان‌معروف فلورانسی جانفیلیاتسی Gianfigliazzi بود که غالب‌افرادآن صرافانی سرشناس‌بودند. معروفترین ایـن عده کاتللودی روسو جانفیلیاتسی بود کـه دستگاه صرافی خودرا در فرانسه دائر کرده بود وظاهراً وی همان دوزخی است که دراینجا بادانته روبرو شده است

۳ ــ نقش غاز سفید درزمینهٔ قرمز ، نشان خاندان اوبریاکی Ubriacchi در فلورانس بود که ازسران دستهٔ سیاسی گیبلین‌ها وصرافانی بنام بودند . کسیکه بادانته برخورد کرده ، ظاهراً چیاپو اوبریاکی رئیس این خندان است .

٤ــ نقش ماده خوك فربه لاجوردین درزمینهٔ سفید، نشان خاندان اسکروونیی Scrovegni در پادووا بود . کسی که دراینجا بادانته روبرو شده ظاهراً رجینالدو اسکروونیی صراف مشهوری است که پسرش جیوتو بانی نقاشی عالی محراب معروف درایتالیا شد

بیدرنگ براه خود رو ، و حالا که هنوز زنده‌ای ، بدان که بزودی
همشهری من « ویتالیانو »[1] بدینجا خواهد آمد و در جانب چپ من
خواهد نشست .

با این فلورانسی ها ، من پادوائی[2] هستم . اینان پیوسته گوش مرا
میآزارند و بانگ میزنند که : کاش هرچه زودتر شوالیهٔ بزرگ کیسه‌ای
را که نقش سه بزدارند بدینجا آرد[3] - .

این بگفت و دهان به‌پیچ و تاب آورد و زبانش را چون گاوی که
منخرین خویش را بلیسد از آن بیرون کشید .

و من از بیم آنکه بافزون ایستادن خود آنکس را که بمن فرمان
شتابندگی داده بود خشمگین کنم ، بترك این خسته دلان گفتم و از همان
راه که آمده بودم باز گشتم .

راهنمایم‌را دیدم که برپشت عفریت‌نشسته بود ، بمن گفت: «اکنون
دل قوی دار و دلیر باش ؛

ازین پس ما همواره با این چنین نردبان ها پائین خواهیم رفت ؛
جلوبنشین ، زیرامیخواهم‌خوددرمیان باشم تادم حیوان گزندت نرساند.»

---

۱ ـ Vitaliano ، ویتالیانودل دنته، یا ویتالیانو دی یاکوپوویتالیانی ، یکی دیگر از صرافان برجستهٔ پادووا بود که دربارهٔ او اطلاعات زیادی در دست نیست . درمتن دربارهٔ وی اصطلاح il mio vicin(o) (همسایهٔ من) بکار رفته که اشاره‌بدین است که هردو از یك شهر هستند

۲ ـ یعنی از همشهری بودن باآنها بیزارم .

۳ ـ ایـن لقب تمسخرآمیز در بارهٔ جووانی دی بویا مونته Giovanni di Buiamonte بکار رفته که اورادرفلورانس پیش‌کسوت صرافان ورباخواران‌میشمردند؛ بویامونته که سیاستمدار معروفی بود از خانوادهٔ یکی Becchi بود که نشان آن سه بزسیاه درزمینه‌ای‌طلائی بود. (بکی خود درایتالیائی معنی بزهارا میدهد) .

همچو آن بیمار نوبه‌ای که با نزدیکی لرز تب ربع[1]، پیشاپیش ناخنهایش از بیم کبود میشود و دیدار هر سایه‌ای نیمرنگ سراپایش را بلرزه میآورد[2]

من نیز بشنیدن این سخنان بلرزه درآمدم، اما حس آزرم که همیشه خادم را در برابر آقای مهربانش دلگرمی میبخشد، مرا از ابراز بیم مانع آمد.

بر شانه های رعب آورعفریت نشستم، و خواستم بگویم، اما زبانم چنانکه میخواستم یاری نکرد، که: «مرا همچنان در بازوان خویش داشته باش.»

ولی او که باردیگر از خطری دیگرم درامان داشته بود، در آن دم که سوارشدم خودبازوان خویش را بر تنم حلقه کرد وبرجای نگاهم داشت.

و گفت: «جریونه، اکنون براه افت، و در مسیر خود دور های بزرگ بزن تا با شیبی ملایم فرودآئی؛ هش دار که باری نا مأنوس بر پشت داری.»

عفریت همچو زورقی که عقب عقب[3] از بندرگاه بیرون رود، دمی چند بقهقرا رفت تا آنزمان که احساس آزادی عمل کرد.

آنگاه دم خویش رابدان جانب که قبلاجایگاه سینهٔ او بودچرخاند

۱ ـ Quartana، تب ربع (ماکسرزاء) نوع خاصی از تب نوبه است که هر چهار روز یکبار بروز میکند وبالرزی بسیار شدید همراه است.

۲ ـ یعنی: بیمارچون میلرزد احساس سرما میکند، بدین جهت ازسایه که برای اوسردی بیشتری همراه میآورد میترسد

۳ ـ این اصطلاح عیناً دراصل آمده است: in dietro in dietro

و آنرا گشود و چون دم مار ماهی بحرکت درآورد، و با پنجه های خویش هوا را بسوی خود راند؛

نپندارم که «فتونه» هنگام فرو هشتن عنان گردونه‌ای که آن آتش‌پای برجا را در آسمان افکند، هراسی فزونتر ازین احساس کرده بود[1]،

و نه «ایکارو» وحشتی ازین بیش، در آن هنگام که با ذوب موم ها دریافت که پرها از تهی گاهش جدا شده‌اند، و پدرش را شنید که بانگ میزد: «براه خطا میروی[2]»!

حیوان شناوران و آرام آرام براه خود میرفت و چرخ زنان فرود میآمد، اما من حرکت خودمان را جز از جهت وزش باد که از جانب پائین بچهرهٔ من میخورد در نمییافتم.

و مرا چه بیمی عارض شد، هنگامیکه خویشتن را از هر جانب در میان فضا دیدم و همه چیز را بجز عفریت از دیدگان خویش پنهان یافتم!

۱ـ Feton(e) (بیونانی فائتون Phaeton)، درافسانهٔ خدایان یونان فائتون پسر فبوس Phoebus خدای خورشید بود. وی از پدرش اجازه گرفت که یکروز بجای او گردونه دار خورشید در آسمان شود و اواین خواهش‌را پذیرفت، اما فائتون ازعهدهٔ ادارهٔ اسبهای شرور این گردونه برنیامد وباچموشی آنها ازبالا بزمین پرتاب شد، واسب‌ها کـه‌خودرا آزاد یافتند بیش از حد بآسمان نزدیك شدند، چنانکه حرارت خورشید قسمتی از آسمان‌را سوزاند تابالاخره خدای خدایان‌صاعقهٔ خشم خودرا بسوی آنها فرستاد وهمه را بسوخت خط سفید کهکشان یادگاری‌است که از پیشروی این گردونه در آسمان برجای مانده‌است، واین همان آتش‌پابرجائی است که دانته بدان اشاره میکند.

۲ ــ ایکارو Icaro (به لاتینی Icaros (ایکاروس) : درمیتولوژی یونان آمده که ددالوس Dedalos، پدر ایکاروس، برای خود وپسرش بال‌وپری ساخت تاباکمك آن ازجزیرهٔ کرت بآسمان روند، وآنرا باموم ببدن خود واوچسباند. اما ایکاروس که گوش به‌راهنمائی پدر نداده بود فزون از اندازه به‌خورشید نزدیك شد، چنانکه حرارت آفتاب موم را برتنش آب کرد وایکاروس که بی‌بال شده بود بدریای اژه فرود افتاد. درکتاب استحالات اووید، نالهٔ پدر ایکاروس بصورت بیتی نقل‌شده‌که از ابیات معروف زبان لاتین است. «ایکاروس، ایکاروس، کجائی؟ کجا دنبالت بگردم ایکاروس؟»

عاقبت از جانب راست غریو گوشخراش آبشاری را در زیرپای خود شنیدم ، و این صدا مرا واداشت که سر فرود آرم و نظر بپائین افکنم .

و آنوقت بیش‌ازپیش ازاحتمال سقوط خویش‌بترس افتادم ، زیرا در زیرپای خودمان آتش‌هائی را دیدم‌وناله هائی را شنیدم ، ولاجرم ترسان و لرزان بخویش بپیچیدم .

و در آندم آنچه را که تا بدان هنگام‌ندیده بودم دیدم و ازغوغای شگفتی که از هرسو بما نزدیك میشد به سیر نزولی و دور های مار پیچی خودمان پی بردم

چون شاهینی که دیری در پرواز گذرانیده و پرنده‌ای و جفتی در راه خود ندیده باشد ، و شاهین بان را بگفتن آن وا دارد که : « دریغا ! فرود میآئی ! »

و خود خسته و فرسوده بدانجا که سبکپا ازآن براه افتاده بود باز گردد ، و پس از صد دور چرخیدن ، بی اعتنا وخشمگین درجائی دور از صاحب خویش فرو نشیند ،

« جریونه » ما را در پائین پرتگاه ، درست در پای صخرهٔ عمودی بر زمین نشاند ، و چون پشت خویش را از بار ما دو تن آزاد یافت ، چون تیری که از چلهٔ کمان بدر آید[1] نا پدید شد .

۱ــ این اصطلاح معروف‌زبان فارسی، تقریباً عین‌همان است که در اصل‌آورده شده است : Come da corda cocca



خویش را ازهرجانب درمیان فضا دیدم وهمه چیزرا بجزعفریت از دیدگان خودپنهان یافتم. (صفحهٔ ۲۳۳)

سرود هجدهم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله‌گران

گروه اول: قوادان و دزدان ناموس

گروه دوم: چاپلوسان

ازین سرود، طبقهٔ هشتم دوزخ آغاز میشود که ازلحاظ شرح و بسط کاملترین طبقات دوزخ است. این طبقه بتنهائی سیزده سرود از سرودهای سی وچهارگانهٔ دوزخ، یعنی بیش‌ازثلث ازتمام دوزخ دانته‌را شامل میشود، درصورتی که بهشش طبقهٔ اول رویهم رفته فقط شش سرود تخصیص یافته‌است.

برای‌درك ماهیت آنچه‌دراین‌طبقه‌میگذرد بایدوضع «جغرافیائی» این طبقهٔ هشتم ازدوزخ‌را، آنطور که دانته فرض کرده است، باتوجهی خاص نگریست.

طبقهٔ هشتم، و طبقهٔ نهم دوزخ، دوطبقه‌ای هستند که بدترین نوع گناهکاران یعنی حیله‌گران و خیانتکاران در آنها کیفرمی‌بینند. طبقهٔ هشتم‌مثل تمام‌طبقات دیگردوزخ دائره‌ای شکل است ومنطقهٔ‌مدور عظیمی‌را شامل‌میشود که گرداگرد آنرا صخره‌ای عمودی وغیرقابل‌عبور فراگرفته است. در وسط این‌منطقه، یعنی درمرکزدائره، چاهی‌بزرك وجود دارد که از آن بطبقهٔ نهم دوزخ میروند. منطقهٔ حلقه‌ای شکل وسیعی که درمیان‌دیوارهٔ خارجی وچاه مرکزی دیده میشود، منطقه‌ای است که سراسر طبقهٔ هشتم دوزخ در آن قرارگرفته است. این منطقه شامل ده ردیف فرورفتگی است که تمام آنها شکل شیارهای مدوری‌را را دارند ودر حقیقت دوائری هستند که باشعاع های مختلف گرداگرد مرکز دائره ترسیم شده باشند. هریك ازاین‌گودالها یا دره های ده گانه، که یك دسته ازدوزخیان‌در آنها بسرمیبرند، خورجین (bolgià) نام دارد. این‌کلمهٔ «بولجیا» تقریباً درتمام ترجمه های دوزخ، بزبانهای مختلف بهمان صورت ایتالیائی‌آن نقل شده، ما نیز درترجمهٔ فارسی همین صورت را بکار برده‌ایم.

ویرژیل ودانته‌برای مشاهدهٔ دوزخیان‌این گودالها مستقیماً وارد هرگودال نمیشوند، بلکه ازروی پلهائی میگذرند که بربالای این گودالها جای‌دارند. هریك ازاین پل‌ها قسمتی ازپل سرتاسری بزرگی

است که از کنار صخرهٔ خارجی شروع میشود ودرمسیرخود ازروی تمام کودالهای ده‌گانه میگذرد وبه چاه مرکزی میرسد ، و فقط تمام این پل‌ها بعلتی که بعداً معلوم خواهد شد در آن قسمت که ازروی کودال ششمین میگذرد شکسته اند ، وناچار برای کذشتن از این کودال باید داخل آن شد وازجانب دیگر بیرون آمد .

آنچه کفته شد نموداری کلی ازوضع « جغرافیائی » این طبقهٔ هشتم دوزخ بود که بسیاری ازصحنه های جالب جهنم در آن میگذرد . در کودال های ده‌کانهٔ این طبقهٔ هشتم ، ده دستهٔ مختلف ازدوزخیان بسرمیبرند که هریك از آنان کناهی خاص دارند . ولی وجه مشترك همهٔ این کناه ها غدر و حیله‌کری است دسته‌ای دیکر ازین اهل غدر که کناهشان سنکین تراست درطبقهٔ بعدی (طبقه نهم) جای دارند .

دربالای نخستین پلجیا (کودال اول) که این‌سرود مربوط‌بدان است، دانته وویرژیل روی‌پل میایستند و بدرون آن نظرمیدوزند. کف این کودال بطور عرضی بدوقسمت شده که در یك قسمت آن دوزخیان بصورت صفی دراز روبه یك جانب ودرقسمت دیکر درحرکتند ، وبدین ترتیب اصطکاکی باهم پیدا نمیکنند دسته‌ای ازین کودال نشنیان که به‌بیرون یعنی بدیوارهٔ خارجی کودال نزدیکترند . دستهٔ قوادان هستند که زنان رابرای خاطر لذت‌دیکران ازراه بدربرده اند ، ودستهٔ دیکر که درسمت دیوار درونی کودال روانند ، دزدان ناموسند که زنان را برای خاطر لذت شخصی‌خود فریفته‌اند . در تمام مسیر این دوزخیان شیاطینی تازیانه بردست آنان را بحرکت وامیدارند ، و این تاوان ایشان است ، زیرا در دوران زندکی ، آنها بوده‌اند که دیکران را (زنان را) بخاطر خود بکار واداشته‌اند شیطانهای تازیانه دار مظهر طبیعت فاسد این عده‌اند، وشلاق های آنها نمایندهٔ عذاب وجدانی‌است که بدیشان تازیانه میزند دوشاخهٔ این تازیانه ها چنانکه برخی از مفسرین تفسیر کرده‌اند . نشانهٔ دونوع مختلف فحشای اینان ، یعنی هم‌آغوشی بازنان هرجائی وزنا بازنان شوهردار است .

دراواخر سرود ویرژیل‌ودانته ازروی پل‌اول میگذرند وبداخل کودال دوم مینکرند که خاص چاپلوسان است . این چاپلوسان درون نجاسات و کثافات خود غوطه ورند، وطبعاً این نجاست مظهر تملق‌های دروغین وآلودهٔ آنان در روی زمین است

در تمام دوزخ ، این تنها موردی است که بدو دستهٔ مختلف از دوزخیان تنها یك سرود اختصاص داده شده . وشاید مفهوم آن این باشد که دانته این دستهٔ اخیر ازکناهکاران ، بخصوص دستهٔ چاپلوسان را شایستهٔ توجهی بیش ازاین نشمرده است . درصورتیکه قبلا بیش از دوسرود کامل به اهل‌لواط تخصیص یافته بود

سرود هیجدهم

در جهنم، جائی است بنام «ماله بولجه»[1] که سراسر از سنگ ساخته
شده و همچون صخره‌هائی که آنرا حلقه وار در میان گرفته‌اند رنگی بسان
آهن دارد.

درست در میان این محوطهٔ شوم، چاهی است پهن و بسیار گود
که در جای خود[2] شرح آنرا خواهم داد.

بنا بر این محلی که چاه و دیوارهٔ سخت و بلند بر جای میماند،
شکلی مدور دارد، و این مکان به ده دره تقسیم شده است.

شکل این دره ها شبیه آن خندقهای متعددی است که گرداگرد
قلعه‌های جنگی را فرا گرفته‌اند تا حصارهای آنها را در حراست خویش آرند؛

و همچنانکه این قلعه ها را جسر هائی است که از دروازه های دژ
تا ساحل بیرونین خندق کشیده میشود،

در اینجا نیز از پای دیوارهٔ بلند تخته سنگهائی بر آمده که از فراز
سدها و گودالها میگذرد و تا چاه مرکزی که آنها را میبرد و درخود فرو
میبرد، امتداد مییابد.

در چنین مکانی بود که ما از پشت «جریونه» فرود آمدیم. آنجا
شاعر راه سمت چپ را درپیش گرفت و من در دنبالش براه افتادم.

---

۱ _ Malebolge _ این کلمه ساختهٔ خود دانته است، واز دو کلمهٔ Mala (بد) و Bolgia (خورجین، توبره) ترکیب شده است (به مقدمهٔ این سرود رجوع شود).

۲ _ Suo loco، اصطلاح لاتینی، که بهمان صورت اصلی درمتن آورده‌شده.

در دست راست، مناظر اندوهزائی تازه وعذابهائی تازه ودژخیمانی تازه دیدم که «بلجیای» اولین از آنها آکنده بود.

در ته این گودال گناهکاران برهنه تن جای داشتند: در نیمه‌ای از عرض گودال که در جانب ما بود ایشان از روبرو بسوی ما میآمدند. و در آن نیمهٔ دیگر در جهت ما منتها با قدم هائی تند تر از ما راه می‌پیمودند.

این همان طریقه‌ای است که رومیان برای سالهای «یوبیل»[1] وضع کرده‌اند تا سپاه فراوان مؤمنین

که از یك سو بقلعه مینگرند و راه «سنتوپیترو» را در پیش دارند، و از سوی دیگر بجانب کوه میروند، بآسانی از پل بتوانند گذشت[2].

---

۱ ـ Jubilee (عیدالیوبیل) سال مقدس مسیحیان در آئین کاتولیك، که مراسم آن درآغاز ونیمهٔ هرقرن مسیحی و نیز در موارد دیگری که پاپ اختصاصاً تعیین کند، برپامیشود درسال یوبیله مسیحیان ازهمهٔ نواحی دنیای کاتولیك، مانند مسلمانان که درایام حج اسلامی بمکه میروند، بشهرمقدس روم روی میآورند تادر مراسم مذهبی عفو وبخشش عمومی که توسط پاپ‌صورت میگیرد شرکت جویند. این رسم برای اولین بار در سال ۱۳۰۰ مسیحی بفرمان پاپ بونیفاتسیوی (بونیفاس) هشتم بنیادنهاده شد. نخستین یوبیله درهمان سال صورت گرفت که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام داد. باحتمال قوی اوخود نیز دربن سفر یوبیله بـه روم شرکت جسته واین جریان را که نقل میکند ازنزدیك دیده بود، ونیز تقریباً مسلم است کـه وی بهمین سبب سال ۱۳۰۰، یعنی سالی‌را که سال بخشش خاص الهی اعلام شده بود برای این سفرخیالی خود بدنیای دیگر که بمنظور تنبیه مردمان وارائهٔ طریق آمرزش الهی بدیشان صورت گرفته انتخاب کرده است

۲ ـ Castello، اشاره به قلعهٔ معروف Castel sant'Angelo در کنار رود تهوده Tevere (تیبر)رود مشهور روم ـ سن‌پیترو San Pietro، بزرگترین کلیسای روم، که اجرای مراسم مذهبی ازطرف پاپ درآن صورت میگیرد ـ درمتن کتاب، این کلمه بصورت Santo Pietro آورده شده‌کـه تلفظ قدیمی نام این کلیسا است. کوه (il monte)، اشاره بکوه جوردانو Monte Giordano است کـه نسبت به پل سنت‌آنجلو در طرف‌مقابل واتیکان و کلیسای سن‌پیر قرار دارد.

سرود هیجدهم

اینجا و آنجا، برروی‌سنگهای تیره شیاطینی شاخ دار را باتازیانه‌های بزرگ دیدم که این گناهکاران را ازپشت سرسخت شلاق میزدند

و با نخستین ضربات خود ایشانرا وامیداشتند که پاشنه ها را بلند کنند، چنانکه هیچیك از اینان انتظار ضربت های دومین و سومین را نمیبرد[1].

چون میرفتم، چشمم بچشم یکی ازایشان افتاد، وبیدرنگ گفتم: «این بار اول نیست که اورا می‌بینم».

لاجرم برجای ایستادم تا نیك در اوبنگرم؛ وراهنمای مهربان من کنارم ایستاد واجازتم داد که کمی واپس روم.

آن تازیانه خورده پنداشت که اگر سر بزیر افکند خویش را از من نهان خواهد داشت، اما این تدبیر سودش نکرد، و من بدو گفتم: «تو که دیده برزمین دوخته‌ای،

اگرپای شباهتی فریبنده درکارنباشد، بیقین «وندیکوکاچانیمیکو» هستی[2]؛ اما چه باعث شده که بعذابی چنین جانکاه گرفتار آمده ای؟[3]»

---

۱ ـ یعنی: همان ضربت اول آنانرا از پای درمی‌افکند. این‌طرز تعبیر کمی نامأنوس است

۲ ـ Venedico Caccianimico، یکی ازنجبای شهربولونیا Bolonia در ایتالیا که سردستهٔ گوئلف های این ناحیه بود. وی در فاصلهٔ سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۳ مأموریت های‌سیاسی برجسته بعهده گرفت، ولی مردی جاه طلب‌بود که برای پیشرفت کار خودازهیچ چیزابا نداشت، بدین جهت کوشید تاخواهرزیبای خودرا باآغوش‌مارکی‌دی‌فرارا بیفکند. درسطوربعد دراین‌باره باتفصیل بیشتر صحبت‌شده است.

۳ ـ دراصل چنین است: چه چیزترا بدین چنین سالسه ها آورده؛ Che ti ■ si pungenti Salse? amena سالسه‌نام خندق‌متروکی بود درنزدیك بولونیا، که عادتاً نعش اعدام شدگان‌را درآن می‌افکندند، بدین جهت مفهومی شوم ونامیمون داشت. دراینجا Salse بعنوان مظهر مرگ وعذاب آورده شده‌است.

و او بمن گفت: «آنچه را که میخواهی دانست علیرغم خویشتن بتو میگویم، زیرا صراحت گفتار تو مرا بیاد دنیای کهن می افکند و بسخن گفتن وادارم میکند

من آن کسم که «گیزولابلا» را وا داشتم تاتسلیم هوای مارکی[1] شود، هر چند دیگران این ماجرای ننگین را باشکال گوناگون حکایت کنند.

اما من درینجا تنها بولونی نیستم که بر حال زار خویش میگریم، زیرا تعداد این چنین کسان که دراینجایند از تعداد «Sipa» گویان میان «ساونا» و «رنو» بیشتر است[2]؛ و اگر درین باره دلیلی یا گواهی میخواهی. گرسنه چشمی دل های ما را بیاد آر.»

چون چنین میگفت، شیطانی بر او تازیانه نواخت و گفت: «برو، جا کش[3]! اینجا زن فروختنی نمیتوان یافت.»

---

۱ _ Ghisolabella خواهر وندیکو کاچانیمیکو. این کلمه ازترکیب Ghiso که نام اصلی این دختر است و la Bella (زیبا) پدید آمده است _ Marchese (مارکی) مورد بحث باحتمال قوی مارکزه اوبیستو دسته Oblzzo d'Este است که از اشراف بزرگ ناحیهٔ فرارا Ferrara بود ومشهور بود که وندیکو برای جلب توجه او خواهر زیبای خود را بآغوش وی افکنده است.

۲ _ Savena (ساونا) و Reno (رنو)، دو رود خانه در ایتالیا هستند که از مشرق و مغرب بولونیا میگذرند

Sipa کلمه ایست که اهالی بولونیا بالهجهٔ محلی خاص خود بجای کلمهٔ sia (باشد، بلی) میگویند، ونظر دانته از «گویندگان سیپا» اشاره بمردم بولونیاست. بطور کلی مفهوم گفتهٔ این دوزخی اینست که تعداد بولونی هائی که بجرم قوادی درین طبقهٔ از دوزخ جای دارند از تعداد زندگان این شهر یعنی از تمام جمعیت آن بیشتر است. شاید تذکر این نکته بی مورد نباشد که مردم بولونیا از قدیم در ایتالیا بدین صفت شهرت داشته‌اند وهنوز هم دارند.

۳ _ از متن کتاب: Via, ruffian!

به راهنمای خویش پیوستم ، و پس از گامی چند بمکانی رسیدیم که
در آن پلی سنگی از صخره جدا شده بود .
بآسانی بر سر پل بالا رفتیم ، و در طول دامنهٔ آن بسوی راست
چرخیدیم و این حلقه های سرمدی[1] را ترک گفتیم .
چون بدان جا رسیدیم که این پل فضائی خالی در زیر خود دارد
تا تازیانه خوران را راه عبوری باشد ، راهنما بمن گفت : « بر جای ایست
و هش دار
تا این بد زادگان دگررا از روبروی بنگری ، که چون در همان
جانب ما روان بوده‌اند هنوز چهره هایشان را ندیده‌ای . »
از پل کهن بصف دراز آن دستهٔ دیگر که بسوی ما میآمدند و
همچنان تازیانه میخوردند نظر دوختیم .
و استاد نیکدل ، بی آنکه از او پرسشی کرده باشم بمن گفت :
« این بزرگ‌مردی را که بجانب‌ما میآیدوباآنکه رنجی گران‌دارد گریان
نمینماید ، ببین
که هنوز چه جلوه‌ای شاهانه دارد ! وی «جازونه» است که بنیروی
دلیری و تدبیر ، قوچ زرین پشم را از کولکی‌ها ربود[2] .

۱ــ اشاره به قوادان وناموس دزدان ، که بطور ابدی حلقه‌وار دردرون گودال اول درحرکتند .

۲ــ Giasone ، تلفظ ایتالیائی Jason (یاسون)ــ بنا بافسانهٔ خدایان یونان، وی پسر پادشاه تسالیا ایالت معروف یونان بود ، ومیخواست بهرقیمت شده پشم زرین قوچهای مخصوصی راکه در سرزمین کلکی‌ها بودند بدست‌آورد ، اما پاسبان گلهٔ این قوچها اژدهائی بود که هرگز بخواب نمیرفت . عاقبت مدئا Medea دختر پادشاه این سرزمین که عاشق یاسون شده‌بود راز درخواب کردن اژدهارا بدو آموخت ویاسون از این راه توانست قوچهارا بدزدد . اما چندی بعد مدئا را بخاطرعشق دختر دیگری بنام Creusa بحال خود رها کرد وبکشور خویش بازگشت . در راه گذارش به جزیرهٔ

بقیه در صفحهٔ بعد

و از آن پس که زنان دلاور و سنگدل جزیرهٔ « لنو » جملهٔ مردان خود را بدست مرگ سپرده بودند ، ازین جزیره گذر کرد

و درآنجا با ظاهرآرائی وچرب زبانی، «ایزیفیله» آن دختر کی را که پیش از آن جملهٔ دیگر زنان را فریب داده بود ، بفریفت .

و پس وی را باردار و بیکس بحال خود رها کــرد : چنین خطائی است که او را بچنین عذابی دچار کرده ، و از این راه انتقام «مدئا» نیز ستانده شده است

اینگونه فریبکاران جملگی در این جا همراه وی روانند . امـا دربارهٔ گودال اولین و آنها که درآن عذاب می‌بینند همین اندازه شناسائی ترا بس است . »

در راه خود بدانجا رسیده بودیم که کوره راه باریك پل بـا دیوارهٔ دومین تقاطع میکند و آنرا پایه‌ای برای پلی تازه قرار میدهد .

بقیه ازصفحهٔ قبل

لمنوس Lemnos (بایتالیائی لنو Lenno) افتاد که دراین هنگام دوران‌بحران‌آمیزی را میگذرانید، زیرا چندی پیش ازآن زهره ربةالنوع عشق برزنان جزیره خشم گرفته و مردان جزیره را ازهم‌آغوشی باایشان بیزار کرده بود ، وزنان که ازبی‌اعتنائی ممتد شوهران و عشاق خود بخشم آمده بودند ، پس ازشور ، یکدیگر درغذای مردان زهر ریخته وجمله را کشته بودند . در این میان فقط Isifile (به یونانی Hypsipylae دختر توانته (Thoas) پادشاه جزیره) بدروغ خبر قتل پدر خودرا بسایر زنان‌جزیره داده وبدینوسیله اورا ازمرك نجات داده بود. - یاسون هنگام گذشتن از جزیره گرت ازمرگ مصون ماند ، زیرا راهگذری بیش نبود. اما دردورهٔ اقامت خود درآنجادختر پادشاه را بدام عشق خویش افکند و چون وی ازمردان جزیره نبود و مشمول نفرین زهره نمیشد ازهم آغوشی بادختر پادشاه‌دوری نجست ؛ درنتیجه این‌دختر ازاو باردار شد ، ولی‌یاسون اندکی بعداین معشوقهٔ تازه را نیزترك گفت ورفت . اشارات مختلف این بند و چهاربند بعد تمامـاً به قسمتهای مختلف این داستان که نقل شد ، مربوط است .

از آنجا صدای مردمانی را شنیدم که در آن« بلجیای » دیگر ندبه میکردند و نفسهای سخت برمیکشیدند و با کفهای دست بخویشتن سیلی میزدند.

جدارها پوشیده از قشر کپکی بود که زادهٔ بخارات ته گودال بود، واین بخارها در آنجا بشکل خمیری درمیآمد که چشم و بینی را آزارمیداد.

و ته این دره چنان تاریك بود که جز با رفتن برروی برآمده ترین نقطهٔ پل ، از هیچ جانب چیزی در آن دیده نمیشد .

بدین نقطه بالارفتیم ، و من از آنجا به گودال نگریستم و مردمانی را غوطه ور در مدفوعی دیدم که گوئی از مبالهای انسانی برآمده بود .

وچون بدقت در آن پائین نگریستم، کسی را با سری چنان که آلوده[1] دیدم که معلوم نمیشد کشیشی است یا عامی[2] ؛

وی بالحنی عتاب آلوده بمن گفت: «برای چه مرا با چنین سماجت، بیش از این زشتخویان دگر برانداز میکنی ؟ » و من بدو گفتم : « برای اینکه ، اگر حافظه‌ام خطا نکند ،

ترا ازین پیش نیز با موهای نیالوده دیده‌ام[3] ؛ تو« آلسیو اینترمینئی » لوکائی هستی[4] وازین رواست که ترا بیش ازآن جملهٔ دیگر نگاه میکنم» .

---

۱ ــ نقل ازمتن : di merde lordo .

۲ ــ کشیشهای مسیحی . چنانکه قبلا نیز گفته شد ، غالباً وسط سرخود را میتراشند واین وجه مشخص آنها است . مقصود شاعر درینجا اینست که براثر آلودگی سرهای این دوزخیان نمیتوان دانست که اینان مو برسر دارند یافرق تراشیده‌اند .

۳ ــ یعنی : وقتیکه روی زمین بودی وموهایت چنین آلوده نبود .

٤ ــ Alessio Interminei این شخص که نام صحیحش اینترمینلی است از اشراف شهر لوکا Lucca وتقریباً معاصر بادانته بوده است ؛ مسلم است که در ۱۲۹۵ وی هنوز زنده بوده ولی اطلاعات دیگری دربارهٔ او در دست نیست، همچنانکه معلوم نیست مجرم چه نوع تملق گوئی بدین طبقه ازدوزخ آمده است .

و آنوقت او دست به کلهٔ خود[1] زد و گفت : « مرا چاپلوسیهائی که هرگز زبانم از آنها باز نایستاد بدین درك افکند ».

پس از این گفتگو ، راهنما بمن گفت : « بکوش تا اندکی دورتر نگری ، و روی در روی بچهرهٔ این ضعیفهٔ کثیف ژولیده موی نظر افکنی که در آن گوشه با ناخنهای که آلوده بر تن خویش چنگ میزند ، و گاه چندك مینشیند و گاه نیز برپای میایستد .

وی «تائیده» ، آن روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که آیا حق عشقبازی را با توبجا میآوردم ؟» جوابش داد: «اعجازمیکنی»[2] ! و دیگر بس است آنچه در اینجا دیدیم .»

---

۱ ــ دراصل : دست به کدوی خود زد . اطلاق صفت کدو (la zucca) به سر در فارسی نیز معمول است ، ولی در نزد مــا اصطلاح کلهٔ کدو (تهی ازمو) مفهوم ایتالیائی آنرا (تهی مغز) ندارد

۲ ــ Taide (به یونانی تائیس Thais) یکی از فواحش معروف آتن بود (باتائیس دیگری که بدست اسکندر تخت جمشید را آتش زد اشتباه نشود) . ایـن روسپی آتنی قهرمان اصلی کمدی‌خواجه Eunuchus ازمنظوم Terentius (ترنسیوس) شاعر لاتین قرن دوم پیش‌از مسیح است، ولی این گفتگو که دراینجا بین تائیس وفاسق اوصورت میگیرد ، در اصل بین میان این فاسق و کسی که دلال محبت تائیس است رد وبدل میشود ، بدین ترتیب که ترازینون کنیز زیبائی بەمعشوقهٔ خود تائیس‌هدیه‌میدهد، وچند روز بعداز آن از گناتون که برای تائیس دلالی عشق میکند میپرسد که تائیس‌این کنیزرا پسندیده یاخیر ، واوجواب میدهد Ingentes ــ این کلمهٔ لاتینی را که‌دانته به anzi meravigliose بدل کرده ، سیسرون خطیب معروف رومی ، نمونهٔ حداعلای تملق‌گوئی وچاپلوسی شمرده است (کتاب De Amicitia) وظاهراً دانته این گفتگو را با اشتباهی که درنام یکی ازطرفین آن شده ، ازهمین کتاب نقل کرده است.



این «تائیس» روسپی است که چون فاسقش ازاو پرسید که : « آیا حق عشقبازی را بجای میآورم ؟ » جوابش داد : اعجاز میکنی »
(صفحهٔ ۲۴۶)

سرود نوزدهم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله‌گران

گروه سوم: فروشندگان اموال و مناصب روحانی

سومین بولجیا (گودال سوم) از طبقهٔ هشتم خاص کسانیست که مرتکب خرید و فروش اموال و مناصب کلیسا شده اند وقاعدتاً باید مال وقف خواران ما نیز در آن جای داشته باشند. این‌عده در جمع حیله‌گران مسکن گرفته‌اند، زیرا اموال خدا را بنام خود در معرض بیع و شری گذاشته‌اند. در زمان دانته عدهٔ این‌قبیل کسان بسیار زیاد بود، زیرا کلیسا مرکز اصلی ثروت بود و غالب مؤمنین کما بیش اموال خود را بدان هدیه میکردند

در گودال سوم این‌طبقه، این‌دوزخیان هر کدام در درون حفره‌ای جای دارند که در داخل دیوار حفر شده‌است، بدین ترتیب که از سر تا ساقهای ایشان در این حفره فرورفته وفقط دو پایشان از آن بیرون است، و چون کف هر کدام ازین پاها بروغن اندوده وشعله‌ور است، این‌دوزخیان از سوزش آتش دائماً پاهای خود را تکان میدهند وفریاد میکشند

دانته اختصاصاً بحفره‌ای توجه میکند که مخصوص پاپ ها است و یکی از پاپ ها را در آن می‌بیند که فریاد کشان در انتظار پاپ بعدی است تا بیاید و او را از آنجا برهاند، زیرا قانون کلی این قسمت از دوزخ اینست که چون دوزخی بعدی بدانجا آید، آنکه قبلا در حفره بود باعماق آن فرو خواهد رفت و برای ابد ناپدید خواهد شد، وقتیکه روز رستاخیز فرارسد برای این حفره دانته از سه پاپ بعنوان داوطلب مسلم نام‌برده است

در اینجا نیز، مثل همهٔ قسمت های دیگر دوزخ دانته، مجازات متناسب با جرم است: حفره ای که این دوزخیان در آن بسر میبرند کاملا شباهت با حفره‌هائی دارد که در کلیساهای قدیم میساختنه‌اند و در متن و حواشی این سرود از آنها سخن رفته‌است. همچنانکه اینان مقررات کلیسا را بمسخره گرفته بودند، در اینجا خود در درون حفره بمسخره گرفته شده‌اند، وچون آب مقدس تعمید را در زندگی مورد ریشخند قرار داده بودند در اینجا با آتش تعمید داده میشوند. روغن مقدس مخصوص تبرک اموات نیز در اینجا بپای آنان آلوده شده است تا آنرا شعله‌ور کند.

در تمام این سرود لحن دانته نیشدار و زننده است و چندین جا نیز عمداً اصطلاحات عامیانه در آن بکار رفته‌است

سرود نوزدهم

ای شمعون ساحر[1] ، وشما ای پیروان واژگون بخت او، شماارباب طمع که اموال خداوند را که باید فقط با خیر و صفا عقد زناشوئی بندد ببهای زر و سیم ببازار زنا میآورید[2] . اکنون وقت آن رسیده که شیپور برای شما نواخته شود ، زیرا شمائید که در « بلجیای » سومین جای دارید.

در مسیر خویش بگور بعدی[3] بالا رفته ودرآن قسمت از پل سنگی

۱ــ Simone mago (سیمونه جادوگر) یهودی‌معروفی بود که به‌حواریون مسیح پیشنهاد کرد پولی بدیشان بدهد ودرمقابل آن این امتیازرا خریداری کند کـه روح‌القدس بهر کس که وی دست برسرش گذارد نازل شود ؛ کلمهٔ سیمونیا Simonis که به‌عمل خریدوفروش اموال‌ومناصب‌مذهبی اطلاق میشود، وسیمونیاکو Simoniaco که بعامل چنین کاری گفته میشود ، از اسم این شخص آمده است . اصل این ماجرا بتفصیل درانجیل آمده (کتاب اعمال رسولان، باب هشتم) : « ... اما مردی شمعون‌نام قبل‌از آن درآن‌قریه بود که جادوگری‌نمود واهل سامره را متحیر میساخت . بحدی که خورد وبزرگ گوش‌داده میگفتند اینست قوت عظیم خدا.... لیکن چون بشارت‌فیلیس که بملکوت خدا ونام‌عیسی مسیح میداد ایمان آوردند مردان و زنان تعمید یافتند ؛ و شمعون خود نیز ایمان آوردوچون تعمید یافت هم‌راه بافیلپس‌میبود ... اما رسولان که در اورشلیم بودند چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند پطرس و یوحنا را نزد ایشان‌فرستادند . و ایشان‌آمده وبجهة ایشان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند . پس دستها برایشان گذارده روح‌القدس را یافتند . اما شمعون چون‌دید که محض گذاردن دستهای‌رسولان روح‌القدس عطا میشود مبلغی پیش ایشان‌آورده گفت مرا نیزاین قدرت دهید که بهر کس دست گذارم روح‌القدس رابیابد ـ پطرس بدو گفت زرت باتــو هلاك باد چونکه پنداشتی کـه عطای خـدا « زر حاصل‌میشود »

۲ ــ یعنی : باید منحصراً دراختیار کلیسـ کـه خانهٔ خداست بماند ، نه آنـکه چون زنان هرجائی ببهای پول بتملك این وآن درآید

۳ ــ گور بعدی: بولجیای سوم ــ مراد ازگور اینست که همچنانکه گورمظهر مرگ موقتی است این ورطهٔ دوزخ مظهرمرگ دائمی بشمار است

که درست بر بالای میانهٔ گودال جای دارد ایستاده بودیم.

ای حکمت متعال، چه مقتدرانه در آسمان و در روی زمین و در جهان شر[1] هنرنمائی میکنی، و احکام قدرت قاهره‌ات چه عادلانه صادر میشود!

در روی دیواره‌ها و در ته گودال، همه جا دیوارهٔ سنگی کبودفام را پر از سوراخهای مدور دیدم که همه قطری یکسان داشتند:

و بنظر من نه کوچکتر ونه بزرگتر از آن حفره‌ها آمدند که در «سن‌جووانی» زیبای‌من‌برای جای دادن‌تعمید دهندگان ساخته شده‌اند[2].

همین چند سال پیش بود که من یکی از آنها را شکستم، زیرا در آن کسی درحال غرق شدن بود، واین تذکرمن مدرکی‌باشد که هر کسی را درین باره از خطا بیرون آورد[3].

---

۱ ــ دوزخ

۲ ــ San Giovanni کلیسای معروف فلورانس که درقرن یازدهم مسیحی ساخته‌شده بود ودر دورهٔ دانته دراوج شهرت خود بود وهنوز هم از کلیساهای بزرگ ایتالیا بشمار است. درقرون وسطی رسم بود که فقط در روزهای شنبهٔ مقدس وعیدپاک مراسم تبرک وتقدیس مؤمنین انجام میشد، وطبعاً دراین روزها تعداد جمعیت بسیار زیاد بود، بطوریکه فشارآنها برای کشیشان تبرک‌کننده خطرجانی‌داشت. بدین جهت دراین کلیسا حفره‌هائی درداخل سنگ‌مرمرساخته بودند تا کشیشان برای‌اجرای‌مراسم درآنها جای گیرند. امروزه نیز تبرکگاه کلیسای سن جووانی بهمانحال چند قرن پیش خود باقی است و فقط این حفره‌ها را برداشته‌اند، ولی در کلیسای پیزا هنوزاین حفره‌هارا میتوان دید. «سن‌جووانی زیبای من»، یعنی: سن‌جووانی زیبا که درشهر من ساخته شده

۳ ــ دانته دراینجا بکسانی پاسخ میدهد که درآن زمان اورا محکوم به‌توهین بمقدسات مذهبی کرده بودند. زیرا یکروز وی یکی‌ازاین‌حفره‌ها را شکسته‌بود، ولی دراینجا خود توضیح میدهد که اینکار را بخاطر نجات پسرکی کرده بود که تصادفاً در آن‌حفره افتاده ودرحال‌خفه‌شدن‌بوده‌است چنانکه تحقیق کرده‌اند، این‌پسر «آنتونیو بالاچیودکا وبجیولی» نام داشته‌است.

از دهانهٔ هر حفره پاها و ساقهای گناهکاری تا ماهیچه بیرون آمده بود و مابقی تنش در درون حفره پنهان بود.

در کف پاهای جملهٔ اینان آتش شعله میکشید، و لاجرم گناهکار چنان تکان میخورد که حرکت او هر طناب موئین و علفینی را پاره میتوانست کرد.

همچنانکه در روی اشیاء آغشته بچربی، شعلهٔ آتش تنها بطور سطحی میلغزد و پیش میرود، در اینجا نیز آتش از پاشنه ها تا نوك انگشتان پای آنان میلغزید و میرفت.

گفتم: «استاد. این کس که درعالم خشم خود بیش از کر همدردانش در تقلاست و درشعله‌ای قرمزتر ازشعله های دیگران میسوزد، کیست؟»

و او بمن گفت: «اگر مایل باشی که ازراه این دیواره‌ای که شیبی کمتر دارد بدرون گودالت برم، از زبان خود او خواهی شنید که کیست و چه گناه دارد.»

و من گفتم: «هر آنچه را که تو خواهی بجان پذیرایم؛ تو مرشد منی، و نیك میدانی که از اراده‌ات سر نمیتابم، و نیز خود بر اندیشه‌های نا گفته‌ام وقوف داری».

آنگاه بروی دیوارهٔ چهارمین رفتیم و بپشت سر خود چرخیدیم و در دست چپ بگودال تنك و پرحفره سرازیر شدیم.

استاد مهربان در آنجا نیز مرا از کمر گاه خود فرو نگذاشت، و یکسره تا جایگاه آن کسم برد که با ساق های خود میگریست[1]، و من چنین آغاز کردم:

۱ ــ یعنی چون صورتش پیدا نبود گریه‌اش از حرکات شدید پاهایش معلوم میشد



در کف پاهای اینان آتش شعله میکشید (صفحهٔ ۲۵۲)

«ای روح بلاکش که چون میخی بدین حفره فروشده‌ای و سر در جای پای‌داری، هر که هستی اگر سخن میتوانی گفت بامن سخن بگوی.»

در کنار او حال کشیشی را بهنگام شنیدن اعترافات آدمکشی نابکار داشتم که با آنکه سر بر زمین نهاده است، مرد خدای را بنزد خویش میخواند تا مگر دمی چند مرگ خود را بتأخیر افکنده باشد[1].

و وی بانگ برداشت که: «شگفتا! این توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای؟ توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای، بونیفاتسیو[2]؟ پس کتاب تقدیر چندین سال دروغ گفته بود[3]؟

چسان بدین زودی از آن همه دینار و درم که بخاطر آنها بانوی زیبا را مکارانه بچنگ آوردی وپاره پاره‌اش کردی، سیر شدی[4]؟»

---

۱ ـ درقرون وسطی، کسانی راکه اجیر دیگران میشدند وبدستور آنها کسی‌را میکشتند، ونیز پدرکشان‌را، بدین‌ترتیب اعدام میکردند که گودالی درزمین‌میکندند وایشانرا ازسر درآن مینهادند وگودال را ازخاك می‌انباشتند وبقیهٔ بدنشان را ازآن بیرون میگذاشتند. درین موارد غالباً شخص محکوم تقاضامیکرد که کشیشی بربالینش حاضرشود تاوی اعتراف به‌گناهان خود کند، ومنظورش آن‌بود که بدینوسیله لحظه‌ای چند مرگ خویش را بتعویق اندازد.

۲ ـ گوینده، پاپ نیکلای سوم (نیکولو Niccolo) «جوانی گائتانو دیلی اورسینی» است که از۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ پاپ بود. وی دراینجا درانتظاراست که‌جانشین او پاپ بونیفاتسیوی Bonifazio هشتم بدوزخ آید وجای اورا بگیرد، تا ویرا ازاین شکنجه خلاص کند. اما خوداین پاپ هم باید اندکی بعدازآمدن بدوزخ، جای‌خود راپاپ بعدی (کلمنتوی پنجم) Clemento بدهد که حتی ازبونیفاتسیوفاسدتراست. دانته این‌هرسه پاپ‌را بی‌محافظه کاری واحتیاط در درکات اسفل‌جهنم جای داده‌است.

۳ ـ کتاب تقدیر: lo scritto ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌این کلمه «مکتوب» است و این تعبیری‌است که درایران وعالم‌اسلامی‌غالباً بکاررفته است ومیرود. آن‌دوزخی که صحبت میکند(پاپ نیکلای سوم) درکتاب تقدیر خوانده‌است که جانشین او (بونیفاس هشتم)باید درسال ۱۳۰۳ بدوزخ آید، درصورتیکه دانته در۱۳۰۰ بدوزخ سفر کرده، و وی چون‌دانته‌راباجانشین‌خویش‌عوضی گرفته‌تصور کرده که‌درکتاب تقدیراشتباه‌شده‌است.

٤ ـ La bella donna خانم‌زیبا؛ اشاره‌بکلیسا (la chiesa) که‌درزبان‌ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است منظورگوینده این‌است که بونیفاتسیوی هشتم مقام‌پاپی را باحیله تصاحب کرده (رجوع‌شود بسرود سوم دوزخ) وبا ارتشاء وحیف ومیل اموال روحانی سلامت کلیسارا ازبین برده‌است

حال آنانرا یافتم که بهت زده برجای میمانند ، زیرا از پاسخی که شنیده‌اند چیزی درنیافته‌اند وهم نمیدانند که خود چه پاسخ گویند .

آنوقت ویرجیلیو گفت : «بیدرنگ بدوبگوی: من آن کس نیستم ، آن کس نیستم که توپنداشته‌ای .» ومن جوابی چنانکه او فرموده بوددادم .

ودوزخی که این بشنید، پاهارا سخت‌به پیچ وتاب‌آورد، آنگاه آهی کشید و دردمندانه بمن گفت : « درین صورت از من چه میخواهی ؟

اگردانستن نام ونشان من‌ترا چندان‌ضرور است که بخاطر آن‌از این دیوارهٔ سخت فرود آمده ای ، پس بدان که من در جهان بالا ردای فخیم را در بر داشتم[1]

و براستی که ماده خرس زاده‌ای بودم[2] ، و برای آنکه مالی بیش به خرس بچگان خویش رسانم ، چنان دست آزمندی گشودم که درآنجا[3] نقدینه ها را در کیسه انباشتم ، و در اینجا خویشتن را در کیسه کردم .

آن دیگران که پیش ازمن دست بفروش‌اموال خدا گشوده بودند، اکنون در زیر سر من در شکافهای صخره جای دارند .

و چون آن کس بدینجا آید که در پرسش عجولانهٔ خودترا بجای

۱ ــ ردای فخیم : ردای پاپی

۲ ــ نام خانوادگی این‌پاپ (نیکلای سوم) چنانکه گفته شد اورسینی Orsini بوده ، که درایتالیائی‌جمع « بچه خرس» است، ووی تذکر میدهد که روحاً نیز خوی خرسی داشته ، و سعی میکرده است فرزندان وکسان خودرا ازهرراه که ممکن است بمال ومنال برساند (زیرا محبت خرس باولادش ضرب‌المثل است) . دراین بنددانته ظرافت لفظی خاصی نیز بکاربرده که نقل آن بفارسی ممکن‌نیست، وصورت تقریبی‌آن اینست که : برای انباشتن کیسهٔ کسان خودم در روی زمین گناهانی کردم که بکیفر آنها اکنون خود در اینجا درکیسه رفته‌ام (اشاره به حفره‌ایکه در دوزخ بدوتخصیص داده اند)

۳ ــ در روی زمین

او گرفته بودم ، من نیز بنوبت خود بدین گودال نشینان جاوید خواهم پیوست[۱] .

اما دورانی که من چنین واژگون تن و سوخته پا در این جا گذرانده‌ام ، هم اکنون درازتر از آن زمانی شده که وی با پاهای بریان در آن بسر خواهد برد[۲] ،

زیرا پس ازاو کشیشی خدا نا شناس ازجانب مغرب بدینجا خواهد آمد که درنامهٔ اعمالش سیئاتی بسیارفزونتر از ما خواهد داشت. چندانکه من و اورا رو سفید خواهد کرد[۳] .

وی آن « جاسون » تازه خواهد بود که در «سفرمکابیین» از او سخن رفته[٤] ، و همچنانکه پادشاه جاسون در برابر وی ضعف نفس نشان

---

۱ ــ یعنی : پس ازآمدن پاپ بعدی بدوزخ ، وی پائین تراز آنجاکه اکنون هست(درشکافهای‌زیرین) جای خواهد گرفت وبکلی ناپدید خواهد شد .

۲ ــ پاپ نیکلای‌سوم تااین تاریخ بیست سال دردوزخ بسربرده ؛ زیرا مرگ وی در ۱۲۸۰ اتفاق افتاده است ؛ ولی مدتی که مقدر است جانشین او در این حال بگذراند کمترازاین است، زیرا پاپ بونیفاتسیوی هشتم در ۱۳۰۳ وفات خواهد یافت وجانشین او دردوزخ (پاپ کلمنتوی پنجم) در۱۳۱٤ خواهدمرد ، یعنی پاپ‌بونیفاتسیو بیش از ۱۱ سال درین گودال بسرنخواهدبرد .

۳ ــ اشاره به پاپ کلمنت پنجم ، که اصلا فرانسوی‌بوده وازسمت مغرب(بردو) آمده بود. وی‌در۱۳۰۵ به‌پاپی رسید ، ومقر خودرا ازواتیکان به‌آوینیون Avignon درجنوب فرانسه انتقال داد .

٤ ــ جاسون شیخ بنی‌اسرائیل بود که ازآنتیوخوس پادشاه سیصد وشصت‌قنطار نقره گرفت واجازه داد که دراجرای مراسم دین بدعت های شرك‌آمیز گذاشته شودو درتورات (سفرالمکابین) ازاو سخن‌رفته‌است. دانته رفتار آنتیوخوس‌را نسبت به‌جاسون بارفتار فیلیپ‌لوبل‌پادشاه فرانسه تشبیه میکند که اونیز این‌پاپ‌را باپول خریدووادارش کرد که مقرخودرا بخاك فرانسه منتقل کند ونفوذ خویش‌را درراه تأمین مقاصد سیاسی فیلیپ‌لوبل بکاربرد. بعدازمرگ پاپ بونیفاتسیوی هشتم وپیش از روی کارآمدن پاپ کلمنتوی پنجم ، پاپ‌دیگری بنام بندتوی یازدهم Benedetto (بندیکتوس) انتخاب‌شد که یکسال بیش (۱۳۰۳ ــ ۱۳۰٤) درین سمت نماند ومرد ، وچون پاپ درستکاری‌بود دراینجا بدوزخ آورده نشده است . در فاصلهٔ مرگ پاپ نیکلای‌سوم وسفردانته بدوزخ نیزچهار پاپ روی کار آمدند که هیچکدام دوزخی نشدند ، بدین جهت پاپ نیکلو همچنان درانتظار پاپ بونیفاتسیو باقی مانده است

داد ، آن کس که بر فرانسه حکم میراند با این جاسون نو چنین خواهد کرد .»

شاید پاسخ تندی که در آن دم بدو دادم ، سخت بی پروایانه بود که : « شگفتا ! مگر خداوند ما پیش از آنکه کلید های قدرت خودرا بدست پطرس مقدس سپارد از او چه گنجینه ای توقع کرد ؟ بجز آنکه گفت : بدنبال من بیا[1] .

و پطرس ، و دیگر حواریون ، هنگامیکه « متی » بحسب قرعه بجانشینی آن کس برگزیده شد که روحی خطا پیشه بدست هر کش سپرده بود ، از وی سیم و زری نستاندند[2] .

پس تن بقضا ده، زیرا بجاست که بادافرهی چنین بینی ؛ آن سکهٔ نا مشروع بدست آمده را نیز که چنین گستاخانه با « کارلو » بستیزت

۱ــ نقل‌ازانجیل‌متی (باب چهارم) : «ومسیح بدیشان گفت: ازپی‌من‌آئید تاشما راصیاد مردم گردانم».

۲ ــ بعد ازآنکه یهودا باخیانت خود عیسی‌را بدشمنان سپرد، وخود نیزبدین گناه بصورتی‌فجیع جان سپرد، حواریون برای تعیین‌جانشین وی قرعه افکندندومتیاس انتخاب شد (انجیل ــ کتاب اعمال‌رسولان ــ باب اول) : «... و در آن ایام پطرس درمیان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب بصد وبیست بود بر خاسته و گفت . ای برادران میبایست آن‌نوشته تمام شود که روح‌القدس اززبان داود پیش گفت دربارهٔ یهودا که راهنما شد برای آنانکه عیسی‌را گرفتند ــ الحال می‌باید ازآن مردمانیکه همراهان ما بودند درتمام آن مدتیکه عیسی خداوند باما آمد ورفت میکرد از زمان تعمید یحیی تاروزیکه ازنزد ما بالا برده شد یکی از ایشان باما شاهد برخاستن او بشود ـ آنگاه دونفر یعنی یوسف مسمی ببرسبا که بیوستس ملقب بود ومتیاس‌را برپا داشتند ودعا کرده گفتند تواى خداوند که عارف قلوب همه‌هستی، بنما کدامیك ازایندو را برگزیده‌ای تاقسمت این خدمت ورسالت را بیابد که یهودا ازآن بازافتاده بمکان خودپیوست پس‌قرعه بنام ایشان افکندند وقرعه بنام متیاس برآمد واو با یازده رسول محسوب گشت.»

روح گناهکار ، اشاره بیهودا است که در بدترین منطقهٔ طبقهٔ آخر جهنم جای دارد (سرود سی ودوم دوزخ) .

وا داشت برای خویش نگاهدار[1] .

واگر احترام آن کلیدهای حاکمی[2] که تو در زندگانی روی زمین[3] نگهدارشان بودی مرا مانع نمیآمد ،

سخنان سخت‌تر از پنت میگفتم ، زیرا تنك نظری شماست که جهانی را اسیر رنج میکند ، نکوکاران را ازنکوئی مانع میشود وبدان را ببدی میخواند .

بحقیقت ، ای کشیش ، این شما بودید که بنظر «انجیلی» آمدید[4] ، در آنوقت که وی آن روسپی آب نشین را دید که ناموس خویش را بپادشاهان عرضه میداشت[5] ،

همان زنی را که با هفت سر بزاد وتا آن زمان که شوهرش خواهان

---

۱ ــ Carlo تلفظ ایتالیائی شارل Charles ، اشاره بهشارل دانژو d'Anjou پسر لوئی هشتم پادشاه فرانسه ، که سلطنت سیسیل را داشت، وروابطش باپاپ اوربینوی چهارم و کلمنتوی چهارم حسنه بود ولی پاپ نیکلای سوم بااو ازدرناسازگاری درآمد واین اختلاف بکشمکشها وخونریزیهای بسیار منجرشد. منظور دانته ازسکهٔ نامشروع بدست‌آمده این استکه وی ازراه تصرف نامشروع دراموال و اوقاف کلیسا تحصیل‌پول کرده تا آنرا در راه دسته بندی علیه شارل دانژو بکاربرد

۲ ــ اشاره بمقام پاپ که کلید دار بهشت درروی زمین است .

۳ ــ دراصل Vita lieta : زندگانی خندان .

٤ ــ il Vangelista یوحنای انجیلی یا یوحنای رسول ، از حواریون مسیح ، که یکی ازاناجیل‌اربعه ازاوست . وی علاوه‌برانجیل یوحنا ، کتاب معروف‌دیگری بنام مکاشفهٔ یوحنای رسول Apocalypse دارد که آخرین قسمت انجیل‌بشمار میرودوشامل مکاشفات خوفناك وی وپیشگوئیهائی است که دربارهٔ آخرالزمان کرده است .

۵ــ نقل ازانجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب هفدهم) :«...ویکی ازآن‌هفت فرشته که هفت پیاله‌را داشتندآمد وبمن خطاب کرده گفت . بیاتاقضای آن فاحشهٔ‌بزرك راکه برآب های بسیارنشسته است بتونشان دهم ، که پادشاهان جهان بااو زنا کردند

بقیه در صفحهٔ بعد

پارسائی او بود، از هر ده شاخ خویش نیرو گرفت[1].

شما از زر و سیم برای خود خدائی ساختید. و چه فرق است میان شما و بت پرست، بجز آنکه وی یك بت میپرستد وشما صد بت را؟

ای کستانتینو[2]، نه تشرف تو بدین مطهر، بلکه این جهیز به اینکه نخستین پاپ توانگر از تو ستاند، زایندهٔ چه تباهی ها شد!»

و چون بااوچنین میگفتم، وی یا ازروی خشم ویا ازعذاب وجدانی که اورا سخت می‌آزرد، با پای خود در تلاش بود.

پندارم که آنچه گفتم راهنمایم را پسند افتاد، زیرا وی تا پایان گفتار من با خرسندی فراوان گوش بسخنان پر حقیقتم فرا داد.

و چون کلامم بپایان رسید، مرا در دو بازوی خویش گرفت و بر سینهٔ خویشم فشرد و از راهی که فرود آمده بود بالا رفت.

بقیه از صفحهٔ قبل

وساکنان زمین ازخمر زنای اومست شدند. پس مرا درروح به بیابان برد وزنی را دیدم بر وحش قرمزی سوارشده که ازنامهای کفرپربود وهفت سر وده‌شاخ داشت‌وآن زن به‌ارغوانی وقرمز ملبس بود وبطلاوجواهر ومروارید مزین وپیالهٔ زرین بدست‌خود پراز خبائث ونجاسات زنای خود داشت وبپیشانیش این‌اسم مرقوم بود: سروبابل عظیم ومادرفواحش وخبائث دنیا، وآن زنرا دیدم مست ازخون مقدسین و ازخون شهدا ... وفرشته مرا گفت‌زنیکه دیدی آن‌شهر عظیم‌است که برپادشاهان‌جهان سلطنت‌میکند.» ـ اشارهٔ یوحنای رسول در اینجا بشهر روم است که پایتخت امپراتوری روم بود، اما دانته این مکاشفهٔ معروف را تعمداً باروم پاپ‌هاتطبیق داده وآنرا وصف پاپ‌وحکومت اوشمرده است.

۱ ـ شوهر او: پاپ. شاخهای ده‌گانه: الواح عشره (قوانین‌ده‌گانهٔ موسی).

۲ ـ Costantin(o)، کنستانتینوس کبیر (قسطنطنین) امپراتورروم (۲۷۴ـ۳۳۷) که آئین مسیح را مذهب رسمی‌امپراتوری روم اعلام کرد وپایتخت خودرا شهربیزانس قرارداد که بنام او قسطنطنیه نامیده‌شد، روایتی تاریخی‌حاکی‌ازین بود که کنستانتینوس مرکز امپراتوری خودرا بدنیمهٔ شرقی امپراتوری روم انتقال داده بود تانیمهٔ غربی آنرا تیول‌پاپ معاصر خود سیلوستر وجانشنیان او کرده باشد. بدین ترتیب وی‌اولین کسی بود که پاپ‌هارا که تاآن زمان‌ازمال ومنال دنیابکلی بی‌بهره بودندوفقط‌شخصیت وعنوان روحانی داشتند صاحب ضیاع وعقار کرد. تحقیقات تاریخی ثابت کرده که چنین بخششی واقعیت ندارد، اما نظردانته کاملا صحیح است که مال ومنال دنیائی‌دستگاه روحانیت را فاسد کرده‌است

سرود نوزدهم

و آنجا نیز از فشردن من درآغوش خویش بازنایستاد تاآن دم که بر بالای آن پل مقوسم رسانید کـه راه عبور از دیوارۀ چهارمین بدیوارۀ پنجمین است.

در آنجا بار مطبوع خود را بآرامی بر روی تخته سنگی سخت و پر پست وبلند نهاد که حتی بزهای کوهی دشوارازآن گذر میتوانند کرد:

و در آن مکان، دره‌ای تازه در برابر من هویدا شد.

سرود بیستم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه چهارم : غیب گویان

ازبالای پل‌بولجیای چهارم، ویرژیل ودانته بدرون گودال‌زیرپای خود مینگرند ودر آن کسانی‌را می‌بینند که سرشان‌بدور گردن‌چرخیده ورو بپشت قرار گرفته است ، چنانکه درحین راه‌رفتن ناگزیرند بپشت سرخویش بنگرند . اینان که بدینصورت تغییر شکل داده اند مدعیان غیبگوئی‌وپیش بینی هستند ، که بجرم‌آنکه خواسته‌اند قوانین کلی‌جهان را باشناسائی آیندهٔ پنهان برهم زده وتغییرشکل داده باشند ، خود در دوزخ تغییرشکل داده وروی بگذشته کرده‌اند ، وچون خواسته‌اندبیش ازحدمجاز پیشروی خودرا ببینند دراینجا حتی ازدیدن پیش پای‌خویش محروم شده‌اند وباید بپشت‌سرخود بنگرند. دیدگان ایشان نیز دائماً ازاشك پوشیده است ، زیرا خواسته‌اند بااین دیدگان آنچه راکه راز خداوند است ببینند .

سرود بیستم

اکنون باید داستان عذابی تازه را به نظم آرم و آنرا زمینهٔ بیستمین سرود این کتاب نخستین[1] قرار دهم که وقف دوزخیان[2] شده است.

بادقت به ته گودالی که در برابرم هویدا شده بود و با اشکهای پریشانی سیراب میشد نگریستم.

و در آن درهٔ مدور کسانی را دیدم که خاموش و گریان بجانب ما میآمدند و راه رفتنشان راه رفتن آنان بود که روی زمین تسبیح خوانان در حرکت باشند[3].

چون نگاهم بسوی ایشان فروتر آمد، این نکتهٔ شگفت را دریافتم که تن هریك از آنان، از زنخ تا ببالای سینه بگرد خود تابیده بود،

چنانکه جملگی چهره در جانب سرین داشتند، و ناگزیر میبایست باز پس راه روند، زیرا روبروی خویش را نمیتوانستند دید.

شایدپیش ازین کسانی براثر فلج بچنین حالی گرفتار آمده باشند،

---

۱ ــ la prima cenzon(e) ــ این نامی است که دانته برروی سه قسمت مجزای کمدی الهی خود: دوزخ، برزخ، بهشت نهاده، یعنی هر کدام از آنهارا یك Canzone (سرود بزرگ) نامیده است. در دوجای دیگر (مطلع کتاب، وسرود سی وسوم بهشت) وی کلمهٔ Cantica (آواز وسرود مذهبی) را بدین منظور بکاربرده است

۲ ــ در اصل: Sommersi (غرق شدگان)، اشاره به مغروقین دریای ظلمت ورنج.

۳ ــ اشاره به دسته های روحانی که برای خواندن سرود های مذهبی کاتولیك بصورت صفی دراز حرکت میکنند وبسیار آهسته راه میروند.

اما من خود این چنین کسان را ندیده‌ام ، وهم نپندارم که بتوانشان دید .

ای‌خواننده ، خدایت عنایت کناد تا بتوانی از خواندهٔ خویش ثمر بر گیری ! وا کنون خود بیندیش که چگونه میتوانستم چهره را به اشك دیده نیالایم ،

آنوقت که از نزدیك این همرویان خودمان[1] را چنان بدوزخویش تابیده یافتم که اشکهای آنان را دیدم که از تهیگاهشان جاری بود و سرینشان را مشروب میکرد .

بیکی از تخته سنگهای صخرهٔ استوار تکیه کرده بودم و بیگمان سخت میگریستم ، زیرا راهنمایم را شنیدم که بمن گفت : « مگر تو نیز از جملهٔ این مخبطانی ؟

در اینجا ترحم‌وقتی‌زنده است که کاملا مرده باشد[2] ، زیراتبهکارتراز آن کس کیست که چون خدا قضاوت خود را کرده باشد ، با گنهکار از در همدردی درآید ؟

سربردار ، و آن کس را ببین که در برابر نظر مردم شهر « تبه » زمین در پیش پایش دهان گشود ، چنانکه تبیان فریاد برآوردند :

ـ انفیارائو ، کجا می‌افتی ؟ چرا دست از جنگ برمیداری ؟

---

۱ ـ یعنی : این کسانیرا که شکلی نظیرشکل انسانی ما دارند .

۲ ـ Qui viva la pietà, quand è ben morta یکی ازمعروفترین شعر های کمدی الهی ، که مفهوم آن اینست که : ترحم واقعی درجهنم نداشتن ترحم‌است . زیرا رحم‌به‌گناهکاران که موردخشم خداوند قرارگرفته‌اند خودظلم به‌نکوئی‌ونکوکاران است . ویرژیل دراینجا تندتراز موارد دیگر بادانته سخن میگوید ، ومفسرین کمدی الهی این را مربوط بدان دانسته‌اند که چون وی مظهر عقل و منطق بشری است ، با این دسته از دوزخیان ، یعنی غیبگویان‌وآنان که از راهی جزمنطق و استدلال بسراغ درك آینده رفته‌اند ، دشمنی خاص دارد

ووی از غلطیدن در آن ورطه باز نایستاد تا سر انجام به مینوس رسید که گناهکاران را از او گریزی نیست[1].

بنگر که وی چسان شانه ها را سینهٔ خویش کرده است[2]، و این از آن است که میخواست فزون از اندازه فرا روی خود بنگرد، لاجرم اکنون باز پس مینگرد و باز پس نیز براه خویش میرود.

«تیرزیا» را ببین که مردی بودوزنی شد، و همهٔ اعضای‌تنش بشکلی دیگر در آمد[3]،

و آنگاه ناگزیر شد که از نوتر که‌ای‌بدو ماردر هم پیچیده زند تا بال و پر مردانهٔ خویش را باز ستاند.

و این کس که مماس با شکم او روان است، «آرونتا»[4] است که

---

۱ ـ Anfiaráo (به‌یونانی امفیرائوس Amphiraus)، یکی ازهفت‌پادشاهی که به شهر تب حمله بردند تا پادشاه آنجا راازسلطنت خلع کنند و برادرش رابجایش بنشانند. در افسانهٔ خدایان یونان آمده که امفیرائوس قبلا از زبان غیبگوئی شنیده بود که وی در این جنگ خواهد مرد ولاجرم کوشید تاخودرا در کنار حصار شهرپنهان کند، ولی درست‌درموقعیکه میخواست پنهان شودزمین‌بفرمان خدای‌خدایان بازلزله‌ای دهان بازکرد واورا درکام خود کشید؛ ودرین هنگام بود کــه مردم تب فریاد زدند: «آمفیرائوس، کجا می‌افتی؟ کجا میروی!»

۲ ـ یعنی: آنجائی که قاعدتاً باید محل سینهٔ او باشداکنون‌محل پشت‌وشانه‌های اوست.

۳ ـ Tiresia (بیونانی تیرزیاس Tiresias) غیبگو و جادوگر شهر تب‌در دورهٔ جنگهای تروا. چنانکه اوویدیوس شاعربزرگ لاتین حکایت میکند (استحالات، کتاب سوم) یك روز وی دومار راکه بایکدیگر همخوابه شده‌بودند با ترکه ای‌ازهم جداکرد وبجرم این‌کار بدل به‌زنی شد ومحکوم بدان شدکه هفت سال تمام بدین‌حال بماند تا پس‌ازآن مدت، ضربتی دیگر بــه دومار همبستر بزند وشکل اولیهٔ خویش‌را بازگیرد وبقول‌دانته صاحب بال وپرمردانهٔ خود شود، یعنی باز ریش برصورتش‌بروید.

٤ ـ Aronta (بلاتینی ارونس Arons)؛ غیبگوی اتروسکه که در غاری درکوهستان لونی مسکن داشت وجنك بین سزار وپمپه را پیشگوئی کرده ودرلفافه از پیروزی سزار خبرداده بود (لوکانوس، کتاب فارسالیا، سرود اول)

در کوهستان « لونی » دروجین گاه « کاراری » که خود در پائین دست خانه دارد[1] ، در درون مغازه‌ای میان مرمرهای سپید میزیست که در آنجا هیچ چیز اورا از دیدار دریا و ستارگان مانع نمیشد.

واین زن که با گیسوان برافشاندهٔ خویش دوپستانش را که تو بچشم نمیتوانی دید[2] فرو پوشیده و موهای تنش جمله در آن جانب دیگر روئیده است.

« مانتو »[3] است که سرزمینهای بسیار را در نورد دید وعاقبت رخت بدانجا افکند که زادگاه من شد. ازین رو مایلم که لختی گوش بسخنم فرا داری :

چون پدر او ازجهان زندگان بیرون رفت وشهر « باکو »[4] باسارت درآمد ، این زن دیر زمانی آوارهٔ شهرها و دیارها شد.

در قسمت علیای ایتالیای زیبا ، در پای کوهستانی که حد نهائی سرزمین آلمان است[5] ، دریاچه‌ای است در کنار « تیرالی » که « بناکو »

۱ـ Luni لونی ، نام قدیمی کوهستان « اپوا » Apua که شهر کهنسال لونی ، یادگار دوران حکومت اتروسکها در ایتالیا ، دردامنهٔ آن ساخته شده بود و بدان Lunigiane میگفتند ـ Carrarese ، « کاراری » ، یعنی اهل کارارا Carrara ، درهٔ خرمی در پای کوهستان لونی ، که مرمر سفید آن شهرت جهانی دارد ومرمر « کارارا » خوانده میشود

۲ ــ یعنی : سینه وپستان او در آن جانب دیگر بدن اوست که ازین طرف پیدا نیست.

۳ـ Manto ، دختر تیرزیاس (بهشرح ۳ صفحهٔ قبل رجوع شود)، که پس ازمرگ پدر شهرتب را ترک گفت وبایتالیا رفت و « مانتوا » را در آنجا بنیاد نهاد. داستان وی بتفصیل درمتن این سرود آمده است.

٤ ـ la città di Baco ، شهر باکوس (Bacchus ، خدای شراب و میخوارگی در میتولوژی یونان) ، اشاره به شهر « تب » که تحت حمایت معنوی « باکوس » بود.

« باسارت افتاد » یعنی فرمانروای مطلق‌العنان این‌شهر) کرئونتوس Creontos) آزادی مردمان آنرا ازدستشان گرفت

۵ـ La Magna ، آلمان.

نام دارد[1].

پندارم که هزار چشمه، وهم فزون از آن، در میان «گاردا» و «وال کامونیکا» «کوهستان «آپنینو» را با آبهائی که بدین دریاچه فرو میریزد، سیراب میکنند[2].

در میان این دریاچه جائی است که اسقف «ترنتی»، واسقف «برشیا» واسقف «ورونی»، درصورت طی چنین راهی، در کناریکدیگر نمازجماعت اقامه میتوانند کرد[3].

در محلی از آن که کرانهٔ دریاچه از هرجای دیگرش فروتراست، شهر مستحکم وزیبای «پسکیرا» سربرافراشته‌است تا مهاجمین «برشیائی» و «برگامائی» را برجای خویش نشاند[4].

و باید تمام آبی که «بناکو» توانائی جای دادن آنرا در میان دو

---

۱ ـ Tiralli نام قلعه‌ای در کنار رود آدیجهٔ علیا، که اسم ناحیهٔ معروف «تیرول» (Tyrol) از آن آمده‌است. ـ Benaco، «بناکوس»، نام قدیمی دریاچهٔ «گاردا» Garda درشمال ایتالیا.

۲ ـ Val Camonica درهٔ بزرگ وخرمی در ناحیهٔ معروف «لمباردیا» در شمال ایتالیا. ـ Apennino، رشتهٔ کوههای «پنین» که غیراز رشتهٔ معروف آپنین است، ومیان دریاچهٔ گاردا ووالهٔ کامونیکا قرار دارد.

۳ ـ Trenta ترنتا، شهر معروف ایالت ونیز ایتالیا ـ Brescia (برشیا)، شهر ومرکزصنعتی ایتالیا در ایالت لمباردیا ـ Verona (ورونا) شهرمعروف وباستانی ایتالیا در کنار رود آدیجه ـ هریك ازین سه شهر مرکز اسقف نشین مهمی بود که ناحیهٔ وسیعی راشامل میشد، ومعنی این‌شعر اینست که: در وسط این‌دریاچه محلی است که نقطهٔ اتصال این سه اسقف نشین بشمار میرود، چنانکه اسقف های این‌هرسه ناحیه میتوانند درآن نقطه جمع شوند ودرکنارهم اقامهٔ نماز جماعت کنند، بی‌آنکه ازقلمرو روحانی‌خود خارج شده باشند. ظاهراً منظور دانته ازین محل، جزیرهٔ فراتی Frati (ایزولادئی فراتی) است که امروزه لکی Lecchi نام دارد.

٤ ـ Feschiera (پسکیرا)، شهر نظامی شمال ایتالیا، درمنتهاالیه جنوب شرقی دریاچهٔ گاردا ـ Bergamaschi، مردم شهر برماگا در ناحیهٔ لمباردیا، ایتالیای شمالی.

کرانهٔ خود ندارد . درین جا روان شود تا در دست پائین رودخانه ای را در میان چمنزارهای سر سبز پدید آرد .

از آندم که این رودخانه شتابان براه می‌افتد، دیگر نام آن «بنا کو» نیست ، « منچیو » است ، تا آنزمان که به « کوورنو » رسد و برود « پو » فرو ریزد[1].

هنوز این رود راهی دراز نرفته است که با بجلگه‌ای پست میگذارد و در آنجا بر اطراف پراکنده میشود و مردابی‌را تشکیل میدهد که گاه در تابستانها بسی نا سالم است .

دوشیزهٔ وحشی خوی[2]، درعبور از آنجا زمینی‌را درمیان این مرداب دید که بایر بود و در آن خانه کسی نداشت .

برای گریز از آدمیان ، با خدمتکاران خود در آنجا رخت اقامت افکند و بکار خویش پرداخت ، و در آن زیست و عاقبت نیز تن بی جان خود را در همانجا گذاشت .

از آن پس مردمی که در اطراف پراکنده بودند درین مکان که مرداب ازهر سویش درمیان گرفته بود و ازخطرتهاجم مصونش میداشت ، گرد آمدند .

بر روی استخوانهای این زن شهری پی افکندند و آنجا را بنام آنکس که نخستین بار این مکان را بر گزیده بود « مانتوا » نامیدند و

۱ ـ Coverno ، کوورنو ، نام‌قدیمی شهر کوچکی که امروزه Governolo خوانده میشود ، ودرساحل راست رود مین چیو Mincio درلمباردیا واقع است (که در اینجا Mencio آورده شده) ـ Po پو معروفترین رودخانهٔ ایتالیا ، که در جلگهٔ پو در شمال این کشور جاری است ـ نام اولیهٔ رود : Benaco

۲ ـ اشاره به مانتو .

برای این نامگذاری دست به تفأل و تطیری نزدند[1].

پیش‌از آنکه «کازالودی» دیوانگی کندوفریب «پینامونته» را بخورد، شمارهٔ ساکنان این شهر بسیار فزونتر بود[2].

لاجرم، هشیارت میکنم که اگر وقتی برای زادگاه من اصلی و مبدائی بجز این شنوی، سخن دروغ فریبت ندهد.»

و من گفتم: «استاد، گفته های تو مراچنان حجتند ومن چندان بدانها ایمان دارم که هرچه جز این گفته شود مرا در حکم ذغالی خاموش خواهد بود[3]؛

اما بگوی که آیا در جمع این کسان که بسوی ما میآیند کسی را می‌بینی که شایستهٔ توجه باشد؟ زیرا خیال من پیوسته روی بدین نکته دارد.

پس وی بمن گفت: «آن کس که ریشی از گونه ها تا شانه های گندمگون آویخته دارد، در آن‌زمان که یونان‌زمین‌چنان ازمردمان تهی‌شد که جز تنی چند در گهواره ها برجای نماندند، غیبگوئی پیشه

۱ ــ رسم کهنی که طبق آن میبایست مراسم نامگذاری یك شهر یا محل با اجرای تشریفات خاص مذهبی توأم باشد.

۲ ــ Casalodi کنت آلبرتودا کازالودی، حاکم شهر مانتو و رئیس کوئلف های این منطقه بود. پینا مونته بونا کورسی Pinamonte یکی از مشاورین اوبود که ریاست گیبلین‌های‌این منطقه را داشت، ومغرضانه بوی توصیه کرد که اشراف راازشهر بیرون کند تاخودرا باطبقات دوم وسوم نزدیك کرده باشد، ووی همین‌کاررا کرد، و درنتیجه پینه‌مونته خود باکمك طبقات پائین وبی‌نگرانی ازنجبا که طرفداران‌کازالودی بودند، شهر را بتصرف در آورد (۲٦۷) و تاسال ۱۲۱۹ برآنجا حکومت کرد

۳ ــ یعنی هیچ اثری درمن ندارد ــ این تعبیر از یك‌اصطلاح متعارف‌ایتالیائی گرفته شده

داشت، و همزبان با «کالکانتا» نظر داد که نخستین بار در «آولیده» لنگر بردارند[1].

نامش «اوریپیلو» بود، وماجرای او بهمین سان در فصلی از تراژدی والای من سروده شده[2]؛ تو آنرا سر اپا خوانده ای بر این نکته نیك آگاهی.

وآن دیگری که تهیگاهی چنین لاغر دارد، «میکله‌اسکوتو» است که با حیله گریهای سحر وجادو نیك آشنا بود[3].

---

۱ ـ یونانیان عادت داشتند که پیش از هرسفر، مخصوصاً سفرهای جنگی، باغیبگوئی مشورت کنند تاوی ساعتی سعد برای سفر تعیین کند واصولا خبردهد که‌این سفر ساعت دارد یا خیر. بنا به افسانه های یونانی، درآن هنگام که مردم یونان‌برای جنگیدن بامردم تروبا وطن را ترك گفتند وبراه افتادند (چنانکه دریونان زمین جز دردرون گهواره ها کسی باقی نمانده) دو غیبگوی معروف یونان بنام اوریپیلوس Eurypilos (بایتالیائی اوریپیلو Euripilo) و کالکاس Chalcas (بایتالیائی کالکانتا Calcanta) بنا بتقاضای آگاممنون Agamemnon سردار یونانی که قوایش دربندر اولیس Aulis (بایتالیائی Aulide) براثر عدم وزش بادمساعدی که میبایست کشتی‌ها را بحرکت آرد مجبور بتوقف طولانی شده بود، ازخدایان کمك خواستند وتفأل‌زدند، واعلام داشتند که برای آنکه باد مساعد بوزد باید یك دخترزیبای یونانی بدرگاه خدایان قربانی شود. ویرژیل خود در انئیت این داستان را باندکی تفاوت نقل کرده است.

۲ ـ l'altamia tragedia : این لقبی است که ویرژیل خود در سرود دوم انئیس بدین اثر خویش داده، ودانته آنرا بانظرموافق نقل کرده است. خود دانته میگوید که عنوان تراژدی را فقط براثر حماسی چون انئیس اطلاق میتوان کرد؛ بهمین جهت است که خودنام اثر خویش را کمدی نهاده‌است (رجوع‌شود به‌مقدمهٔ این کتاب).

۳ ـ Michele Scotto ـ میچل اسکات Michel Scott، پزشك اخترشناس اسکاتلندی که درنیمهٔ قرن سیزدهم مسیحی‌دردربار امپراطورآلمان‌فردریك دوم‌خدمت میکرد وچندین کتاب ارسطو را ازعربی بزبان لاتینی ترجمه کرده بود وی شخصاً نیز تألیفات متعدد در بارهٔ ماوراءالطبیعه وعلم جفر دارد.

«گویدوبوناتی» را ببین[1]، و «آسدنته» را[2] که اکنون دریغا گوی چرم و نخ خویش است، و دریغا که بس دیر بیاد توبه افتاده است.

و این زنان بلاکش را بنگر که سوزن و دوک و چرخ خیاطی را هشتند و بغیبگوئی پرداختند، تا با علف ها و نقش و نگارها عزائم بسازند.

اما اکنون براه خود رویم، زیرا «قابیل» و پشتهٔ خارش بسرحد دو نیمکره رسیده و در پائین «سیبیلیا» همتراز دریا شده‌اند[3].

۱ ــ Guido Bonatti، اختر شناس ایتالیائی اهل فورلی Forli در قرن سیزدهم‌مسیحی، که دردربار گوید و داموننه فلترو خدمت میکرد (به سرود ۲۷دوزخ مراجعه شود) وساعات سعدونحس را برای شروع سفرهای‌جنگی او بوی اطلاع‌میداد. وی کتاب هیئت‌معروفی بزبان لاتینی بنام Decem tractatus astronomiae دارد که از آثار علمی برجستهٔ قرون وسطی بشمار میرود

۲ ــ Asdente آسدنته، کفاشی‌ازاهالی پارما parma بود کـه‌هوس‌طالع‌بینی‌و غیبگوئی کرد ودست از کسب وکار خود برداشت. وی درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم‌مسیحی میزیست.

۳ ــ قابیل Caino وپشتهٔ خار او: اشاره به‌ماه ــ عقیدهٔ مـردم قرون وسطی که هنوز هم در بسیاری از نقاط اروپا، بخصوص اروپای جنوبی، باقیمانده است این بود که لکه‌های ماه صورت قابیل‌پسر برادرکش آدم‌ابولبشراست که بکیفر این‌تبهکاری خود الی‌الابد پشتهٔ خاری بردوش دارد.

سویلا Sevilla (بایتالیائی سیبیلیا وبه‌عربی اشبیلیه) شهرمعروف اسپانیااست که ظاهراً ازنظردانته‌مفهوم‌تمام اسپانیارا داردودرقرون‌وسطی‌سرحد غربی‌دنیامحسوب میشد (رجوع‌شود به‌سرود ۲۶ دوزخ)، زیرا طبق نقشه‌ایکه در آن هنگام مورد قبول عامه بودودانته نیزآنرا اساس کمدی الهی خود قرار داده، شهربیت‌المقدس(اورشلیم) مرکز دنیاورودگنك در هندوستان حد شرقی‌آن وسویلا دراسپانیا حدغربی آن‌بود؛ بنابراین گفتهٔ ویرژیل کـه قابیل وپشتهٔ بار او درپائین دست سویلا به دریا رسیده‌اند چنین معنی میدهد که درین ساعت ماه در افق غربی درحال فرورفتن است، وچون‌قبلا تصریح شده که شب‌پیش ماه‌صورت بدرداشته بنابراین این موقع باید ساعت شش‌بامداد شنبهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ باشد.

در صورتیکه شب دوشین ماه صورت بدر تمام داشت ؛ تو باید این نکته رانیك بیاد داشته باشی ، زیرا درآن جنگل تیره چندین بار نور این ماه بیاریت شتافت . ■

با من چنین میگفت ، و همچنان براه خویش میرفتیم .

سرود بیست و یکم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه پنجم : سوداگران نادرست ومختلسین

درین «بولیجا» ارواح کسانی بسر میبرند که در زندگانی خود از هیچ نادرستی درمعامله روگردان نبوده‌اند تاسودی بیشتر اندوزند. سوداگران نا درست و رشوه خواران و مختلسین و امثال آنها در این گودال‌جای دارند . این سود جویان که درزندگی چیزی جزنفع‌خویش نجسته وهمیشه ازهرراه مشروع یانامشروع درپی مال جوئی بوده اند ، در اینجا در درون قطرانی گداخته و چسبنده که نمایندهٔ علاقهٔ شدید و سماجت‌آمیزایشان بپول ومنفعت است غوطه ورند ، وهرزمان که برای هوا خوردن سرازآن بیرون میکنند چنگکهای تیزشیطانهائیکه مأمور عذاب ایشانند برتنشان فرو میرود . این‌چنگکهاعلامت‌آنند که‌انگشتان ایشان در زندگی همیشه برای چنگ انداختن بروی پول و گرفتن رشوه واختلاس مال آماده بوده‌است

سرود بیست و یکم

بدین سان از پلی بپلی گذشتیم و از چیزهائی دگر سخن گفتیم
که کمدی مرا سرسرودنشان نیست ، و چون بنیمهٔ پل رسیدیم

برجای ایستادیم تا گودال دیگری از « ماله بولجه » را ببینیم و
ناظر اشکهای بیحاصل تازه‌ای باشیم ؛ و این گودال را معجزه آسا
تاریك یافتم .

همچنانکه در زرادخانهٔ[1] ونیزیان در سراسر زمستان قطرانی
چسبناك در جوشش است تا بکار قیراندودن کشتیهائی رود که نیازمند
تعمیرند ؛

و چون امکان بحرپیمائی نمیرود ، بجای خروج از بندر ، یکی
از دریانوردان کشتی خویش را مرمت‌میکند و دیگری درزهای آن کشتی
دگررا که سفرهای بسیار کرده است میبندد ،

ویکی بجلو کشتی چکش‌میزند ودیگری بعقب آن ،وآن دیگری
پارو میسازد ، و آن یکی دیگر طنابها را بهم تاب میدهد ، و یکی بادبان
دکل مقدم‌را وصله میکند ، ویکی بادبان دکل عقبی را ؛

بهمین سان ، نه با گرمی آتش ، بلکه با قدرت نمائی الهی ، در ته

۱ــ «arzana»، زرادخانه درزبان‌محلی ونیزی (دراصل ایتالیائی arsenale)ــ
دراینجا طبعاً معنی غیرنظامی این کلمه مراد است

این گودال قطرانی غلیظ میجوشید که دیواره‌ها را از هر سو چسبناک میکرد.

من این مایع جوشان را میدیدم، اما در آن مراقب چیزی بجز حبابهائی که بر اثر غلیان بالامیآمدند و آماس‌میکردندو آنگاه میتر کیدند و فرومیافتادند، نبودم.

چون خیره خیره بپائین مینگریستم، راهنمای من از آنجائی که ایستاده بودم بسوی خویشم کشاند و گفت: ـ هش‌دار! هش‌دار!

و آنگاه من چون مردی که نگران دیدارآن چیزی است که باید از آن بگریزد و ترس ناگهانی قدرت حرکتش را سلب میکند،

و با این همه بخاطر نگاه کردن عزیمتش را بتأخیر نمیافکند، بپشت سرخویش برگشتم و شیطانی سیاه را دیدم که دوان دوان بسوی پل بالا میآمد.

چه بد هیبت بود، و درآن هنگام که گشوده بال و سبکپا پیش میآمد چه اندازه ترشرو وسنگدلش یافتم!

برشانهٔ نوك تیز وبرآمده‌اش گناهکاری را دیدیم که روی دو جانب تهیگاه خود نشسته بود و شیطان پی‌های دوپایش را سخت درهم‌میفشرد.

چون‌ببالای پل رسید، گفت: «ای بدچنگالان[1]، یکی از قدیمی‌های

۱ـ Malebranche ترکیب دیگری که دانته ازدو کلمهٔ Mala (بد) و Branca (چنگال در زبان قدیم ایتالیائی) ساخته است (رجوع شودبه‌سرود۱۸دوزخ) ومیتوان آنرا «بد چنگال» معنی کرد. این کلمه لقب شیطانهای پاسدار این قسمت از طبقهٔ هشتم دوزخ است.

سنتاتسیتا را آورده‌ام[1] ! اورا در گودال جای دهید تا من دوباره بدان شهری[2] که ازین کسان فراوان دارد باز گردم : در این شهر همه ، بجز بونتورو ، مشغول سوداگری هستند[3] ، و با پول از « نه » «بلی» میسازند[4] .

ویرا بپائین پرتاب کرد و خود شتابان از راه صخرهٔ سخت باز گشت، چنانکه هرگز سگ پاسبانی با چنین شتاب دزدی را دنبال نکرده است .

و آن دوزخی غوطه‌ای خورد و بسطح قطران بازآمد ؛ اماشیاطینی که در زیر پل بودند بدو فریاد زدند : « اینجا دیگر یاری جستن از سنتوولتو سودت نمیتواند کرد[5] » .

۱ــ Santa Zita « سنتاتسیتا » قدیسهٔ معروفی است که حامی معنوی شهر لوکا Luccai در ایتالیا است . ــ « قدیمی ها » anziani عنوان یك هیئت ده نفری ازپیرمردان بود که درحقیقت مقام سناتورها را داشتند و باتفاق نمایندهٔ پاپ وفرمانده سپاه ، امورشهررا اداره میکردند . بنابراین جملهٔ «یکی‌ازقدیمی‌های سنتاتسیتا» این معنی را میدهد که «روح‌یکی‌ازسناتورهای ده گانهٔ شهر لوکارا بدینجا آورده‌ام» چون طبق تحقیقات مفسرین دانته در روز آدینهٔ مقدس‌سال ۱۳۰۰ یکی از این سناتورها بنام «مارتینوبوتایو» مرده بود ، اینطور تعبیرشده‌که اشارهٔ دانته بدین شخص است ، ولی بیشتراحتمال میرود که وی شخص معینی را درنظر نداشته است

۲ــ شهرلوکا

۳ــ Bonturo ، «بونتورودانی» سیاستمدار«لوکا»ئی که ازمعامله گران بی‌انصاف شهربود ، وطبعاً این اشارهٔ دانته بدوصورت استهزاآمیزدارد

٤ ــ Del no per il denar vi si fa ita . یکی از اشعارمعروف کمدی الهی؛ «ita» کلمهٔ لاتینی بمعنای «بلی» است و مفهوم این جمله اینستکه در این شهر بارشوه هر «نه» را «آری» میتوان کرد .

٥ ــ Santo Volto مجسمهٔ معروفی بود که از تصویرعیسی باچوب تراشیده بودند و درکلیسای بزرك شهر «لوکا»نگاهداری میشد . این مجسمه در ایتالیای‌قرون وسطی بسیار مقدس بود ، چنانکه نه فقط مردم لوکاآنرامایهٔ افتخار شهرخودمیشمردند بلکه زائرین‌بیشمارنیزدرراه رم دراین شهرتوقف میکردند تابزیارت‌آن روند . ــ گفتهٔ شیاطین دراینجااین معنی‌رامیدهد که : «اینجادیگرتوسل جستن به عیسی‌فایده ندارد.»

سرود بیست‌ویکم

زیرا در اینجا شیوهٔ شناوری با «سرکیو»[1] فرق بسیار دارد!
پس اگر هوای آن نداری که سر و کارت با چنگالهای ما افتد، روی
درسطح قطران منمای!»

سپس بیش از صد قلاب در تنش فرو بردند و بدو گفتند: «در
اینجا باید پوشیده روی پای کوبی، تا بتوانی اگر ممکن آید طعمه‌ایرا
بدندان گیری[2].»

کار ایشان چون کار طباخان بود که بدست شاگردان خود گوشت
را با چنگک‌ها در دیگ فرومیبرند تا بسطح آب بازنیاید.

استاد مهربان بمن گفت: «برای اینکه در اینجایت نبینند، خم
شو و خویشتن را در پس تخته سنگی که ترا پناهگاهی شود، پنهان کن؛

و از هیچ توهینی که نسبت بمن بینی بیم مدار، زیرا من برجملهٔ
این اوضاع واقفم وباری دگردچار کشمکشی چنین بوده‌ام[3].

سپس بدان سوی پل رفت وچون بروی دیوارهٔ ششمین رسید، کوشید
تا خویش را قوی دل نشان دهد.

شیطانها، با خشم وحدت طوفانی سگان در حمله بدان بینوائی که
درطلب صدقه میایستد،

اززیرپل کوچك بیرون آمدند وقلابهای خودرا بسوی او گرداندند.
اما وی بانك برداشت: «شرارت بیجا میکنید!

۱ــ Serchio سرکیو، رودخانهٔ کوچکی درنزدیک شهرلوکا.

۲ــ accaffi ــ این کلمه صورت عامیانه دارد، و تقریباً مرادف با اصطلاح «قاپ زدن» است که درفارسی بکارمیرود.

۳ــ اشاره به بارگذشته‌ای که ویرژیل بجهنم رفته است (رجوع شود به صفحهٔ ۱۲۵، شرح ۱).

پیش از آنکه چنگک های خود را بمن افکنید ، یکی ازشما پیش آید و سخنمرا بشنود ، سپس جملگی برای قلاب افکنی بمن شورائی کنید ورای زنید .»

همه فریاد زدند : «بددم[1] برود !»و آنگاه یکی ازایشان پیش آمد و سایرین بیحرکت بر جای ماندند . آنکه بجانب او رفته بود گفت : «ازاین‌کار چه سود ؟»

و استاد من گفت : « بددم ، گمان میبری که اگر مشیت الهی و تقدیر مساعد در کار نبود ، میتوانستم علیرغم دامگستریهای شما ، چنانکه می‌بینی ، صحیح وسالم تا بدینجا رسم ؟

بگذار برویم . زیرا خواست آسمانی چنین است که من کسی‌دیگر را دراین راه ناهموار راهنمون باشم .

شیطان که این بشنید چنان از گردن فرازی فرود آمد که چنگک را در پای خود افکند و بدیگران گفت : «دست از وی بدارید » .

و راهنمای من بمن گفت : «تو که آرام آرام[2] میان تخته سنگهای پل نشسته‌ای ، اکنون دیگر آسوده خاطر بسوی من بازآی» .

چون این‌بشنیدم‌برخاستم وشتابان‌بسوی اورفتم؛ شیطانهارا دیدم که جمله پیش آمدند، ومن از آن بیمناك شدم که اینان پیمان شکنی کنند .

پیش از این ، سربازانی را که با اعتماد به پیمان حریف از کاپرونا

۱ــ Malacoda ، ترکیب دیگری که دانته ساخته و از Mala (بد) و Coda (دم) پدیدآمده است ومیتوان آنرا «بددم» معنی کرد . این نام یکی از شیاطین طبقهٔ هشتم دوزخ است

۲ــ quatto quatto ؛ اصطلاح «خودمانی» ایتالیائی .



... سپس بیش از صد قلاب درتنش فرو بردند ... (سرود بیست و یکم)

سرود بیست‌ویکم

برون میآمدند و خویشتن را در میان دشمنان میبافتند، دیدم که اینچنین میلرزیدند[1]

سراپای خویش را براهنمایم چسبانده بودم ، و همچنان نگران رفتار ایشان بودم که بس اضطراب‌انگیز مینمود .

دیدم که قلابهای خود را فرود آورده بودند و هریك از ایشان بدیگری میگفت : « بتهیگاهش افکنم ؟ » و جملگی بپاسخ میدادند : « آری ، بکوش تا او را بچنگ بگیری !»

اما آن شیطانی که با راهنمای من سخن گفته بود بتندی بر گشت و گفت : « آرام بگیر ، اسکارمیلیونه[2] . آرام بگیر !»

و بما گفت : « از راه این پل دورتر از این نمیتوانید رفت ، زیرا پل ششمین درهم شکسته و در گودال فروریخته است .

واگر با اینوصف بخواهید که دورتر از این روید ، راه خود را در روی همین صخره‌ها باز گیرید ؛ نزدیك اینجا پل دیگری است که از آن میتوان گذشت[3] .

۱ـ Caprona نام قلعهٔ نظامی مستحکمی در نزدیك شهر « پیزا » در مغرب ایتالیا . درسال ۱۲۸۹ نیروی نظامی ایالت توسکانا بدین قلعه حمله برد و مدافعین دژ پس ازپافشاری ممتد حاضر بتسلیم شدند بشرط آنکه دشمن بدیشان امان دهد و جانشان درخطر نباشد . فلورانسی‌ها و متحدینشان که نیروی توسکانیهارا تشکیل میدادند این شرط را پذیرفتند ، و دانته چون ظاهراً در این نیرو خدمت میکرده خود بیرون آمدن مدافعین را ازقلعه و شتاب آنهارا در دورشدن ازآنجا بچشم دیده است . چنین پیداست که پس‌ازخروج مدافعین ، فلورانسی ها پیمان شکنی کرده و ایشان را بقتل رسانده‌اند ، واین کاری استکه درتاریخ ایتالیا نظایر بسیار دارد .

۲ ـ Scarmiglione نام یکی ازشیطانها . این کلمه بایتالیائی تقریباً معنی «مردم آزار» یاجنجال کر و برهم‌زنندهٔ نظم و آرامش میدهد .

۳ـ اندکی بعد معلوم میشود که پلی که برروی گودال ششمین این طبقه بوده براثر زلزله‌ایکه بامرك مسیح وسفراوبطبقهٔ اول دوزخ روی داده درهم شکسته‌است... شیطان در اینجا نیز دست ازخبث طینت خود برنمیدارد ، زیرا به ویرژیل‌ودانته می گوید که دراینجاپل شکسته ، ولی پل دیگری که اندکی دورتر از آن در روی همین گودال ششم وجود دارد برپاست و ایشان میتوانند ازآن بگذرند ، درصورتیکه آنجا نیز پل شکسته است ، وشیطان ایشان را باصطلاح « بدنبال نخود سیاه میفرستد».

دیروز، ساعتی پنج دیرتر از این ساعت، هزار و دویست و شصت و شش سال از آنهنگام که این راه بریده شده بود[1].

هم‌اکنون باید چند تن از نفرات خویش بدانجانب فرستم تا مراقب آن باشند که دوزخیی سر از قطران بیرون نیاورد. همراه اینان روید و از شیطنتشان بیم مدارید».

و بدانان چنین گفت: «آلیکینو و کالکابرینا، و تو، کانیاتسو، براه افتید؛ و بارباریچا این گروه ده نفری را راهنما باشد.

لیبیکو کوو، دراگینیاتسو و چیریاتوی گرازدندان، و گرافیاکانه، و فارفارلو، و روبیکانتهٔ بیمخ نیز بروند[2].

۱ـ این محاسبهٔ شیطان، معروفترین محاسبهٔ «دوزخ» دانته است، زیرا مفسرین کمدی الهی از روی آن توانسته‌اند روز و ساعت سفر خیالی دانته را بدقت تعیین کنند ـ بنا بگفتهٔ انجیل، عیسی در روز آدینهٔ مقدس درسی و چهار سالگی بشهادت رسید و در آن هنگام ساعت بین شش و ... از آفتاب برآمده بود (انجیل لوقا باب بیست وسوم) ... و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را گرفت، وخورشید تاریك گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت، وعیسی بصدای بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خودرا میسپارم. این بگفت وجان را تسلیم نمود.» طبق این حساب ساعتی که شیطان باویرژیل و دانته سخن میگوید، ساعت هفت صبح روزشنبه مقدس سال ۱۳۰۰ مسیحی است، زیرا بسیاری از مفسرین انجیل عقیده دارند که عیسی درست درظهر جمعهٔ مقدس وفات یافته است. از طرف دیگر، در سه انجیل دیگر: انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، جریان مرگ عیسی طوری ذکر شده که ساعت مرگ او با سه بعدازظهر تطبیق میکند، دراینصورت این موقع باید ساعت ۱۰ صبح روزشنبهٔ مقدس باشد.

۲ـ این اسامی عجیب وغریب، نام هائی است که دانته بروی شیطانها گذاشته است. هرچند برای غالب این اسامی میتوان معنی‌هائی تقریبی درایتالیائی پیدا کرد، ولی معلوم نیست که گوینده واقعاً اصرار داشته است که نامهائی بامعنی آورده باشد. املای اصلی این اسامی، و معنی های تقریبی آنها چنین است: الیکینو Alichino (بال‌بسته؟)؛ کالکابرینا Calcabrina (منگنهٔ یخی)؛ کانیاتسو Cagnazzo (پاچه‌گیر)؛ بارباریچا Barbariccia (بدریش)، لیبی‌کوکو Libicocco (افریقائی؟)؛ دراگینیاتسو Draghignazzo (اژدهای خشمناك)؛ چیریاتو Ciriatto (خوك؟)؛ گرافیاکانه Graffiacane (سگ‌چنگال)؛ فارفارلو Farfarello (مردم‌آزار)؛ روبیکانته Rubicante (سرخرو)

گرداگرد محوطهٔ قطران گداخته را خوب بکاوید، و این‌دو تن را بسلامت تا آن پل سرتاسری دیگر که از روی مغاره‌ها میگذرد برسانید.»

گفتم: «وای، ای استاد من، این چه وضع است که می‌بینم؟ اگر راه را میشناسی، بیا تا تنها و بی‌اینچنین همرهان بدانسو رویم، زیرا من مایل بهمراهی اینان نیستم.

اگر تو دقت دیرینهٔ خویش را داشته باشی، چسان نمی‌بینی که اینان دندان برهم میسایند و با اشارهٔ ابروان تهدیدمان میکنند؟»

و او بمن گفت: «نمیخواهم هراسانت بینم. بگذار اینان هرچه میخواهند دندان برهم سایند، زیرا اینکار را برای ما نمیکنند، برای این گداختگان بلاکش میکنند.»

ابلیسان در روی سد بجانب چپ چرخیدند، اما پیش از عزیمت، هریك از آنان زبان از میان دندانهای خود بیرون آورد و برئیس خویش علامتی داد

و او نیز مقعد خود را بدل بشیپوری کرد[1].

۱ــ چون شیطانها تشکیلات شبه نظامی دارند، «بارباریچا» فرمانــده این دستهٔ ده نفری بااین علامت آمادگی خودشان را برای اجرای فرمان اعلام میدارد، وفرمانده کل، درجواب اوبا «شیپورنظامی» شیاطین دستورحرکت میدهد. کلمه‌ایکه دانته دراینجا بکاربرده (il cul) معنی صریح وبی ابهامی دارد.

سرود بیست و دوم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه پنجم : سوداگران نادرست و مختلسین

این سرود نیز همچنان وقف سوداگران و مختلسین شده است. ولی آنچه در آن گفته شده، ازلحاظ ارزش باهیچیك از سرودهای دیگر «دوزخ» برابری نمیکند، زیرا قسمت اعظم از آن وقف کشمکشها و بازیهای «قایم‌باشك» بین دوزخیان وشیطانها میشود که بالاخره با افتادن دوشیطان درقطران گداخته وسوختن قسمتی ازبدن آنها پایان میپذیرد.

چنین بنظرمیرسد که دانته تعمداً خواسته است این سرود را صورتی استهزا آمیز دهد وقهرمانان آنرا بشکل دلقك های دوزخ در آورد، وازاین راه میتوان نتیجهٔ خاصی گرفت که شاید دراینمورد منظور اصلی دانته بوده، منتها وی مثل همیشه آنرا درلفافه وبطورمبهم عرضه داشته‌است؛ وآن اینستکه بگوید: «ببینید مرا در ردیف چه کسانی قلمداد کرده‌اند»، زیرا، چنانکه درشرح حال دانته ذکرشد، مخالفین سیاسی وی برای لجن مال کردن او، ویرا باتهام سیاسی ازفلورانس تبعید نکردند، بلکه بدو تهمت اختلاس بستند.

سرود بیست و دوم

پیش ازین سوارانی را دیدم که از اردوگاه خود براه افتادند، و
بپیکار برخاستند، وسان دادند، وگاه نیزازمیدان گریختندتاجان خویش
را نجات داده باشند؛

و دوندگانی را در سرزمین شما، ای آرتیان[1]، دیدم، و دسته‌های
زورآزمایانرا، که گاه باصدای شیپور وگاه با بانك ناقوس،
همراه باطبلهاوباعلامتهای دژها، بشیوهٔما یاباآئین‌بیگانگان، برای
شرکت در مسابقه‌های نظامی یا نیزه‌بازی‌ها براه افتادند[2]؛

اما هرگز سوارانی را دیدم، نه پیادگانی را، و نه کشتیهائی
را براهنمائی علائم ساحلی یا ستارگان، که با بانك چنین قره‌نی عجیبی
براه افتاده باشند.

و ما همراه این ده شیطان رهسپار بودیم: چه یاران ناهنجاری!
اما بکلیسا با پارسیان باید رفت، وبمیخانه با باده نوشان[3]!

---

۱ ــ Aretini، اهالی شهر و ناحیهٔ «آرتسو» Arezzo ــ درسال ۱۲۸۹ دستهٔ «کوئلف»های فلورانس و لوکا دستهٔ گیبلین های این شهررا در نبردی که کامپالدینو Campaldino نام گرفت شکست دادند. دانته در این زد و خورد شرکت داشت، ولی احتمال میرود که وی مستقیماً نجنگیده باشد.

۲ ــ درقرون وسطی‌رسم‌براین بود که هریك ازطرفین متخاصم ارابه‌ای آراسته بپرچمها و نشانهای بسیار در پیشاپیش صفوف خود داشت که حامل زنك اعلام جنگ بود، وصدای این زنگ درتمام طول مخاصمه ادامه مییافت:

۳ ــ ضرب‌المثل ایتالیائی: Nella chiesa co' santi, e in taverna co' ghiottoni ترجمهٔ تحت اللفظی جملهٔ آخر این ضرب المثل چنین است: «به‌میخانه باشکم‌پرستان»

درین‌میان توجه‌من یکسره معطوف بقطران گداخته بود، تا جملهٔ آنچه را که در این بولجیا بود و آن کسان را که در آن میگداختند ببینم.

همچنانکه گراز ماهیان باخمیدگی گردهٔ خود دریانوردانرا هشیار میکنند که برای نجات کشتی خود دست بکار آیند[1]،

گاه بگاه یکی از گناهکاران برای کاهش رنج خود پشت خویش را در مدت زمانی کوتاهتر از آن ماهی، بیرون میآورد وبازپنهان میکرد.

وهمچنانکه غوکان در کنار گودال آبی پوزهٔ خود را برون‌میآورند، ولی هردو پا وبیشترین قسمت از تنشانرا درآب پنهان میدارند،

این گناهکاران نیزدر گوشه و کنارسر ازقطران بیرون‌آورده بودند، اما بمحض نزدیکی «بارباریچا» بهمان تندی غوکان بدرون قطران گداخته فرومیرفتند.

یکی از ایشان را دیدم، و هنوز دلم از آنچه دیدم میلرزد، که چون غوکی که دمی از غوکان دگر عقب ماند، در فرو رفتن درنگ کرد.

و «گرافیاکانه» که از دیگر شیطانها بدو نزدیکتر بود، قلاب‌در گیسوان قیرآلوده‌اش افکند و برهوا بلندش کرد، چنانکه پنداشتم که سموری را درفضا معلق می‌بینم.

نام جملهٔ این شیطانها را میدانستم، زیرا این اسامی را در آن هنگام که ایشان بدین مأموریت خوانده شده بودند بخاطر سپرده بودم

۱ـ اشاره‌بدانکه این‌ماهی‌دروقت‌نزدیکی‌طوفان روی‌آب‌میآید، و دریانوردان بدیدن‌او متوجه میشوند که بزودی دریاطوفانی خواهد شد

و بعدازآن نیز که اینان همدیگررا صدامیکردند بدین اسامی توجه داشتم.

ابلیسان همه فریاد میزدند: «ای روبیکانته، چنگکهای خود را چنان درگوشتش فروبر که پوستش را یکسره بکنی».

و من گفتم: «استاد من، اگر میتوانی، بکوش تا این واژگون - بختی را که چنین بدست حریفان خویش افتاده است بشناسی».

این بگفتم، و راهنمای من بدونزدیك شد، وازوی پرسید که‌اهل کجاست، و اوپاسخ داد که: «درقلمروناوارا[1] بدنیا آمدم؛

مادرم مرا از فاسد مردی که تبه کنندهٔ خود و دارائی خویش بود بزاد ودرخدمت بزرگی بکارم گماشت[2].

سپس درحلقهٔ نزدیکان شاه تبالدوی نیکدل درآمدم[3] و درآنجادست بنادرستیهائی زدم که اکنون بتقاص آنها دراین آتش گرفتارم».

و «چیریاتو» که درهر جانب از دهانش دندانی چون دندان گراز برآمده بود، بوی‌فهماند که هریك ازاین دندانهاچسان پاره میتواند کرد.

۱ـ Navarra سابقاً کشور نیمه مستقلی بود که در جنوب فرانسه و شمال اسپانیا در دوسوی رشتهٔ کوه‌های پیرنه قرار داشت، و هانری چهارم پادشاه معروف فرانسه ازآنجاآمده بود.

۲ـ «بنونوتودی ملا» یکی از معروفترین مفسرین کمدی الهی مینویسد: «... این بینوا یکنفر اسپانیائی اهل قلمرو ناوارا بود که ازمادری نجیب زاده ولی پدری ازطبقات بسیارپائین بدنیاآمده بود. وی تمام دارائی خودرا حیف و میل کرد وآخر کار چنان تنگدست شد که خود را ازفرط‌نومیدی بدارآویخت. اسمش‌چامپولو Ciampolo (باسپانیائی سیامپلو) بود.»

۳ـ Tebaldo (دراصل‌فرانسه«تیبو»Thibaud): تیبوی دوم، کنت‌دوشامپانی وپادشاه ناوار (از۱۲۵۳ تا ۱۲۷۰)، که درسفرجنگی صلیبی سن لوئی پادشاه‌فرانسه بتونس شرکت جست و ظاهراً لقب «شاه خوب» (buon re) درینجا از آن جهت بدو داده‌شده که وی‌نسبت بشعرا واهل هنرخیلی خوب رفتارمیکرد

موش بمیان گربه های سنگدل افتاده بود[1]. اما «بارباریچا» ویرا در بازوان خویش گرفت و گفت: «تا او در چنگ من است، جملگی برجای خود آرام گیرید».

وروبسوی استاد من کرد و گفت: «آنچه را که میخواهی بپرسی، پیش از آنکه تکه تکه‌اش کرده باشند بپرس».

راهنمای من که این بشنید، گفت: «باری، بگوی که از میان دیگر تباهکارانی که دردرون قطران گداخته بسر میبرند، کسی‌رامیشناسی که ایتالیائی[2] باشد؟» وی گفت:

«دمی پیش بود که از یکی از اینان جدا شدم، و کاش چنین نکرده بودم، زیرا اگر همانجا مانده بودم اکنون از ناخن و قلاب بیمی نداشتم!»

لیبیکوکو گفت: «حوصلهٔ ما بسررفت» و قلاب بربازویش افکند، چنانکه چون قلاب را بیرون کشید تکه‌ای از گوشت بر سر آن مانده بود.

«دراگینیاتسو» نیز خواست قلاب به پاهایش افکند، اما فرمانده این دسته[3] بدانان نگاهی تهدید آمیز کرد و گرداگرد آن دوزخی بچرخ زدن پرداخت[4].

۱ـ ضرب المثل ایتالیائی: Tra male gatte era venuto il sorco

۲ـ Latino: لاتینی - این کلمه دراین کتاب غالباً بمعنی‌ایتالیائی‌بکارمیرود.

۳ـ Decurio (در اصل لاتینی Decurion)؛ این کلمه در دورهٔ امپراتوری روم یك اصطلاح نظامی بود ومعنی فرماندهی یکدستهٔ ده نفری ازسربازان‌را میداد. بطوریکه درسرود ۲۱ دوزخ اشاره شده، «بارباریچا» دراینجا فرماندهی دسته ای مرکب ازده شیطان را دارد

۴ - یعنی: اورا هرجانب در حمایت خویش گرفت تا شیطانهای دیگر بوی آزاری نرسانند.

سرود بیست‌ودوم

وچون آنان اندکی آرام گرفتند ، راهنمای من بیدرنگ از آن دوزخی که هنوز بزخم خویش مینگریست ، پرسید :

«آن کس که ترك گفتنش را برای آمدن بدینجا کاری خطا شمردی کیست ؟» واوپاسخ داد : «وی برادر روحانی کومیتا است[۱]

که در گالورا ، کانون جملهٔ نادرستیها مقدرات دشمنان آقای خویش را دراختیار داشت ، وچنان جانب ایشان را گرفت که اینان قضاوت او را برای خود فوزی عظیم شمردند .

زیرا وی پولشانرا بستاند وخودشانرا بقول خویش از دادرسی معاف کرد . و در دیگر مأموریتهای خود نیز نه باختلاسهای کوچك ، بلکه به دزدیهای کلان پرداخت .

اکنون « دونومیکل تسانکه » که اهل « لوگودورو » است با او سرگرم صحبت است . زیرا چون گفتگو از ساردینیا بمیان آید زبان این دو ، از گفتار بازنمیایستد[۲]

۱_ Frate Gomita_ درسال ۱۳۰۰ که سال «دوزخ» دانته است، جزیرهٔ ساردنی یکی از متصرفات جمهوری «پیزا» در مغرب ایتالیا بود ، وبه چهار ناحیهٔ مجزا تقسیم میشد که ناحیهٔ شمال‌شرقی آن «کارلوریا» نام داشت . «کومیتادی کارلویا» ، برادر روحانی، از طرف فرمانده کل ساردینیا حکومت این ناحیهٔ کالوریا را داشت و در مدت حکومت خودسوء استفادهٔ فراوان کرد، وبالاخره بجرم آنکه پول گرفته وزندانیان را محرمانه فرارداده بودمغضوب فرماندار کل قرار گرفت وبفرمان وی بدار آویخته شد

۲_ Michel Zanche di Logodoro _ «لوگودورو» یکی دیگر از مناطق فضائی چهارگانهٔ جزیرهٔ ساردنی بود شخصی که درینجانام‌برده میشوداز طرف انتسو Enzo پادشاه ساردنی که پسرامپراطور فردریك دوم بود بحکومت «لوگودورو» منصوب شد، و بعد از آنکه انتسو در یك سفر جنگی باسارت درآمد و دیگر بساز نگشت ، وی بالطایف‌الحیل طلاق ملکه را ازشوهرش گرفت وخود با وی زناشوئی کرد و از این راه پادشاه ساردنی‌شد ، ولی‌در سال ۱۲۹۰ بدست «برانکادوریا» دامادخود بقتل رسید شرح این قتل خائنانه در سرود ۳۳ دوزخ داده شده است

اما، وای بر من! این شیطان را ببینید که چسان دندان برهم میساید؛ دلم می‌خواهد خیلی چیزهای دیگر بگویم، ولی‌ازآن میترسم که وی ناگهان بلائی برسرم آرد[1]».

و سر فرمانده به «فارفارلو» که چپ چپ بدوزخی مینگریست تا مگر بدو ضربتی زند، روی کرد و گفت: «گمشو، پرندهٔ منحوس[2]!»

آنگاه دوزخی هراسان سخن ازسر گرفت و گفت: «اگرمیخواهید توسکانی ها یا لمباردی ها را ببینید و با آنان سخن گوئید، بدینجایشان خواهم آورد،

بدین شرط که «بد چنگالان» اندکی دور تر ایستند تا اینان از انتقامشان نهراسند. اگرچنین کنند، ازهمین جا که نشسته‌ام

یك تنه هفت تن از ایشانرا با صفیری بنزد خویش خواهم خواند، زیرا این شیوهٔ ماست که چون یکی از ما برون باشد او را با صفیر خود فرا میخوانیم.»

کانیاتسو که این بشنید پوزه بالا آورد و سر تکان داد و گفت: «بشنوید که چه نقشه ای خبیثانه دارد تا مگر ازین راه فرصتی بدست آرد و خویشتن را بپائین پرتاب کند!»

وآن دوزخی که حیله های بسیار در چنته داشت، پاسخ داد: «اگر خبیث نبودم بیقین در راه‌یاران خویش دام نمیگستردم»

۱ ــ a grattarmi la tigna. اصطلاح ایتالیائی، که معنی تحت‌اللفظی آن اینست «سرطاسم را بخاراند»

۲ ــ «پرنده» لقبی‌است که بمناسبت بال‌داشتن شیطان‌ها درچند جای «کمدی» بدیشان داده‌شده‌است

اینبار الکینیو طاقت نیاورد و بخلاف دیگران بدو گفت : « اگر خود را بپائین فکنی ، زنهار که بدنبالت نخواهم تاخت ،

بلکه پرواز کنان تا سطح قطران فرود خواهم آمد : اکنون از کناره دورشویم ودیواره را درپناهگاه‌تو گذاریم، تاببینیم که چسان یکتنه ازهمهٔ ما بیش توانی ارزید . »

ای خواننده، اینک داستان بازی ناشنیده‌ای‌را خواهی‌شنید: هریک از ابلیسان نظر بجانب دیگر دیوار گرداند و آنکه در این میان بیشتر سنگین دلی کرده بود ، پیش ازآن دیگران چنین کرد .

و آن روح ناواری فرصت غنیمت شمرد و هر دو پا را بر زمین استوار کرد و ناگهان فرو جست ، و بدین سان خویش را از گزند آنان دور داشت .

ابلیسان از خطای خود پشیمان شدند . اما آن که این شکست را باعث آمده بود بیش از همه بخشم در آمد . لاجرم براه افتاد و بانگ برداشت که : « گرفتمت ! »

اما این‌کار سودش نبخشید . زیرا سرعت بالهای او بر ترس آن دیگری پیشی‌نتوانست گرفت . دوزخی غوطه‌ای خورد و فرورفت وشیطان دوباره سینهٔ خودرا بلند کرد بپرواز ادامه داد ؛

درست بدان میمانست کـه مرغابیی بدیدار نزدیکی شاهین در آب فرو رود . وشاهین سرخورده وخشمگین ببالا باز گردد .

کالابرینا که ازین فریب‌سخت بخشم‌آمده بود پرواز کنان بدنبال او رفت، بدین‌امید که دوزخی بگریزد و او بهانه ای برای ستیزه بدست‌آرد.

وچون سوداگر ناپدید شد، وی چنگال بسوی همکار خود دراز کرد و دربالای گودال با او دست بگریبان شد.

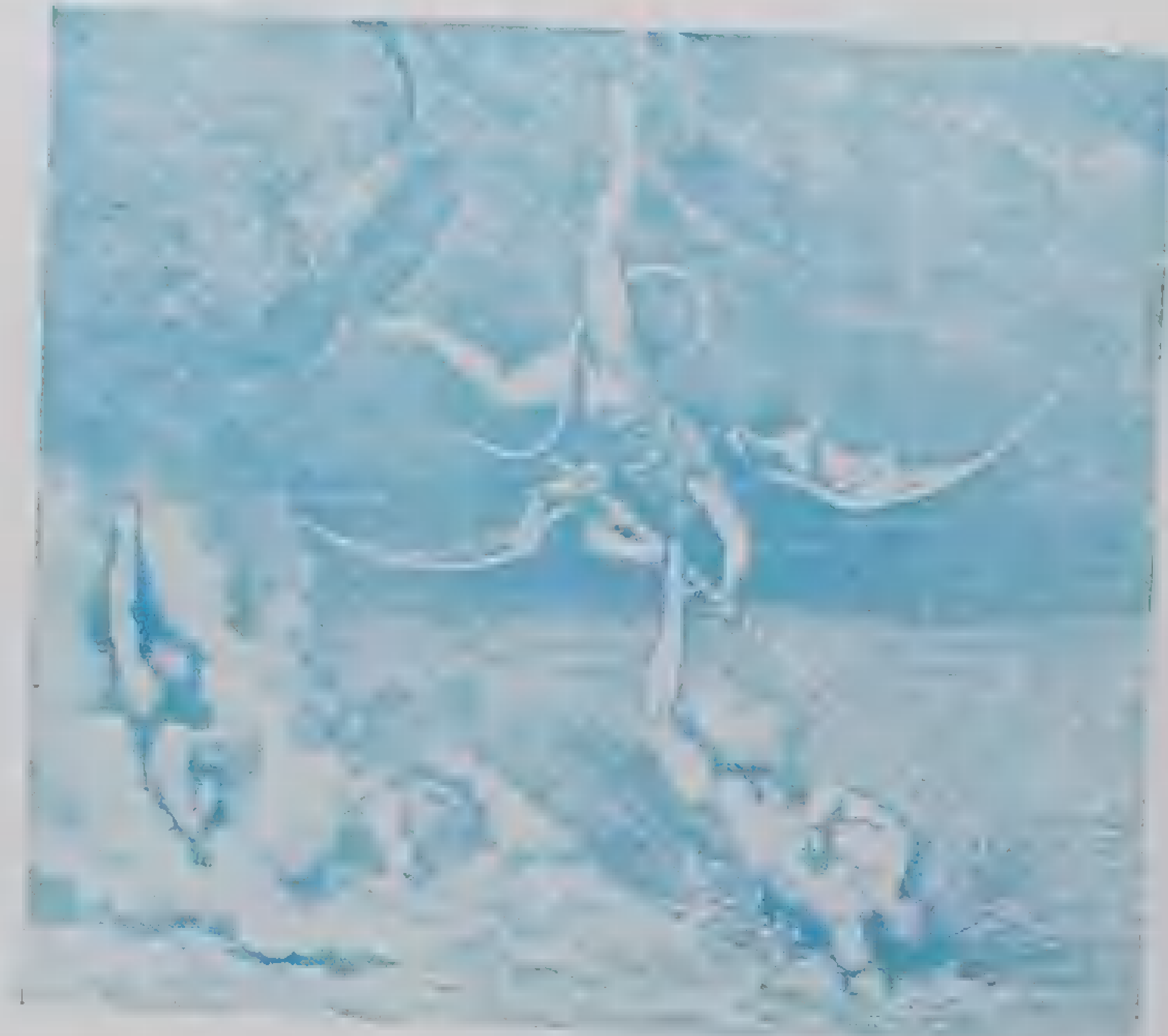
اما آن دیگری همچون تذروی تیزبین ویراسخت درچنگک گرفت. وهردو بمیان برکهٔ جوشان فروافتادند.

گرمای سوزنده ناگهان از هم جدایشان کرد؛ اما درین میان بالهایشان چنان قیراندوده شده بود که دیگر یارای برخاستنشان نبود.

« باربارِیچا » که چون دیگر یارانش از این بابت پریشان شده بود، چهارتن از ابلیسان را واداشت که همه قلاب‌های خود را برگیرند و بدان کنارهٔ دیگر پرواز کنند؛

وایشان از اینجا وآنجا بمأموریتگاه خود فرودآمدند وچنگکهای خویش را بسوی قیراندودگان که تا بدانهنگام در قشر سوزان برشته شده بودند دراز کردند؛

وما آنهارا دراین گرفتاری گذاشتیم وگذشتیم.



شیطان در دنبال او بال گشود و فریاد زد : « گرفتمت ! » (سرود بیست و دوم)

سرود بیست و سوم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله گران

گروه ششم: ریاکاران

«بولجیای» ششمین که اکنون دانته وویرژیل، پس از خلاصی از دست شیاطین خطرناك گودال پنجمین بدان فرود آمده‌اند، محلی است که ریاکاران و ظاهر الصلاحان آلوده دامان در آن بسر میبرند. این تنها گودالی از گودالهای ده گانهٔ طبقهٔ هشتم است که برروی آن پلی نیست، زیرا این پل در زمان مرگ عیسی در تمام طول این گودال شکسته و فرو ریخته است، و شاید علت اینکه اختصاصاً در این قسمت فرو ریخته، اینست که دشمنان واقعی مسیح، یعنی روحانی نمایانی که اورا محکوم کردند در اینجا مسکن دارند.

این دوزخیان ردائی بسیار سنگین برتن دارند که تحمل وزن آن برای ایشان بزرگترین عذابها است. این ردا ازبیرون پرزرق وبرق، ولی ازدرون سیاه ونا صاف است، زیرا ریاکاران عادت دارند که همیشه ظاهر خود را غیراز آنچه درباطن دارند جلوه دهند، واین ظاهر را هرقدر ممکن است بصورتی آراسته تروفریبنده تر درآورند. سنگینی وزنی رداهای فلزی ایشان، نشان سنگینی دو روئی و ریاست که اینان نمایندگان آنند و در اینجابابد الی‌الابد این‌بارگران را بدون کشند.

در زیر پای این جمع که ناله کنان ونفس زنان براه خودمیروند، «قیافا» رئیس‌شورای روحانیان برگزیدهٔ یهود که گفت: «هرچند عیسی گناه ندارد، ولی مصلحت در اینست که اورا محکوم کنیم» برزمین خفته. و محکوم بدان است که تا ابد تمام سنگینی بار ریا وتزویر را بصورت ردیف دوزخیانی که بلا انقطاع ازروی اومیگذرند تحمل کند، همچنانکه عیسی بار تمام گناهان بشریت رابا مرگ خود ورنجی که بر بالای صلیب کشید، خریداری کرد.

دانته با علاقه‌ای فراوان وضع دوزخیان این «خانهٔ تزویر و ریا» را موردمطالعه قرار میدهد، وکاش حافظ ما نیز با او بودتا با همین علاقه به سرنوشت «توبه فرمایانی که خود توبه کمتر میکنند» مینگریست.

سرود بیست و سوم

خاموش و تنها و بی‌همرهی، چونانکه «برادران کهتر[1]» راه میپیمایند، یکی ازپیش و دیگری ازپس روان بودیم.

این کشمکش قصه‌ای از «ایزوپو» را بیاد من آورده بود که در آن از وزغ و موش سخن رفته است[2].

---

۱ ــ Frati Minor(i) اعضاء دستهٔ مذهبی معروف « فرانسیسکن » (از فرق بزرگ آئین کاتولیک ، که پیروان سن فرانسواداسیز (بایتالیائی سن فرانچسکوداسیزه) هستند و آنانرا درایتالیا فرانچسکانی Francescani مینامند. افراد این فرقه طرفدار فقر و ریاضت و دوری ازجاه وجلال دنیویند و بدینجهت خود را «فقیران حقیرخداوند» مینامند که عنوان برادران کهتر (برادران روحانی فقیر) ازاین جا آمده است ، و در حقیقت این کلمه minore مفهوم «الاحقر» مارا دارد. درشرح حال سن فرانسوا آمده که روزی او وبرادر کهتری بنام «لئون» مدتـی با هـم راه رفتند وی اصـول طریقهٔ مذهبی خود را بتفصیل برای این برادر روحانی شرح داد ، و درتمام این مدت لئون با قدری فاصله ، واز کنار، پیشا پیش سن‌فرانسوا راه میرفت . این آن طرز راه رفتن خیلی آهسته است که در این سرود بدان اشاره میکند.

۲ــ قورباغه و موش ، یکی از افسانه های قدیمی یونانی است کـه آنرا منسوب به ازوپوس EsoPus شاعر و افسانه نویس بزرگ یونان (قرن ششم پیش از مسیح) دانسته‌اند ولافونتن شاعرمعروف فرانسوی قسمت اعظم‌ازافسانه‌های خود را ازاو گرفته است ولتراین شاعر راهمان «لقمان حکیم» معروف شمرده ومتولددرایران دانسته است . این قصهٔ «موش‌ووزغ» توسط‌لافونتن به شعر فرانسه درآمده (قصه های‌لافونتن ، کتاب چهارم ، قصهٔ دوم) ، ولی تقریباً مسلم است که این قصهٔ بخصوص از ازوپوس (به ایتالیائی ایزوپو Isopo) نیست .

در این‌داستان ، روزی موشی برای عبور از برکه‌ای چاره جوئی‌میکند. قورباغه‌ای بدو پیشنهاد میکند که او را بر دوش خود نشاند و بدان سوی برکه ببرد ؛ با این نیت که موش را درمیان آب غـرق کند . و چون می‌بیند که موش بدو اعتماد ندارد بوی پیشنهاد میکند که دم‌خودش را بیکی ازپاهای غورباغه گره بزند تاقورباغه نتواند

بقیه در صفحهٔ بعد

سرود بیست وسوم

زیرا نزدیکی mo و issa بیقین بیش از نزدیکی ایندو ماجرا نیست[1]، بشرط آنکه آغاز وانجام هردو را موشکافانه بسنجند.

وچون ازاندیشه‌ای اندیشه‌ای دیگر میزاید، از این خیال من نیز خیالی دیگرپدیدآمد که بیم نخستینم را دوچندان کرد.

باخود اندیشیدم که: «این ابلیسان بخاطر ما فریب خورده وآبروی خود را از کف داده اند، وچنان ریشخند شده اند که بی گمان اکنون سخت درخشمند.

واگرخشم ایشان بابد خواهی درآمیزد، اینان ستمگرانه‌تراز آن تازی که خرگوشی را بدندان گیرد، مارا دنبال خواهند کرد.»

دریافتم که از فرط بیم مو برتنم ایستاده است، و چون در پشت سر راهنمایم میرفتم سخت نگران خطر بودم. لاجرم گفتم: «استاد، اگر بیدرنگ خود ومرا پنهان نکنی، سخت ازگزند بدچنگالان میترسم، زیرا هم اکنون ایشانرا چنان در دنبال خویش داریم که پنداری وجودشانرا احساس می کنم.»

و اوبمن گفت اگر مرا از شیشهٔ سرب اندوده ساخته بودند[2]

بقیه از صفحهٔ قبل

اورا در میان امواج رها کند. موش چنین میکند، ولی دروسط آب قورباغه درآب فرو میرود وچون دم موش باو گره خورده، موش را نیز باخود بدرون آب میکشد، اما درهمان ضمن که موش برای جلوگیری ازغرق خود دست وپا میزند. بازی که درهوا سراغ طعمه میگیرد اورا می‌بیند وبمنقار میگیرد وبالامیبرد، وچون پای قورباغه بدم او گره خورده بود قورباغه نیز همراه موش طعمه قوش میشود، یعنی این گره زنی که برای هلاك موش صورت گرفته بود باعث هلاك خودش میشود وچاره کن بچاه می‌افتد

۱ ـ Mo و Issa هردو درایتالیائی معنی «اکنون» میدهند.

۲ ـ مقصود «آئینه» است. در قرون وسطی برای اندودن پشت آئینه ها سرب گداخته بکار میبردند.

چهرهٔ خارجی ترا سریعتر ازچهرهٔ روح تو منعکس نمیتوانستم کرد .

زیرا درین‌دم اندیشه‌های توچنان ازحیث صورت ومعنی‌بااندیشه‌های من هماهنگند که ازاین هردوطرحی واحد ساخته‌ام .

اگرسراشیبی دیوارهٔ راست چنان باشد که به بولجیای بعدی فرود توانیم آمد ، ازآن تعاقبی که نگرانت میدارد درامان خواهیم بود . »

هنوز ازتوضیح این نقشه فراغت نیافته بود که آنها را در فاصله ای نه چندان دور، دیدم کـه کشوده بال بجانب ما می‌آمدند تا مگربچنگال خویشمان گیرند .

و راهنمای من همچون‌آن مادری که باصدائی‌بیدار شود وشعله‌های آتش را درنزدیك خویش افروخته بیند .

وپسرش را بردارد و بگریزد و از پای نایستد . وچندان خـاطرش را عزیز تر از خود دارد که یکتا پیرهن راه فرار گیرد ، مرا شتابان در آغوش گرفت .

وخود را از بالای دیوارهٔ سخت در سراشیبی صخره ای کـه یکی از دوجدارآن بولجیای دیگربود ، فروافکند ولغزیدن آغاز کرد .

هرگزآب در درون مجرائی ، در آندم که بیش از هرهنگام دگر به سرازیری‌آسیا کنار نزدیك می‌شود تاچرخهای‌آسیارا بگرداند ،

شتابانتر از استادمن کـه مرا همچون‌پسری ، ونه چون همسفری، درآغوش گرفته بود براه خود نرفته است .

تازه وی پای بر بستر این گودال نهاده بود که سر و کلهٔ ابلیسان



دربلندی بالای سر ما پیدا شد، اما مارا دیگر جای هراسی نبود،

زیرا مشیت اعلی که اینانرا حاکمان گودال پنجمین قرار داده،

قدرت برون رفتن از گودال را ازایشان ستانده است.

درآنجا مردمانی رنگ شده را دیدیم[1] که با قدمهائی بسیار آهسته

گردا گرد گودال راه می‌پیمودند وفرسوده و کوفته، میگریستند.

همه رداهائی بر تن داشتند که با شلقهایشان تا روی دیدگان آنها

فرود آمده بود، و دوختشان دوخت لباده هائی بود که در کلنیا[2] برای

کشیشان میدوزند.

از بیرون این رداها چنان زر اندودند که چشم را خیره میکنند،

اما از درون همه از سرب ساخته شده اند و چندان سنگینند که رداهای

فدریگو دربرابرشان پرکاهی بیش نمینماید[3].

۱ـ gente dipinta: اشاره برنگ طلا که برجامه‌های این دوزخیان زده‌اند و شرح آن درسطور بعد خواهد آمد

۲ـ معلوم نیست اشارهٔ دانته به شهر Koln در آلمان است، یا شهر Cologna در ایتالیا (ایالت ورونا)، که هردوی آنها درایتالیائی «کولونیا» خوانده میشوند بیشتر احتمال میرود که مراد شهر اخیر باشد، زیرا دانته خود آنجا را دیده بود ولی این دوشهر هیچکدام از لحاظ مذهبی اهمیت خاصی نداشته‌اند، بدین جهت بعضی ازمفسرین قدیم عقیده داشته اند که دراملاء این کلمه اشتباهی روی داده و منظور شاعر، بجای «کولونیا» (Cologna) «کلونیا» Clunia بوده است (باصطلاح فرانسوی آن کلونی Cluny کلونی) شهری درفرانسه است که صاحب صومعهٔ معروفی بود بنام صومعهٔ «بندیکتن‌های کلونی» از فرقهٔ مذهبی Benedictin و راهبان این صومعه لباسهائی بسیار بلند وفاخر بتن داشتند، چنانکه سن برنار روحانی مقدس معروف مسیحی، در نامه‌ای به برادر زادهٔ خود دربارهٔ ایشان نوشته‌است: «اگر طول ردا وعرض باشلق پروانهٔ ورود به بهشت باشد لطفاً مرا نیز ازپیروان حقیر خود محسوب دارید».

۳ ـ چنانکه نقل کرده‌اند فردریک دوم، امپراتور آلمان و ایتالیا، کسانی را که بشاه سوء قصد میکردند یاشریک خیانت بوطن میشدند، محکوم بدان میکرد که دردرون ردائی ازسربشان گذارند و آنهارا درآتش نهند، وآنقدر بهمین حال نگاهشان دارند تاسرب ازفرط حرارت آب شود، واینان نیزدر درون آن بسوزند. معلوم نیست این اتهام تا چه اندازه وارد باشد.

چه جامهٔ خسته کننده ای که برای ابد بر تنشان کرده اند! ما نیز همراه اینان بدست چپ چرخیدیم وبزاری و ندبهٔ دردناکشان گوش فرا دادیم.

اما سنگینی بار، قدمهای این فرسودگان را چنان کند میکرد که ما درهرقدم یارانی تازه می‌یافتیم[1].

براهنمای خود گفتم: «بکوش تا در این جمع کسی را بیابی که باکارهای او یا بانامش آشنا باشیم، وچون براه خود میروی نظربپیرامون خویش افکن.»

و یکی ازدوزخیان که لهجهٔ توسکانی مرا شنید، ازپشت سربانگ زد: «شما که دراین ظلمات روانید، آهسته تر روید،

شاید مطلب خویش را از من بر آورده بینید.» آنگاه راهنما بپشت سر بر گشت و بمن گفت: «درنگ کن، و پس خویش را همگام اوساز.»

ایستادم، و دو تن از دوزخیان را دیدم که رخسارشان حاکی از اشتیاق فراوان آنان بشناسائی من بود. اما سنگینی بار و باریکی راه پایشانرا سست میکرد.

چون بما رسیدند، بی سخنی دیری همچو احولان براندازم کردند وآنگاه بجانب یکدگر گشتند وبهم گفتند:

«این یکی از طرزحرکت دهانش زنده مینماید، و اگر ایشان

1 ــ یعنی: یکدسته را در پشت سر میگذاشتیم وبکنار دسته‌ای که پیشاپیش آن میرفت میرسیدیم

مرده‌اند، چه امتیازی از کشیدن بارجامهٔ سنگین معافشان دارد؟»

آنگاه بمن گفتند: «ای تسکانی که پای بمجمع ریاکاران ترشرو[1] نهاده‌ای، برما بچشم حقارت منگر ونامت را بما بگوی».

و من بدانان گفتم: «مرا درنزدیك رود زیبای آرنو، در آن شهر بزرگ زادند و پروردند[2]، و دراینجا همراه باآن بدنی‌آمده‌ام که پیوسته باخود داشته‌ام.

اما شما که هستید، که چنانکه می‌بینم از گرانی درداشك فراوان بر روی روان دارید؟ و کدام کیفراست که شمارا چنین میدرخشاند[3]؟»

یکی از آنها پاسخم داد: «رداهای مطلا را از سربی چنان سنگین ساخته‌اند که بارآنها، چنانکه می‌بینی، جملهٔ ترازوها را بفغان آورده است ما اخوان «کودنتی» هستیم، واهل بولونیا بودیم؛ نام من کاتالانو ونام رفیقم لودریگو بود[4]،

---

۱ ــ اصل اصطلاح از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب ششم): «.. اما چون روزه دارید مانندریاکاران، ترشرو مباشید، زیراکه صورت خویش را تغییرمیدهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند».

۲ ــ Arno، چنانکه قبلا نیز گفته شد، رودخانه ای در ایتالیاست کــه از فلورانس میگذرد. ــ شهربزرگ: فلورانس.

۳ــ اشاره بدرخشندگی رداهای فلزی این طبقه از دوزخیان.

٤ ــ Frati Godenti، «برادران کودنتی» عنوان شوالیه‌های مذهبی فرقهٔ«مریم باکره» بود که تشکیلات روحانی آنها در سال ۱۲٦۱ درشهر بولونیا پدید آمد و نامی مرادف با «اخوان‌الصفا» داشت. اعضای‌این‌دسته خودرا «سربازان مریم‌قدیسه» مینامیدند و هدف این سازمان مذهبی از میان بــردن اختلافات اجتماعی و سیاسی و حمایت از ضعفا بود که غالباً قربانیان اصلی‌این اختلافات بودند، ولی این تشکیلات روحانی‌خیلی زوددستخوش فساد شد، بطوریکه مردم افرادآنرا برادران خوشگذران لقب دادند (Godenti: خوشحال و خوش گذران)، واندکی بعد پاپ این‌تشکیلات را منحل کرد. ــ دوبرادری که دانته در اینجا بدیشان اشاره میکند، دونفراز افراد

بقیه در صفحهٔ بعد

و درجائیکه میبایست تنها یك تن را بر گزینند ما هر دو از جانب شهر تو بر گزیده شدیم تا نگهبان صلح وصفا باشیم، اما چنان رفتاری کردیم که هنوز آثار آنرا درپیرامون کاردینگو بچشم میتوان دید.»

سخن چنین آغاز کردم: «ای اخوان، رنجهای شما...»، اما فزونتر ازین نگفتم، زیرا چشمم بیك دوزخی افتاد که با سه میخ بزرگ برروی زمین مصلوب شده بود.

بدیدن من، وی سراپای خویش را به پیچ وتاب درآورد و آه کشان بدرون ریش خود دمید، وبرادرروحانی «کاتالانو»[1] که چنین دید بمن گفت:

«این میخ شده، فریسیان را گفت که صلاح قومی را شکنجه و شهادت مردی روا است[2].

بقیه از صفحهٔ قبل

این سازمان مذهبی بودند که یکی‌ازآنها ازخاندان کاتالانی وعضو دستهٔ سیاسی گوئلف و دیگری از خاندان اندالو وعضو دستهٔ سیاسی گیبلین بود، ودرسال ۱۱۶۶، پس از جنگ بنونته و شکست گیبلین ها مردم فلورانس و چند شهر دیگر فرمانروائی مدنی و روحانی را که باید فقط یکنفر مسئول آن باشد بدین دو نفرواگذار کردند تا ازاین راه تعادل و سازشی میان دو دستهٔ سیاسی بزرگ این شهر پدید آورده باشند، اما این هر دو بجای حفظ مصالح مردم فقط جیب خود را انباشتند و فکرمصالح خویش را کردند. دربن موقع بود که گیبلین‌ها ازفلورانس رانده شدند و مردم شهر خانه وکاخ خاندان «اوبرتی» را درنزدیك کاردینگو (Gardingo) آتش زدند. این جمله که «هنوز آثارآن درپیرامون کاردینگو دیده میشود» اشاره بدین واقعه است.

۲ ــ Frate Catalano، رجوع بشرح بالا شود.

۱ ــ اشاره به یکی از کهنهٔ یهود، موسوم به «قیافا Caifas»، که فریسیان را (دسته‌ای‌از متعصبین‌ظاهرالصلاح یهود که‌ادعای‌پارسائی‌فراوان‌میکردندودرانجیل‌بکرات موردحمله قرارگرفته‌اند) علیه عیسی‌برانگیخت. دراین باره درانجیل‌چنین‌آورده شده (انجیل‌یوحنا، باب یازدهم): «پس روسای کهنه وفریسیان شوری نموده گفتندچه کنیم. زیراکه این مرد(عیسی) معجزات بسیارمی‌نماید. اگراوراچنین واگذریم‌همه باوایمان

بقیه درصفحهٔ بعد



سرود بیست‌وسوم

و اکنون، چنانکه می‌بینی، برهنه نعش در پهنای جاده نهاده‌اند تا سنگینی بار تمام آن کسانیرا که میگذرند دریابد.

و همین عذاب را پدرزن او درین گودال دارد[1]، ونیز سایر اعضای آن شورائی که یهودان را بذرلعنت افشاند[2].

آنوقت ویرجیلیو را دیدم که باشگفتی بدین مردی که با صورتی چنین ننگین درین تبعیدگاه ابدی برزمین مصلوب شده بود مینگریست[3].

بقیه از صفحه قبل

خواهندآورد ورومیان آمده جاوقوم‌مارا خواهند گرفت ـ یکی‌ازایشان‌قیافا نام‌درآن‌سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت شما هیچ‌نمیدانید وفکرنمیکنید که بجهت‌مامفیداست که یك شخص درراه قوم بمیرد وتمامی طایفه هلاك نگردد. واین را ازخود نگفت، بلکه چون درآن‌سال‌رئیس کهنه بودنبوت کرد که‌می‌بایست‌عیسی‌درراه آن طایفه‌بمیرد»-ونیز درانجیل یوحنا،باب هیجدهم:«... وقیافاهمان بود که‌بیهوده‌اشاره کرده بود که بهتراست یك شخص درراه قوم‌بمیرد». دراینجاقیافا که باعث شد عیسی را بصلیب کشند خود طبق قانون«تاوان» که‌قانون دوزخ‌دانته‌است بصلیب کشیده شده،وچون‌اودیگران‌راهمراه‌خود دراین راه کشانیده دراینجا دیگرانند که پا براو، میگذارند.

۱ـ «پدرزن او»:«حنا»ـ وی عضوآن شورائی‌بود که‌علیه عیسی‌تصمیم گرفت در انجیل (انجیل یوحنا، باب هیجدهم)چنین‌آمده‌است :«... عیسی‌به‌پطرس گفت شمشیر خود را غلاف کن‌ـ آنگاه سربازان‌وسرتیپان وخادم یهود عیسی‌راگرفته اورا بستندـو اول اورا نزد حنا پدرزن قیافا که درهمان سال رئیس کهنه بودآوردند».

۲ـ اشاره به جمله‌ای ازانجیل، که طبق‌آن یهودان خون‌عیسی رابگردن خود وفرزندان‌خویش گرفتندتا«پونس‌پیلاتوس»فرماندارروسی اورشلیم رابصدورفرمان مرگ عیسی راضی کنند (انجیل متی، باب‌بیست وهفتم) :«پیلاطس‌بدیشان گفت باعیسی مشهور بمسیح چکنم؟جمعاً گفتند مصلوب‌شودـ والی گفت چرا؟چه بدی کرده‌است؟ ـایشان‌بیشتر فریادزده گفتندمصلوب شودـ چون پیلاطس‌دید که‌ثمره‌ای نداردبلکه آشوب‌زیادمیگردد آب طلبیده پیش‌مردم دست‌خود را شسته گفت من‌بری‌هستم‌ازخون‌این شخص‌عادل، شما ببینید تمام قوم درجواب گفتند خون اوبرما وفرزندان ماباد».

۳ـ اشاره بدانکه‌ویرژیل‌درسفرپیشین‌خودبدوزخ(رجوع‌شودبصفحهٔ ۱۲۵،شرح۱) که پیش ازشهادت عیسی‌صورت گرفته بوداین دوزخی‌را که‌با این صورت مجازات‌میشود ندیده بود

ووی ببرادر روحانی چنین گفت : «اگر اجازت گفتار داشته باشید لطفاً مرا بگوئید که آیا دردست راست راهی برای خروج هست .

تا ما دو تن ازآن بیرون رویم و ملائك روسیاه را برای بردنمان ازین ورطه ، بدینجا نکشانیم[1] ؟»

و او پاسخ داد : «نزدیکتر از آنکه امیدمیداری ، پلی‌هست که از حلقهٔ بزرگ آغاز میشود و ازبالای جملهٔ دره‌های این ماتمسرامیگذرد .

تنها در روی این گودال است که پل شکسته است و گودال را نمیپوشاند . بنابراین میتوانید از راه دامنهٔ فروریخته‌ای که از ته گودال تا ببالا میرود براه خود روید .»

راهنمای من دمی سربزیر افکند و آنگاه گفت : «پس آن شیطانی که درپس این دیوار گناهکاران را بقلاب میکشد ، بما دروغ گفت ؟

و برادر روحانی‌پاسخ داد: «پیش ازین دربولونیا شنیدم که میگفتند شیطان را معایب بسیار است . و منجمله شنیدم که وی دروغگو و پدر دروغ است[2] .»

۱ــ ملائك‌سیاه: شیطان‌ها این‌شیاطین‌سابقاًهمه‌ازفرشتگان‌بوده‌ودرآسمان خدمت میکرده‌اند ، وفقط بعد ازطرد ازآسمان ، سیاه شده‌اند .

۲ــ اقتباس ازانجیل (انجیل یوحنا، باب هشتم). «... عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدرشما میبود مرادوست میداشتید، زیرا که من‌ازجانب خداصادرشده وآمده‌ام . شماازپدرخود ابلیس‌می‌باشیدوخواهشهای پدرخودرا می‌خواهید بعمل‌آرید ــ اواز اول قاتل‌بود ودرراستی ثابت نمی‌باشد، ازآنجهت که دراوراستی‌نیست‌ــ هرگاه بدروغ‌سخن می‌گوید از ذات خود می‌گوید ، زیرا دروغگو وپدر دروغگویان است» .



[illegible] گفت که حق است اگر مردی برادر را [illegible] می بشکنجه بسپارند(صفحهٔ ۳۰۴)

سرود بیستم‌وسوم

راهنما که چهره‌اش از خشم اندکی درهم رفته بود، این بشنید و با قدمهای بلند براه افتاد[1] و من دوزخیان سنگین بار را بحال خود گذاشتم وبدنبال این قدمهای گرامی براه افتادم.

۱ــ مفهوم حقیقی این خشم ویرژیل اینست که عقل ومنطق بشری حیله‌های کوچك را ازطرف دیگران قابل‌قبول و گذشت می‌شمارد، ولی حیله گری فزون‌ازاندازه وشیطانی اورا خشمگین میکند.

سرود بیست و چهارم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله‌گران

گروه هفتم: دزدان

ویرژیل و دانته دوباره بر روی پل ایستاده‌اند. این پلی است که بر بالای «بولجیای» هفتمین استوار شده، و از منتها الیه آن میتوان درون این گودال را که باید بدان «گودال دزدان» نام داد دید.

در این گودال، طبقهٔ دزدان مجازات می‌بینند و مجازات آنها دست و پنجه نرم کردن دائم با ماران و افعیان است. این گودال طبقهٔ هشتم، و زمین آتشین طبقهٔ هفتم، تنها قسمتهائی از دوزخ دانته‌اند که با جهنم ما که آتش واقعی از عناصر اصلی آنند شباهت دارند

نوع مجازات دزدان مثل سایر انواع کیفرهای «دوزخ» دانته با جرم ایشان تطبیق میکند: اینان در زندگی مثل ماران بی‌سر و صدا بخانه‌ها وارد شده و بقربانیان خود حمله برده یعنی اموال آنها را ربوده‌اند، و در اینجا حقاً باید بجنگ ماران و افعیان سپرده شوند. و چون دستهای آنان عامل اصلی تباهکاریهایشان بوده، در اینجا مارها دستهایشان را بهم می‌بندند تا قدرت حرکت نداشته باشند؛ و چون دزدان زندگانی دیگران را از راه دزدیدن بوسیلهٔ این زندگی تباه کرده‌اند، در اینجا بنای زندگی خودشان بطور دائم درهم فرو میریزد، و باز بصورت اول درمیآید تا دوباره درهم ریزد.

سرود بیست و چهارم

در آن دوره از سال تازه جوان که مهر فروزان گیسوان خویش را در زیر دلو گرمی میبخشد وشبها اندك اندك آهنك همزمانی با روزها میکنند[1]،

آنوقت که ژاله میکوشد تا تصویر خواهر سپید جامه‌اش[2] را برصفحهٔ زمین نقش زند، اما این نقش او چنان سست است که کوتاه ازمانی پیش نمیپاید،

روستائی که کمبود علیق دارد، از جای برمیخیزد و به بیرون مینگرد، و چون دهکده را یکسره سپید می‌بیند از اسف دست برپهلو میکوبد،

وبخانه باز میگردد و همچو بینوائی که نمیداند چه کند قدم بقدم ناله سر میدهد، و آنگاه دو باره از خانه بیرون میرود، و چون می‌بیند که با گذشت ساعتی‌چند وضع زمین دگرگون شده است امید از دست رفته‌را بازمیگیرد.

۱ــ اشاره به برج‌دلو(بهمن‌ماه) که درآن خورشیدحرارت گیسوان(اشعه)خود را اندك‌اندك زیادترمیکند تاآنرابافصل تازه‌ای که‌درشرف‌فرارسیدن است(بهار)تطبیق دهد. مراد«ازسال تازه جوان»(Giovinnetto anno)سال نومسیحی است که از ماه ژانویه یعنی بیست روزپیش‌از شروع دلو(بهمن) آغازشده است. مراد ازهمزمان‌شدن شبها وروزها، بلندی تدریجی روزها وکاهش تدریجی طول شبهاست، چنانکه درآخر اسفند (حوت) این هردو درست بیك اندازه شوند.

۲ــ «خواهر-سپیده جامهٔ شبنم»، برف.

و چوبدست شبانی خویش را برمیدارد و گوسفند بچگان را بچرا بیرون میبرد؛ بهمین‌سان استاد من نیز مرا بدیدار چهرهٔ پریشان خویش بهراس افکند، اما خود بیدرنگ برزخمم مرهم نهاد[1].

زیرا چون به پل شکسته رسیدیم، وی با همان ملاطفت که در پای صخره از او دیده بودم بسوی من چرخید.

و آغوش گشود، وچون اطراف وجوانب کاررا دردل سنجیده‌نخست بادقت بسراشیبی نگریست، وپس مرا در بازوان خویش گرفت.

و چون آنکس که اندیشه و کردار را توأم دارد، و چنین مینماید که پیوسته فکر مبادا را نیز کرده است.

درهمان حال که مرا بسوی قلهٔ صخره‌ای بزرگ بالا میبرد، به‌تخته سنگی دیگر نظر دوخت و گفت: «اکنون خویش را بدین سنگ فروآویز، اما نخست آنرا بیازمای که طاقت حمل ترا داشته باشد».

این راه، راهی نبود که رداپوشان از آن بالا توانند رفت، زیرا که وی با همهٔ سبك وزنی خود و من با تمام کمکی که از او میگرفتم بدشواری میتوانستم از یك برآمدگی آن بر برآمدگی دیگر رویم.

و اگر این نبود که راه از این جانب کوتاه‌تر از آنجانب دیگر بود، نمیدانم که او چه میکرد، اما من بیگمان سپر می‌انداختم.

ولی چون سراسر «ماله بولجه» روی بسوی دهانهٔ چاهی دارد که در پائین ترین قسمت آن واقع شده، بناچار وضع هر یك از دره‌ها ایجاب میکند.

۱ـ این اصطلاح رایج ادبیات فارسی عیناً در اینجا بکاررفته است al mal giunse lo 'mpiastro.

که یکی از دو دیوارهٔ آنها بلندتر و آن دیگری کوتاه تر باشد
بدین سان بود که ما عاقبت ببالای آخرین تخته سنگ این دیواره رسیدیم
چون خود را در آن بالا یافتیم، نفس را چنان در سینه تنگ
دیدم که بناچار فراتر نرفتم و درهماندم که از راه رسیدم بر زمین نشستم
واستاد گفت: «ازین پس باید با تنبلی خویش بستیزی، زیرا
روی پرنشستن و زیر روپوش خفتن، کسی را به نام آوزی نمی‌تواند
رسانید،
و آنکس که بی‌افتخار زندگی کند، از خویش بهمان اندازه اثر
می گذارد که دود در هوا و کف در آب.
پس برخیز و باآن نیروی معنوی که اگر در زیر بار تن از پای
درنیفتد در هر پیکاری پیروز می‌آید، بر نگرانی خویش فائق شو.
ما باید از نردبانی بلند تر ازین بالا رویم[1]، زیرا تنها بترك ایمان
گفتن ما را بس نمی تواند بود. اگر مفهوم سخنم را دریافته ای کاری
کن که این درس بکارت آید.»
چون چنین شنیدم، برخاستم و خویش را تازه نفس تر از آن نمودم
که بودم، و گفتم: «براه افت، که بس نیرومند ومشتاقم.»
و آنگاه راه خویش را در روی پل باز گرفتیم: راهی ناهموار و
باریك و صعب العبور بود که ازجادهٔ پیشین دشوارتر طی می‌شد.

۱ـ اشاره به سربالائی‌بزرگتری که باید برای بیرون رفتن ازدوزخ طی کنند
از نظرتمثیلی مفهوم این گفته اینست که ترك گناه دشوارتر ازانتقال از یك گناه به گناه
دیگراست

در راه سخن می گفتم تا فرسوده ننمایم . و آنوقت از گودال پیش رویمان صدائی را شنیدم که توانائی آنرا که بصورت کلماتی درآید نداشت

باآنکه در آن دم در بلندترین نقطهٔ آن پل کمانی بودم که از فراز این گودال می گذرد ، از این صدا چیزی در نیافتم ؛ اما آنکس که سخن می گفت سخت خشمگین می‌نمود .

بپائین خم شده بودم ، ولی دیدگان آدمی زنده در تاریکی اعماق این گودال رخنه نمی‌توانست کرد . لاجرم گفتم : « استاد ، کاری کن که بدان دیوارهٔ دیگر رسی

تا ما از آن فرودآئیم . زیرا ، همچنانکه این جا سخنی می‌شنوم ومعنی آنرا نمیفهمم ، در آن پائین نیز چیزهائی را می‌بینم که ماهیتشانرا درنمی‌یابم».

گفت : « بتو جز از راه عمل پاسخی نمیدهم ، زیرا هر خواهشی مشروع باید اقدامی درپی داشته‌باشد ، نه حرفی» .

بدان سر پل که به دیوارهٔ هشتمین میرسد فرودآمدیم ، وآن وقت من بلجیا راآشکارا دربرابرخویش یافتم .

و در آن توده ای موحش از ماران و افعیان دیدم ؛ و این ماران انواعی چنان گوناگون داشتند که تنها یاد آن خونرا در تنم از گردش بازمیدارد.

« لیبیا »را[1] بگوئید که دیگر لاف از شنزار خویش نزند،

---

۱ ــ Libia سرزمین لیبی درشمال افریقا؛ در یونان وروم قدیم غالباً این کلمهٔ «لیبیا» رابمعنی کلی‌قارهٔ افریقا بکاربرده‌اند . ــ اصل فکر«مارهای افریقا»از فصل نهم کتاب «فارسالیا» از شاعر لاتین «لوکانوس» گرفته شده.

سرود بیست‌وچهارم

زیرا اگر این شنزار ماران زنگی و عینکی و فانوسی و بسیار ماران دگر دارد[1]

هرگز این سرزمین و نیز سرزمین حبشه و آن کشوری که در بالای بحر احمر است[2] بر رویهم این اندازه ماران و افعیان نداشته‌اند.

میان این تودهٔ شوم خونخواره، مردمانی برهنه تن و هراسان، به‌هرجانب دوان بودند که امید پناهگاهی یا نوش داروئی نداشتند[3]

و ماران دستهایشان را ازپشت بهم بسته و سر و دم خویش را در تهیگاهشان جای داده بودند تا ازجلو بیکدیگر حلقه شوند.

و دیدم که ناگهان ماری خود را بروی یکی از اینان که نزدیک ما بود افکند و تنش را در آنجا که پیوندگاه گردن و شانه هاست سوراخ کرد.

۱ ـ همهٔ این اسامی، نامهائی است که در تاریخ طبیعی بانواع مختلف مارها اطلاق شده است؛ اصل آنها درایتالیائی چنین است: chelidre; iacule; farea; cencre؛ amfisbena. لوکانوس، که در بالا بدو اشاره‌شد، دربارهٔ این‌مارها مینویسد: «کلیدریس‌ها مسیرخود را میسوزانند وازآن‌دود برمی‌آورند ـ یاکولیس‌ها میتوانندتافاصلهٔ زیادی‌در فضا بجهند ـ فارزهابا خوددر درون‌سنگها فرومیروند و ازدورسر برمی‌آورند ـ سنکریس‌ها وقت حرکت‌بدن خود را چون امواج‌دریا به‌پیچ وتاب می‌آورند ـ آمفیسیوناها، درهر یك ازدوجانب سرودم خود سری جداگانه دارند».

۲ ـ عربستان.

۳ ـ Eliotropa «هلیوترویوس»؛ این کلمه درلاتینی‌معنی گل‌آفتاب گردان‌را میدهد، ولی دراینجا این معنی آن مراد نیست، بلکه منظورسنگ معجزه‌اثری‌است که بعقیدهٔ قدما نیش مار وافعی را التیام می‌بخشد و بطور کلی کار نوشداروی خودمان را میکند. ازآن گذشته هرکسی که‌این‌سنگ را همراه‌داشته باشد، ازنظردیگران نامرئی میماند. این سنگ را درعربی «قبع‌خفا» می‌نامند ودرداستانهای هزارویکشب چندبار بدان اشاره شده است.

دوزخ

در مدت زمانی کمتر از آنچه نوشتن یك «O» یا یك «I» را لازم است، آن دوزخی آتش گرفت و سوخت و بر زمین درغلطید و خاکستر شد.

و چون بدین سان از میان رفت. خاکستر او خود بخود گرد آمد ودر آنی همان شکل نخستین را باز گرفت.

حکمیان گفته‌اند که سمندر در نزدیکی پانصدمین سال زندگانی خویش. بهمین سان میمیرد و باز زنده می‌شود.

در دوران حیاط خود نه علفی میخورد و نه گندمی و تنها اشکهای عود و کندر تغذیه می کند، وآخرین بسترش برگها و شاخه های مورد وسنبل هندی است[1].

وحالت آنکس که بدست شیطانی ناپیدا بر زمین میافتد. یا با تصلب شرائین که آدمی را فلج می کند ازپای در می‌آید. و نمیداند که چرا افتاده است.

وبهنگام برخاستن پریشان و گیج به پیرامون خویش می‌نگرد وبهرسو نظرمیکند وآه میکشد.

---

۱ ـ Fenice (به لاتینی Phœnix) یاسمندر، مرغ آتشین بال، که بکرات درادبیات فارسی آمده است. طبق افسانه های کهن (که دانته راویان آنها را خردمندانی بزرگ نامیده. وظاهراً اشاره‌اش دراین‌باب به اوویدیوس شاعرمعروف لاتین‌است) سمندر مرغی بزرگ است که اصلا درعربستان بسرمیبرد، وتنها ازعطرگل وبخار کندر تغذیه میکند، وهرپانصد سال یکبارکه پایان عمرخویش را نزدیك می‌بیند آشیانی ازگلهای معطروبرگهای خشك موردو کندر برای خودمیسازد وآنرا باگرمی خورشید وحرکت بالهای خود آتش میزند، وآنقدر دراین آتش‌میماند تابسوزد وخاکسترشود،وازمیان این خاکسترها ازنو بصورت سمندری‌سربرزند که باید پانصد سال دیگرزنده بماند



میان این تودهٔ موحش ماران و افعیان، برهنه تنانی میدویدند که امید پناهگاهی یا [illegible] نداشتند
(صفحهٔ ۳۱۷)

حالت آن گناهکاری بود که بر پای خاسته بود! شگفتا! عدالت خداوندی که چنین سخت ضربت میزند، چه منتقم وقهاراست!

راهنمای من از او نام ونشان پرسید، ووی پاسخ داد که: «اندك زمانی پیش، از توسکانا بدین گردنهٔ موحش درافتادم.

در زندگانی خویش بدنبال دد صفتی رفتم، نه در پی آن حیاتی که آدمی را شایسته است، و حقا که استری چو من میبایست چنین زیسته باشد. من «وانی فوچی» چارپا خویم، و پیستویا مرا مغازه‌ای شایسته بود[1].»

و من به استاد گفتم: «بدو بگوی که از اینجا نرود، و بپرس که کدام گناهش بدینجا افکنده است، زیرا من وی را درزندگانیش مردی سودائی وشدیدالعمل میشناختم.»

و گناهکار که این بشنید دیگر رازپوشی نکرد، بلکه روح و چهرهٔ خویش را بجانب من گرداند و بر رخش اثر شرمندگی غم‌آلوده‌ای هویدا شد.

و گفت: «رنجی که اکنون بدیدارتو میبرم که بدین واژگون‌بختی من مینگری، فزون ازآن رنج است که بهنگام جدائی ازدنیای زندگان بردم.

١ ـ Vanni Fucci ازمعاریف شهرپیستویا Pistoia (درشمال غربی فلورانس) که برای نخستین بار اختلاف دودستهٔ معروف سیاسی «سفیدها» و «سیاه‌ها» درقرن سیزدهم مسیحی درایتالیا ازآن پدیدآمد، ودرکمدی الهی بارها باین اختلاف اشاره میشود «وانی‌فوچی» خود از نجبای دستهٔ «سیاه‌ها» وپسرحرامزادهٔ «فوچیودلانسری» یکی ازاعیان شهربود(وبهمین جهت دانته اورااززبان خودش به«قاطر» تشبیه میکند). وی آتش‌اختلاف رامیان دسته‌های سیاسی سیاه وسفیددامن‌زد وازاین رهاآتش‌افروزی بزرگی کردکه بعدها فلورانس درآن بسوخت.

با این همه از گفتن آنچه میخواهی سر باز نمیتوانم زد: از آنروی در این درک سر میبرم که بگنجینهٔ مقدس و زیبای کلیسا دستبرد زدم[1].

و دیگری در جای من بدین گناه متهم آمد[2]. اما برای آنکه خروج احتمالی تو ازین ظلمتکده از دیدار این پریشانحالی من شادمانت نکند،

به پیشگوئی من گوش فرا دار و بشنو که: نخست پیستویا از سیاه ها تهی شود، آنگاه فلورانس صاحبمنصبان و قوانین خویش را تازه کند،

سپس مریخ از «والدی ماگرا» برقی بجهاند که ابرهائی آشوبزا در میانش داشته باشند، و بعدازآن در کشاکش طوفانی سهمگین وترشرو نبردی گران در «کامپوپیچنو» در گیرد، و آنگاه این برق ناگهان ابرغلیظ را درهم شکافد و برسرجملهٔ سفیدها فرودآید[3].

۱ ــ اشاره به خزانهٔ کلیسای «سن یاکوپو» درشهر پیستویا.

۲ ــ اشاره به مردی بنام «رامپینودی راچیوفورزی» که او را باتهام دزدی دستگیر کردند و کیفردادند. دوزخی مخاطب دانته اعتراف میکند که او را بناحق بجای وی گرفته اند.

۳ ــ این پیشگوئی ازمعروفترین پیشگوئی‌های «دوزخ» دانته است، وبراساس حوادث تاریخی سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ تکیه دارد. درماه مه ۱۳۰۱، دستهٔ سیاسی «سیاه‌ها» درشهرپیستویا Pistoia شکست خوردند وازآن شهرطردشدند، ودراول نوامبر همان سال، «کورسودوناتی» رئیس دسته پیروزمندانه وارد فلورانس شد و «سفیدها» را تبعید کرد. «سیاه های» پیستویابا فلورانسی‌ها متحد شدندودرسال ۱۳۰۲ بفرماندهی مارکی «مالاسپینا» دژ معروف «سراواله» راکه دراختیار سفیدها بود تصرف کردندو حتی خود شهرپیستویا را درسال ۱۳۰۶ بتصرف درآوردند. زدوخورداصلی اینددو دسته درمیدان جنگ «پیچنو» Piceno اتفاق افتاد که درآن همهٔ قوای متخاصمین ازشهرهای فلورانس ولوکا وپیستویا شرکت جستند.

بقیه درصفحهٔ بعد

سرود بیست و چهارم

ومن این همه‌را بتو میگویم تا پریشانت کرده باشم[1].

بقیه از صفحهٔ قبل

با توجه بدانچه گفته شد میتوان مفهوم اشارات دانته را دریافت ؛ «پیستویا از سیاه‌ها تهی شود» یعنی ، وقتیکه حزب سیاه‌ها از آن رانده شود. ـ «فلورانس صاحبمنصبان و قوانین خویش راتازه کند» یعنی: زمامداران دستهٔ سفیدها وقوانینی که ایشان وضع کرده بودند جای خود را به زمامداران دستهٔ سیاه‌ها و قوانینی بدهند که آنان طبق مصالح خودو برحسب نظریات سیاسی خویش وضع خواهند کرد. ـ برقی که مریخ از «والدی ما گرا» Valdi Magra بجهاند، یعنی: آتش زدو خورد بفرمان خدای جنگ در «والدی ما گرا» درهٔ بزرگ و آبادی در ناحیهٔ «لونیجیا» که حملهٔ متحدین فلورانس و پیستویا برای تصرف دژ سراواله از آنجاشروع شد) برافروخته شود. ـ «نبردی در کامپوپیچنو در گیرد» ؛ یعنی میدان جنگ بداخل خاك پیستویا منتقل شود.

۱ ـ اشاره بدانکه دانته خود طرفدار دستهٔ سیاسی سفیدها یعنی آنهائیست که شکست خواهند خورد . این پیشگوئی برای سال ۱۳۰۰ واقعاً غیبگوئی بوده ، ولی در آن تاریخ که «دوزخ» سروده شد تمام این وقایع روی داده بود

سرود بیست و ششم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله‌گران

گروه هشتم : مشاوران مزور

پس از دیدار دزدان ، ویرژیل ودانته ناظر صحنهٔ مجازات گروه مشاورین نادرست میشوند که شریك دزد ورفیق قافله بوده‌اند . اینان این قاعده‌را که «المشاور مؤتمن» درزیر پا گذاشته وبخاطر مصالح واغراض شخصی ، کسانیرا که بدیشان اعتماد بسته بودند براه خطا رانده‌اند .

بغیراز «جنگل خود کشی کردگان» طبقهٔ هفتم دوزخ ، این تنها موردی است که در آن دوزخیان بصورتی غیراز صورت آدمی تجلی میکنند . در اینجا هردوزخی دردرون شعلهٔ آتشی قراردارد که اورا سرپا درمیان گرفته است وهر شعله‌زبانه‌ای دارد که‌نشان زبان آن دوزخی است، زیرا گناه اغفال ازراه زبان اوصورت گرفته است . شعلهٔ آتش نشان وجدان خطاکار این گناهکاران است وپنهان شدن‌ایشان درآن ، ازآن جهت‌است که درزندگی نیت اصلی خود را درلفافهٔ دروغ پنهان داشته بودند .

سرود بیست و پنجم

درپایان گفتهٔ خود ، دزد هر دو دست را بالا برد و علامت انجیری داد و فریاد زد : «بگیر، خدایا ، این هم ترا حواله باد ![1]»

از آن روز خویشتن را دوست ماران یافتم ، زیرا در آن دم یکی ازآنها را دیدم که بر گردن او بپیچید و پنداشتی که میخواست بگوید : «نمیخواهم بیش ازاین بگوئی» :

و ماری دیگر را دیدم که بر گرد بازوانش حلقه زد وآنها را به تنش چسباند ، و خود چنان سخت از جانب جلو بدو بپیچید که وی را یارای کمترین حرکتی نماند.

اوه ! ای پیستویا ، ای پیستویا ، چرا سر آن نداری که خویش

---

۱ ــ علامت انجیردادن (fare le fiche) یك نوع اشاره‌باانگشتان دست‌است که مفهوم مستهجن ووقیحانه‌ای دارد . این‌علامت چنین است که‌دست را مشت‌میکنندو نوك انگشت شست را ازوسط دوانگشت دوم‌وسوم‌بیرون میآورندوآنرا بطرف «حواله میدهند». باید متوجه بود که دریونان وروم قدیم «انجیر» علامت‌مجازی آلت‌تناسلی زن وشست دست نشان «فالوس»یاآلت تناسلی مرد بوده است و این علامت اخیر در ایران نیزتا حدی همین معنی را دارد . درایتالیا«علامت انجیردادن»از قدیم‌تابامروز حکم توهین زننده‌ای را نسبت بطرف داشته است ودارد ، یکی از مورخین معروف این کشور(ویلانی)در کتابCronica مینویسد که :«بر بلندترین‌نقطهٔ دژمستحکم کارمینیانو ، درایالت پیستویا ، که مردم آن با فلورانسی‌ها دشمنی قدیمی داشتند ، بالای برجی که از خیلی دور پیدا بود دو بازوی بسیار بزرگ از مرمرروبه فلورانس حجاری شده‌بود که هر کدام‌ازآنها بدین شهرعلامت‌انجیرمیدادند». «وانی‌فوجی» دوزخی که دردورهٔ زندگی اموال خدا را دزدیده‌اند ، دراینجا به خود خدا علامت انجیرمیدهد .

را خاکستر کنی تا ازین بیش در جهان نیائی؟ که در بدکاری از آنها که ترا زادند نیز فراتر رفته‌ای[1]؟

درسراسر حلقات مظلم دوزخ روحی را ندیدم که چنین مغرورانه در برابر خداوند گردنکشی کند، حتی آنکس که از حصار «تبه» فرود افتاده بود چنین نکرد[2].

دوزخی بی کلامی دگر براه گریز رفت، ومن «چنتائوروی» خشم‌آلوده‌ای را دیدم که میآمد ومیپرسید که: «این گستاخ کجاست؟»

نپندارم «مارما»[3] را آن همه مار باشد که او بر ترک خود داشت، زیرا که ماران تا آن جائی از تن او را که در آن چهره آدمی آغاز میشود[4] در زیر خود پوشیده بودند.

و در روی شانه‌ها و در پس گردنش اژدهائی گشوده بال نشسته بود که هر آنچه را که فرا روی خویش میدید آتش میزد.

استاد من گفت: این «کاکو» است که بارها در زیر صخرهٔ کوه آونتینو دریاچه‌ای ازخون پدید آورد[5].

---

۱ ـ اشاره به کاتیلینا «Catilina» سردار رومی که علیه سنای روم جنگید وطبق روایات قدیمی، شهر «پیستویا» را ساخت تا بقایای سپاهیان خود را که جان بدربرده بودند در آن مسکن دهد.

۲ ـ اشاره به Cepaneo (رجوع شود به سرود ۱٤ دوزخ)

۳ ـ Maremma سرزمین مالاریاخیز و ناسالم ناحیهٔ «توسکانا»، درمغرب ایتالیا.

٤ ـ اشاره بدان قسمت ازبدن «سنتور» که در آن، نیمه‌ای که شکل اسب دارد نیمهٔ دیگری که شکل انسان را دارد میپیوندد

٥ ـ Caco (به لاتینی Cacus) بنا بروایات میتولوژی یونان، پسر هفائیستوس (وولکانو) خدای صنعت وآهنگری بود، ودر کوهستان آونتینوس Monte Aventino کمی بالاتر از روم مسکن داشت، وی بگلهٔ گوسفندان هرکول که در پای این

بقیه در صفحهٔ بعد

ولی درینجا سرنوشت او از دیگر برادرانش جداست، زیرا وی گلهٔ
بزرگی را که درنزدیکی خودداشت مکارانه ربود،

ودرآنوقت بود که نابکاری های او در زیر گرز هرکول، که شاید
بوی صدضربت زد واو حتی ده‌تا را احساس نکرد، بپایان رسید[1]

چون وی چنین میگفت، «چنتائورو» رفت و سه روح بزیرپای ما
آمدند، که من وراهنمایم هیچیک آمدنشان را درنیافته بودیم[2]،

تا آندم که بر ما بانگ زدند: «شما کاید؟» آنوقت ما دست از
گفتگو برداشتیم وازآن پس تنها متوجه ایشان شدیم.

بقیه از صفحهٔ قبل

کومیچرخیدندحمله‌برد، وهرکول‌ازاین عمل چنان بخشم‌آمد که اورا باچماق معروف خود کشت وحتی بعدازمرگ او نیز تامدتی دست‌ازاین ضربت زدن برنداشت. دراینجا «کاکوس» پاسداری‌منطقهٔ رودخانهٔ «فلجتونته» دوزخ رادارد. درمیتولوژی یونان، کاکوس آدم است نه «سنتور»،وشاید این اشتباه دانته ازاینجا آمده باشد که‌ویرژیل درکتاب انئیس (سرود هشتم) اورا لقب «نیمه انسان» داده است، که ازنظروی مفهوم «درنده خو» را دارد نه «حیوان شکل».

۱ ــ یعنی: کاکوس شاید دردهمین ضربت چماق هرکول‌مرده بود، درصورتی که پهلوان ازفرط خشم بدوصد ضربتزد. مراد از «نابکاری‌های او» ،این روایت افسانه‌ای است که وی برای آنکه هرکول نفهمد که گوسفندانش را بکجا برده‌اند، دم این گوسفندان راگرفت وآنها را آنقدر واپس برد وتاغار خود رسانید.

۲ ــ برای درك آنچه بعد خواهدآمد، ویکی‌ازجالب صفحات «دوزخ» بشمار میآید، بهتراست قبلا اصول آن بطور کلی‌ذکرشود: سه روحی که‌بدواً بصورت انسانی دربرابردانته‌وویرژیل‌می‌آیند، سه نفرندبنام آنیلوبرونلسکی AgnelloBrunelleschi بوئوزو دیلی‌آباتی Buoso degli Abati و پوچیو شانکاتو Puccio Sciancato . ــ یکی از آن سه میپرسد: «چیانفا دوناتی Cianfa Donati کجا مانده؟» و بعد چانفا می‌آید، ولی وی آدمی است که مار شده است و این مار با یکی ازاین سه دوزخی درمیآمیزد ویکی میشود. سپس ماردیگری که روح مردی بنام فرانچسکو کاوالکانتی Francesco Cavalcanti است بدانجا میآید و به دوزخی دومین حمله میکند، و این بار این دوبا یکدیگرعوض وتبدیل میشوند، و فقط دوزخی سوم که دانته اورا در آخرین لحظه‌میشناسد ازاین تغییروتبدیل مصون میماند.

من آنانرا نمی‌شناختم، اما چنانکه گاه اتفاق می‌افتد، یکی از ایشان نام یکی دیگررا برزبان آورد

و گفت: «چیانفا کجا مانده است؟» و من برای اینکه راهنمایم هشیار باشد انگشت برچانه وبینی نهادم[1]،

ای خواننده، اگر آنچه اکنون میگویم دشوارت باور آید، شگفت مدار، زیرا من نیز که این ماجرا را بچشم دیدم، خود بسختی قبولش میتوانم کرد.

چون نظر بدیشان دوختم، ماری شش پا را دیدم که خویش را بروی یکی ازآنها افکند وسراپا در میانش گرفت.

چنانکه بادو پای میانگین خود شکمش را در هم فشرد وبا دوپای جلو بازوانش را گرفت، و دندان در هر دو گونه‌اش فروبرد،

وآنگاه هر دوپای عقب را بر رانهایش حلقه کرد ودم خویش را از میان هردو ران برآورد وازپشت برتهیگاهش چسباند.

هرگز بوتهٔ عشقه‌ای در روی درختی بدان سختی ریشه نکرده‌است که این حیوان موحش اعضای خودرا برتن‌آن دیگری پیچیده بود،

چنان این دو بهم چسبیدند که توگوئی هر دو را از موم گرم ساخته بودند، و رنگهای خود را آنگونه با هم درآمیختند که هر دو یکسره ازصورت پیشین خویش بدرآمدند.

و حال کاغذی را یافتند که در برابر شعلهٔ آتش برنگی گندمگون درآید که هنوز سیاه نباشد؛ اما درآن از سپید رنگی نخستین نیز نشانی نمانده باشد.

---

۱ ـ علامت دعوت بسکوت، که تقریباً صورت بین‌المللی دارد.

آن دوتای دیگر بدو مینگریستند و هریك از آنها بانك میزد که :
«وای «آن یل»[1]، ببین که چگونه دگرگون میشوی ! حالا دیگر نه دوتا هستی ، نه یکی .»

و تازه سرهای دوگانهٔ آنها سری واحد شده بود که دو چهرهٔ درآمیختهٔ آنان نیز بشکل یك چهره درآمد که هردو صورت نخستین در آن محو شده بودند.

آنگاه از چهار عضو دو بازو پدید آمد ، و رانها و ساقها و شکم و سینه بدل به اعضائی شدند که هیچ آدمیزاده ندیده است.

شکل پیشین آن هردو از میان رفته بود ، و این صورت مسخ شده هم دو کس بنظر میرسید ، هم هیچ کس ؛ و این ترکیب عجیب با قدمهای آهسته دور شد .

همچو آن سوسماری که در گرمای سوزان قلب‌الاسد پرچینی را که پناهگاه خود دارد عوض میکند و بتندی برق لامع از مسیر خویش میگذرد

ماری خشمگین که چون دانهٔ فلفلی کبود و سیاه بود ، با چنین شتابندگی بجانب شکم آن دوتای دیگر آمد ،

و تن یکی از آنها را در آن محلی که رسانندهٔ نخستین غذای ماست[2] سوراخ کرد ، و آنگاه در برابرش برزمین افتاد.

۱ـ Agnèl(lo) ـ «انیلو برونلسکی» یکی از افراد خاندان برونلسکی شهر فلورانس که از سردسته های گیبلین های شهر بودند .

۲ ـ «ناف» ، که اولین غذای بشر در دوران زندگی جنینی از آن می آید

سوراخ شده بدو نگریست ، اما هیچ نگفت و فقط خمیازه کشان برجای ایستاد ، تو گوئی تنها به تب یا بخواب دچار آمده بود.

او ما را مینگریست و ما او را ؛ و از شکاف تن این و ازدهان آن بخاری غلیظ برمیخاست ، و این هردو بخار باهم درمیآمیخت .

« لوکانو » را بگوی که خاموش شود و دیگر دم از نگون بختی « سابلو » و ناسیدیو » نزند و گوش بدانچه اینك میگویم فرا دارد[1] ؛

و « اوویدیو » را بگوی که دیگر ازکادمو وآرتوزا سخن نگوید ، زیرا مرا بهنر نمائی او رشك نمیآید که شاعرانه آنرا بشکل ماری واین را بصورت چشمه‌ای درآورد[2].

آخر او هرگز دو طبیعت مختلف را ، روی در روی ، چنان استحاله نداد که ماهیت وجودی آنها را با یکدیگر عوض و بدل کرده باشد .

---

۱ ــ Lucano (به لاتینی Lucanus) ، شاعربزرگ لاتین درقرن‌اول میلادی Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius) شاعربزرگ لاتین (۴۳ پیش‌ازمسیح ــ ۱۷ میلادی) که قبلا ازاین هردو سخن رفته است (رجوع شود سرود چهارم) لوکانوس در کتاب فارسالیا Pharsalia (سرود نهم) نقل می کند که دو سرباز رومی از سپاه کاتون موسوم بهسابلوس Sabellus وناسیدیوس Nassidius (بتلفظ ایتالیائی‌سابللو و ناسیدیو) درصحرای لیبی (افریقا) طعمهٔ غول‌ها شدند . آنگاه سابلو با باتلاقی درآمیخت ویکی شد ، وناسیدیوس چنان آماس کرد که زرهش از تنش‌بدرآمد ـ اوویدیوس نیزدر کتاب استحالات Metamorphoses (سرود چهارم) نقل می کند که مردی بنام Cadmus بایتالیائی کدمو) بصورت ماری . و(سرود پنجم) زنی‌بنام Aretusae (بایتالیائی ارتوزا) بشکل چشمه‌ای درآمد ـ دانته دراینجا قدرت خود را درتغییرشکل این دوزخیان با این دوشاعرمقایسه کرده وخویش راازهردوی آنها برترشمرده‌است .این نوع خودستائی شاعرانه در ادبیات ما خیلی نظیر دارد ، ولی در ادبیات مغرب زمین نادر است .

۲ ــ یعنی ، استحاله پایان یافت



آن دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، و هریك ازآنان مینالید که: «وای، آنیلو،
چرا اینطور دگرگون شده‌ای» (صفحهٔ ۳۲۹)

این دو چنان به هم پیوستند که دم مار ترك خورد و بشکل دو شاخه‌ای درآمد ، و در عوض پاهای‌آن زخم خورده بهم پیوست و یکی‌شد ،

و ساقها و رانهای او چنان با هم درآمیخت که چند لحظه بعد دیگر اثری از محل پیوستگی آنها هویدا نبود،

دم مار که بدو نیمه شده بود ، کم کم‌آن شکلی را بخود میگرفت که‌آن دیگری از دست داده بود ؛ و درین میان پوست یکی نرم میشد ، وپوست‌آن دیگری بسختی میگرائید .

بازوان دوزخی را دیدم که بزیر بغلش فرو رفت ، و دوپای کوتاه حیوان را کـه دراز شد ، و بهمان نسبت که بازوان آن دیگری کوتاه میشد ، پای این روبدرازا میرفت .

آنگاه دو پای پسین مار که بهم پیچ خورده بود بدل بدان‌عضوی شد که مردان پنهانش میکنند ، و در عوض عضو پنهان‌آن تیره روز را دیدم که دوتا شد .

ودرآن ضمن که بخار این وآنرا برنگی تازه درمیآورد و بجای‌آن مو که بر تن یکی میرویانید موی ازتن‌آن دیگری میسترد ،

این از جای برخاست وآن بر زمین افتاد ، بی‌آنکه این هر دو در این احوال نظرهای ناپاك خویش را که نگران این دگرگونی بود ازهم برگرفته باشند.

آنگاه برپای ایستاده بود پوزهٔ خود را بسوی شقیقه‌ها کشید و از

آنچه درین تبدیل زائد آمده بود گوشهائی که پیش از آن جایش خالی بود از دو گونداش سر برزد.

و از آن جزء دیگر از پوزه که بعقب نرفته وبر جای مانده بود، وی برای خود در میان چهره بینیی ساخت و لبها را چنانکه شایسته بود بزرگتر وضخیمتر کرد.

وآن یکی که بر زمین افتاده‌بود، پوزهٔ خویش را بپیش‌برد وچون حلزونی که شاخهای خود را فرو میبرد گوشها را بدرون سر فرو کشید.

و زبانش که شکافی نداشت و تاآن دم سخن میتوانست گفت، ترك برداشت، و در عوض دو شاخهٔ زبان آن دیگری بهم پیوست، و بخار قطع شد[1].

آن روح که بدل به حیوانی شده بود[2] صفیر زنان در طول دره گریخت، و آن دیگری در پشت سر او آب دهان افکنان بسخن پرداخت:

شانه های تازه رستهٔ خود را چرخاند و بدان دیگری گفت: «دلم میخواهد بوئوزو نیز همچو من چهاردست‌وپا در این کوره‌راه بدود.»

بدین ترتیب، من کثافات[3] این گودال هفتمین را دیدم که پوست انداختند واز شکلی بشکلی دگر درآمدند؛ واگرقلم این‌توصیف‌زاقاصر آمده، غرابت منظره عذرخواه من باشد.

---

۱ ــ «آب دهان برزمین‌انداخت»، یعنی زهرراازدهان بیرون ریخت. درزمان دانته برای آب دهان انسان خاصیت پاد زهری قائل بودند.

۳ ــ اشار به Buoso degliAbati، دربارهٔ این شخص‌اطلاعاتی دردست‌نیست جزآنکه اورا از خاندان «دوناتی» دانسته‌اند

۳ ــ zavorra . اشاره به دوزخیان این قسمت که مثل زباله بی‌ارزشند

و با آنکه دیدگان من خوب نمیتوانستند دید و خیالم نیز سخت پریشان بود، اینان نتوانستند چنان راه گریز گیرند.

که من در میانشان «پوچیوشانکاتو»[1] را تشخیص نتوانم داد، و اوتنها کسی از آن یاران سه‌گانهٔ نخستین بود که تغییر شکل نداده بود؛

و آن دیگری، ای «گاویله»، آنکسی بود که توهنوز در مرگش گریانی[2].

۱ـ Puccio Sciancato پوچیوشانکاتو، ازخاندان معروف گالیگائی Galigai که در دربارفرانسه نقش مهمی‌بازی کردند. وی ازیکی از دوپا میلنگید وبدین جهت پوچیوی‌لنگ لقب گرفته بود.

۲ـ گاویله Gaville، دهکده‌ای درقسمت علیای‌رود «آرنو» که یك قلعهٔ مستحکم نظامی‌بشمار میرفت مردم این‌دهکده یك نفرازافراد برجستهٔ خاندان‌معروف کاوالکانتی را (رجوع‌شود،سروددهم‌دوزخ) که‌فرانچسکودئی‌کاوالکانتی Francesco dei Cavalcanti نام داشت بقتل‌رسانیدند، ولی بازماندگان این‌خاندان انتقام این‌مرگ رابسختی گرفتند، چنانکه کمترخانواده‌ای در «گاویله» برجای ماند که عزادارنشده باشد مفهوم اشارهٔ دانته دراینجااین نیست که مردم «گاویله» درعزای فرانچسکومیگریند، بلکه منظور اینست که درنتیجهٔ این‌قتل‌بحال زارخود گریه می‌کنند

سرود بیست و ششم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه هشتم : دزدان

این سرود نیز مثل سرود پیش بوصف دزدان گودال هفتم اختصاص یافته، زیرا ویرژیل ودانته همچنان برجای خود ایستاده‌اند وبدرون این گودال می‌نگرند. درآغاز سرود، یکی از دوزخیان که مرتکب کفرگوئی زننده‌ای نسبت بخداوند شده بدست ماران کیفر می‌بیند. آنگاه دانته ناظر منظرهٔ عجیبی می‌شود که وصف آن یکی از استادانه‌ترین فصول «دوزخ» را تشکیل میدهد. دراین ماجرا دانته بچشم خود می‌بیند که چگونه آدمی، و ماری، استحاله پیدامیکنند واین بشکل آن وآن بصورت این درمیآید.

این «استحاله» آخرین مرحلهٔ دزدان از نظر اخلاقی است اینان در زندگی هرچه راکه دیگران داشته‌اند درخود حل میکرده وبصورت جزئی از وجود خویش درمیآورده‌اند. دراینجا، خودشانند که در دیگران حل میشوند وبشکل آنان درمیآیند، وچندان میان آدم ومار تغییر صورت میدهند که خود ازدرك ماهیت واقعی خویش عاجز میمانند

سرود بیست و ششم

ای فلورانس ، شادباش که از فرط بزرگی بحر و بر را بزیر بال خویش گرفته‌ای و دوزخ را نیز از نام خود پرآوازه داری !

در میان دزدان پنج تن از زادگان ترا یافتم که بس سرشناس بودند. من از این بابت شرم دارم ، و نپندارم که ترا نیز جای افتخاری باشد.

اما اگر رؤیای صبحگاهان رؤیائی صادقه باشد[1] ، درین صورت تودر کوتاه زمانی بدان سرنوشتی که پراتووشهرهای دگرت آرزودارند ، دچار خواهی آمد[2].

و چندان زود نباشد اگر این بلاهم اکنون برسرت آید ؛ و کاش

۱ــ عقیدهٔ قدما براین بود که رؤیاهای نزدیك صبح «رؤیاهای صادقه» اند، و این عقیده هنوز در ایران نیز راسخ است. دانته خود درین باره در «برزخ» (سرود نهم) مینویسد: «نزدیك بامداد ، در آن ساعت که پرستو نغمهٔ غم انگیز خویش را شاید بیاد نخستین بدبختیهای خود سازمیکند ، روح ما ازهروقت دیگر ازجسم دورتر وازقیداندیشه های تن آزادتر میشود ، و ازبصیرتی تقریباً آسمانی برخوردار میآید ...»

۲ــ prato شهر کوچکی است دربیست کیلومتری فلورانس ــ اشاره بدانکه نه فقط دشمنان نیرومند فلورانس خواهان سقوط آن هستند، بلکه حتی شهری کوچك درهمسایگی مستقیم فلورانس نیزاین آرزورادارد. درین باره تعبیردیگری نیزشده، بدین معنی که اشارهٔ دانته را نه بشهر «پراتو»، که ظاهراً بافلورانس روابطحسنه داشت، بلکه به «کاردینال ــ نیکولوداپراتو» اسقف بزرك فلورانس که ازطرف پاپ بندتوی یازدهم بدین شهر فرستاده شده بوددانسته اند. کاردینال پراتو مدتی سعی کرد دودستهٔ سیاسی شهر را که باهم پیوسته درزد

بقیه درصفحه بعد

اکنون که باید چنین شود، هر چه زودتر شود، زیرا که من هرچه سالخورده‌تر شوم ازین بابت رنجی فزونتر خواهم برد.

براه افتادیم. وراهنمای من از نردبان برآمدگیهای صخره‌ای که قبلا از آن فرودآمده بودیم. بالا رفت و مرا نیز همراه خود برد.

راه بی‌رفت وآمد ما در میان صخره های پر پست و بلند و تخته سنگ های پل چنان سخت بود که پای ما بی کمک‌دست پیش نمیتوانست رفت.

از آنچه دیدم برنج آمدم، و هنوز هم خیال آن آزارم میدهد، و بناچار بیش از آن حد که شیوهٔ من است بر توسن اندیشه لگام‌میزنم.

تا بی‌راهنمائی پاکی و درستی دویدن پیشه نکند، مبادا که اگر ستاره‌ای سعد یا لطفی آسمانی شامل حالم باشد، خود را بدست خویش ازین برکت محروم دارم.

همچو آن روستائی که برفراز تپه آرمیده، و در آن فصل که روشنی بخش جهان چهرهٔ خویش را مدتی کوتاه‌تر از همیشه از ما پنهان میدارد[1] ومگس جای خود را به پشه میسپارد.

بقیه‌ازصفحهٔ قبل

وخوردبودندباپند واندرزآشتی‌دهد، ولی‌چون هیچیك ازآنها تن بقبول‌میانجیگری‌نداد وی‌مراتب را به‌پاپ‌اطلاع داد واین‌شهرراترك گفت. وپاپ نیزلعنت نامه‌ای برای‌مردم شهرفرستاد وانجام مقررات مذهبی راازطرف‌کلیساها درآنجاتحریم کرد اندکی بعدپل بزرك شهرشکست وتلفات بسیاربارآورد، وبعد ازآن‌نیزحریق بزرگی درآنجاروی‌داد که باعث خسارت هنگفت شد، ومردم این‌آفات را نتیجهٔ مستقیم نفرین پاپ دانستند

۱ـ یعنی: زمانیکه درازی روزها ازهمه وقت دیگرسال بیشتراست مقصود فصل تابستان است

درهٔ سرسبزی را که شاید تاکستان او و کشتزارش در آن باشد پراز کرمان شب تاب میبیند ،

من نیز با رسیدن بدانجائی که از آن اعماق بلجیای هشتمین را میتوانستم دید ، آنرا از شعله های فروزان آتش آکنده یافتم .

و همچنانکه آن انتقام گرفتهٔ خرسان گردونهٔ ایلیا را بهنگام عزیمتش دید که اسبانش برداشتند و یکسر بآسمان بالا رفتند[1] ،

و او با دیدگان خویش ازین گردونه بجز شعلهای آتشین که چون ابری کوچك روی ببالا داشت چیزی نتوانست دید ،

هریك ازین شعله ها نیزدر گردنهٔ این گودال بالا میآمد ، بی آنکه نهفتهٔ خویش را نشان دهد : و هرشعلهای گناهکاری را دردل خود داشت .

روی پل برسرپا ایستاده بودم تا نکوتر بنگرم ، چنانکه اگر به تخته سنگی تکیه نداشتم ، بی آنکه کسی به پیشم رانده باشد فرو میافتادم .

و راهنما که چنین مجذوبم دید ، گفت : « در درون این آتشها

---

۱ ــ اشاره به الیشع پیغمبر بنی اسرائیل (بایتالیائی Eliseo ،بفرانسه Elisée، انگلیسی Elisha) که ماجرای او درتورات آورده شده(تورات ، کتاب دوم پادشاهان، باب دوم) : «... وچون ایشان (الیشع وایلیا پدر او) میرفتند وگفتگومیکردند ، اینك الیشع ارابهٔ آتشین ایلیار را بدید وفریاد برآورد که ای پدرم ای پدرم ارابهٔ اسرائیل و سوارانش ـ پس اورا دیگر ندید وجامهٔ خودرا گرفت به دوحصه چاك زد ــ ... واز آنجا به بیت ئیل برآمد وچون او براه میآمد اطفال کوچك ازشهربیرون آمده اورا سخریه نموده گفتندای کچل برآی ای کچل برآی ـ واوبعقب برگشته ایشان را دیدوایشانرا باسم یهوه لعنت کرد ودوخرس از جنگل بیرون آمده چهل و دو پسرازایشان بدرید»

ارواحی خانه دارند و هر یك از این روحها محصور در آن پوششی است که اورا درخود میگذارد.»

پاسخ دادم: «استاد من، اکنون که سخن ترا میشنوم درین پندار راسختر میشوم، اماخودنیز پی‌برده بودم که باید چنین باشد، و میخواستم که بپرسم:

در این آتش که بجانب ما میآید و نوك آن چنان دوشاخه شده که گوئی از آن تل هیزمی‌آمده است که «اتئوکله» را با برادرش در آن سوزاندند[1]، کدام روح خانه دارد؟»

جوابم داد: «در درون این شعله، «اولیسه» و «دیومده» کیفر می‌بینند، وهمچنانکه با هم مستوجب بادافره شدند، با هم نیز درعذابند.

و اکنون در میان شعلهٔ خود، بخاطر ابداع مکارانهٔ آن اسب دروازه گشا که نطفهٔ والای رومیان را از تروبا بدرآورد، گریانند.

ونیز بخاطر آن میکرو زیبی میگریند که‌هنوز«دئیدامیا»رادرعالم مردگان

---

۱ ـ بنابه افسانه های یونانی، اتئوکلس(Eteocles) وپولونیس (Polynices) (بتلفظ ایتالیائی اتئوکله‌وپولی نیچه) پسران دوقلوی اودیپوس œdipus اودیپ (بتلفظ ایتالیائی ادیپه،قهرمان معروف افسانهٔ‌خدایان‌یونان) که‌پس ازمرگ پدرپادشاه‌تب‌شده‌بودند، بایکدیکر توافق کردند که یك سال‌اتئوکلس‌ویکسال پولونیس‌پادشاه این‌شهرباشد. ولی اتئوکلس‌درپایان‌سال اول‌حاضربواگذاری تخت‌وتاج ببرادرنشد، ولاجرم‌اوپادشاهان‌هفت کانهٔ‌یونان راعلیه برادرش‌برانگیخت پس اززد وخوردهای بسیار،قراربراین شد که دو برادردربرابرچشم‌هردوسپاه‌بجنگ تن‌بتن‌بپردازندوهر کس که زنده‌ماندپادشاه شهرشود. دراین جنگ تن‌بتن‌هردوبرادر کشته‌شدند،وجسدهای ایشان‌طبق سنن‌مذهبی‌سوزانده شد ولی کینهٔ‌آنان نسبت بیکدیگرچنان شدید بود که چون‌اجسادآنها رابرای‌سوختن دریك آتش نهادند، شعله ازمیان بدو نیم شد وهرشعله یکی از آن دوجسدرادربر گرفت.



و راهنمای من که این توجهٔ مرا دید، گفت: « در دل هر یک
که می‌بینی، روحی خانه دارد». (سرود بیست وششم)

از «اکیله» در شکوه دارد؛ و هم بگناه ربودن پالاد یوست که درین جا کیفر می‌بینند[1].

گفتم: «ای استاد، اگر اینان ازدرون این شعله‌ها سخن میتوانند گفت، مشتاقانه از تو تقاضا دارم، و باز تقاضا دارم، و کاش این خواهش من ارزش هزارخواهش داشته باشد،

که باز از آن‌مداری که‌تا رسیدن‌این‌شعلهٔ دوشاخه‌درهمین‌جا بانتظار بمانم. ببین که چسان‌ازفرط‌اشتیاق، بی‌اختیاربجانب این شعله خم‌شده‌ام.»

و او بمن گفت: «خواهشی بسیار بجا داری، ولاجرم آنرا میپذیرم، اما کاری کن که زبان درازی مکنی.

۱_ Ulisse و Diomede دوقهرمان نامی ایلیادو اودیسهٔ‌همرند؛ اولیس پهلوان افسانه‌ای یونان کسی بود که در جنگ «تروبا» پس ازده سال پیکار بیفایده، باکمك دیومدس‌اسب‌چوبی‌معروفی راساخت که‌یونانیان‌در آن‌نشستندوواردشهرترویاشدند و آنرا بباد‌قتل‌وغارت دادند. گناهان‌سه‌گانه‌ای که دانته‌برای اولیس‌قائل است، یکی‌همین حیلهٔ اسب‌چوبی است. دیگراینکه اولیس‌دراین‌جنگ، اکیله Achille پهلوان ونیمه خدای معروف را که‌سرازجنگ برتافته‌ودل‌بعشق«دئیدامیا Deidamia»دخترزیبای پادشاه‌ترویا داده‌وازاوصاحب فرزندی‌شده‌بود‌بلطائف‌الحیل‌وادار کرد که‌علیه‌ترویائیها واردجنگ‌شود، ودئیدامیا که معشوق خود رابا پدرش‌درجنگ میدیدازغصه جان‌داد. وسومین گناه،اینکه وی مجسمهٔ مقدس«پالاس Pallas»رازپالادیوم Palladium دزدید، وازقدیم گفته بودند که تا این مجسمه برپاباشدشهرترویامغلوب نخواهدشد. علت‌این‌هرسه‌اعتراض‌دانته‌باولیس اینست که دانته سخت طرفدارترویائیهابود که یکی‌از آنان،انئاEnea، میبایست‌شهررم‌را بی‌افکند(رجوع‌شودبسرودددوم‌دوزخ)،ودانته‌چون خودرااز‌اعقاب‌رومیان‌میشمرد، من غیر مستقیم‌برای‌خویش‌ریشهٔ ترویائی‌قائل‌بود.ــ اولیس‌قهرمان اصلی «اودیسه Odisseo»اثر حماسی‌معروف یونانی‌است که ازقدیم آنرا به«همر»نسبت داده‌اند، ومعلوم‌نیست که‌این انتساب تاچه اندازه صحیح‌باشد. ــ دراینجااولیس ودیومدس‌همکاروشریك‌جرم‌اوددرون يك شعلهٔ‌آتش قراردارند، منتهاچون جرم‌اولیس زیادتروومقامش نیزمهمتر است،شعله‌ای که اودرمیان دارد بزرگتراز‌شعله‌ایست که مصاحبش را درخود گرفته است

سخن را بمن واگذار، که میدانم چه میخواهی پرسید؛ همانا که ایشان چون یونانی بودند، شاید سخنان ترا وقعی نگذارند[1].»

چون شعلهٔ آتش بدانجا رسید که راهنمایم از لحاظ زمانی و مکانی مناسبش دانست، شنیدم که چنین گفت:

«شما که دوتائید ودریك آتشید، اگرمن در دوران زندگی خود خویشتن راشایستهٔ توجه شما نشان دادم، و اگر درآنوقت که درروی زمین اشعاربلند پایهٔ خویش را نوشتم، بیش یا کم درخور لطف شما شدم.

در این صورت ازینجا دور مشوید، و یکی از شما حکایت کند که چون گم شد برای مردن روی بکجا برد؟»

شاخهٔ بلند این شعله اندکی بخودلرزید واز آن زمزمه‌ای‌نظیر آن صدا که با وزش باد همراه است برآمد،

سپس، چنانکه زبانی برای گفتن بحرکت آید نوك این شاخهٔ آتشین تکان خورد و از آن صدائی برون آمد که میگفت:

«چون چیرچه را که سالی بیش در نزد گائتا پنهانم داشته بود (و این هنگامی بود که هنوز انئا این نام را براو ننهاده بود) ترك گفتم،

مهر پدری، و علاقهٔ فرزندی نسبت به پدری سالخورده، وعشق من

۱ــ یعنی:شایدترا قابل‌جواب دادن‌نمیشوند،ولی‌به‌من که‌با آنان نزدیکتر بوده‌ام پاسخ‌خواهند گفت ــ یااینکه: چون‌اینان یونانی‌هستند وتوازاعقاب ترویائیهاهستی،حاضر بگفتگوباتونخواهند بود. طبق یك تفسیر ــ ومبین‌نیز مفهوم این گفته‌این‌است که‌چون‌دانته‌و معاصرین اوهیچ اطلاع مستقیمی ازیونان نداشتند ورابط آنهادرین‌مورد،ومیان‌بوده‌اند، درینجا ویرژیل باید حقاً رابط دانته واولیس شود

به «پنه‌لوپه» که میبایست مایهٔ خوشبختی اوشود[1]،

هیچیك براشتیاق فراوان من به شناسائی جهان و آشنائی با معایب و محاسن جهانیان فائق نیامد؛

لاجرم تنها با یك کشتی و با این یاران معدودی که هر گزبتر کم نگفتند، راه دریای بیکران را درپیش گرفتم.

این کرانه و آن کرانه را، تا اسپانیا ومراکش وجزیرهٔ ساردها[2] و دیگر جزایری که این دریا از هرجانب سیرابشان میکند[3] بچشم دیدم.

عاقبت من و یارانم، سالخورده و فرسوده، بدان گذرگاه باریك رسیدیم که روزگاری هر کول نشانه های خود را درآن گذاشته بود.

تا هیچ آدمیزاده از آنجا فراتر نرود[4]: «سیبیلیا» را در دست راست گذاشتم[5] وپیش ازآن «ستا» را در دست چپ نهاده بودم[6].

۱ــ Circe، بروایت افسانه‌های یونانی زن جادوگری بود که در کوه سیرسیو (بتلفظ ایتالیائی‌چیرچیو)درکنارخلیج گائتا درجنوب شرقی‌ایتالیامسکن داشت، واولیس وهمراهانش‌راسحر کرد وبصورت‌حیوانات درآورد. Gaeta، شهرساحلی‌ایتالیا، که طبق روایات یونانی، «انئا» پس ازمرك دایهٔ خود که Caieta نام داشت اورادرین‌محل‌بخاك سپردونام این‌دایه را برشهر نهاد. Penelope، زن‌اولیس‌بود، وپسروپدراو که دراینجا نامشان مستقیماً برده نشده، تلماکو Telemacco ولائرته Laerte نام داشتند.

۲ــ «جزیرهٔ ساردها»: ساردنی.

۳ــ «جزایردیگر»... سیسیل و کرس وبالئار وغیره.

٤ــ دودیوارهٔ تنگه جبل‌الطارق را دریونان قدیم ستونهای‌هرکول مینامیدند؛ طبق افسانه‌های یونانی، هرکول پهلوان نامی‌یونان وقتی که بجستجوی سیبهای طلائی میرفت بدین‌ستونها رسید وبدیدن‌آنها دریافت که بآخردنیارسیده‌است. قدما صخره‌های عظیم دوسوی جبل‌الطارق را سرحد غربی‌دنیا میدانستند.

٥ــ Sibilia، تلفظ‌ایتالیائی‌Sevilla(اشبیله)شهرمعروف اسپانیا، که دانته‌آنرا درجای دیگراین کتاب نیز مرادف باتمام اسپانیاآورده‌است.

٦ــ Setta،نام ایتالیائی‌Ceuta(شوتا)شهرساحلی‌مراکش، درمقابل‌جبل‌الطارق

گفتم : ـ ای برادران ، که از صد هزار خطر گذشته و بمغرب رسیده‌اید ، این دوران کوتاه هشیاری را که هنوز برایتان باقی است[۱] مغتنم شمارید .

و امکان کشف دنیای نامسکون را از راه تعقیب خورشید از کف مدهید[۲] .

تبار خویش را در نظر آرید : شما را برای آن نساختند که چون نابخردان عمر گذرانید ، بلکه زادند تا بدنیا پاکی و دانش روید . ـ

با این خطابهٔ کوتاه ، یاران خویش را چنان در ادامهٔ راه خود بشوق آوردم که از آن پس خود نیز بدشواری برجایشان نگاه میتوانستم داشت؛

و کشتی خویش را پشت ببامداد چرخاندیم[۳] و پاروها را بصورت بالهائی برای این پرواز جنون آمیز درآوردیم ، و پیوسته جانب چپ را نگاه داشتیم[۴] .

و بجائی رسیدیم که در آن شبها جملهٔ اختران قطب دیگر هویدا بودند[۵] و ستارهٔ قطبی خودمان چنان پائین بود که از سطح دریا فراتر نمی‌آمد .

۱ـ یعنی : این مدت کوتاه را که اززندگانی شما باقی است .

۲ـ «دنبال کردن خورشید» : یعنی ادامهٔ راه بسوی مغرب

۳ـ یعنی : پشت بمشرق و رو بمغرب کردیم .

۴ـ یعنی : درطول سواحل غربی افریقا پیش رفتیم . باید متوجه بود که در آن زمان اروپائیان بجز قسمت شمالی افریقا جائی ازاین قارهٔ را نمیشناختند .

۵ـ قطب جنوب ـ اولیس وهمراهانش بخط استوا رسیده‌اند که در آن ستارهٔ قطبی شمالی جای خود را به ستاره‌های نیمکرهٔ جنوبی میسپارد ، در زمان دانته تصور آنکه نیمکره‌ای جنوبی وجود داشته باشد که بتوان بدان مسافرت کرد نمیرفت، بدین جهت از نظر او رسیدن بخط استوا معنی رسیدن بآخر دنیای زندگان را میدهد که کسی حق ندارد زنده از آن بگذرد، زیرا آن سوی این خط دریائی است که جزیره و کوه برزخ در آن است.

سرود بیست و ششم

از آغاز این سفر خطرناك ما ، نیمهٔ زیرین چهرهٔ ماه پنج بار روشن وپنج بارخاموش‌شده بود[1] .

که کوهی در برابرمان نمودار شد ، که از بعد مسافت تاریك مینمود ، این کوه را چنان بلند یافتم که هرگز نظیر آن را ندیده بودم[2] .

بدیدار آن سخت شادمان شدیم ، اما دیری نگذشت که این شادی جای خود را به اشك حسرت داد ، زیرا از این خشکی تازه گردبادی برخاست و برجلوی کشتی ما تاخت ،

وسه بار کشتی وجملهٔ آبها را بگرد خود بچرخانید ، ودربارچهارم عقب کشتی ما را بالا برد و قسمت پیشین آنرا چنانکه دیگری اراده کرده بود[3] ، درآب فروبرد .

تا آن که دریا بروی ما بسته شد[4] »

۱ــ یعنی : پنج بار قسمت زیرین ماه که فقط درشبهای بدر کاملا روشن میشود روشن شد، وبدین ترتیب پنج ماه قمری ازهنگام عبورایشان ازجبل‌الطارق گذشت.

۲ــ اشاره بکوه« برزخ »، طبق نقشه جغرافیائی که ملاك کاردانته در« کمدی الهی » بشمار میرود، نیمهٔ شمالی‌زمین‌خشکی ومسکون است ودرعوض نیمهٔ جنوبی آنرا یك سره آب فرا گرفته‌است، بجز کوه عظیمی که درنقطهٔ مقابل اورشلیم در آنسوی‌زمین‌سر از آب برآورده، ودانته آنرا کوه« برزخ »نامیده‌است در برزخ (سرودچهارم) دراین باره گفته شده که ، « .. کوهی‌چنان بلند بود که چشم قلهٔ آنرا نمیتوانست دید، وشیب آن ازشیب خطی که مرکزدائره را بوسط ربع دایره متصل کند تندتربود ».

۳ــ اشاره بخدا .

٤ــ این‌شعر ازعالیترین شعرهای کمدی الهی‌است ، زیرا بقول‌مفسرین‌دانته باشکال میتوان احساس‌عمیق‌مرك وخاموشی‌ابدی‌را باتر کیبی‌ساده‌تر ومؤثرتر ازاین وصف کرد infin che il mar fu sopra noi richiuso بایدتذکرداد که داستان‌این‌سفر اولیس وهمراهانش درآن‌سوی جبل‌الطارق، ساخته وپرداختهٔ خوددانته‌است وپیش ازاو درهیچ جای دیگر آورده نشده‌است

سرود بیست و ششم

طبقهٔ هفتم دوزخ: حیله گران
گروه هشتم : مشاوران مزور

این سرود نیز مانند سرود پیش بوصف تباهکاران گودال هشتمین اختصاص یافته است. دانته که در سرود پیش با یک شخص برجستهٔ دنیای کهن (اولیس) بتفصیل گفتگو کرده ، در اینجا بطور مفصل با یک شخص برجستهٔ معاصر خود (کنت گوید و دامونته فلترو) صحبت میکند. این کنت خود مشاوری مزور است، اما با نقل داستان زندگی خویش پرده از روی تزویر و ریای کسی بزرگتر از خود، یعنی پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیشوای روحانی دنیای کاتولیک و جانشین مقدس عیسی مسیح برمیدارد. دانته در هیچ جا با این صراحت و پرده دری از روی بزرگترین پیشوای روحانی کلیسا و جنایت های او نقاب برنداشته است.

قسمت مهمی از سرود صرف انتقاد شدید از وضع اجتماعی ایتالیای دورهٔ دانته و فساد اجتماعی و اخلاقی و سیاسی فلورانس و سایر شهرهای ایتالیا میشود که سخت مورد شکایت شاعر بوده است

سرود بیست و هفتم

شعلهٔ آتش قد برافراشته وآرام برجای ایستاده بود و دیگرسخنی نمیگفت، وبا رخصت شاعر نکودل آهنگ رفتن داشت

که شعله ای دیگر که در پی آن میآمد، با صدائی آشفته که از درونش برخاست ما را متوجه زبانهٔ باریك خود کرد.

همچنانکه گاو سیسیل که نخستین نعره اش نالهٔ آنکس بود که با سوهان خویشش آفریده بود، وحق بود که چنین باشد،

با صدای قربانی خویش نعره بر میداشت، اما چنین مینمود که با وجود ساختمان مفرغینش براستیخود احساس دردمیکند[1]،

در اینجا نیز سخنان شکوه آمیز که راهی و منفذی در درون آتش‌نداشت بزبان شعله بیان میشد،

اما چون این کلمات سفر خویش را از راه زبانهٔ آتش بسوی بالا

۱ــطبق افسانه‌های تاریخی‌یونان، درقرن ششم پیش‌ازمسیح پریلوس Perillus آتنی،گاوی ازمفرغ برای فالاریس Phalaris زمامدار ستمگر ومستبد جزیرهٔ سیسیل ساخت وآنرا بدو هدیه کرد تابرای شکنجهٔ محکومین بکاررود. این محکومین را در درون بدن میان تهی‌گاو جای میدادند وناله وفریادآنها باگذشتن ازلوله‌هائی‌مخصوص بصورتی ازدهان‌گاو بیرون میآمدکه درست طنین‌نعرهٔ‌گاوزا داشت. فالاریس این‌هدیه را پذیرفت وبرای آزمایش فرمان دادکه خود سازندهٔ این‌گاوفلزی را درآن افکنند، وبدین ترتیب مخترع این دستگاه اولین قربانی‌اختراع خود شد.

بپایان رساندند و آنرا بدان صورت لرزاندند که زبانشان در ادای این کلمات بدانها داده بود.

کسی را شنیدیم که میگفت: «تو که مخاطب منی و هم اکنون بزبان لمباردی میگفتی که: - حالا دیگر برو، مزاحمت نمیشوم[1]»-

هرچند که شاید اندکی دیر بدینجا رسیده باشم. از ماندن و با من سخن گفتن سرمتاب، می‌بینی که میسوزم و باز خواهان این گفتگویم[2]!

اگر بتازگی از سرزمین دلپذیر لاتین که من جملهٔ خطاهای خویش را از آن آوردم بدین ظلمتکده درافتاده باشی،

بمن بگوی که آیا رومانیان[3] در صلحند یا در جنگ، زیرا من از مردم آن کوهسارانی بودم که میان اوربینو وقله ای که رود «تهوره» از آن بیرون میجهد، سر برافراشته است.

هنوز رو بسوی پائین داشتم و با دقت مینگریستم که راهنمای من دست به پهلویم زد و گفت: «سخن بگوی، زیرا این بار یك ایتالیائی است که با تو سر گفتگودارد.»

۱- در زبان ایتالیائی، به «حالا» adesso گفته میشود - ولی در اینجا، بطوری که در متن شعر آمده. ویرژیل کلمهٔ Istra رابکاربرده، و این کلمه ایست که فقط در زبان محلی ایالت «لمباردیا» مصطلح است، ومعنی «اکنون» میدهد، بنابراین آن دوزخی که باویرژیل طرف گفتگوست، وخودش ازاهالی این منطقه است، باشنیدن این کلمه دریافته است که بایك یا دونفر لمباردی سروکاردارد. قبلا گفته شد که ویرژیل اهل «مانتوا» شهر معروف ناحیهٔ لمباردیا بوده است

۲- این دوزخی مردی است بنام کنته گویدودامونته فلترو Guido da Montefeltro منطقهٔ کنت نشین «مونته فلترو» درایالت رومانیا Romagna واقع است که یك حد آن شهر اوربینو Urbino و حد دیگرش کوه کورونارو Coronaro است که رود معروف رم، توره Tevere (تیبر) از آن سرچشمه میگیرد

۳- اهالی رومانیا Romagna

ومن، که پاسخ در آستین داشتم، بیدرنگ گفتم: «ای روحی که در درون این شعلهٔ نهانی،

رومانیای تو در دلستمگرانی که فرمانروایان آنند، بی‌جنگ بسر نمیبرد و بی‌جنگ نیز بسر نبرده‌است. اما در آن هنگامی که من بترکش گفتم، رسماً باجائی درجنگ نبود[1]:

«راونا» همانگونه میزید که از سالیان پیش زیسته؛ و عقاب پولنتا درآن چنان خوب بر روی تخمهای خود خفته که تا «چرویا» نیز بال گسترده‌است[2]؛

و سرزمینی که پیش از ین صعب دورانی گذرانید و از کشته های فرانسویان پشته ها ساخت، همچنان در زیر چنگال های سبز بسر میبرد[3].

۱ــ یعنی. با آنکه درحال حاضر ایالت «رومانیا» با هیچ شهر وایالتی رسماً درجنگ نیست، ولی زمامداران این ناحیه در دل خود همچنان مشغول کینه توزی و آتش افروزی هستند.

۲ــ خاندان Polenta (پولنتا) خانواده ای بود که از سال ۱۲۷۰ در راوانا Ravenna شهرمعروف کنار دریای آدریاتیك حکومت میکرد ودامنهٔ نفوذ آن تاشهر چرویا Cervia درجنوب راوانا گسترده بود. علامت این خاندان عقابی بود که «عقاب پولنتا» نامیده میشد.

۳ــ منصود شهر وناحیهٔ فولی Forli است که درآن، درروز اول ماه مهٔ سال ۱۲۸۲میان قوای این‌شهربفرماندهی«گویدودامونته فلترو»(بشرح ۲صفحهٔ قبل‌مراجعه شود) وقوای‌پاپ‌مارتینوی‌چهارم که قسمت اعظم‌نفرات آنرافرانسویان تشکیل‌میداد پیکار خونینی‌درگرفت‌واین‌پیکاربشکست قوای‌پاپ‌وفرانسویهامنجرشد. درسال۱۳۰۰شهرفورلی نحت‌استیلا وحکومت مطلقهٔ خانوادهٔ اردلافیOrdelaffi بود که‌علامت خانوادگی آنها شیری سبزرنگ بود، مراد از«دوران صعب»، محاصرهٔ طولانی فورلی‌است که از۱۲۸۱ تا۱۲۸۳بطول انجامید، وچنگالهای سبز، اشاره بعلامت‌شیر سبز خانوادهٔ زمامداران فورلی‌است.

سگان پاسبان پیر وجوان «ورو کیو» که بس نابکارانه بر مونتانیا حکم راندند درقلمرو خود دندانها را مته کرده‌اند[1].

شهرهای «لامونه» و «سانترنو» زیرفرمان شیر بچه‌ای سپید کنامند که از تابستان تا زمستان برنگی دگر درمیآید[2].

وشهری که « ساویو » آبیاریش میکند، از آن رو که حدی بدشت وحدی بکوه دارد، میان استبداد و آزادی روز گارمیگذراند[3].

اکنون، تمنا دارم که بما بگوئی تو خود که هستی و از کجا آمده‌ای؛ با ما سختگیر از آن مباش که دیگران بودند[4]، وکاش که نامت در روی زمین پایدار ماند ».

۱ـ اشاره به‌مالاتستاداورو کیوMalatesta da Verrucchio وپسرش‌مالاتستینو Malatestino که مالکین‌دژ بزرگ «ورو کیو»بودند و ازسالهاپیش برریمینی Rimini حکومت میکردند. مونتانیاMontagna رئیس «گیبلین»های شهربود که پسرمالاتستا او را درسال ۱۲۹۵ اسیر کرد وخائنانه کشت ـ «دندانهای‌خودرا مته کرده‌اند»یعنی: بهر جا که میتوانند دندان فرو میبرند. «مالاتستا» پدر شوهر «فرانچسکاداریمینی»است که دانته ماجرای عاشقانهٔ شورانگیز او را درسرود پنجم دوزخ نقل کرده‌است

۲ـ Lamone و Santerno دورودخانه ایتالیا، که ازشهرهای‌فائنتساFaenza وایمولا Imola میگذرند واشارهٔ دانته دراینجا بدین دوشهراست. این‌شهرها درسال ۱۳۰۰ تحت حکومت مائینار دوپاگانی Mainardo Pagani بودند که درسال ۱۳۰۲وفات یافت، وعلامت خانوادگی اوشیری آبی‌رنگ درزمینهٔ سفید بود. وی در شمال‌منطقهٔ حکومت‌خود ازگیبلین‌ها، ودرجنوب آن (فلورانس) ازگوئلفها طرفداری میکرد، یعنی در توسکانا گوئلفو و در رمانیا گیبلینو بود، بدینجهت است که دانته میگوید: « از تابستان تا زمستان رنگ عوض میکند.»

۳ـ اشاره‌بشهرچزنا Cesena، درکنار رودخانهٔ ساویوSavio، میان فورلی و ریمنی‌مردم این شهرچندین سال خودشانرا عاقلانه اداره کردند وحاضر بقبول‌زمامداری نشدند ،یعنی« آزادی»خودرا حفظ کردند. امادر۱۳۱٤مالاتستینو که قبلا ذکرش رفت، آنرا تصرف کرد

٤ـ یعنی سایر دوزخیان همه جا بسخنان ما پاسخ دادند

سرود بیست‌وهفتم

شعلهٔ آتش بشیوهٔ خود اندکی خروشید ونوک تیز زبانه‌اش بدین سو و آنسو گشت ، و آنگاه ازدرون آن صدائی چنین برآمد :

«اگراحتمال پاسخ به‌پرسش کسی را می‌دادم که بروی زمین باز می‌تواند گشت ، بیقین این شعله همچنان بی‌حرکت می‌ماند .

اماچون تا کنون، اگرراست شنیده باشم، هیچکس زنده ازین‌ورطهٔ ژرف بیرون نرفته است ، بی‌ترس ازرسوائی تراپاسخ می گویم.[1]

مردی جنگی بودم که به زناربندان[2] پیوستم ، زیرا پنداشتم که در کمر بستگی[3] اجازت استغفار خواهم یافت . وبی گمان این پندار من بجا بود ؛

اگرپای آن کشیش بزرگ[4]ــ که لعنت براوباد !ــ بمیان نمیآمد که مرا بگناهان گذشته بازگردانید ، وچگونه ، وبرای چه ؟[5] میل دارم که این نکته را از زبان خود من بشنوی .

تاصاحب آن گوشت واستخوانی‌بودم که باآن ازمادرزاده شده بودم، شیرپیشه‌ای نبودم ، روباه پیشه‌ای بودم .

۱ــ اشاره به گوید ودامونته فلترو ؛ که‌رئیس گیبلین‌های رومانیاومردی دلیر و بزرگ منش بود . وی چندین‌بار با گوئلف‌هاجنگیدوپیروزشد،وچند بارنیزازطرف پاپ مورد تکفیرقرارگرفت وهربار باکلیسا آشتی کرد ، و بالاخره درسال ۱۲۹۶ عضو فرقهٔ مذهبی‌فرانسیسکن‌شد، ودر۱۲۹۸مرد. دانته دریك کتاب دیگرخودوی‌را« گویدومونته فلتروی لاتین بسیاربزرگوارما» می‌نامد .

۲ ــ مراد فرقهٔ «فرانسیسکن» است ،

۳ ــ اشاره بکمربند طنابی مخصوص اعضای فرقهٔ مذهبی فرانسیسکن .

۴ ــ مقصود پاپ بونیفاتسیوی هشتم است .

۵ ــ Come e quare ، کلمهٔ دوم کلمه‌ای لاتینی است که بهمان صورت اصلی درمتن آمده است .

رازجملهٔ حیله‌گری‌ها وپوشیده روی‌ها راآموختم وچنان استادانه این فنون رابکار بستم که آوازه‌ام تااکناف جهان پیچید[1]؛

اماچون خویش‌رادرآن‌مرحله اززندگی‌یافتم که هرکس باید بادبانهارا فرودآرد وطناب‌ها را درهم پیچد.

آنچه پیش ازآن مطلوبم بود، منفورم افتاد. اقراربگناه‌آوردم و توبه کردم وراهب شدم. بیچاره من! که‌کاش درهمان حال مانده بودم.

اماامیرفریسیان این زمان[2]، که درنزدیک‌لاترانو، نه بامسلمانان و یهودان، بلکه باترسایان درجنگ بود[3]،

آنهم بامسیحیانی که نه برای گشودن عکا رفته ونه در کشورسلطان سوداگری کرده‌بودند[4]،

۱ــ اشاره بسخن پاپ‌مارتینوی چهارم، که‌دربارهٔ توهین‌های گوید و به کلیسای کاتولیك گفته بود: «آوازهٔ این‌جسارت‌ها تاچهارگوشهٔ ارض وتا سرحدات‌ربع‌مسکون رسیده است».

۲ــ اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم. ـ«فریسی‌ها» چنانکه قبلا گفته‌شدفرقهٔ خاصی ازیهودبودند که درطرفداری ازاصول تعصب بسیارمخرج میدادند وهمانها بودند که عیسی را باتهام ارتداد وبدعت دردین تکفیر کردند وبدست مرگ سپردند.

۳ــ پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیش ازآنکه پاپ شود با خاندان معروف کولونا Colonna دشمنی‌داشت. درسال۱۲۹۷ این خانواده‌درقصروقلعه‌ای‌واقع‌درچهل کیلومتری مشرق روم‌درمنطقهٔ‌پنـترینو(پالسترنیای کنونی)درنزدیك‌شهرلاترانوLaterano سکونت گزیدند. بنابتوصیهٔ«گویدو»پاپ‌بدیشان‌قول داد که‌فتوای‌تکفیری راکه دربارهٔ آنان داده بود پس بگیرد‌بشرط‌اینکه آنهانیزقصروقلعهٔ مستحکم خودراترك گویند. کولوناها این دعوت را پذیرفتند وقلعه را ترك گفتند، درنتیجه پاپ آنجا را بکلی ویران کردو بعدهم حکم تکفیرخود را پس نگرفت.

٤ــ یعنی: ایشان نه‌ازآن‌صلیبیانی‌بودند که برای تصرف‌شهرعکا، درفلسطین، در خفاما ترکهای مسلمان پیمان اتحاد بستند، ونه ازآن یهودانی که درسرزمین سلطان (مصر)بامسلمانان که دشمنان مسیحیان‌صلیبی‌بودندداد‌وستد داشتند، بلکه‌ازمسیحیان مؤمن وشریفی بودند که پاپ هیچ بهانه ومستمسکی برای دشمنی با ایشان نداشت.

مقام والای خود وسنن مقدس مذهبی، واین طناب مرا که عـادت به تکیدن کمربستگان خویش دارد[1]، پاس نداشت.

وهمچنانکه «کستان تینو» کسانی رادرپی «سیلوسترو» به«سیراتی» فرستاد تامگروی ازبیماری جذام نجاتش بخشد[2]، اونیزمرا چون پزشکی بنزد خویش خواند.

تامگرتب غرورش رادرمان کنم[3]: ازمن راهی خواست، ومن خاموش ماندم، زیرا پنداشتم که سخنانش ازمستی سرچشمه گرفته است.

وآنگاه وی بمن گفت: «دل بد مـدار، زیرا که ترا ازهـر گناهی برائت میدهم ودرعـوض مـرا بیاموز که چگونـه «پنستر ینو» را بخاک میتوانم افکند[4].

---

۱ ـ اشاره به طناب باریکی که‌پیروان‌فرقهٔ مذهبی سن‌فرانسوا(سن‌فرانچسکو) یعنی‌فرانسیسکن‌ها بعنوان کمربندمی‌بستند، وچون اساس‌کاراین فرقه ریاضت و کف‌نفس بود، اعضای آن همه لاغروضعیف بودند.

۲ ـ کنستانتینوس Constantinus(قسطنطین) امپراطورروم، دراوایل‌امپراطوری خود مسیحیان را موردآزار بسیارقرارداد، بطوریکه پاپ سیلوستروی اول، پیشوای عیسویان، برای فرارازشکنجه ومرگ به‌مغاره‌ای درکوه سیراتی Siratti نزدیک‌شهر روم پناه برد ودرآن پنهان شد(این کوه اکنون بافتخار او Santo Oreste نام دارد). طبق روایات مسیحی،چندی‌بعدازآن امپراطورقسطنطین دچاربیماری جذام شد، وهرچه کردند این‌بیماری درمان نیافت، تاعاقبت شبی وی پطرس وپولس حواریون مسیح را بخواب دید که بدو گفتندفقط پاپ‌سیلوسترو میتواند ویرا درمان کند، و خفاگاه اورا نیزبوی خبردادند، قسطنطین کسی‌رابدانجافرستاد واورابنزدخویش‌آوردووی امپراطور راامداواکرد ودرنتیجه قسطنطین آئین مسیح راپذیرفت‌وآنراآئین رسمی‌امپراطوری‌روم قراردارد، ونیمهٔ غربی امپراطوری را نیزتیول پاپ کرد (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ). این داستان معالجه وبخشش هیچکدام مبنای تاریخی مسلم ندارند.

۳ ـ یعنی، راهی پیدا کنم که دشمنان خودش را سرکوب ونابود کند.

٤ ـ penestrino، دژمستحکم خاندان کولونا، درمشرق روم (رجوع بشرح ۳ صفحهٔ ۳٥٤).

چنانکه خودآگاهی، من قدرت آن دارم که ملکوت آسمان را بروی کسان بگشایم یا ببندم. وازهمین رواست که شمارهٔ آن کلیدها که سلف من دراختیارخود نگاه نداشت[۱] دوتاست. »

چون این بشنیدم، به سنگینی این براهین اندیشیدم وپنداشتم که خاموش ماندنم گناهی گران است. و گفتم: ــ ای پدرمقدس،

اکنون که مرا از آلایش این گناهی که بایدم کرد تطهیر میکنی، هش دار که بسیار وعده دادن و کم وفا کردن[۲] ترا درمسند والایت کامروا خواهد کرد. ــ

چون مردم، فرانچسکو بیاریم آمد[۳]. امایکی ازسیاه بالان[۴] بدو گفت: ــ اورا مبر ومرانیز بااین کار خود بدردسر میفکن.

وی باید بدرك اسفل فرود افتد ودرحلقهٔ مسکینان من[۵] درآید. زیرا پندی خدعه آمیز داده است. وازآن هنگام که چنین کرده زمام اختیارخویش را در دست من دارد،

۱ ــ اشاره به پاپ چلستینو (سلستینو) پنجم، که پیش ازپاپ بونیفاتسیوی هفتم سمت پاپی داشت و مردی بسیار پارسا بود (چنانکه بدولقب مقدس دادند) ولی آدمی ضعیف النفس بودبطوریکه بعد ازچند ماه از مقام خود استعفا کرد (رجوع شود به صفحهٔ ۳۷، شرح ۱).

۲ ــ این جمله اکنون ضرب المثل شده است: ــ Lunga promessa con l'ettender corto

۳ــ Francesco «سن فرانسواداسیز» مؤسس فرقهٔ مذهبی فرانسیسکن که دانته درسرود یازدهم بهشت با خود اومواجه میشود. وی بدوزخ رفته است که شایدعضوفرقهٔ خود را از آنجا نجات دهد. علت اینکه دراینجا لقب مقدس (Santo) برای او آورده نشده است که درسال ۱۳۰۰ هنوزکلیسا این عنوان را بوی نداده بود.

۳ ــ اشاره به شیطانها (رجوع شود بآخرقطعهٔ بیست وسوم دوزخ).

۵ ــ i miei meschini، یعنی خدمتگزاران ناچیزمن. این کلمهٔ «مسکین» که درسایر کشورهای لاتین زبان نیز گفته میشود، اصلا ازعربی آمده است.

زیرا کسی که توبه نکند رستگار نمی‌تواند شد، و کسی نیز نمی‌تواند هم از گناهی توبه کند وهم روی بسوی آن آرد، که قانون تناقض چنین اجازتی را نمیدهد. -

وای برمن، که چه بیداری تلخی بود آنوقت که ابلیس در چنگال خویشم گرفت و گفت: - شاید چنین اهل منطقم نمی‌پنداشتی! -

آنگاه مرا بنزد مینوس برد ووی هشت بار دم خویش را بر کمرگاه استوارش حلقه کرد وباخشم فراوان این دم را گزید و گفت:

- این ازآن تباهکارانی است که شایستهٔ آتشند. - ولاجرم چنین که می‌بینی سرگشته‌ام و در درون این جامه که سخت عذابم میدهد ره میسپرم.»

چون وی سخن بپایان رسانید، شعلهٔ آتش که همچنان درپیچ وتاب بود وزبانه‌اش می‌لرزید ناله کنان براه افتاد.

من وراهنمایم ازروی پل گذشتیم وتابالای آن پل کمانی دیگر رفتیم که در گودال زیرین آن.

کسانیکه بارنفاق افکنی رابردوش وجدان دارند، وام خویش را میپردازند.

سرود بیست و هشتم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله گران

گروه نهم: نفاق افکنان

در گودال نهمین از طبقهٔ هشتم، دستهٔ نفاق افکنان بسر میبرند که کوشش خود را صرف جدا کردن مردمان از یکدیگر و ایجاد اختلاف در میان جماعات و ملل و افراد و خانواده‌ها کرده، یعنی بجای «وصل کردن» به «فصل کردن» پرداخته‌اند.

درین «بولجیا» سه دستهٔ مختلف از «نفاق افکنان» جای دارند: آنها که از لحاظ مذهبی بین مردم تفرقه انداخته‌اند، آنها که از لحاظ سیاسی باعث دودستگی و چند دستگی شده‌اند، و آنها که نزدیکان و عزیزان مثلا پدر و پسر، برادران، و خویشاوندان را با هم بستیز واداشته‌اند.

نوع عذاب این دسته دوزخیان نیز، مثل همیشه، متناسب با جرم ایشان است، بدینمعنی که جدائی افکنان درین گودال پیوسته از دست شیطانی زخم میخورند که اعضای مختلف تن ایشان را از هم جدا میکند. برخی از آنها ناقص العضوند؛ زبان بعضی و احشاء و امعاء بعض دیگر جدا شده و گلوگاه برخی دیگر تا بپائین چاک خورده است. بطور کلی دوزخیان این قسمت هیچکدام تنی سالم ندارند، و قسمتی از بدن هر کدام از آنها، بتناسب کمی و زیادی جرمشان، بهمان صورت که ایشان ملتها و اقوام و دوستان و خویشان را از هم جدا میکرده‌اند از سایر اعضا جدا شده است.

ماجرای «برتران دوبرن»، گناهکاری که در آخر سرود پا بمیدان میگذارد و سر بریدهٔ خود را چون فانوسی در دست دارد، یکی از جالب ترین ساخته های دانته در دوزخ است.

سرود بیست و هشتم

کیست که بتواند حتی بزبان نثر[1] آنهمه زخم وخون را که من بچشم دیدم وصف کند، ولو آنکه بارها حکایت را ازسر گیرد؟

بی گمان هرزبانی دراینباره قاصرخواهدبود، زیراظرفیت اصطلاحات وافکارما برای دربر گرفتن این همه چیزبسیار کم است.

حتی اگرجملهٔ آن کسانی بگردهم آیند که پیش ازین در سرزمین نیکبخت «پولیا» خون خودرابخاطر تروبائی‌ها برزمین ریختند وازین بابت بسی نالیدند[2]،

---

۱ ــ Parole sciolte (کلمات پراکنده). یعنی کلماتی که با سجع و قافیهٔ شاعرانه بهم‌نپیوسته باشد

۲ــ توضیحات‌مربوط‌بدین‌بند وچهاربندبعد: puglia نام ناحیه‌ای حاصلخیزدر جنوب ایتالیا، مقابل ناپل، که در اینجا بطورکلی بایتالیای جنوبی اطلاق شده. ــ «تروبائیها»: رومیان، که نسل آنها ازراه «انئا» بمردم «تروبا»میرسد. «جنگی طولانی»:دومین‌رشتهٔ‌جنگهای‌معروف‌بونیك guerre puniche میان‌روم وکارتاژ؛ دراینجا اختصاصاً اشاره بنبردتاریخی Canne بین آنیبال‌سرداربزرگ‌کارتاژورومیان(۲۱٦ پیش از مسیح)شده که بنابگفتهٔ تیبتولیویو Tito Livio(تیت‌لیویوس) مورخ رومی؛ درآن آنقدر رومی کشته شد که‌ازحلقه‌های‌انگشتری‌طلای سواران‌وسربازان‌وسناتورهای مقتول رومی سه‌خمره‌پرشد.ــ ربرتو گویسکاردو: Roberto Guiscardo(دراصل فرانسه‌روبرگیسکار) سردستهٔ‌نورماندها(۱۰۱۵ــ۱۰۸۵) که‌بایتالیای جنوبی‌حمله‌بردوآنرااشغال کرد،ودانته ویرا درزمرهٔ سربازان‌خداونددربهشت جای داده است. چپرانو: Ceqerano شهری که درسرحدایالات‌کلیسا وقلمرو ناپل واقع بود، ولی جنگ مهمی درآن اتفاق‌نیفتاد،وشاید منظور دانته‌ازاشاره به‌خیانت «پولی‌ها» دراین جنگ‌اینست که‌مردم‌این‌شهربه سپاهیان شارل دانژو(رجوع شودبه سرودنوزدهم دوزخ) اجازهٔ‌عبوردادند ودرنتیجهٔ نبردخونین

بقیه در صفحهٔ بعد

وازجنگی طولانی زبان بشکوه گشودند که در آن، بنابنوشتهٔ «لیویو»ی خطا ناپذیر، غنیمتی گران از حلقه های انگشتری بر روی هم انباشته شد،

واگر آنهائی گرد آیند که دربرابر «روبرتو گویسکاردو» پای داشتند وزخمهای گران خوردند ورنجهای بسیار بردند، وآن دیگران که هنوز استخوانهایشان

در «چپرانو»، خیانتگاه جملهٔ پولیان، و در «تالیا کوتسو» که آلارـ دوی کهنسال را بی‌سلاح پیروز کرد، اززمین بدرمیآید؛

واگرهمهٔ این کشتگان اعضای سوراخ شدهٔ تن خویش رابنمایانند واعضای بریدهٔ خودرا، بازاینجمله درمقایسه بامنظرهٔ کریه بولجیای نهمین بهیچ نمی‌آیند.

هرگزچلیکی که دهانه یاتختهٔ زیرینش بدرآمده باشد، آنچنان سوراخ نمی‌شود که تن آن دوزخی، که دیدم که ازچانه‌اش تاسوراخی که از آن تیزمی‌دهند[1] یکسره شکافته شده بود.

بقیه از صفحهٔ قبل

و معروف بنه‌ونتوBenevento پیش‌آمد که در آن «مانفردی» پسر امپراتور فردریك دوم که پادشاه سیسیل وناپل بود(وبا توبه‌ای که درآخرین لحظهٔ زندگی کرد «خلدآشیان» شد) بقتل رسید. ـ تالیا کوتسوTagliacozzo شهری درناحیهٔ ابروتسو Abrozzo درمشرق ایتالیا که درآن میان شارل دانژو و کرادینوCorradino(دراصل کنرادینConradin)برادرزادهٔ مانفرد، درسال ۱۲۶۸ جنگی خونین درگرفت که منجر بمرگ کنرادین شد، ودراین جنگ شارل‌دانژو پیروزی خود را مرهون نصایح عاقلانهٔ مشاور خویش آلاردودی‌والری Alardo di Valeri (دراصل فرانسه الاردووالری Elare du Valèri) بود که بوی‌توصیه کردقوای‌خودرایکجا واردمیدان نکندوقسمتی‌از آنرا برای غافلگیری نهائی ذخیره نگاه دارد.

۱ ـ در اصل چنین است

و روده‌هایش از میان دوپا فروآویخته بود، ودل وجگرش، و نیز آن کیسهٔ ناخوشایندی که هر غذائی را تبدیل به گه[1] میکند، بچشم پیدا بود.

چون غرق تماشای او بودم، وی در من نگریست و با هردو دست شکاف سینهٔ خود را گشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره میکنم!

. . . اما تو که هستی، که اینسان درروی پل تعلل میکنی تا شاید لحظهٔ آغاز کیفری را که شایستهٔ گناهت دانسته‌اند بتعویق افکنی؟»

واستاد من پاسخش داد: «وی هنوز نمرده، و گناهی نیز مستوجب عقابش نکرده است. اما برای آنکه تجربه‌ای کامل اندوزد،

من، که مرده‌ام، مأمورم که او را در اینورطهٔ دوزخ از حلقه‌ای به حلقه‌ای راهنما باشم، و این که میگویم عین واقع است، همچنانکه راست است که اکنون با توسخن میگویم».

بیش از صد تن از دوزخیان که این بشنیدند از فرط شگفتی درد خویش از یاد بردند و در ته گودال بتماشای من ایستادند، و آن دوزخی گفت:

«تو که شاید بهمین زودی مهر فروزان را بازبینی، به «فرادولچینو» بگوی که اگر نمیخواهد هرچه زودتر درپی من بدینجا آید،

خواربارکافی فراهم آرد تا تراکم برفها ناواری که جز دراینصورت

۱ــ دراصل چنین آمده ــ منظور ازاین کیسه معده‌است.

غلبه نمیتواند کرد ، بپیروزی نرساند[1]»

دوزخی این بگفت و پائی را که برای رفتن بلند کرده بود برزمین نهاد وبراه افتاد .

و کسی دیگر که گلوئی سوراخ داشت وبینیش تازیر ابروان بریده بود ، و گوشی بیش نداشت .

با شگفتی در کنار سایرین ایستاد تا مرا بنگرد ، و پیش از دیگران حلقوم خود را که در جانب بیرون از هر سو رنگ خونین داشت بگشود ،

و گفت : «ای آنکه به هیچ کیفری محکوم نیامده‌ای ، و اگر فریب شباهتی فزون ازحد را نخورده باشم بیگمان در سرزمین ایتالیابازت دیده‌ام ،

۱ـ Fra Dolcin (o) ـ دولچینوتورنیللی، جانشین «گراردوسگاللی» مؤسس وموجد فرقهٔ مذهبی Apostoli، که درسال ۱۳۰۰باتهام ارتداد درآتش سوخته شد . عقاید مذهبی این فرقه بامزدکیان ایران شباهت داشت، یعنی براساس‌اشتراك اموال و اشتراك زنان وغیره متکی بود وضمناً میخواست اصول مذهب‌را بهمان سادگی دوران اولیهٔ آن بازگرداند. فرادولچینو که پس‌ازمرگ مؤسس اصلی این‌فرقه رئیس‌آن شده بود ، درتاریخ سفردوزخ دانته هنوز زنده بود، وفقط درسال ۱۳۰۶مرد . توضیح آنکه وی‌بقصد گوشه گیری وتفکر بغاری در کوه«تسه بلو»رفت ودرآنجا براثرسقوط‌برف از کوه راه چنان بندآمد که چندین روزتمام هیچ غذائی بدونرسید، ووی ناچاربدشمنان خود که درآن نزدیکی بودند پناه برد واشارهٔ دانته باینکه «آذوقهٔ کافی‌فراهم‌آرد تا تراکم برف اورا ازبین نبرد»، بهمین‌موضوع است.ـ Noarese نوآری یعنی ساکن و اهل«نوآرا»، شهری که زادگاه فردولچینو بود و مردم آن طبق‌حکم جهادی که پاپ کلمنتوی پنجم صادر کرده بود باوی وفرقهٔ اوبجنگ پرداختند وآنرا یکی از جنگهای صلیبی‌محسوب داشتند. براثراین‌اعلان جنگ ، افراداین‌فرقه بازنان خود به تپه های غیرقابل‌عبور درمیان نوآرا و وورچلی پناه‌بردند وبیش ازیکسال پایداری کردند ، ولی براثر گرسنگی بالاخره تسلیم شدند، وبفرمان پاپ فرادولچینو و«مارگارادی ترنتا» خواهرمذهبی‌اووبسیاری دیگرزنده زنده درآتش‌سوختند(۱۳۰۷).



دوزخی شکاف سینهٔ خودرا گشود، گفت: «بنگر که چگونه خویشتن‌را پاره پاره میکنم!» (سرود بیست وهشتم)

اگر روزگاری بدیدار آن دشت دلپذیر که از «ورچلی» به «مارکابو» فرود میآید بازگردی ، «پیردامدیچینا» را بیاد بیاور[1] .

و دو تن از صلحـای «فانو»[2] یعنی «مسر گویدو» و «آنجوللو» را آگاه کن که اگر علم آینده بینی در اینجا بی بنیاد نباشد ،

اینان با خیانتکاری ستمگری نابکار ، در نزدیک «کاتولیکا» ، درددرون کیسه‌ای سربسته از کشتی خود بدریا پرتاب خواهند شد[3] ،

چنانکه «نتونو» از قبرس تا مایولیکا جنایتی چنین بزرگ از جانب راهزنان دریائی یا مردم «آرگولی» بیاد نخواهد داشت[4] .

۱ـ Pier da Medicina پیردامدیچینا، از خانوادهٔ «کاتانی» که قسمت اعظم ازعمرخودرا به نفاق افکنی و آتش‌افروزی گذرانید، وچندبار هم شهرخودرا باشهرهای اطراف بجنگ واداشت

« دشت دلپذیر» : اشاره به جلگهٔ حاصلخیزلمباردیا Lombardia که میان ورچلی Vercelli غربی‌ترین شهرناحیهٔ لومباردیا، واقع درایالت «پیه مونته»! و قلعهٔ مارکابو Marcabo درنزدیك مصب رود «پو» کناردریای آدریاتیك واقع است و سابقاً ازقلاع مستحکم ومعروف ایالت ونیز (Venezia) بود.

۲ـ Fano : شهری درایتالیا درساحل دریای آدریاتیك

۳ ـ مالاتستینودا ریمینی Malatestino da Rimini (رجوع شود به سرود بیست وهفتم دوزخ) بطمع تصرف شهر«فانو» ، دونجیب زاده‌ای را که باتفاق یکدیگر براین شهرحکومت داشتند ، وموسوم بودند به گویدودل‌کاسروGuido del Cassero وآنجولتوداکارینیانو Angiolettoda Caringnano دعوت کرد که باوی درمحلی‌بنام «لاکاتولیکا»، میان دوشهرفانو وریمینی! درکنارآدریاتیك دوستانه ملاقات کنند. وقتی که این دو درآنجا حضور یافتند ، کسان مالاتستینو بفرمان آقای خود خائنانه بدانان حمله ور شدند وهر دورا درکیسه‌ای نهادند وبدریا پرتاب کردند .

٤ـ CiPri (قبرس) و Maiolica (ماخورکا) جزائرمعروف دریای مدیترانه‌اند که اولی درمنتها الیه شرقی ودومی تقریباً درمنتهاالیه غربی این دریا واقع است ، و طبعاً « از قبرس تا مایولیکا » اشاره است بدریای مدیترانه . ـ Netttuno (نپتون) خدای دریا در میتولوژی یونان (در یونانی Poseidon)_Argolica ، مردم آرگولی اشاره به مردم یونان ، و بالاختصاص راهزنان دریائی ناحیهٔ « آرگولیس » یونان که شهرت بسیارداشتند .

آن خائن یك چشم[۱] ، فرمانروای آن شهری است که‌کاش این کس که در کنارمنش می‌بینی ، هرگز آنرا بچشم ندیده بود[۲] :

وی اینانرا برای مصالحه بدیدار خود خواهد خواند ، و آنگاه آنچنان معامله‌ای با ایشان خواهد کرد که دیگر برای حفظ جان خود دربرابر باد «فوکارا» احتیاج به نذرودعا نداشته باشند[۳] .»

بدو گفتم : «اگر میخواهی که از تو بدان بالا نشینان خبر رسانم ، مرا بنمای و بگوی که این کس که ازین شهر خاطره‌ای چنین تلخ دارد کیست ؟»

وی دست به فك یکی از همراهان خود برد و دهانش را بگشود و بانگ زد «اینست . وسخن نمیتواند گفت ؛

این نفی بلد شده ، سزار را از دو دلی بدر آورد و متقاعدش کرد که چون کسی آمادهٔ کاری باشد ، درنگ زیانش کند .»

شگفتا ! که «کوریو»[۴] که پیش از این چنین گشاده زبان بود ، اکنونکه زبان در حلق بریده‌ای بیش نبود چه پریشان روزگار مینمود !

۱ــ خائن واحدالعین مالاتستینو ، که یك چشم نداشت .

۲ــ توضیح درچند سطر بعد .

۳ـ Focara ، محلی میان «لاکاتولیکا» و«فانو» درکناردریای آدریاتیك ، که درآن همواره بادی بسیار تند ازجانب دریا میوزد، بطوریکه ملاحان برای نجات‌خود ازآن متوسل به «نذر ودعا» میشوند

٤ـ Curio (دراصل لاتینی‌Curion) خطیب و«تریبن» رومی که بفرمان پمپه Pompeus ازشهرروم طرد شد ، ــ وبرای انتقامجوئی‌بسراغ سزار رفت و اورامتقاعد کرد که برای تصرف روم ازروبیکون (روبیکونه II Rubicone) بگذرد . روبیکونه رودخانه‌ایست که‌دربالای‌شبه‌جزیرهٔ‌ایتالیاازشرق‌بغرب جاری‌است‌ودرروم قدیم‌سنت‌چنین

بقیه درصفحهٔ بعد

و دوزخی دیگری که هر دو دستش بریده بود، دو تکهٔ باز ماندهٔ بازوان خود را در فضای ظلمانی بلند کرد. چنانکه چهره‌اش خون‌آلوده شد،

وبانگ برداشت: «یادی نیز از «موسکا» بکن که نابخردانه گفت: - آنچه شده، شده است - واین گفتهٔ او بذری شد که برای مردم «توسکا» بدبختی ببار آورد[1].»

ومن افزودم: «ومرگ دودمان ترا[2]!» و وی که چنین بشنید،

بقیه ازصفحهٔ قبل

بود که هیچ سرداررومی حق نداشت مسلحانه ازاین رود بگذرد ولی ژول سزار برای اولین بار این قاعده را نقض کرد وپس ازتصرف خاک «گل» (فرانسه) برای دست وپنجه نرم کردن با دشمنان خویش وتصرف رم، با سربازان خود ازروبیکونه گذشت و به رم حمله برد وازآن پس اصطلاح «ازروبیکون گذشتن» ضرب المثل شده است. گذشتن سزارازروبیکون در حقیقت آغازدوران طولانی جنگهای داخلی رم بود، بهمین جهت است که «کوریون» براثراین نصیحت، بگناه نفاق‌افکنی وایجاد اختلاف دردوزخ جای گرفته است.

۱- موسکادئی‌لامبرتی Mosca dei Lamderti ازبرجستگان فلورانس بود. دانته درسرود ششم دوزخ دربارهٔ وی ازچیاکو احوال می‌پرسد وگمان نمیبرد که دردوزخ باشد. گناهی که اورا بدوزخ فرستاده راهنمائی بدی است که کرده است. بوئون دل مونته یکی از اشراف فلورانس، با دختری از خانوادهٔ «آمیدئی» نامزد شده بود، ولی چندی پس ازاین نامزدی بخاطرعشق دختری دیگرازخاندان دوناتی، رشتهٔ این نامزدی را گسیخت وبدین ترتیب به حیثیت آن دختراول لطمه زد. افرادخاندان «آمیدئی» گردآمدند و شور کردند که درمقابل این توهین چه باید بکنند، وبالاخره تصمیم به قتل «بوئون دل‌مونته» گرفتند وبراثراین قتل (درروزعیدپاک سال ۱۲۱۵) بود که اختلاف خونین صدساله میان گوئلف‌ها وگیبیلین‌های فلورانس آغازشد. وقتی‌از «موسکا» که درمجلس مشاوره شرکت جسته بود، ونظرش قاطع بود، پرسیدند که چرابا این نظرمخالفت نکرده، وی درجواب این جمله را که گفت اکنون ضرب المثل شده است «Cosa fatta capo ha» ومعنی تقریبی این شعر که دانته ترکیب آن رابضرورت شعری پس وپیش کرده است، اینست که: «الخیر فی ماوقع!»

۲- اشاره بدانکه بعدها، یعنی درسال ۱۲۶۸، بعدها، تمام افرادخاندان «موسکا» ازفلورانس نفی بلد شدند ودیگر بدانجا بازنگشتند.

غمی تازه بر غمهای خویش افزوده یافت . وهمچو مردی افسرده و عاری از عقل دورشد ؛

اما من برای دیدن این جمع بر جای ماندم ، و چیزی دیدم که از وصف آن ، بی آنکه مدرکی بر درستی گفتار خود آورده باشم ، بیم دارم .

اما درینجا پای وجدان من ، یعنی پای این یار مهربانی در کار است که آدمی را با احساس حقانیت خود روئین تن میکند و بوی نیرو و توان میبخشد .

بچشم خویش دیدم . و پندارم که هنوز هم می‌بینم . که تنی بی سر ، براه خود میرفت و راه رفتنش همانندسایر اعضای این گلهٔ بخت برگشته بود ،

و چنگ در گیسوان سر بریدهٔ خود زده و این سر را چون فانوسی از دست آویخته بود ؛ وبما مینگریست و میگفت : «وای برمن»

ازخود چراغی فرا راه خویش ساخته بود ، واو و چراغش ، دو تا بصورت یکی ویکی بصورت دوتا بودند؛ وچگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است ؟ این را تنها آن کس میداند که چنین است .

چون بپای پل رسید ، بازوی خود را با سری که بر آن آویخته داشت بلند کرد تا سخنان خویش را بما نزدیکتر آرد ،

و این سخنان چنین بود : «تو که زنده‌ای و بدیدار مردگان آمده‌ای ، رنج جانکاه مرا بنگر ، و ببین که آیا عذابی گرانتر از این میتوانی یافت ؟



... سر بریدهٔ خویش را چون فانوسی ازدست فروآویخته بود، وبما مینگریست ومیگفت: «وای برمن!» (صفحهٔ ۳٦۸)

سرود بیست و هفتم

وبرای اینکه ازمن بدان جهان خبری بری، بدانکه من «برترام
دال بورنیو» هستم، همان کسم که به شاه جوان اندرزهائی مکر-
آمیز دادم[1]،

وپدر وپسررا بدشمنی بایکدگرواداشتم، چنانکه «اکیتوفله» که
«آبسالونه» و «داوود» رابامفسده جوئیهای خویش بستیزواداشت
بدترازمن نکرد[2].

وچون چنین پیوستگانی‌را ازهم جدا کردم، اکنون باید مخ خویش
را، دریغا، جدا ازمایهٔ هستی‌آن همراه ببرم.

وچنین است که قانون تاوان درمورد من اجرامی‌شود.»

۱ـ Bertram dal Bornio (دراصل فرانسه برتران دوبورن ـ Bertran de Born) (۱۱۴۰ـ۱۲۱۵)، ازاشراف فرانسه، که درسال ۱۱۸۲ به‌ایالت‌نورماندی که در آن هنگام مرکز دربارهنری‌دوم‌پادشاه‌انگلستان‌بود‌رفت‌وباوسوسهٔ‌خود‌پسر‌این پادشاه را (که دانته ازاوبنام شاه‌جوان نام می‌برد) علیه پدرش برانگیخت وآن‌دورابستیزه‌جوئی بایکدیگرواداشت. آوازهٔ این فتنه‌جوئی برتران دوبورن درهمان‌دوران زندگانی خود او نیزدرهمه جاپیچیده بود. برتران‌دوبورن دراواخرعمرخویش بسراغ‌کلیسا رفت و تا هنگام‌مرگ‌دردیر «سیتو» بسربرد؛ یقیناً دانته‌ازین‌موضوع‌آگاه نبوده، وگرنه احتمال نمی‌رفت که او را دردوزخ جای داده باشد. این صحنهٔ «برتران‌دوبورن» راکه سرش برای بقیهٔ تن او فانوسی شده از قویترین صحنه های «دوزخ» دانسته‌اند

۲ـ Achitofel (e) (آخیتوفل) و Absalone (آبشالوم پسر داود پیغمبر) اصل فکرازتورات است (کتاب دوم سموئیل‌نبی، باب‌های پانزدهم، شانزدهم، هفدهم): «... وداودبه ابیشای وبتمامی خادمان خود گفت: اینک پسری که ازصلب من بیرون آمد قصد جان من دارد، پس اورا بگذارید که دشنام دهد... واماابشالوم وتمامی گروه مردان اسرائیل‌باورشلیم‌آمدند وآختیوفل همراهش بود— وابشالوم باخیتوفل گفت‌شما مشورت کنید که چه بکنیم، و اخیتوفل به ابشالوم گفت که نزد متعه های پدر خود که بجهت نگهبانی خانه گذاشته است درآی، وچون تمامی‌اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده‌ای، آنگاه‌دست تمامی‌همراهانت‌قوی خواهدشد.... و مشورتی که اخیتوفل درآن روزهامیدادمثل آن بود که کسی‌ازکلام‌خداسئوال کند، وهرمشورتی که اخیتوفل هم بداود وهم باپشالوم میداد چنین میبود.»

سرود بیست و نهم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه دهم : جاعلین

دستهٔ اول : کیمیا گران

ویرژیل و دانته بآخرین قسمت از طبقهٔ هشتم دوزخ رسیده‌اند. در این گودال، جاعلین یعنی آنها که با «قلب‌زنی» سروکار دارند بسر میبرند، که برحسب نوع «جعل و قلب» خود بچهار دسته تقسیم میشوند: قلب کنندگان فلزات (کیمیاگران)، قلب کنندگان اشخاص (آنها که کسانی را بجای کسان دیگر میگذارند)، سکه سازان، قلب کنندگان سخن. هریك از این دسته‌ها درمعرض عقاب و عذابی جدایند، ولی همهٔ آنها در «بولجیای» دهمین بسر میبرند. انواع بلایا و مکافاتها در این گودال از همه جای دیگر بیشتر است: عفونت، تشنگی مفرط، کثافت، بیماریهای نفرت انگیز، دیوانگی و غیره از مجازات‌های گوناگون دوزخیان این قسمت است.

سرود بیست و نهم فقط بوصف دستهٔ اول از این «قلب‌زنان» یعنی دستهٔ کیمیاگران اختصاص یافته که عذاب آنها ابتلا ببیماری جرب و خارش دائمی و بی‌وقفهٔ بدن است. وضع بدن تمام دوزخیان این قسمت از صورت طبیعی خارج و «قلب» شده و این نوع عذابی است که با جعل و قلب‌زنی ایشان تناسب دارد.

سرود بیست و نهم

کثرت جمعیت وزخمهای گوناگون، دیدگان مرا چنان مست کرده
بود[۱] که بی‌اختیار بهوس گریستن افتاده بودند؛
اما ویرجیلیو بمن گفت: «بچه می‌نگری؟ چرا به اشباح این ناقص
تنان افسرده دل که در آن پائینند خیره شده‌ای؟
تو در بلجیاهای دیگر چنین نکردی. اگر می‌پنداری که آنهارا بر
می‌توانی شمرد، هشدار که محیط این دره بیست ودو میل است[۲]،
واکنون ماه درزیر پای ماست[۳] وجز فرصتی کوتاه برایمان نمانده‌است[۴]
وچیزی دیگر نیز برای دیدن هست که نمی‌بینی.»
بی‌درنگ پاسخش دادم: «اگر درست بدانچه چنین نگران

---

۱ ــ اصل این اصطلاح از تورات گرفته شده (کتاب اشعیاءنبی باب شانزدهم): بنابراین برای موسبمه دگربۀ یعزیر خواهم گریست ــ ای حشبون والعاله شمارا با اشکهای خود سیراب خواهم ساخت، زیراکه برمیوه‌ها وانگورهایت کلبانگ افتاده است.

۲ ــ دانته‌دراین‌جا «اندازهٔ دقیق» محیط طبقهٔ هشتم جهنم خودرا معین میکند وجالب توجه اینجاست که بعضی ازمفسرین کمدی الهی این گفتهٔ شاعرانه‌راملاك قرارداده ودست بمحاسبات پیچیده‌زده‌اندتاوسعت تمام‌جهنم‌دانته راتعیین کنند. «میل» که دراینجا ذکر شده، یك‌واحدمقیاس ایتالیائی‌است(Miglia)ونباید آن رابا «مایل» انگلیسی اشتباه کرد

۳ ــ یعنی: دراین ساعت ماه درست درزیر زمین است چنین ساعتی با نیمروز تطبیق می‌کند، زیرا شب بیش از آن ماه صورت بدر داشته، یعنی نیمه شب بوسط آسمان رسیده است.

٤ ــ سفر دوزخ دانته، بدلائلی که‌وی بدانها اشاره‌ای نکرده میبایست بیست‌وچهار ساعت بیشتربطول نینجامد، بنابراین درین موقع بیش ازچند ساعت تاپایان این‌سفروقت باقی نیست.

خویشم کرده است می‌نگریستی، شاید اجازتم می‌دادی که اندکی بیش درنگ کنم.»

اما چون چنین می گفتم، او دور شده بود، و من سخن گویان بدنبالش رفتم و بگفتهٔ خویش افزودم:

«پندارم که درین گودال، که دمی پیش بادقت بسیار دیده بدان دوخته بودم، روحی از خاندان من بجرم گناهی گریان است که در اینجا بسیار گرانش می‌پردازند.»

پس استاد گفت: «ازین پس دربارهٔ او پریشان خیال مباش؛ کسی دیگر را ببین و ویرا بحال خود گذار.

زیرا من این کس دیگر را درپای پل دیدم که ترا نشان می‌داد و با اشارت انگشت سخت تهدیدت می کرد. وشنیدم که اورا «جری دل بلو» می‌نامیدند[1].

تو آنوقت چنان مستغرق دیدار فرمانروای پیشین «آلتافورته» بودی[2] که بدورتر ازاو ننگریستی. ولاجرم آن کس براه خود رفت.»

---

۱ ــ Geri del Bello پسر عموی پدر دانته که الیگیرو Alighiero نام داشت. وی براثر اختلافی با خانوادهٔ ساکتی Sacchetti فلورانس، یکی از افراد این خاندان را نام دانته کشته بود در نتیجه چندی بعد خود بدست آنها کشته شد. سنت معروف ایتالیائی وندتا «Vendetta» که بموجب آن باید خانوادهٔ مقتول بهر قیمت باشد قاتل را بکشد تا شرافت خود را محفوظ نگاهدارد، ایجاب میکرد که قاتل «جری دل بلو» بدست خانوادهٔ دانته کشته شود، ولی تازمانی که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام میداد هنوز این انتقام صورت نگرفته بود، بدینجهت است که روح جری دل بلو دانته را در بالای پل طبقهٔ هشتم دوزخ مورد تحقیر وتهدید قرار داده است. دانته ازین قانون «انتقام» طوری سخن می گوید که پیداست این آدم کشی را مشروع میشمارد، درصورتیکه خود بدوزخ سفر کرده است تا از آلایش گناه پاک شود.

۲ ــ Alta Ferte نام قصر و قلعه‌ای که متعلق به «برتران دوبورن» بود که قبلا ذکراو رفت (رجوع به صفحه ۳۷۱، شرح ۱)



. . . و ویرژیل بمن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین ناقص‌تنان افسرده دل خیره شده‌ای؟» (صفحهٔ ۳۷۳)

گفتم: «ای راهنمای من، مرگ خونین او که کسان وی ننگش
رابخود خریدند وانتقامش را نستاندند،
بخشمش در آورده است؛ وپندارم که بهمین سبب بی آنکه بامن
سخنی گفته باشد دور شده، ولاجرم نسبت بدو ترحمی بیشتر احساس
می کنم.»

صحبت کنان بجائی رسیدیم که اگراندکی روشنتر بود، شاید از
آنجا ژرفنای بعدی را می‌توانستیم دید.

چون ببالای آخرین صومعهٔ «ماله بولجه» رسیدیم که در آن جملهٔ
صومعه نشینان هویدا بودند[1]،

ناله هائی عجیب، چون پیکانهائی که باترحم آب خورده باشند[2] دلم
را سخت بدرد آورند، چنانکه هر دو گوشم را با دست گرفتم تا دیگر
صدائی نشنوم،

اگر دردهای جملهٔ بیماران «والدیکیانا» و«مارما» و«ساردینیا» را
ازژوئیه تاسپتامبر یکجا در گودال واحدی گرد آرند[3]،

---

۱ ــ این قسمت از طبقهٔ هشتم از روی شوخی یا استهزا به صومعه ودوزخیانی
که در آن بسرمی‌برند به رهبانان و «اخوان» مذهبی تشبیه شده‌اند

۲ــ تعبیرزیبا ونامأنوسی که بعدازدانته رایج شده است : di pietà ferrati
avean gli strali

۳ــ Val di Chiana، ناحیه‌ای بین«ارتسو»و«مونته‌پولچیانو»،درمرکز ایتالیا،
نزدیك فلورانس ــ این منطقه درقرون وسطی ناحیه‌ای بسیارناسالم ومالاریائی بود ــ
Maremma منطقهٔ مالاریاخیزمغرب ایتالیا ــ Sardigna (ساردنی) جزیرهٔ معروف
ایتالیا، میان سیسیل و کرس، که آب وهوائی ناسالم ومالاریاخیزدارد ــ از ژوئیه تا
سپتامبر Tra luglio e 'l settembre (ازتیرتا شهریور)، ماههای تابستان که درآنها
شدت تبهای مالاریائی ازهمه وقت دیگربیشتراست

رنجی معادل بارنج دوزخیان این گودال حاصل خواهد آمد، که ازآن بوی گندی چون آنچه عادتاً ازاعضای پوسیده وفاسد برمی‌خیزد به‌مشام می‌رسد.

ازین پل درازهمچنان بدست چپ پیچیدیم وبرروی دیوارهٔ آخرین فرودآمدیم، وآنوقت بادقتی بیشترنگریستم، تاهرگرژرفنای این گودال را که عدالت سستی ناپذیر ازجانب فرمانروای آسمانی جاعلین را درآن گرد آورده است ببینم.

نپندارم که چون در «اجینا» هوا آنچنان فساد آلوده شده که جملهٔ جانداران، حتی کرمان ناچیز از پای درافتادند، وازآن پس، چنانکه شاعران بااطمینان خاطر گفته‌اند،

نسل آدمیان دور کهن از نطفهٔ مورچگان پدیدآمد، دیدار بیماران بیش ازدیدن ارواحی که درین درهٔ ظلمانی توده وار درهر گوشه گردآمده بودند ومینالیدند، رحم در دل میآورد[1]

یکی بر روی شکم خفته و یکی بر شانه های دیگری سوار بود، ویکی دیگر نیز خود را درین کوره راه موحش چهار دست وپا برزمین میکشید.

۱ــ بنابروایت افسانهٔ خدایان یونان، یك روز خدای خدایان که طبعی بسیار عاشق‌پیشه داشت، عاشق اجینا Aegina پری زیبای جزیرهٔ اجیناشد وپری نیز خود را تسلیم‌او کرد. «هرا Hera» زن خدایان بخشم‌آمد وطاعونی بدین جزیره‌فرستاد که‌تمام جانداران آنرا، ازمردمان‌وحیوانات جزیره نابود کرد وفقط«اثاکوس Aeacus» پسری که پری‌ازخدای خدایان‌آورده بود، ومورچگان‌جزیره زنده ماندند. اثاکوس ازپدرش درخواست کرد که جزیره را دوباره مسکون کند وخدای خدایان بخواهش او مقرر داشت که هرمورچه‌ای که اثاکوس پابرسرش گذارد تبدیل به یك‌آدم شود. بدینجهت بود که اهالی این جزیره را Myrmidon نامیدند که‌ازکلمهٔ یونانی «مورموس» (مورچه) مشتق شده است.



. . . ناله هائی عجیب ، همچون پیکان ای‌جان شکاف ، دلم را سخت بدرد آوردند . . (صفحهٔ ۱۳۲۲)

قدم زنان می‌رفتم وهیچ نمی گفتم ، وچشم و گـوش خود را بسوی
بیمارانی داشتم که توان برخاستن نداشتند .
دوتن از ایشان را دیدم کـه همچون سفالهائـی که برای گرم شدن
بیکدیگرشان تکیه مـی‌دهند ، بهم تکیه داشتند وسرتـا بپایشان ازجرب
پوسته پوسته بود .
وهرگز ندیدم که غلام بچه‌ای که آقایش رادرانتظاربیند،یاخدمتکاری
تنگ حوصله ، اسبی رابا آن شتاب قشو کنند .
که ایندو، باخشم فراوان ناشی از خارش درمان ناپذیرتن خویش ،
در گزیدن سراپای خود بانوك ناخنها بکار میبردند ،
وبااین ناخنهاچنان پوسته‌هارا میکندند که باکاردی فلس‌های ماهی
آزاد یاماهی‌پرفلس‌تری ازآنرا ، بر کنند .
استاد من خطاب بیکی ازآن دوچنین آغاز سخن کرد : «ای آنـکه
گاه باانگشتان خودپوست ازتن‌می کنی، وگاه نیزانگشتان رابدل به گاز
انبری میکنی ،
بما بگوی که آیا درین جمع ، کسی ایطالیائی[1] هست ؟ وکاش بپاس
این همراهی ناخن‌های توالی‌الابد این انجام وظیفه راکافی آیند ! »
یکی‌ازآندو گریه کنان پاسخ داد : «ماهردو ایطالیائـی[2]هستیم که
بچنین گندیدگی دچار آمده‌ایم . اما تو خـود کـه هستی که ازمـا چنین
می‌پرسی ؟»

۱و ۲ ــ دراصل : لاتین .

وراهنما گفت : «من آنکسم که باید با این آدم زنده ازصخره‌ای بصخره‌ای فرودآیم تادوزخ رانشانش دهم .» آنگاه این دوازهم جداشدند، وهریك ازایشان، ونیز آندیگران که بحسب تصادف سخن‌ویرا شنیده بودند سراپالرزان بسوی من گشتند.

استاد بر بان بکنارم آمد و گفت: «هرچه را که میخواهی ، بدیشان بگوی!» : ومن چنانکه اوخواسته بودسخن آغاز کردم .

«یاد شما درآن دنیای اولین[1] از خاطر آدمیان دور مباد ، وتا زیر خورشیدهای بسیار[2] زنده ماناد؛

مرا بگوئید که چه کسانید واز کجا آمده‌اید . وبرای راز گفتن از سختی وزشتی عذاب خویش شرم مدارید .»

یکی از آندو پاسخ داد : « اهل آرتسو بودم ، وآلبرتو داسیه نا در آتشم افکند[3] ؛ اما آنچه بدینجایم آورد ، گناهی نبود که بخاطر آن مردم .

راست است که ازروی شوخی بدو گفتم که : «می‌توانم پرواز کنان بآسمان بالا روم» ؛ واو که کنجکاو و کم شعور بود ،

ازمن درین باره هنرنمائی‌خواست . وچون اورا بدل به «ددالو»ئی

۱ ــ یعنی دنیای زندگان

۲ ــ یعنی : سالهای دراز

۳ ــ گوینده ، مردی است بنام «گریفولینو» Griffolino d'Arezzo اهل‌شهر «ارتسو» که به «البرتوداسیه‌نا» Alberto da Sienna یکی‌ازاشرافزادگان ثروتمند و جوان شهر، وعده داد که فن‌پرواز کردن درآسمان‌را بدوبیاموزد ، وازاین راه مدتی اورا اغفال کرد وازوی پول گرفت . ولی بالاخره «البرتو» فهمید که فریب خورده ، و از عموی خوداسقف شهرسیه‌نا تقاضا کرد که ویرا مجازات کند ، واوهم «گریفولینو» را بتهام جادوگری درآتش‌سوزاند . ولی‌وی برای دانته توضیح میدهد که‌علت‌آمدنش بدین طبقه ازدوزخ جادوگری نیست ، بلکه کیمیاگری است .

نتوانستم کرد، [1] مرا بدست آنکس که چون پسرش دوستش داشت در آتش افکند؛

اما مینوس که خطا نمیتواند کرد، مرا بگناه کیمیاگری که در روی زمین پیشه کرده بودم، بدین واپسین بولجیا از بولجیاهای ده گانه فرستاد.»

و من به شاعر گفتم: آیا هرگز مردانی به سبکمغزی سانی‌ها زاده شده‌اند؟ بیگمان حتی فرانسویان نیز راهی دراز دارند تا بپای اینان رسند!»

آن جذامی دیگر که سخنم را شنید، چنین پاسخ داد: «ازین میان «استریکا» را مستثنی کن، که توانست جانب اعتدال را در خرج مال نگاه دارد؛

و «نیکولو» را، که پیش از دیگران فن پرخرج چاشنی زدن غذاها را با شیرهٔ میخك، در آن باغی که این چنین دانه‌ها را خوب میرویاند، بیاموخت،

و نیز آن دسته‌ای را که در آن «کاچاداشیانو» تاکستان و املاك بزرگ و پر درخت خود را بباد داد و «آبالیاتو» عقل سلیم خویش را بکار انداخت [2].

---

۱ _ Dedalo (رجوع شود به صفحهٔ ۲۳۳، شرح ۲)

۲ _ همهٔ آنچه دربندهای سه گانهٔ بالا گفته شده، جنبهٔ استهزا آمیز دارد، زیرا اشخاصی که نام برده شده‌اند از بزرگترین اسرافکاران تاریخ ایتالیا هستند. این عده اعضای یك دستهٔ دوازده نفری از اشراف زادگان شهر «سیه‌نا» بودند که بخود «جوخهٔ ولخرجها» Brigata _ spendereccia نام داده بودند، ومرکز این «جوخه» کاخ بزرگی بود بنام la Consuma که هنوز بقایای آن درخیابان گاریبالدی شهرسیه‌نا

بقیه در صفحهٔ بعد

اما برای شناختن آنکس که با تو همداستان شد وسانی‌ها را بملامت گرفت ، نیکتر در من بنگر تا چهره‌ام آشکارا پاسخت گوید ؛

در آنصورت درخواهی یافت که من روح «کاپوکیو» هستم که از راه کیمیاگری فلزات را قلب کردم[1] . واگر تو واقعاً همانکس باشی که من میشناسم ،

قاعدتا باید بیاد آری که من طبیعت را میمون شایسته‌ای بودم[2] .

بقیه از صفحهٔ قبل

باقی است . لوحه‌ای که ازطرف دولت ایتالیا برسردر این کاخ نصب شده حاکی است که این عده در مدت بیست ماه‌دراین کاخ دویست‌هزارفیورنیوی طلا(معدل ۴۳۷۴۹۰۰ لیرایتالیائی قبل ازجنگ یعنی نزدیك صد میلیون لیرامروزی) خرج کرده‌اند . ازاین «جوخهٔ» عجیب و منحصربفرد بارها در ادبیات وتئاترهای ایتالیائی نام برده شده ، و هنوز هم بدان اشاره میشود . کسانیکه دانته ازآنها نام برده ،عبارتند از Stricca(که بعدها پسردانته اورا نجیبزاده‌ای درباری خوانده است)؛ Nicolo رئیس‌قسمت طباخی جوخه که اولین کسی‌بود که‌فن‌چاشنی‌زدن میخك‌رابغذاهاابداع کرد‌ادرآن‌موقع‌اروپائیان باادویهٔ مشرق‌زمین که‌اندکی بعدازاین تاریخ توسط‌اعراب باروپاآورده بسیارکم‌آشنائی داشتند)؛ Caccia d'Ascicna ، کنت زاده ثروتمندی که پدرش صاحب املاك وسیع «کیانا» بود وازبزرگترین متمولین ایتالیامحسوب میشد ؛ ــ Abbagliato نام مستعار «بارتولومئودلی فولکا کیدو» که‌بیست وپنج سال تمام عضوشورای عالی شهرسیه‌نا بود .

۱ ــ capocchio (کاپوکیو) ، یکی ازدوستان فلورانسی دوران تحصیل دانته که در اوت ۱۲۹۳ باتهام کیمیاگری درآتش سوزانده شد .

۲ ــ یعنی : مانند میمون ،ترکیباتی را که طبیعت ساخته بود تقلید میکردم .

سرود سی ام

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه دهم : جاعلین

دسته های دوم و سوم وچهارم :

سکه سازان وقلب کنندگان افراد وسخنان

درکنار کیمیاگران ، سه دستهٔ دیگرازقلب زنان درین آخرین گودال طبقهٔ هشتم کیفرمی‌بینند. دستهٔ اول ، آنها که آدمی را بجای آدمی دیگر«جازده‌اند» ومجازات آنها دراینجااینست که الی‌الابداسیر دیوانگی باشند تا اشخاص‌را با دیگران عوضی‌بگیرند و هرگز نفهمند که باکه طرف هستند ، و در مقابل این دیوانه خوئی از همه طرف مورد آزار قرارگیرند ، یعنی بحقیقت ازخودشان فرار کنند وبازهمیشه گرفتار خودباشند.

دستهٔ ، دوم سکه سازان یعنی جاعلین پول . یا آنهایند که زر خالص را باغش آمیخته‌اند. اینان به بیماری استسقا دچارند که‌همیشه آنها را تشنه نگاه میدارد ، ودرعین حال فضولاتی را در تنشان انباشته میکند که ایشان قدرت تحلیل بردن آنها را ندارند ، زیرا درزندگی نیزفضولاتی را بازرخالص درآمیخته‌اند که زر نمیتوانسته است آنها را هضم کند. تشنگی دائمی‌ایشان علامت عطش طلااست که همواره‌برایشان حکمفرما بوده است.

دستهٔ سوم آنها هستند که باقلب سخن،باعث بدبختی‌ها وفلاکت‌ها شده‌اند. این‌عده‌محکوم‌بدانند که یاهمواره خاموش‌مانند،ویا هرسخنشان با سوءتفاهم وجروبحث توأم باشد زیرا ایشان درزندگی با همین زبان غیرازآن گفته‌اند که میبایست گفته باشند.

سرود سی‌ام

درآنزمانکه «یونونه» بخاطر «سلمه»، چنانکه بارها نیز کرده بود، سخت برخاندان فرمانروای تبه خشم گرفت[1]،

«آتامانته» چنان از عقل بری شد که چون زنش را دید که با دو فرزندش بسوی او میآمد وهریك ازاین دوپسر را در دستی گرفته بود،

بانگ برآورد که: «دام بگسترانیم تا ماده شیررا با شیر بچگانش شکار کنیم»؛ وآنگاه بیرحمانه چنگال بگشود

و یکی از آنها را که «لئارکو» نام داشت در دست گرفت و بر گرد خویش چرخاند وبصخره‌ای‌زد ودرهمش کوفت، وزنش خود را با باردومین درآب غرقه کرد.

وچون طالع ناساز کارغرور تروپائیان فزونی طلب را چنان درهم شکست که کشوروشاهشان را ازپای درآورد،

«اکوبا»ی افسردهٔ بینوا و اسیر، که کشتهٔ پولیسنا را بچشم دیده

۱ــ بروایت افسانهٔ خدایان یونان، یونونه Junone (بیونانی Hera) زوجهٔ خدای خدایان. بخاطر آنکه شوهرش بدوخیانت وبه‌عشقبازی با یك معشوقهٔ زیباروی زمینی پرداخته بود (رجوع شود به صفحهٔ ۳۷۸. شرح ۱) بشهرتب وپادشاه آن خشم گرفت. خدای خدایان عاشق سمله Semelé دختراین پادشاه شدوازاین عشقبازی بود که «باکوس» Bacchus (بایتالیائی باکو) خدای شراب بوجود آمد. یونونه که نمیتوانست مستقیماً ازشوهرش انتقام بگیرد، طبق معمول خویش ازمعشوقهٔ او انتقام گرفت و Atamante شوهرخواهرسمله را که پادشاه تب بود دیوانه کرد، چنانکه وی از روی جنون زن و دوفرزند خود را بجای ماده شیروبچه های اوگرفت ودرپی شکار آنها برآمد، و یکی از پسران خود Learco را کشت. اما زن اوخودرا باپسردیگرش به آب افکند

وکالبد پسرش پولیدوروزا در کرانهٔ دریا یافته بود[1]،

از بیچارگی چون ماده سگی خشمگین زوزه آغاز کرد، زیرا فرط درد ورنج مشاعرش را مختل کرده بود.

اما هرگز طغیانهای خشم درتبه وترویا، درهرلباس که تجلی کرد،

نه تنها با آدمیان بلکه با حیوانات نیز اینچنین سخت دلی نکرد،

که من ازجانب دوروح پریده‌رنگ وبرهنه تن دیدم که میدویدند

وچون خوکی که ازطویلهٔ خوکان برون آید، گاز میگرفتند.

یکی ازآندو بسوی «کاپوکیو» آمد[2]، و چنان دندان در گرده‌اش

فرو برد کـه چون دندان بر کشید، وی از درد زمین سخت را بـا شکم خراشیدن گرفت.

وآن «آرتینی»[3] که ازین منظره سرا پا بلرزه افتاده بود، بمن گفت:

«این دیوانه» جانی اسکیکی»[4] است، وکارش همین‌است که با این‌درنده‌خوئی

۱ ـ Ecuba (به یونانی Hecubae) زن پریام Priam (پریامو) پادشاه‌شهر ترویا بود. درشرح جنگهای افسانه‌ای ترویا نقل شده که پس از سقوط این شهر، یونانیان این زن را که ملکهٔ ترویا بود به کنیزی به یونان بردند و در راه بازگشت وی جسد دخترخود Polyxenae (بایتالیائی Polissena) و اندکی بعد جسد پسرش Polydore (به ایتالیائی Polidoro) را دید که اولی رابرروی گورآشیل قربانی کرده بودند ودومی درموقعیکه می‌خواست خزانهٔ ترویا را از دستبرد دشمنان محفوظ دارد بدست «پولی‌نستره» کشته شده بود. «هکوبا» که شاهد مرگ آخرین فرزندان‌خود شده بود از فرط درد چون سگان بزوزه کشدن پرداخت. این واقعه بتفصیل در کتاب Met Amor Phoses او ویدیوس نقل شده، ولی منظور اوویدیوس این نیست که او شخصاً بصورت سگ درآمده باشد

۲ ـ رجوع شود به سرود ۲۹.

۳ ـ (o) Aretin آرتینی، یعنی‌آن دوزخی که اهل شهرآرتسو Arezzo بود. اشاره به «گریفولینو» که قبلا ذکرش رفت (رجوع شود به سرود ۲۹ دوزخ).

٤ ـ Gianni Schicchi «جانی‌اسکی‌کی» یکی از افراد خاندان معروف فلورانسی «کاوالکانتی» که قبلا ذکر آن در«دوزخ» رفته است (سرود دهم). وقتی که بوئوزودی دوناتی Buoso di Donati (بهسرود ۲۵مراجعه‌شود) مرد، سیمونه‌دی‌ـ

بقیه درصفحهٔ بعد

دیگرانرا بیازارد».

بدو گفتم: «کاش وی هرگز دندان در تن تو فرو نبرد، و تو لطف کن وپیش از آنکه این دیگری دورتر رفته باشد، نام و نشانش را بمن بگوی.»

واو گفت: «این روح کهن میرای تبهکار است که دوراز عشق مشروع همخوابهٔ پدرخویش شد[1]،

وبرای آنکه‌چنین گناهی کندخویشتن را بصورت‌زنی دگردرآورد، وکارآنکس را کرد که اکنون درآن پائین روانست،

که برای آنکه بانوی گله را[2] بچنگ آرد،وصیت‌دروغین کرد وبه وصیت نامهٔ خویش صورتی قانونی داد، و با اینکارخود را قلب کرد وبقالب «بوئوزودوناتی» در آورد.»

و چون این دو روح خشمگین که همچنان نظر بدیشان داشتم بگذشتند، روی بر گرداندم تا سایربدزادگانرا ببینم

بقیه ازصفحهٔ قبل

دوناتیSimone di Donatiپسراوازاین «جیانی‌اسکی‌کی» خواهش کرد که خودش‌را همان متوفی قلمداد کند وازربان اوبنفع «سیمونه» بوصیت پردازد؛ درنتیجه این‌دونفر محرمانه جسد «بوئوزو» را که چند لحظه پیش‌ازآن مرده بود ازبستربدر آوردند و جیانی بجای وی دربسترخوابید وبعدمحضردارابدانجاآوردند وجیانی، ازربان متوفی، قسمت اعظم ازدارائی خودرابپسرش «سیمونه» بخشید ضمناً خودازاین فرصت استفاده کرد وچندین چیزقیمتی ونادرازاموال متوفی، بخصوص مادیان سفیدرنگ منحصربفرد اورا که درتمام ایتالیا شهرت داشت بخویش واگذار کرد، و «سیمونه» پسر متوفی نیز نتوانست ازاجرای میل «پدر» درین باره سرباز زند

۱ـ Mirra (دراصل Myrrha)، بنا به افسانه های یونانی دخترزیبای پادشاه جزیرهٔ قبرس بود ایندخترعاشق‌پدرش‌شد وبخاطراوهمهٔعشاقی را که بسوی وی‌میآوردند طرد کرد وبالاخره شبی با استفاده ازتاریکی بجای زن دیگری به بسترپدرراه یافت و با اوهمخوابه شد.

۲ ـ اشاره به مادیان سفیدی که فوقاً شرح آن رفت



. . وبمن گفت «کاراین روح دیوانه همین است که با چنین درنده خوئی دیگران رابیازارد.»(صفحهٔ ۳۸۷)

یکی از آنان را دیدم که شکلی چون چنگ داشت. بدان شرط که کشاله‌های رانش را در آنجا که تن آدمی به دو شاخه میشود[1] بریده باشند.

آب آوردگی سنگین، که بر اثر سوء جریان بلغم در بدن اعضاء تن آدمی را بصورتی چنان ناموزون درمیآورد که دیگر تناسبی میان‌چهره وشکم نمیماند،

ویرا برانگیخته بود که همچو مسلولی که ازفرط عطش پیوسته‌لبی را بسوی زنخ و دیگر لب را بجانب بالا دارد، لبهای خویش را گشوده نگه دارد.

بما گفت: «شما که بعذابی محکوم نیامده‌اید و در این ماتم سرا ایستاده‌اید. ونمیدانم چرا ایستاده‌اید، نگه کنید

و نگون بختی استاد آدم را ببینید[2]. تا زنده بودم، هر چه را که خواستم بفراوانی دردسترس خویش یافتم، و دریغا که اکنون برای‌قطره‌ای آب آه میکشم.

جویباران کوچکی که از تپه های سرسبز «کازنتینو» بسوی «آرنو» سرازیر میشوند و کناره‌های خود را طراوت ونرمی میبخشند[3]

۱ ــ یعنی، ازخاصره بپائین که دوشاخه‌یا شروع میشود.

۲ ــ Maestro Adamo، استادآدم، استادزرگرشهربرشیاBrescia بود که‌در قرن سیزدهم‌مسیحی‌میزیست. وی‌بفرمان کنتهای خاندان معروف«گویدی»سکه‌های «فلورن»(فیورینوی) طلا راکه درفلورانس ضرب میشد وقانوناً ۲۴ قیراط داشت،قلب کرد وسکه‌هائی ساخت که فقط۲۱ قیراط طلا داشت. بعدها فلورانسی‌ها بدین تقلب اوپی بردند وویرا درسال ۱۲۸۱ زنده درآتش سوزاندند.

۳ ــ Casentino، ناحیه‌ای کوهستانی در ایتالیای وسطی، که رود آرنو ازآن سرچشمه میگیرد.

همواره در برابر چشم منند، و بی سبب نیست که چنین است، زیرا خیال آنها بیش از این بیماری صعب که چهره‌ام را یکسره از گوشت تهی کرده است پریشانم میکند.

آن عدالت قهار که بدین عذاب گرفتارم دارد، معصیت گاه مرا وسیلهٔ آن ساخته است که از سینه‌ام آه‌هائی سوزنده‌تر بدر آرد[1].

در آنجا که گفتم، «رومنا» جای دارد[2] که من در آن، ترکیب فلزی را که مهر «معمد» دارد[3] قلب کردم و بدین جرم تن خویش را بدست آتش سپردم.

اما اگر میتوانستم ارواح بلاکش «گویدو» یا «آلساندرو» یا برادر ایشان را در اینجا ببینم[4]، چنین نعمتی را حتی با «فونته براندا» برابر نمیدادم[5].

اگر ارواح هاری که در پیرامون مایند راست گفته باشند، هم

۱ــ یعنی: خاطرهٔ پرآبی و سرسبزی زادوبوم‌من، رنج عطش‌را برایم‌بیشتر کند.

۲ــ Romena کاخ‌وقلعهٔ مستحکم خاندان کنت‌های گویدی، که «استاد آدم» در خدمت ایشان دست بساختن سکه های طلای تقلبی زد.

۳ــ اشاره به‌سکه‌های‌فلورن(فیورینو) که یك طرف آنها نقش‌زنبق‌وسمت‌دیگرشان نقش یحیی‌معمد San Giovanni Battista را داشت، وضرب‌این سکه‌ها ازسال۱۲۵۲ شروع شده بود

٤ ــ گویدوGuido، وآلساندروAlessandro، وآگینولفوAghinolfo(که ازاین آخری دراینجا فقط بعنوان «برادرآنها» نام برده شده است)سه برادر معروف «گویدی» بودند که هرسه «کنت‌دی‌گویدی» قلب داشتند.

٥ ــ Fontebranda چشمهٔ معروفی درشهر«سیه‌نا» احتمال هم‌میرود که‌اشارهٔ استاد آدم به چشمه‌ای بهمین نام درنزدیك «رومنا» زادگاه خودش باشد که شهرت چشمهٔ «سیه‌نا» را ندارد



. . . این روح کهن میرای تباهکار است که همخوابهٔ پدر خویش شد . (صفحهٔ ۳۸۸)

اکنون یکی از آنان در اینجا است [1] ، اما بودن او مرا چه سود که دست و پائی بسته دارم؟

وبا این همه اگر در خود آن چالاکی را سراغ داشتم که درصد سال بند انگشتی [2] پیش روم ، از هم اکنون براه افتاده بودم ،

تا وی را درمیان این ارواح دزد کش پیدا کنم ، هرچند محیط این گودال یازده میل است و پنهایش از نیم میل کمتر نیست [3] .

آخر، اینان باعث شدند که من اکنون در میان چنین جماعتی بسر برم، زیرا مرا بضرب «فیورینو» هائی واداشتند که هریك از آنها را سه قیراط عیار ناخالص بود .»

بدو گفتم : «این دو بیچاره‌ای که از تن‌هایشان چون از دستهای نمناك درسرمای زمستان بخار بر می‌خیزد ، ودر جانب راست تو یکدگر را در بر گرفته وبرروی زمین افتاده‌اند ، کیانند؟»

پاسخم داد: «درآنزمان که بدین ورطه فروافتادم [4] درهمین جایشان یافتم : از آن پس هرگز از جای نجنبیده‌اند و پندارم که تا ابد نجنبند.

یکی از این دو ، آن مکاره‌ایست که بیوسف تهمت بست [5] ، و آن

---

۱ ــ اشاره به کنت گویدو Guido که پیش از سال ۱۳۰۰ مرده بود .

۲ ــ رجوع شود به صفحهٔ ۳۷۳ ، شرح ۲

۳ ــ Oncia واحد مقیاس ایتالیائی ، معادل عشریك «پا»

٤ ــ یعنی : ازنوزده سال پیش ،

۵ ــ اشاره به زلیخا، که یوسف را متهم بقصد تعرض بناموس خویش کرد (تورات، سفر پیدایش، باب سی‌ونهم): « .. وبعدازاین امور واقع شد که زن فوطیفار بر یوسف که خوش اندام ونیك منظر بود نظر انداخته گفت با من همخواب شو ـ اما او ابا نموده.. گفت تو زوجهٔ او میباشی پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم ...وروزی واقع شد که بخانه در آمد تا بشغل خود پردازد وازاهل خانه کسی آنجا درخانه نبود ـ پس جامهٔ اورا گرفته گفت بامن بخواب اما او جامهٔ خود را بدستش رها کرده گریخت . واومردان خانه راصدا زد و

بقیه درصفحه بعد

دیگری «سینونه» یونانی حیله گر تروبا است[1]، و تب حاد است که از تن های ایشان بوئی چنین میپرا کند.»

و یکی از آندو، که شاید ناخوشایندش بود که چنینش بزشتی نام برند، با مشت بشکم بر آمدهٔ او کوفت.

از این کوفتن صدائی چنان بر آمد که گوئی مشتی بر طبلی فرو کوفته‌اند؛ واستاد آدم بازوی خود را که کمتر ازمشت آن دیگری سخت نمینمود پیش برد وبتلافی مشتی بر چهرهٔ وی نواخت،

و بدو گفت: «هر چند سنگینی اعضای تن من مرا از حرکت باز میدارد، اما هنوز بازوئی آمادهٔ مشت زدن دارم».

وآن دیگری پاسخ داد: «وقتی که بسوی آتش میرفتی بازوئی چنین چالاك نداشتی؛ فقط این چستی را. وشاید بیش از آن را، آنوقت داشتی که سکهٔ قلب میزدی».

وآن استسقائی گفت: «درست گفتی؛ اما تو نیز آنوقت که در تروبا بحقیقتگوئیت خواندند، شاهدی راستگو نبودی.»

سینونه گفت: «اگر من سخن دروغ گفتم تو عیار دروغین تحویل

بقیه ازصفحهٔ قبل

بدیشان بیان کرده گفت بنگرید مردعبرانی رانزد ما آورده ... ونزد من آمد تا با من بخوابدو باآوازبلند فریاد کردم». این داستان، در سورهٔ مستقلی در قرآن نیز بتفصیل آورده شده (سورهٔ یوسف، آیات ۲۱ تا ۲۷) ولی درقرآن وتورات هیچجانام «زلیخا» برده نشده است. شوهرزلیخا درقرآن عزیزمصرمعرفی شده. ودرتورات «خواجه و سردار افواج خاصهٔ فرعون» نامیده شده است.

۱ _ Sinone یونانی حیله گری که بالطائف الحیل مردم تروبارا فریب دادو آنانرا متقاعد کرد که اسب چوبی معروف را که یونانیان دردرون آن بودند واردشهر کنند. این ماجرای افسانه‌ای بتفصیل درانئیس ویرژیل نقل شده است.

دادی ، و من بخاطر یك گناه اینجایم ، و تو بخاطر گناهانی فزون از هر شیطان دگر !»

وآن آماس کرده ، پاسخ داد : «ای پیمان شکن ، اسب را بیاد آر و عذابی بکش که همه را از آن خبر افتد !»

ویونانی گفت : «ترا نیز کیفر همان عطشی باشد که زبانت را چنین شکاف داده ، وآن آب گندیده‌ای که شکمت را چنین حائل دیدگانت کرده‌است !»

آنگاه سکه ساز گفت : توبشیوهٔ دیرین‌خود دهان جز بزیان خویش نمیگشائی، زیرا اگرمن تشنه‌ام وبدنی پربلغم دارم ، توتب‌داری وبدوران سردچاری، وچندان‌دعوتت‌ضرورنیست تاآئینهٔ نرکس رابلیسی[1].»

مستغرق گفته های ایشان بودم ، که ایستادم گفت : «هش دار که چه میکنی ، که نزدیك است سخت ازتوبخشم‌آیم ! »

چون این سخن عتاب‌آلوده را شنیدم باچنان شرمندگی بسوی او گشتم که هنوزیادآن ازخاطرم بدرنرفته است .

بحال‌آنکس گرفتار آمدم که خوابی پریشان بیند ودرعالم خواب آرزو کند که خواب‌دیده باشد، یعنی‌بحقیقت‌آنرا که هست چنان طلب کند که گوئی نیست ؛

---

۱ ـ آئینهٔ نرکس :آب ـ درافسانه های یونان‌آمده‌که Narcisso (درلاتینی Narcissus، نرکس) جوانی بسیارزیبا بود که یك روزتصویرخودش را در آب دید و چون نمیدانست که این تصویرازخود اوست آنرااز کس دیگری‌پنداشت وعاشقش شد ، وآنقدر دراشتیاق دیدارمعشوق درکنارجوی نشست که دل خدایان براوسوخت واورا بصورت گل نرکسی درآوردند تاهمیشه درکنار آب باشد و چشمان زیبای خود (چشم نرکس) را درآن بیند .

من نیز میخواستم عذر تقصیر بخواهم، وسخن نمیتوانستم گفت. اما بحقیقت باهمین عجز خود پوزش میخواستم ونمیدانستم که خواسته‌ام.

استاد گفت: «شرمی کمتر از این، جبران خطائی فزون از این را کافی است. پس ترا دیگر جای آزرم وتأسف نیست؛

اما ازاین پس اگر تصادف بنزد کسانی همعنانت آمد که چنین سرگرم ستیزه جوئی باشند، بیاد آور که مراپیوسته در کنار خویش داری؛ زیرا میل شنیدن این چنین سخنان خودمیلی بسیار پست است.»

سرود سی و یکم

عفریتان

این سرود سراسر به عفریتان و دیوان دوزخ تعلق دارد، و در آن پای هیچ انسانی بجز ویرژیل و دانته بمیان نمی‌آید. این عفریتان پاسداران طبقهٔ نهم دوزخ یعنی آخرین طبقهٔ جهنمند که مقر فرمانروائی «امپراتور دوزخ» یعنی شیطان اعظم است. اینان موجوداتی عظیم الجثه و خوفناک هستند که دیدارشان بیننده را متوجه مخافت و مهابت نیروی نهفته و در زنجیر کشیدهٔ آنان میکند، چنانکه اگر این نیرو در خدمت شر بکار افتد تعادل قوا بنفع اهریمن برهم خواهد خورد.

قسمت اعظم این عفریتان «تیتان»هائی هستند که روزگاری بر خدای خدایان یونان شوریدند و از آن زمان به بند افتادند تا دیگر پا بدنیای روشنائی نگذارند. قسمت دیگر از آنان شیطان‌هائیند که پس از عصیان بخداوند به اسفل السافلین فرود افتادند. یکی نیز «نمرود» پادشاه کلده است که برج معروف بابل را ساخت.

این عفریتان بیشتر بخاطر «دیومنشی» خود در اینجا گرد آمده‌اند نه بعلت گناهان گذشتهٔ خویش، زیرا فی‌المثل یکی از آنان که دانته و ویرژیل را از چاه پائین میبرد و در طبقهٔ نهم میگذارد، آنتئوس است که اصلا در عصیان بخدایان شرکت نجسته است.

بطورکلی عفریتان زادگان زمین و تاریکی و مظهر قوای عنان گسیخته‌ای هستند که با نیروی عقل و نیروی محبت تعدیل نشده‌اند؛ یعنی نمایندهٔ تمایلات لجام گسسته و دور از قید و بند مقررات اخلاقی و فکری و قوانین الهی بشمار میروند. از لحاظ تمثیلی اینان مظاهر آلایش و تاریکی زمینی در مقابل صفا و فروغ آسمانی هستند که هر انسان باید در راه تعالی روح خود از نفوذشان دوری گزیند تا راه را بر تمایلات و شهوات بی‌بند و بار حیوانی ببندد و براه دیگری رود که بسوی آراستگی و کمال معنوی میرود.

این دیوان، یکبار که از زیر زمین بدر آمدند و یا بجهان نهادند، دست بچنان عصیانی زدند که حتی خدایان را بلرزه درآوردند و بساط آنانرا تهدید بدرهم نوردیدن کردند. بدینجهت خدایان دوباره آنانرا بزنجیر کشیدند و به خاک و ظلمت و عناصر اربعه که زادگاه و اصل آنها بوده بازگرداندند و همچنان زنجیر برپا، مأمور پاسداری آخرین طبقه از درکات جهنمشان کردند.

با این چنین راهنمایان و زیر نظر چنین پاسدارانی است که دانته برشت یکی از این عفریتان پا بطبقهٔ نهم دوزخ میگذارد.

سرود سی و یکم

همان زبان که در آغاز کار چنانم زخم زد که دو گونه ام را از شرم گلگون کرد، خود برزخمم مرهم نهاد،

چونان سنان اشیل و پدرش، که چنانکه شنیده ام نخست درد میداد و پس درمان میبخشید[1].

پشت بدین درهٔ پریشانی کردیم و از دیواره ای که آنرا از هر سو در میان گرفته است بالا رفتیم و بی کلامی از آن گذشتیم.

آنجا شب نبود، روز هم نبود، چنانکه حد نگاه من از کوتاه فاصله ای فراتر نمیرفت؛ اما ناگهان بانگی چنان پر طنین از شیپوری شنیدم.

که غریو خروشنده ترین تندرها در برابرش ناچیز بود، و این صدا دیدگان مرا بسوی مکانی در جهتی مخالف خواند.

حتی در آن هنگام که سپاه مقدس شارلمانی در آن شکست درد ناك

---

۱ ــ بنا بافسانه های یونانی، پله‌ئوس «Peleus» (بایتالیائی Peleo) پدر آشیل قهرمان ونیمه خدای معروف یونانی، نیزه ای داشت که ضربت اول آن زخم میزد و ضربت دوم آن همین زخم را التیام میداد. در قرون وسطی این نیزهٔ اشیل موضوع بسیاری از ترانه های عاشقانهٔ ترانه سرایان دوره گرد (تروبادورها) بود که دیدگان محبوبهٔ خود را بنیزهٔ اشیل تشبیه میکردند که هم دل عشاق را مجروح میکند و هم برزخم این دل مرهم میگذارد

تار و مار شد ، «اورلاندو » بانگی چنین موحش ازشیپور خویش برنیاورده بود[1] .

درست سر بدان جانب نگردانده بودم که پنداشتم برجهائی بلند و بیشمار را در برابر خویش میبینم . پرسیدم : « استاد ، بگو کـه این کدام شهر است؟»

گفت : «توچون میکوشی که بانیروی نگاه خود بیش‌ازحد امکان درین تاریکی‌رخنه کنی ، راه را برا بشهٔ خویش بسته‌ای ؛

اما اگرخود بدانجا نزدیك شوی ، در خواهی یافت که تاچه اندازه حواس ما از دور مایهٔ گمراهی مایند . پس اندکی بیش بشتاب .»

آنگاه دست مرا صمیمانه در دست خویش گرفت و گفت : «پیش از آنکه نزدیکتر رفته باشیم ، وبرای‌آنکه عجائبـی که خواهی دیـد کمتر بشگفتت‌آرد ،

آگاه باش که اینها برجهائی نیستند ، بلکه عفریتانی هستند که از ناف بپائین ، درداخل چاه وبر گرداگرد لبهٔ آن جای گرفته‌اند .»

---

۱ ــ اشاره بداستان معروف رولان شوالیهٔ شارلمانی و دلیری های اوــ رولان Roland (بایتالیائی Orlando) برادرزادهٔ شارلمانـی (بایتالیائـیCarlo Magno) امپراتور معروف فرانسه بود ، و ماجرای دلیریهای این شوالیه موضوع قطعهٔ حماسی مشهوری است بنام Chanson de Roland که معروفترین اثر شاعرانهٔ قرون وسطای اروپاست . دراین حماسه، رولان که فرمانده دستهٔ سواران‌وجنگجویان زبدهٔ شارلمانی درجنگ با مسلمانان اندلس بود ، پس ازشکـست نیروی‌مسیحی‌بدست مسلمین درنبرد معروف Roncevaux (به ایتالیائی رنچیسواله Roncisvalle) درسال ۷۷۸ مسیحی، که دانته ازآن بعنوان شکست دردناك (dolorosa rotta) نام میبرد ، هنگامی که خود را براثر زخمهای گران درآستانه مرگ دید ، چنان در شیپور خود دمید کـه صدای شیپور دردو فرسنگی آنجا بگوش شارلمانی و سردارانش رسید . مقصود ازسپاه مقدس Santa gesta سپاه شارلمانی است که‌برای جهاد بامسلمانان اندلس‌رفته بود .

چونانکه بازدوده شدن مه، اندك اندك نگاه ما آنچه را که در زیر بخار غلیظ پنهان بودبازمی‌بیند.

من نیز بتدریج که از فضای مه آلود تیره گذشتم و بکنارهٔ چاه نزدیکترونزدیکتر شدم،خطای خویش را بهتر دریافتم‌واحساس وحشتی فزونتر کردم.

زیرا، همچنانکه حصار «مونته رجیونی»[1] پر ازبرج وبارواست، در داخل آن طوقه‌ای که گرداگرد چاه رافرا گرفته بود،

عفریتانی موحش که «جووه»[2] همچنان از فراز آسمان باغریوتندر خویش‌تهدیدشان میکند، نیمی ازتن‌های خودرا چون برجها وباروها بر-افراشته بودند.

ومن توانستم چهرهٔ یکی‌ازآنان، وشانه‌هـای او، وسینه‌اش وبیش ازنیمی از شکمش، وهردو بازویش را کـه در طول پهلوان آویخته بـود آشکارا ببینم.

بیگمان طبیعت بس‌نکو کرد که دست ازساختن و پرداختن ایـن

---

۱ ـ Montereggion (i) دهکدهٔ کـوچك نظامی با قلعهٔ مستحکم قـرون وسطائی درنزدیکی شهر«سیدنا» است که امروزنیزتقریباً بهمان صورتی که در زمـان دانته داشته باقی مانده، وفقط قدری ازطول برجهای آن‌کاسته شده است.

۲ ـ خدای خدایان (بایتالیائی « جوه = Giove . به لاتینی «یـوپیتروس» Jupiterus ، به یونانی زئوس Zeus که در نزد ما بتلفظ فرانسوی آن به ژوپیتر Jupiter معروف است) ؛ درمیتولوژی یونان، یکبار دیوها (Titanos) کـه پیش از اوفرمانروایان جهان بودند، برخدایان شوریدند و درصدد تصرف کوه اولمپ که مقر این خدایان بود برآمدند، ولی ژوپیترصاعقه های سوزان‌خشم خودرا دردرهٔ فلگراس Phlegras بسوی آنان فرستاد و تارو مارشان کرد (رجوع شود به شرح ۲ صفحهٔ ۱۹۳)



عفریتانی موحش ، نیمی از تن‌های خویش را چون برج وباروهائی برافراشته بودند . (صفحهٔ ۴۰۲)

چنین حیوانات بداشت[1]، تاچنین فرمانبرانی را ازمریخ ستانده باشد،

واگرهم روی از زادن فیلان ونهنگان برنتافت، چنین چیزی روشن بینان را بس معقول تر و محتاطانه تر می‌نماید؛ زیرا فقط آنجا راه دفاع بر کسان بسته است که بدخواهی و زورمندی با هشیاری در آمیخته باشد.

چهرهٔ عفریت بنظر من ببلندی وبزرگی میوهٔ کاج «سن پیترو» در رم[2] آمد، وطول دیگراستخوان‌هایش را ازهمین، قیاس گیر،

دیوارهٔ چاه که حلقه وار[3] نیمهٔ پائین تن عفریت رافرو پوشانده بوددر بالای خود نیمی‌دیگرازتن اورا درمعرض‌نظرقرارمیداد واین نیمه، از کف زمین تاموهای سراو.

ازقدسه «فریزونه» که بر شانه های هم بالا روند فزون بود[4]، زیرا

۱ــ مریخ (بایتالیائی Marte، بلاتینی Mars، بیونانی Ares) خداوندجنك در میتولوژی یونان‌وروم؛ اشاره بدانکه‌جنگجویان درهرجا که‌باشنددرخدمت مریخ‌هستند، وطبیعت‌کاربجائی کرد که‌چنین‌خدمتگزاران نیرومندوبدطینت رااز‌خداوند جنك گرفت.

۲ ــ میوهٔ‌کاج سن‌پیترو، اشاره بمیوهٔ‌کاج فلزی بسیاربزرگی که ازبرنج ساخته شده بود، دراصل برای تزیین یکی ازچشمه های رم بکارمیرفت. درزمان دانته این «سیب‌کاج» درمقابل‌کلیسای سن‌پیترو(سن‌پیر) نصب بود،واکنون آنرا درداخل واتیکان دریکی ازباغهای این شهر کوچك میتوان دید. طول این میوهٔ فلزی امروزه در حدود چهارمتراست، ولی آثار شکستگی که درآن پیداست نشان میدهد که دراصل لااقل‌دو برابراین مقدار درازا داشته است درچندین ترجمهٔ «کمدی الهی» بجای «میوهٔ‌کاج» اشتباهاً «درخت‌کاج» آورده شده، واین اشتباه ازاینجا آمده که درایتالیائی Pino معنی درخت‌کاج وPina معنی میوهٔ آنرا میدهد.

۳ــ Perizoma (کمربندوار)،کلمهٔ یونانی که بهمان صورت اصلی آن در متن آورده شده است.

٤ ــ (i) Frison ــ اهالی فریسلند Friesland یکی از ایالات شمالی هلند، که از قدیم ببلند قدی شهرت داشتند، ودرقرن چهاردهم یعنی اندکی بعد از دانته نویسندگان اروپا آنها را «درازترین مردم دنیا» لقب دادند.

خوب میدیدم که از آن نقطه که گره گاه شنل مردان است تا بدهانهٔ چهار سی «پالمه» بزرگ فاصله میشد[1].

دهان موحش عفریت که مزامیری ملایمتر ازینش شایسته نبود، عربده کشان گفت: «رافل مائی آمك تسابی ات آلمی[2]»

وراهنمای من بدو گفت: ای روح بیشعور، به کرنای خویش قناعت کن، تا بهنگام استیلای خشم یا احساسی دگر، خودرا بادمیدن در آن تسلی بخشی!

ودر گردن خودبجوی تا آن بند گران رابیابی که ترا، ای روح سرگشته، سخت در قید خویش آورده، وسینهٔ پهنت را سراسر در زیر خود گرفته است.

آنگاه بمن گفت: «وی بزبان خویشتن را محکوم می کند: این نمرود است[3] که بدخواهیش مانع از آن آمد که جهانیان همه بیك

۱ــ palme، واحد مقیاسی در ایتالیای قدیم، که تقریباً ربع متر میشد (۲۴/۰ سانتیمتر) وبا این حساب «عفریت» دانته درحدود بیست متر طول داشته است

۲ــ Rafél mai améch zabi et almi ــ این جمله نیز، مثل جملهٔ اول سرود هفتم دوزخ که از زبان پلوتو گفته میشود، معنائی ندارد وفقط بعنوان نمونه‌ای از زبان و لهجهٔ عفریت گویندهٔ آن آورده شده است. همچنانکه طرز تلفظ جملهٔ سرود هفتم زبان یونانی پلوتو را بخاطر میآورد، اصوات این جمله آهنگ زبان عبری و زبانهای سامی را بگوش میرساند. با اینکه خود دانته از زبان ویرژیل تذکر میدهد که هیچکس این زبان را نمی‌فهمد، دانته شناسان تا کنون صدها صفحه در تفسیر وتعبیر این جمله سیاه کرده ومعانی مختلف وغالباً عجیب وغریبی برای آن جسته‌اند.

۳ــ Nembrotto ــ نمرود نخستین پادشاه بابل، که در قرآن وتورات از او از «شداد» نام برده شده است. مبنای اطلاع دانته طبعاً تورات است (سفر پیدایش، باب دهم) «وکوش نمرود را آورد، او بجبار شدن در جهان شروع کرد ــ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود، از این جهت میگویند مثل نمرود صیاد جبار در حضور خداوند ــ وابتدای مملکت وی بابل بود».



هرگز اورلاندو چون این غریتان بانگی چنین موحش از شیپور خود بر نیاورده بود (طرح از بوتیچلی Botticelli؛
صفحهٔ ۱۴۰۱)

سرود سی‌ویکم

زبان سخن گویند[1].

اورا بحال خود گذاریم وبیهوده سخن دراز مکنیم، زیرا برای وی جملهٔ زبانها بهمان اندازه نافهمیدنیند که زبان او برای دیگران.»

لاجرم راه خودباز گرفتیم وپیشتر رفتیم وبجانب چپ چرخیدیم، و در تیر رسی از آنجا، عفریتی بس تندخوتر وستبرتر را در برابرخویش یافتیم.

درست نمیتوانم گفت که کدامین زورمندی وی راببند افکنده بود، اما میدانیم که بازوی چپش را ازپیش وبازوی راستش را ازپس بزنجیری گران بسته بودند.

که از گردن تاپائین اوراسخت دربند خود داشت، چنانکه تنها در آن نیمهٔ آشکارتنش، پنج باربر گرداگرد او گشته بود.

راهنمای من گفت: «این عفریت مغرور را سر آن بود که با «رب‌الارباب» بالانشین[2] پنجه درافکند؛ واین مزدی است که ازین راه میگیرد،

نامش «فیالته» است[3]، ودرآن هنگام که دیوان خدایان را بهراس

---

۱ ـ نقل از تورات: (سفرپیدایش باب یازدهم) «از آنجهت آنجا را بابل نامیدند، زیرا که درآنجاخداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت، و خداوند ایشانرا از آنجا برروی زمین پراکنده نمود»

۲ ـ «il sommo Giove» دانته دراینجا طوری از«خدای خدایان» یونان سخن میگوید که گوئی وی واقعاً وجود داشته و دارای مقامی‌مقدس بوده است.

۳ـ Fialte (بیونانی ولاتینی Ephialtes) در میتولوژی یونان، پسرپوزئیدون (نپتون) خدای دریاوقویترین دیوها بود. وی باکمك برادرخود Otus درصددبرآمد که ازکوه اولمپ بالا رود وبمقرخدایان راه یابد، ولی در آن حین که نزدیك بود بمنظور خود برسد، آپولون که آنشب پاسدار اولمپ بود ازبرج دیده‌بانی خودآنها را دید وتیری بسویشان افکند وهردو را بفرار واداشت

افکندند، وی‌سخت هنرنمائی کرد . لاجرم این بازوانی که درآن وقت بکار افتاددیگرهرگزبکار نخواهد افتاد».

ومن بدو گفتم : «اگر ممکن‌آید . مایلم که «بریارئوی» ناخوش‌اندام رانیزازنزدیك ببینم.»[1]

پاسخم داد : «توآنتئورا در این نزدیکی خواهی دید[2] که سخن میگوید ودرزنجیر نیست[3] ، وهم اوست که ما را در ته این گناه خانه[4] فروخواهد نهاد .

اما آنکس که میخواهیش دید، پائین ترازما وبسیار دور ازماست : اونیزشکلی‌چون این‌عفریت دارد وهمچواودرزنجیر است . اما ازوی درنده تر ووحشی خوی‌تر مینماید .»

هرگز زلزله‌ای سخت . برجی‌را باآن شدت که ناگهان سراپای فیالته بتکان‌آمد نلرزانیده‌است[5] .

۱ ـ Briareo (بیونانی Briareus) یکی دیگراز آن غولانی بود که باولمپ مقرفرمانروائی‌خدایان حمله بردند وی پسر«اورانوس» (آسمان) و«تلوس» (زمین) بود ویرژیل، درکتاب انئیس (سرود دهم) مینویسد که این غول صد دست داشت «ناخوش‌اندام» دراینجا ترجمه dismisurato «برون ازحد تناسب»آورده شده واین صفتی است که توسط «استاسیوس» شاعرمعروف لاتین ، درکتاب Thebais بوی داده شده است دراصل لاتینی گفته شده است ، «Immensus Briareus» .

۲ ـ Anteo (بیونانی Antaeus) پسرپوزئیدون (نپتون) خدای دریاو«تلوس» ربةالنوع زمین درافسانهٔ خدایان یونان . «آنتئوس» ازاین امتیاز برخورداربود که در جنگ ، چون پشتش‌بزمین میرسید ، نیروی ازدست رفتهٔ خویش را بازمیگرفت . زیرا زمین مادر او بود . بدینجهت هیچکس نتوانسته بود ویرا بکشد ، تا آنکه هرکول پهلوان افسانه‌ای وشکست ناپذیریونان او را برهوا بلند کرد و آنقدر درهمان حال نگاهش داشت تا خفه‌اش کرد .

۳ـ اشاره بدانکه این غول درعصیان بخدایان شرکت نکرده است وبنابراین کیفری سبکتر ازآنهای‌دیگردارد .

۴ ـ nel fondo d'ogni reo ، یعنی: درآخرین طبقه ازجهنم .

۵ ـ اشاره بدانکه «افیالتس» ازسخن ویرژیل بخشم آمده است .



راهنمای ... گفت : «این عفریت مغرور را سر آن بود که با رب‌الارباب بالانشین پنجه درافکند.» (صفحهٔ ۵۰۹)

در آندم بیش از هر وقت دیگر از مرگ ترسیدم، چنانکه اگر بندهای گران را بر تن عفریت ندیده بودم. بیگمان برای هلاکم چیزی ازین بیش ضرور نمیآمد.

از آنجا براه خویش رفتیم واین بار بنزد آنتئو رسیدیم که آن نیمه از تنش که ازچاه برون بود، بی‌آنکه سرش بحساب آید، دست کم پنج آلا[۱] درازا داشت.

ای آنکه[۲] در آن درهٔ میمون میزیستی که شیپیونه را با پیروزی بر آنیبال و کسانش بلندآوازه کرد[۳]،

وروزگاری هزاران شیر بغنیمت گرفتی، واگر در آن رزم آزمائی آخرین دوشادوش برادرانت پای بمیدان نهاده بودی، بناپپندار بسیار کسان، زادگان خاك را ازین پیکار پیروز برمیآوردی[۴]،

ما را در آن پائین که کوچیتو[۵] ازفرط سرما از یخ بسته‌است برزمین نه وبدینکار بادیدهٔ بی‌اعتنائی منگر.

۱ ـ alla مقیاس طول قرون وسطائی در ناحیه فلاندر بلژیك. پنج آلا که در اینجا آورده شده، کمی بیش ازهفت متراست.

۲ ـ خطاب ویرژیل به دیو.

۳ ـ درسال ۲۰۲ پیش ازمسیح، شیپیونه Scipione (بلاتینی سیپیون) سردار رومی «هانیبال» سردارو پادشاه معروف کارتاژ را دردشت Zama شکست داد و این شکست منجر بقتل عام مردم کارتاژ و انهدام کامل این شهرشد. بنابافسانه های یونانی و رومی، «آنتئوس» غولی که در اینجا مورد بحث است، در درهٔ «باگراوا» نزدیك دشت «زاما» درمغاره‌ای مسکن داشت ودراین مغاره خوراك اوشیرهائی بود که خودش شکار میکرد (لوکانوس، فارسالیا، سرود چهارم).

۴ ـ یعنی: اگربانیروی عظیم خوددرجنگ باخدایان شرکت جسته بودی، شاید زادگان زمین» (دیوان) را برخدایان پیروزمیکردی (لوکانوس، فارسالیا، سرود چهارم)

۵ ـ Cocito (به یونانی کوکوتس Cocytos) آخرین رودخانهٔ دوزخ، که آبهای یخزدهٔ آن مسکن دوزخیان طبقهٔ نهم جهنم‌است (رجوع شود به‌سرودهای ۳۲ـ ۳۳ ـ ۳٤ دوزخ)

بنزد «تیتسیو» یا «تیفو» یمان مبر[1]؛ این کس که میبینی، آنچه را که در اینجا خواهانند بتو میتواند داد[2]؛ پس پشت خم کن وچهره‌ات را به‌پیچ و تاب میار.

وی هنوز میتواند ترا درروی زمین نام‌آوری دهد. زیرا که زنده است وازاین پس نیز عمری دراز درانتظار خود دارد، مگر آنکه لطف الهی پیش ازوقت مقرر بنزد خویشش فراخواند.»

استاد چنین گفت، وآن دیگری بشتاب دو دست خویش را که پیش از آن «هرکول»[3] قدرت چنگالشان را دریافته بود پیش‌آورد وراهنمای مرا اززمین برداشت.

و ویرجیلیو که خویش را دردست اویافت بمن گفت: «پیش‌آی تا من نیزترا برگیرم». وچنان در بازوی خویشم گرفت که من واوچون دو جسم بهم بسته شدیم[4].

همچنانکه «کاریزندا» بچشم آنانکه ازپائین وازجانب خمیدگیش

۱ ـ Tizio و Tifo (به یونانی Tityos و Typhon) دو غول دیگر افسانهٔ خدایان یونان که اولی زادهٔ «تلوس» (زمین) بود ودومی پسری بود که زوجهٔ خدای خدایان بی‌همخوابی با شوهرش آورده بود. این دو از غولانی بودند که به اولمپ حمله بردند. وخدای خدایان بعد ازپیروزی خود آنها را در دهانهٔ آتشفشان «اتنا» بزنجیر کشید.

۲ ـ یعنی: میتواند ترا درروی زمین‌نام‌آور کند. «اینجا» اشاره به‌دوزخ‌است ولی اتفاقاً این طبقهٔ نهم ازدوزخ جائیست که ساکنانش هوس نام آوری ندارند.

۳ ـ Ercole (که دانته آنرا بصورت قدیمی Ercule آورده است) رجوع شود به صفحهٔ ۱٤۰، شرح ۲

٤ ـ Fascio: دسته، بخصوص دستهٔ ترکه‌ای که بهم بندند. در روم قدیم همیشه یکنفر که‌لیکتورنام داشت این دستهٔ ترکه را پیشاپیش سردارانی که برای‌مدت معینی به دیکتاتوری انتخاب میشدند حرکت میداد، وبهمین دلیل بود که موسولینی این‌کلمه را نام حزب ومرام سیاسی خود (فاشیسم) قرارداد



وما را در آن درك اسفل نهاد که شیطان اعظم و یهودا را در کام خویش دارد . (صفحهٔ ۴۱۷)

بر آن بنگرند، هنگام عبور ابری از بالای آن رو بسوی دیگر خمیده می‌نماید[1]،

آنتئو نیز در دیدهٔ من که بانتظار ایستاده بودم تا او خم شود؛ چنین آمد، و درین دم آرزو کردم که کاش راهی دگر برای فرود آمدن جسته بودم.

اما وی ما را بآرامی در آن درك اسفل که شیطان اعظم و یهودا[2] را درکام خویش دارد فرونهاد و خود مدتی چندان دراز خمیده نماند،

و دوباره، چون دکل کشتی قد برافراشت.

---

۱ _ Carisenda که امروزه Garisenba خوانده میشود، نام برج مشهوری است دربولونیا که مانند برج شهر «پیزا» بسوی زمین خم شده است. هنوز هم این برج را بهمین حال میتوان دید، ولی امروزه قسمتی از آن فروریخته و درنتیجه برج کوتاهتر از سابق شده است. بر دیوارهٔ داخلی این برج هنوز نوشته‌ای از دانته باقی‌است که یادگار سفر او درسال ۱۲۸٦ بدین ناحیه است و وی آنرا بادست خود نگاشته است این برج درسال ۱۱۱۰ ساخته شده، واکنون بیش‌از هشتصد سال ازعمر آن میگذرد.

۲ _ Giuda Lucifero که از آنها بتفصیل در سه سرود بعد سخن خواهد رفت.

سرود سی و دوم

طبقهٔ نهم دوزخ: خیانتکاران

منطقهٔ اول: خائنین به والدین و خویشان

منطقهٔ دوم: خائنین بوطن

ویرژیل و دانته بادست عفریت در طبقهٔ نهم دوزخ بزمین مینشینند. این آخرین حلقهٔ جهنم است که از لحاظ وسعت کوچکترین حلقات دوزخ و از نظر عمق وظلمت مخوفترین آنهاست، ودر آن گناهکارترین ارواح دوزخ خانه دارند. درمرکز دایره‌ای که این طبقه را تشکیل میدهد ابلیس اعظم که بجرم عصیان بخداوند از آسمان فرو افتاد و پروبالش بسوخت برجای ایستاده است و از این مقرخود که در نقطهٔ مرکزی کرهٔ ارض قرار دارد قلمرو وسیع خویش یعنی سراسر دوزخ را اداره میکند، ولی «دفتر کار او» همین طبقهٔ نهم دوزخ است.

این طبقه بچهار منطقه تسلیم شده که از نظر ساختمان در دنبال هم قرار گرفته‌اند، اما هریك از آنها بیك دستهٔ خاص از اهل خیانت اختصاص یافته که وجه مشترك همهٔ آنها همین خیانتکاری است.

سراسر این طبقه نهم دوزخ از امواج یخزدهٔ رودخانهٔ کوچیتو» که آخرین رود جهنم است پوشیده شده، وبدین ترتیب قشری چنان عظیم وشکست ناپذیر از یخ آنرا درزیر خود گرفته است که بقول دانته اگر بزرگترین کوه های روی زمین بر آن فروافتند کمترین شکافی در آن روی نمیتواند داد

دراین فضای یخزدهٔ موحش که در آن هر بخاری که از دهانی بر آید وهر اشکی که از چشمی فروچکد جابجا یخ می‌بندد، و دانته وعدهٔ سخن گفتن از یك دوزخی را در روی زمین مشروط بدان میکند که زبانش در این طبقهٔ دوزخ یخ نزند، محکومینی بسر میبرند که سنگینی گناه آنان راه هشت طبقهٔ پیشین دوزخ را برایشان بسته است

چهاردسته خیانتکارانی که در درون این یخ جاودانی بسر میبرند وفقط سرهایشان از یخ بیرون است، عبارتند از: خائنین بوالدین ونزدیکان خائنین بوطن، خائنین بمیهمانان، خائنین بولینعمتان.

سرود سی‌ودوم

«یخ جاودانی» آخرین وشاید عالیترین «سمبول» گناه است که دانته ابداع کرده است ، زیرا این سرما ویخ وظلمت مظهر انکار کامل لطف حیات‌بخش الهی و گرمی محبت بشری است ، وفقط قشرعظیم‌یخ که در آن هیچ‌اثری ازحرارت وزندگی‌وفروغ وترحم وجود ندارد میتواند طبیعت این طبقه ازگناهکاران رانجسم‌دهد. فقدان هرگونه نوروحرارت آسمانی دراینجا علامت محرومیت ایشان ازمهرولطف خداوندی،وفقدان هرگونه نوروحرارت زمینی نشان محرومیتشان ازمحبت و عاطفهٔ بشری است. دوزخیان این‌طبقه ، ازهرچیز که علامت‌زندگی و گرمی وروشنی باشد محرومند ، زیرا خود هرگونه عواطف انسانی وآسمانی‌را درروی زمین زیرپا گذاشته وبپیوندمحبت که‌مردمان‌جهان رابهم نزدیك میکند خیانت کرده‌اند. ازبرجسته‌ترین نمایندگان این‌نوع دوزخیان «قابیل» پسربرادرکش آدم است ، و«یهودا» حواری خائنی که عیسی و لینعمت خود را بسکه‌ای چند بفروخت ، و «شیطان اعظم» که بخداوند یعنی ولینعمت بزرك خویش عصیان ورزید.

هنگام ورود بدین طبقهٔ خاموش وسرددوزخ که هراثری ازامید وآرزو از آن رخت بربسته است ، و ساکنانش بخلاف ارواح سایر طبقات جهنم آرزوئی جز آن که مطلقاً فراموش شوند وازخاطرهابروند در سرندارند ، دانته وویرژیل تقریباً بآخرسفربیست وچهارساعتی‌خود دردوزخ رسیده‌اند ، زیرا طبق حسابهائی که ما درآغازسرودها ازاشاره بدانها خودداری کرده‌ایم ، درین هنگام آخرین ساعت روزشنبهٔ مقدس (۹ آوریل) سال ۱۳۰۰ فرارسیده ، یعنی تقریباً بیست وسه ساعت‌است که دانته دودوزخ سرمیبرد.

سرود سی و دوم

اگر قافیه هائی بسختی و صلابتی شایستهٔ این ورطهٔ شوم که تکیه گاه جملهٔ دیگر صخره هاست[1] دراختیار داشتم،

بیقین عصارهٔ فکرخویش را[2] کاملتر ازین برصفحهٔ کاغذ میآوردم، اما چون این چنین قوافی را دردست ندارم جز با بیم وهراس سخن نمیتوانم گفت.

زیرا کار توصیف اسفل السافلین کاری نیست که آسانش بتوان گرفت. ونه کار هرزبان «نه نه» و«بابا» گوی است[3].

کاش آن بانوانی که «انفیونه» را یاری کردند تا «تبه» را حصاری کشد[4]، دراین سخن پردازی بیاری من آیند وزبان مرا توانائی وصف حقایق بخشند.

ای ملعونان بی سروپا که ساکن آنجائید که حتی سخن گفتن از

۱ــ ازلحاظ مجازی اشاره بدان است که این طبقه پائین ترین طبقهٔ دوزخ است وبنابراین تمام طبقات دیگر بر آن تکیه دارند. ازنظر تمثیلی اشاره بدان است که گناهان دوزخیان این طبقه سنگین ترین گناهان وباصطلاح «ام المعاصی» است، ومظهر هنگامی است که گناهکاری سراسر روح انسانرا فرامیگیرد.

۲ ـ «این اصطلاح معمول ما، دراینجا عیناً بکاررفته است: dimio concetto
il succo

۳ـ یعنی: مستلزم داشتن زبانی غیراز آن است که بگفتن کلمات روزمره عادت کرده باشد. اصل شعرچنین است: né da lingua che chiami mamma e babbo . .

٤ــ اشاره به موزها (Musi)، پریان الهام بخش، که باید بسراغ هنرمندان آیند تا آنانرا بآفریدن آثار بدیع هنری وادارند (رجوع شود بشرح ۲ صفحهٔ ۲۰). ــ بنابر افسانهٔ خدایان یونان، هنگامی که آمفیون Amqhion (بایتالیائی Anfione) از طرف خدایان بساختن حصار شکست ناپذیری برای شهر تبه گماشته شد، این پریان چنان قدرتی به ساز او بخشیدند که نغمه های وی سنگها را از جای خود حرکت داد، واین تخته سنگها بی کمك آمفیون خود برروی هم جای گرفتند وحصار شهر را ساختند

آن نیز دشوار می‌نماید، چه بهترتان بود اگر ازآغاز گوسفندان وبزانی
زاده شده بودید[۱]!

چون خود را در ته چاه ظلمانی، در زیر پای عفریت اما
بسیارپائین‌تر یافتیم[۲]، من که‌همچنان دیده بدیوارهٔ بلند چاه دوخته داشتم،
کسی را شنیدم که میگفت: «آخر بزیر پایت نگاه کن! وچنان
رو که پا برسر برادران تیره روزت مگذاری[۳].»
پشت سر برگشتم و در برابر خود و زیر پای‌خویش، دریاچه ای
را دیدم که براثریخبندان ازشیشه مینمود ونه ازآب؛
دانوب در اتریش و «تانائی» که دور دست در زیر آسمانی
سرد روان است، هرگز درمسیر خود قشری چنان ضخیم ازیخ نداشته‌اند
که‌آن قشر که من درآنجا دیدم،
که اگر کوههای «تامبرنیك» یا «پیتراپانا» نیز بر آن فرود
میافتادند حتی در کناره‌اش صدای شکستی برنمیخاست[۴]،

۱ــ این حیوانات‌ازآن جهت انتخاب شده‌اند که‌اهل حیله گری نیستند ومظهر یکرنگی وسادگی بشمارمیآیند.

۲ــ اشاره بدانکه آنتئوس خود نمیتوانسته است حرکت کند، ولی این دو را با دست خویش درپائین‌ترین نقطه‌ای که برایش امکان داشته برزمین نهاده است.

۳ــ گوینده دانته را یکی ازدوزخیانی دانسته که تازه یا بدین‌منطقه نهاده‌اند، بدینجهت است که اورا «برادر تیره روز» خویش مینامد.

٤ــ «دانویا» Danoia، دانوب ــ «اوسترلیك» Osterlicch: اتریش ــ تانائی Tanai نامی که درایتالیابه‌رود معروف «دون» Don درروسیه‌داده‌بودند ــ «زیرآسمانی یخ زده» اشاره به نواحی سردسیرشمالی که رود دون درآن جای است. ــ تامبرنیك Tambernicch کوه مجهولی که هنوزمحل آن درست معلوم نشده است، و احتمال هم میرود که اساساً وجود نداشته باشد. ــ پیتراپانا Pietrapana، «پیتراآپوانا»: رشتهٔ کوههائی درایتالیا میان رودخانهٔ سرکیوودریای مدیترانه؛ درست معلوم نیست که این نام درزمان دانته بتمام این رشته جبال یابیکی ازقله های آن اطلاق می‌شده است.

وچونانکه غوکان ، درآن موسم که زن روستائی غالباً خواب خوشه اندوزی می‌بیند[1] ، برای بانك زدن پوزه از آب برمیآورند ،

ارواحی بلاکش را در درون یخ دیدم که از فرط سرما تن هایشان تاآنجا که جلوه گاه شرم است[2] کبود شده بود و دندانهایشان چون منقار لکلکان بهم میخورد ،

و هر یك از آنها روی بجانب پائین داشت ؛ دهان آنان شاهد شدت سرمائی بود که احساس میکردند ، و دیدگانشان شاهد رنجی که در دل داشتند .

دمی چند بپیرامون خویش نگریستم و پس آنگاه نظر بپیش پای خود افکندم و دو دوزخی را چنان بهم فشرده دیدم که موهای سرشان را با هم درآمیخته یافتم ،

گفتم : «شما که چنین سینه برسینهٔ میفشارید، بگوئید که کیانید؟» وآنان گردن بالا گرفتند وروی‌بسوی من گرداندند .

وازدیدگانشان که درآغازتنها ازجانب درون نمناك بود، قطره‌های اشك فروچکید ، آنگاه از فرط سرما اشك در روی دیدگانشان یخ بست وهر دو دیدهٔ آنها برهم اوفتاد ،

چنانکه هرگز چفت و بستی دو چوب را چنین بهم نفشرده است ؛ لاجرم این هر دو چنان دستخوش خشم شدند که چون دو قوچ که شاخ بشاخ شوند ، سخت بهم برخوردند ،

ویك دوزخی دیگر که او نیز سربپائین داشت وسرماهردو گوشش

۱ــ یعنی در فصل تابستان . « خوشه اندوزی » ترجمهٔ Spigolare است که مراد از آن خوشه چینی نیست ، بلکه جمع کردن خوشه هائی است که از زیر داس برزمین افتاده‌اند

۲ــ یعنی : تا صورتشان



کسی را شنیده که میگفت «چرا ما تیره روزان را لگد میکنی؟» (صفحهٔ ۴۲۱)

را برده بود، بمن گفت: «چرا با این سماجت براندازمان میکنی؟
اگرمیخواهی این دو را بشناسی، آگه باش که دره‌ای که سرازیر-
گاه «بیزنتو» است. ازآن پدرآنها «آلبرتو» وازآن خودایشان بود.[1]
این هردو ازیك بطن‌زاده شدند[2]، واگرسرتاسر «کائینا» را بجوئی[3]
روحی‌مستحق‌تر ازاینان برای یخ زدن نخواهی‌یافت.
حتی‌آن روح راکه می‌بینی که هم سینه وهم سایه‌اش با یك ضربت
«ارتو» شکافته شد[4]؛ وحتی فوکاچارا[5]؛ واین دیگری را

۱ـ Bisenzo . رودخانه‌ای در ناحیهٔ «توسکانا» در ایتالیا، که ازکنار شهر کوچك «پراتو» میگذرد ودر نزدیکی فلورانس به رود «آرنو» Arno میریزد

۲ـ دوبرادری که دانته اززبان این دوزخی بدانها اشاره میکند، دو نفر از اشراف ناحیهٔ مانگونا Mangona هستند که «کنت السااندرو» (Alessandro) و کنت ناپلئونه (Napoleone) نام دارند. آلساندرو «گوئلف» وناپلئونه «گیبلین» بود ونه فقط از نظر سیاسی بلکه ازکلیهٔ جهات با یکدیگر شدیداً دشمنی داشتند، بطوریکه بالاخره همدیگر راکشتند.

۳ـ Caina نامی است که دانته بیکی‌ازقسمتهای چهارگانهٔ طبقهٔ نهم دوزخ داده، و آنرا میتوان بفارسی «قابیلستان» ترجمه کرد. این نام ازاسم «قابیل» پسر برادرکش آدم مشتق شده، که خود دراین طبقه بسرمیبرد. اصل فکرازتورات گرفته شده است (سفرپیدایش باب چهارم): «... وقائن با برادرخود هابیل سخن گفت، و واقع‌شدچون در صحرا بودند قائن بربرادرخود هابیل برخاسته اوراکشت، پس‌خداوند به قائن گفت برادرت هابیل کجاست گفت نمی‌دانم مگرمن پاسبان برادرم هستم. گفت چه کرده‌خون برادرت اززمین نزد من فریاد برمی‌آورد ــ واکنون توملعون هستی اززمینی که‌دهان بازکرد تا خون برادرترا از دستت فروبرد» قائن نامی است که در تورات آورده شده، ودرقرآن این‌کلمه تبدیل به «قابیل» شده است.

۴ ـ اشاره به ارتر (King Arthur) پادشاه انگلستان، که پسر وبقولی برادرزادهٔ او Mordred (یا Mordrec) خائنانه قصد قتل وی راکرد تا وارث سلطنتش شود، اما ارتر با یك ضربت نیزه ازپایش درافکند ــ افسانهٔ رایج قرون وسطائی حاکی از آن بود که چون باضربت نیزه سینهٔ موردرك شکافته شد، شعاعی فروزان بدرون زخم تافت وسایهٔ موردرك را ازروی زمین برداشت

۵ ـ Focaccia ازبرجستگان خاندان «کانچلیه‌ری» شهر «پیستویا» که‌مرتکب

بقیه درصفحهٔ بعد

که چنان با سرخود جای برمن تنگ کرده که هیچ جارا نمیتوانم دید . نام وی درآن دنیا «ساسول‌ماسکرونی» بود وتو ، اگر اهل‌توسکانا باشی، خوب میدانی که وی که بود[1].

وبرای اینکه بیش ازینم بسخن گفتن مخوانی ، بدان که من خود «کامیشیونه دیاتسی» هستم ودرانتظار«کارلینو»بسر میبرم که آمدنش بار گناه مرا سبکتر خواهد کرد[2].»

از کنار او رفتم وچهره‌هائی بیشماررا دیدم که ازسرما کبودشده‌بودند، لاجرم ازآن پس دیدار هر گدار یخ بستهای سراپایم رامیلرزاند وبعد ازین نیز چنین خواهد کرد .

و در آن ضمن که در سرمای جاودان سخت میلرزیدم ، بسوی مرکزی رفتیم که هرآنچه راکه وزنی‌است روی بدان است[3].

بقیه ازصفحهٔ قبل

جنایات‌فراوان شد، ویکی‌ازآن جنایات که قتل ناجوانمردانهٔ پسرعموی وی بود، باعث تقسیم گوئلفها بدو دستهٔ سیاه وسفید شد که دراین کتاب غالباً بدان اشاره رفته‌است. «فوکاچا» را «پدرکش» نیزلقب داده‌اند .

۱ــ Sássol Mascheroni، یکی‌ازافراد سرشناس خاندان«توسکی» فلورانس بود که خائنانه پسرمنحصربفردعموی خود را کشت تا وارث عموشود،ولی خبراین‌جنایت چنان در«توسکانا» پیچید که همه برآن واقف شدند، و ازاینجاست که دوزخی‌به دانته می‌گوید «اگرتو توسکانی باشی میدانی او کیست ».

۲ــ Crmiscion(e)de' Pazzi ـ ازافرادخاندان«پاتسی» منطقهٔ«والدارنو»، که یکی ازخویشان نزدیك خود را ناجوانمردانه کشت. ولی اطلاع زیادی اززندگانی وی دردست نیست . ـ Carlin(o)، یکی ازافراد خاندان پاتسی که خائن بوطن اعلام شد ، زیرا ازطرف دستهٔ سفیدها مأموردفاع ازدژمستحکمی در«والدارنو» شده بود ، ولی ازدشمن رشوه گرفت وقلعه را تسلیم کرد . ـ مقصود دوزخی که خویشاوند این شخص است، اینست که بار خیانت «کارلینو» آنقدر سنگین است که چون وی ازقسمت مخصوص خیانتکاران وطن قسمت آید ، نیمی ازبارمجازات او بدوش وی خواهد افتاد .

۳ــ اشاره به مرکز کرهٔ زمین که مرکز ثقل دنیا و دردوزخ دانته نقطهٔ نهائی جهنم است .

ونمیدانم که ازروی‌عمدبود ، یا بحسب تقدیر ، یاتصادف، که درحین گذار ازمیان سرها پای خودرا سخت بصورت یکی ازآنها زدم،

سر ، گریه کنان نالید که : « چرا لگدم میکنی ؟ اگرنیامده‌ای تا انتقام مونتاپرتی را افزون کنی، برای چه عذابم میدهی؟»[1]

ومن گفتم : «استاد من ، لختی‌چند دراینجادرنگ کن، زیرا که باید از تردیدی دربارهٔ این روح برون آیم ؛ درعوض از آن پس هرقدر خواهی بشتابم وادار».

راهنما ایستاد ، و من بدان کس که همچنان کفر میگفت ، گفتم : « تو که‌ای که دیگران را چنین ملامت میکنی؟ »

پاسخم داد : « توخود که‌ای که از «آنتنورا»[2] میگذری و گونه‌های کسان را بـا چنان سختی لگـد میکنی کـه حتی زنـده ای را نیز زیاد است[3]؟ »

جوابش دادم : «من نیز زنده‌ام ، و اگر خواستار نام آوری باشی ،

۱ـ Montaperti، نام بیابانی درنزدیکی شهر «سیه‌نا» در ایتالیا ، که جنگ معروف و خونین مونتاپرتی میان گیبلین‌ها و گوئلفها درسوم‌سپتامبرسال ۱۲۶۰ درآن روی داد ومنجربشکست فلورانسی‌ها شد (رجوع شود به صفحهٔ ۱۴۱ شرح ۱).

۲ـ Antenora، نام قسمت دوم ازطبقهٔ نهم دوزخ که مخصوص خائنین بوطن‌یا بمرام سیاسی خویش‌است . ـ نام قسمت اول، که مخصوص برادرکشان‌وخویشاوندکشان است ، چنانکه گذشت ازاسم قابیل مشتق شده بود ـ نام این قسمت،ازاسم Antenos شاهزادهٔ تروپائی آمده که «پالادیوم» شهروجسمهٔ معروف آنرا تسلیم یونانیان کرد ودروازهٔ ترویا را بروی اسب چوبی گشود.

۳ـ ترکیب جمله طوری است که میتوان آنرا چنین نیزمعنی کرد : که اگرمن زنده بودم ، زیادت بود ؛ یعنی : اگرزنده بودم جرئت چنین جسارتی را پیدا نمیکردی . اصل شعر چنین است : Si che, se fossi vivo, troppo fora مفسرین دانته باختلاف سلیقهٔ خود بعضی این و بعضی آن تعبیررا برگزیده‌اند

میتوانم ترا خوشایند باشم و نامت را درزمرهٔ دیگر نامهائی که ثبت کرده‌ام درآرم».

واو بمن گفت: «من خواهان خلاف آنم که گفتی؛ ازین جا برو وبیش ازینم میازار، زیرا توراه تحبیب ساکنان این درك اسفل را خوب نمیدانی[1].»

چون چنین شنیدم پوست گردنش را گرفتم وبدو گفتم: «بهر تقدیر باید نام خویش را بگوئی، وگرنه موئی برسرت باقی نگذارم».

واو بمن گفت: «حتی اگرسرم را یکسره ازموعاری کنی. نخواهم گفت ونه خواهمت فهماند که کدام کسم، ولو آنکه هزار بار لگد برسرم زنی[2].»

موهایش را در دست پیچانده و بیش از حلقه ای از آن را بزور از سرش کنده بودم، واو زوزه کشان دیده بزیر داشت[3]،

۱ــ دراینجا بخلاف قسمتهای اولیهٔ دوزخ، محکومین میل ندارند درروی زمین یادی از ایشان بشود، بلکه خواستار فراموشی مطلق هستند. ازنظرتمثیلی این کنایه از آن است که گناهکار پس ازمدتی چنان باگناه خود خومیگیرد که مایل نیست چیزی این خلوت اورا بهم بزند.

۲ــ دراصل: «ولو آنکه هزاربار برروی سرم بیفتی»

۳ــ این صحنه، ازقدیم یکی ازبغرنج‌ترین مسائل «کمدی الهی» را برای دانته شناسان درپیش آورده، که با وجود بحثهای بسیار هنوزهمچنان لاینحل مانده است، و آن موضوع تجرد ارواح در دوزخ است. آیا ارواح دوزخ که بارها دانته آنان را «اشباحی» محسوب داشته وتذکرداده است که وزن ندارند ومثلا هنگام نشستن آنها برقایق تغییری در وضع قایق درروی آب پیدا نمیشود، میتواند خصائص جسمانی خود رادردوزخ محفوظ دارند؟ دانته دراینجا بصراحت میگوید که موهای سریك دوزخی را کنده وازینراه بدوشکنجه داده ووی‌رابفریادواداشته است (که خودش این فریاد را Latrare (عوعوسگان) مینامد) هنوز مفسرین کمدی الهی برای این سئوال پاسخ قانع کننده ای نیافته‌اند.



که یکی دیگر از دوزخیان بانگ برزد : «بوکا[1]، ترا چه میشود ؟ دندان برهم زدنت بس نیست که پارس کردن پیشه کرده‌ای ؟ مگر کدام شیطان بسراغت آمده است ؟ »

گفتم : « اکنون دیگر نیازی بسخن تو شرارت پیشهٔ خائنم نیست، وخبرت راچنانکه باید بزندگان خواهم رساند تا مایهٔ ننگت شود .»

جواب داد : « برو کمشو ، و هر چه میخواهی بگوی ؛ اما اگر از اینجا بیرون روی ، فراموش‌مکن که ازاین زبان درازنیز یادی بکنی.

وی در اینجا بخاطر پول فرانسویان درعذاب است ، و تو میتوانی گفت که : ـاین‌فرد خاندان‌دوئرا را درآنجادیدم که گناهکاران را بدست سرما میسپرند[2]. ـ

واگرترا ازآن دیگران پرسند که دراینجایند ، بدانکه اینکه در کنارتست، آنکس از«بکریا» ها است که فلورانسیان گلویش را بریدند[3] ؛

۱ـ Bocca اشاره به«بوکادیلی‌آباتی»از کوئلفهای برجسته، که‌درجنگ‌مونتاپرتی (رجوع شود بصفحهٔ ۱٤۱ شرح ۱) دست«یاکوپوپاتسی» پرچمدارسپاه فلورانس راقطع کرد ، ودرنتیجه پرچم فروافتاد وسواران فلورانس که‌راهنمائی نداشتندبی‌تکلیف‌ماندند ودرمقابل قوای«سیه‌نی»هاشکست خوردند. پس‌ازبازگشت گوئلف‌ها بفلورانس‌در۱۲٦٦ وی ازشهرتبعید ونفی شد.

۲ ـ Buoso da Duera، از گیبلین های معروف ، که حاکم ناحیهٔ کرمونا Cremona بودوهنگام‌حملهٔ قوای شارل‌دانژوبخاطرپولی که ازاوگرفته بود راه‌رابروی سربازان‌وی‌باز گذاشت. بنابراین‌دراینجایك‌خائن گوئلف‌یك‌خائن گیبلین‌رامعرفی‌می کند. «بخاطرپول فرانسوی‌ها می گرید»یعنی : کیفررشوه خواری خودرا دردوزخ پس‌میدهد.

۳ـ Tesauro dei Beccheria کشیش ناحیهٔ «والامبروزو» و نمایندهٔ پاپ در ایالت توسکانابود . وی متهم بدان شدکه پس ازتبعید بزرگان گیبلین درسال ۱۲۵۱ ، بگوئلف‌ها خیانت کرده ودرپنهان بادشمنان ایشان ساخته است، بدین‌جهت فلورانسی‌ها اورا سخت شکنجه دادند وبعد اعدامش کردند وپاپ بدین جرم ایشان راتکفیر کرد. ازنظرتاریخی گناه این‌شخص‌محرز نشده‌است .

وپندارم که «جانی‌دسولدانیر»[1] نیز اندکی دورتر ازاینجا در کنار «کانلونه»[2] و «تبالدلو»[3] بسر میبرد، واین همانکس است که چون «فائنتسا» درخواب‌بود، دروازه هایش‌رابگشود.»

تازه این دوزخی را ترك گفته بودیم که دو روح یخ زده را در یك گودال دیدم. که سریکی برای آن دیگری کلاهی‌شده بود[4]، وچونانکه بهنگام گرسنگی نان خورند، آنکس که سربالاتر داشت دندان درنقطه‌ای ازسر آن دیگری که مخ و گرده بهم می‌پیوندند، فروبرد.

بیگمان «تیدئو» در طغیان خشم خود شقیقه هـای «منالیپو» را بهمانسان جویده بود که این دوزخی این جمجمه وبقیهٔ آنرا میجوید[5].

۱ـ Gianni de Soldanier(i) یکی ازرؤسای گیبلین‌های فلورانس بود کـه هنگام‌شورش عمومی مردم این‌شهر، ازدستهٔ سیاسی خود کناره گرفت وبشورشیان‌پیوست دانته بادرکنارهم جای دادن این‌عده‌ای که بدسته‌ها و شهرهای خود خیانت کردنـد نشان میدهد که ازدسته های سیاسی وشهرمعینی طرفداری نمی کند، بلکه اصولا پیمان شکنی وخیانت بعهد ومیثاق راگناه میشمارد

۲ـ Canellone (که‌دراصل‌فرانسه‌گانلون‌Ganelon)، کسی که درنبردرونسوو (رجوع شود بشرح ۱ صفحهٔ ۳۶۳) بشارلمانی خیانت کرد و رولان را در معرض حملهٔ مسلمانان اندلس قرارداد وازین راه باعث قتل او وشکست قوای مسیحیان شد.

۳ـ Tebaldello تبالدلومبرازی، ازاهالی شهرفائنتسـاFaenza بود. یکی از «گیبلین‌ها» موسوم به «لامبرتاتسی» که خاندان اودرسال ۱۲۷٤ ازشهربولونیا بدین شهرپناه آورده بود، با اوشوخی زننده‌ای کرده بود که وی آنرا توهینی نسبت بخود میدانست. برای تلافی این شوخی، و بقصد انتقامجوئی، وی در سحرگاهان روز ۱۳ نوامبرسال ۱۲۸۰ دروازه‌های شهررا بروی گوئلفهای بولونیا که‌شهررادرمحاصره‌داشتند گشود وبدینسان شهرخود رابدشمن سپرد. این‌انتقامجوئی درایتالیاسروصدای فراوان براه انداخت وموضوع قطعه شعری شد که قبل ازدانته سروده شده بود.

٤ ـ یعنی سریکی ازآندو بمثال کلاهی دربالای سرآن دیگری قرارگرفته بود

٥ ـ «استاسیوس» شاعررومی قرن‌اول‌مسیحی (که‌نوشته‌هایش‌مکرات‌در کمدالهی موردافتباس‌واستفادهٔدانته قرارگرفته‌است) حکایت‌میکند که دردورهٔ محاصرهٔ شهر تبه از

بقیه در صفحهٔ بعد



گفتم : « تو که چنین ددمنشانه بدانکس که سر گرم خوردن اوئی
کینه میورزی ، بمن بگوی که چرا چنین میکنی،
و درعوض پیمان میبندم که اگر شکوه‌ات بجای باشد ، چون بدانم
که شما کیانید و گناه او چیست ، در جهان بالا[1] پاداشت خواهم داد ،
بدان شرط که این زبانی که با تو سخن میگوید از حرکت باز نمانده
باشد[2] . »

بقیه ازصفحهٔ ۴۴۳ (بیونانی Tydeus) Tideo تیدئو (بسرود ۱۴ دوزخ مراجعه شود) طرف هفت پادشاه «تبه» بدست مردی منالیپو Menalippo نام (بیونانی Menalippus) زخم خورد و هنگامیکه نزدیك به مرگ بود از کاپانئو (رجوع شود بسرود ۱۴) تقاضا کرد که سراین «منالیپوس» رابدودهند ، وپیش ازآنکه بمیرد این‌سرراجوید و قسمتی از آن را خورد .

۱ــ یعنی : دردنیای زندگان .

۲ــ دراینجامعروفترین«صحنهٔ» کمدی‌الهی شروع‌میشود که با داستان فرانچسکا داریمینی (سرودپنجم دوزخ) عالیترین‌ماجراهای این کتابند . این تنها موردی‌در کمدی الهی است که یك داستان واحد دوسرود مختلف را شامل میشود، یعنی قسمت‌اول آن دریك سرود وقسمت دیگرش درسرود بعدی است. تقریباً همهٔ دانته‌شناسان این صحنه را ازنظر قدرت داستان پردازی وجلب توجه وانزجارخواننده ، ازشاهکارهای ادبیات مغرب زمین شمرده‌اند .

سرود سی و سوم

طبقهٔ نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقهٔ دوم (بقیه) : خائنین بوطن

منطقهٔ سوم : میهمان کشان

قسمت اول این سرود به داستان مرگ‌غم‌انگیز «او گولینو» و فرزندانش اختصاص یافته، که یکی‌ازدومعروفترین «داستان» دوزخ دانته است ، ودرآن طبق قانون تاوان محکومی که درزندگی قربانی‌اشتهای خائنی شده دراینجا خود این ظالم را میخورد .

پس ازدیداراو گولینو، ویرژیل ودانته به منطقهٔ بعدی طبقهٔ نهم میروند که خائنین به آئین میهمان‌نوازی بخصوص «میهمان کشان» در آن جای دارند محکومین این قسمت جزنیمی از چهرهٔ خود را از یخ بیرون ندارند ، واین آن نیمه‌ایست که چشمان ایشان درآن است ، تا اشکی که ازین چشمها بیرون میآید یخ بزند و مانع بینائیشان شود ، زیرا اینان درزندگی عمداً چشم‌برهم نهاده بودند تا نبینند که‌آن کس که ناجوانمردانه بدست یابفرمان ایشان کشته میشودمیهمانشان است .

دوزخیان این قسمت دارای این امتیازخاص‌وموحش ودرسراسر «دوزخ» منحصربفرد هستند که ممکن است روح آنها حتی درموقعیکه هنوز خودشان درروی زمین زنده‌اند بجهنم رود وبجای آن شیطانی در قالب زمینی ایشان جای گیرد تا بقیهٔ ایام عمرشان را اداره کند

سرود سی وسوم

گناهکار دهان خود را از خوردن غذای نفرت انگیز خویش باز –
گرفت وآن را باموهای آن سری که نیمهٔ پسینش راجویده بود پاك كرد؛
سپس چنین گفت : «از من میخواهی که باز سخن از آن رنج
تسلی‌ناپذیری گویم که حتی‌خیالش ، پیش‌ازآنکه لب بگفتار گشوده باشم،
دلم راسخت بدرد میآورد .

اما اگر سخنان من بذری باشد که میوهٔ ننگ آن خائنی را
که سر گرم جویدن اویم ببارآرد ، خواهم گریست وسخن خواهم گفت .
نمیدانم تو که ای واز کدام راه‌آمده‌ای ؛ اماچون کلام ترامیشنوم،
واقعاً چنین می‌پندارم که بایکی ازمردم فلورانس سخن میگویم .

قاعدتاً باید بدانی که من کنت او گولینو هستم ، و این دیگری
«روجیری» اسقف است[1] : واکنون برایت خواهم گفت که چرا این چنین
حق همسایگی را با اوبجای میآورم .

۱ـ Ruggieri, Ugolino ـ «کنته اوگولینودلاگراردسکا» یکی ازاشراف بزرگ شهرپیزا Pisa و رئیس یکی از دودستهٔ «گوئلف»های این‌شهربود رئیس‌دستهٔ دیگرازاین گوئلفها برادرزادهٔ این کنت ، نینوویسکونتیNino visconii بود که‌میان اووعمش اختلاف نظرشدید وجود داشت . کنت اوگولینوبرای‌اینکه ازشر برادرزاده‌اش راحت شود و خود بتنهائی ریاست تمام گوئلف های شهر را بعهده گیرد ، با «روجیرو دیلی‌اوبالدینی» رئیس دستهٔ سیاسی مخالف خود(گیبلین‌ها) که در عین حال اسقف شهر پیزا بود درنهان سازش کرد وباکمك او «نینو» را ازکاربرداشت وخود بتنهائی ریاست تمام گوئلفها را عهده‌دارشد . اما اسقف‌ازاین فرصت برای درهم‌شکستن گوئلفهااستفاده

بقیه درصفحهٔ بعد

تذکار این نکته بیفایده است که در آن دوران که هنوز بوی اعتماد داشتم، بخاطر بدنهادی او زندانی شدم وبکام مرگ درافتادم.

اما آنچه را که دانستنش برایت ممکن نبوده است، یعنی ماجرای تلخ مرگ مرا. اکنون خواهی شنید وخواهی دانست که وی تا چه حد آزارم داده است.

شکافی باریك در دیوارهٔ آن قفسی که پس از من قفس گرسنگی نام گرفت [1]، واز این پس بسیار کسان دگر را زندان خواهد شد.

چندین ماه را از روزنهٔ خود نشانم داده بود [2]، که آن خواب ناگوار را دیدم که پردهٔ آینده را دربرابرم پاره کرد.

درخواب، این آدم را [3] سردستهٔ صیادان یافتم که در آن کوهستان که پیزیان

بقیه ازصفحهٔ قبل

کرد و کنت اوکولینو را متهم بدان ساخت که چندی پیش از آن یکی ازدژهای مستحکم «پیزا» رادرمقابل رشوه بقوای دوشهر«فلورانس» و«لوکا» که علیه شهر«پیزا» اتحاد داشتند واگذار کرده است. مردم شهر که ازطرف اسقف سخت تحریك شده بودند بکاخ کنت ریختند واو ودوپسر و دونواده‌اش را دستگیر کردند واسقف این پنج نفر را دربرج معروف گوالاندی Gualandi زندانی کرد. درماه مه سال بعدازآن (۱۲۸۹) بفرمان اودراین برج راتیغه کردندواین چند نفردرآنجاچندین روزبا گرسنگی بسربردند وعاقبت با شکنجه ورنج فراوانی که دراین سرود استادانه ازآن سخن رفته است جان سپردند

۱ـ muda، کنایه اززندان تنگ. ــ این برج «گوالاندی» راکه کنت و کسانش درآن ازگرسنگی مردند، بعد ازاو «برج گرسنگی» torre della fame لقب دادند وهنوزهم بقایای آنرا بهمین نام میخوانند.

۲ـ یعنی چندین ماه قمری گذشته بود ــ چنانکه گفته شد اوکولینودرژوئیهٔ ۱۲۸۸ زندانی شد ودرمه ۱۲۸۹ مرد، یعنی ده ماه درزندان بسربرد

۳ـ اشاره به «روجیه‌رو» اسقف که اکنون درکناراوست وهمان کسی است که کنت اوکولینو سرش را میخورد، زیرا قانون دوزخ ایجاب میکند که اسقف که دراین دنیا غذا را ازقربانی خود دریغ داشته درآن دنیا خودش غذای این قربانی شود.

را از دیدار «لوکا» باز میدارد[1]، بشکار گرگ و گرگ بچگان رفته بود،
و دوشادوش ماده سگان لاغر اندام و چالاك و دست‌آموز او،
«کوالاندی‌ها» و «سیسموندی‌ها» و «لانفرانکی‌ها» را دیدم که درصف
مقدم وپیشاپیش دیگران جای داشتند[2].

پس از تعاقبی کوتاه، پدر و پسرانش[3] را خسته یافتم، و گوئی
دندانهائی تیز رادیدم که پهلوان آنانرا ازهم درید.

بامدادان فرا نرسیده بود که بیدارشدم، وپسرکان خویش را که در
کنارم بودند شنیدم که درخواب میگریستند ونان میخواستند.

بسی سنگدلی، اگر از اندیشهٔ آنچه در آن هنگام بدلم گذشت
بتأثر نیامده باشی، و اگر از این بابت نگریی، از چه میخواهی
گریست؟

کم کم فرزندانم پیدا شدند و ساعتی که عادتاً برای ما خوراکی
میآوردند فرا رسید. ماهمه بخاطر خوابی که دیده بودیم نگران بودیم،
ودراین هنگام‌صدای درزیرین برج موحش راشنیدم که میخکوبش
میکردند؛ آنوقت، بی آنکه کلامی بگویم بچهرهٔ پسرکان خویش
نگریستم.

من‌خود نمیگریستم، زیرادرونم ازسنگ بود. اماآنان‌میگریستند،

۱ـ اشاره بکوهستان سن‌جولیانو San Giuliano که میان دو شهر پیزا ولوکا واقع است.

۲ـ کوالاندوها Gualandi وسیسموندوها Sismondi ولانفرانکوها Lanfranchi سه خانوادهٔ اشرافی شهر«پیزا» بودند، که برای ازبین بردن کنت اوگولینو با اسقف همدست شده بودند.

۳ـ اشاره بگرگ وبچه‌هایش، که درحقیقت خود کنت وفرزندان اویند.

و « آنسلموچوی »[1] من گفت : ــ پدر ، ترا چه میشود که ما را چنین نگاه میکنی ؟ ــ

بناچار در تمام آن روز و درشبی که بدنبالش آمد ، نه اشکی ریختم و نه سخنی گفتم ، تا عاقبت خورشیدی دگر بر جهان تابیدن گرفت .

چون شعاعی ناچیز بر آن غمکده تافت[2] ، بتماشای چهرهٔ آنچهار حالت خویشرا دریافتم .

و از گرانی رنج هر دو دست را بدندان گزیدم ؛ و آنان پنداشتند که من بخاطر میل به خوردن چنین میکنم ؛ لاجرم از جای برخاستند و گفتند : ــ پدر ، رنج ما را بسیار کمتر خواهی کرد اگر به خوردن ما تن دردهی ؛

تو خود این گوشت‌های بیحاصل را بما داده‌ای ، وخود نیز آنها را ازما بازمیتوانی ستاند .

آرام شدم تا بیش از آنشان نیازرده باشم ، و جملگی آنروز و روز دگر راخاموش ماندیم . ای سرزمین سنگدل ، چرا همانوقت دهان نگشودی ؟

چون روز چهارم فرا رسید ، « گادو »[3] خود را بپای من افکند و گفت : ــ پدرجان ، چرا یاریم نمیکنی ؟ ــ

۱ــ Anselmuccio یکی ازدوپسر کنت که در این هنگام پانزده ساله بود . « آنسلموچو » مخفف آنسلموAnselmo است که نام اصلی این پسربوده ، ومیتوان آنرا « آنسلموی کوچولو » ترجمه کرد .

۲ــ یعنی وقتیکه روزدوم شروع شد .

۳ــ Gaddo یکی ازپسران کنت



این بگفت و بمرد، و من در روز های پنجم و ششم، همچنانکه تو در اینجایم بچشم می‌بینی، بچشم خویش دیدم که آن سه تای دیگر نیز یکایك جان سپردند.

آنگاه من که تقریباً نیروی بینائی را از کف داده بودم[1] خود را بروی هریك ازایشان کشاندم، وباآنکه مرده بودند، دو روز پیاپی آنانرا بنام خواندم؛ سپس گرسنگی ازرنج قویتر شد[2].»

چون این بگفت، با دیدگانی شرربار از نو دندان در آن جمجمهٔ بخت برگشته فرو برد وهمچون سگی که استخوانی خاید بجویدن آن پرداخت.

آه، ای پیزا، ای‌مایهٔ ننگ‌این‌سرزمین‌زیبائی که‌درآن‌پیوسته کلام si طنین افکن است[3]، اکنون که همسایگانت درتنبیه تو تعلل دارند،

۱ـ یعنی ضعف مفرط قدرت بینائی را از دیدگانم گرفته بود.

۲ـ Poscia'più' che ildolor' potè il digiuno این‌آخرین شعرداستان کنت اوگولینووفرزندان او، بسیار معروف است، وچنانکه دیده میشود صورتی مبهم دارد وهمین ابهام باعث شده که این شعرموضوع بحث‌ها وگفتگوهای فراوان قرار گیرد که هنوزهم ادامه دارد. بطورکلی این جمله را بیکی ازین چهارصورت معنی کرده‌اند:

الف) گرسنگی زندگی مرا پایان بخشید، درصورتیکه درد ورنج قادربدین‌کار نشده بود. ب) گرسنگی، بررنج درون که باعث ادامهٔ زندگانی من شده وهشت روز تمام بی‌خورد وخوراك بربالای سرفرزندانم زنده نگاهم داشته بود غلبه کرد. ج) فرط رنج باعث شده بود که دردو روزهٔ آخرباصدا کردن فرزندان خود ونوازش اجساد آنان تسلائی برای خویش بجویم، گرسنگی زبانم را ازحرکت بازداشت و این وسیله تسلارا نیزاز من گرفت. د) گرسنگی‌باعث شد که گوشت‌آنها را بخورم. غالب مفسرین‌جدید دانته این فرضیهٔ اخیررا رد کرده‌اند وبیشتر آنها فرضیهٔ اول را با حقیقت نزدیکتر میشمارند، زیرا با جریان‌کلی داستان بهتروفق میدهد.

۳ـ اشاره بکشور ایتالیا ـ درایتالیاکلمهٔ si (بمعنای بلی، چرا، خود، و نیز مرادف با on زبان فرانسه) پیش ازهرکلمهٔ دیگری بکار میرود، بطوریکه غالباً ایتالیائی را زبان si (lingua del si) مینامند.

کاش «کاپرارا» و «گورگونا» ازجای بجنبند وسدی درمصب «آرنو» پدیدآرند تا این رود جملهٔ آن کسانرا که در درون باروهای تواند غرقه کند[۱] !

آخر، گیرم که چنانکه گویند« کنت او گولینو»خائنانه‌قلاع‌جنگی را بدشمن سپرده بود ، ترا چه حق آن بود که پسرانش را بچنین شکنجه گرفتار آری[۲] ؟

ای « تبهٔ » نو[۳] ، تازه جوانی اینان سند بیگناهیشان بود ، زیرا « اوگوچونه » و « ایل بریگاتا » و آن دو تای دیگر که پیش از این نامشان در سرود برده شد ، بزهی نداشتند[٤]

از آنجا دور شدیم و بجائی دگر رسیدیم که قشر یخ کسانی دیگر را ، نه تنها سر بپائین ، بلکه سراپا واژگون سخت در میان گرفته بود[٥] .

۱ـ novlla Tebe یعنی شهر تب دنیای کنونی ؛ اشاره بشهر پیزا که این جنایت درآن‌روی داده بود درمتن وحواشی سرودهای گذشتهٔ این کتاب بحدکافی‌توضیح داده شده که شهر«تب» در یونان کهن محنهٔ جنایات وخیانتکاری های فراوان بود .

۲ـ Caprara و Gorgona دو جزیره در نزدیك مصب رود «ارنو» Arno سال ۱۳۰۰ هردو ازمتصرفات شهر«پیزا» بودند

۲ـ « کنت او گولینو» درسال ۱۲۸٤ یکی ازقلاع مستحکم ایالت «پیزا»را به فلورانسی‌ها بخشید . زیرا دراین تاریخ پیزا بـا جمهوری «جنوآ» Genoa (ژن) درجنگ بود و کنت میخواست بدینوسیله بیطرفی فلورانس ولوکا راکه متحدین جنوآ بودند «خریداری» کند ، وچنین نیزشد . ولی بعد از پیروزی چنانکـه رسم است . این ضرورت ازخاطرها رفت و کنت متهم بدان شد که ازدشمنان پول گـرفته وقلعه را بدیشان داده است .

٤ـ اوگوچونه Ugoccione و بریگاتا Il Brigate ـ دو نفر دیگر که قبلا نامشان برده شده : آنسلموچو Anselmuccio و گادوGaddo

٥ـ یعنی : ازقسمت دوم طبقهٔ نهم دوزخ که «انتنورا» نام دارد ، وارد قسمت سوم آن شدیم . نام این منطقه چنانکه بعد خواهد آمد «تولومئا» است که خائنین «میهمان کش» در آن جای دارند .

در اینجا قطره های اشك خود آنها را از گریستن باز میدارند ، و درد و رنج که از دیدگانشان راهی برای برون رفتن نمییابد ، دو باره راه درون را در پیش میگیرد تا پریشانیشان را افزون کند .

زیرا نخستین قطره های اشك بگرد هم میآیند و چون بلورین لبهٔ کلاهی همهٔ آن گودالی را که در زیر مژگان است پر میکنند . وبا آنکه فرط سرما چهرهٔ مرا چون زخمی کبره بسته از هر احساسی محروم کرده بود ،

باز چنان پنداشتم که وزش بادی ملایم را احساس میکنم ؛ لاجرم گفتم : « ای استاد من ، این باد از کدامین سو میوزد ؟ مگر جملهٔ بخارها دراینجا خاموش نشده‌اند ؟ »

و او بمن گفت : « بهمین زودی بدانجا خواهی رفت که دیدهٔ خود این پرسش ترا پاسخ گوید . زیرا سر چشمهٔ این نسیم را بچشم خواهی دید . »

یکی از دردکشان این زمهریر ، بر ما بانگ زد : « ای ارواحی که ازفرط ستمکاری رهسپار واپسین منزل اسفل‌السافلینید[1] ،

این پرده های گران را از برابر چهره‌ام بردارید ، مگر بتوانم پیش از آنکه قطره های اشکم از نو یخ زنند ، دمی این دل را از آن غم جانکاهی که آکنده‌اش دارد تهی کنم . »

بدو گفتم : « اگر میخواهی چنین کنم ، خویش را بمن بشناسان ،

۱ـ دوزخی گمان میبرد که دانته وویرژیل ازقسمت سوم این طبقه‌بسمت‌قسمت چهارم وآخرین آن که «واپسین منزل دوزخ» است روانند تا درآنجا کیفر بینند . این همان قسمتی است که شیطان اعظم درآن است

و خود باعماق یخ فرو روم اگر بعد از پاسخ تو یخ را از برابر چهره‌ات برندارم!»

چون این بشنید، جوابم داد: «من فراته آلبریگو هستم؛ همان مرد میوه های باغ اهریمنیم[1] که در اینجا آنچه را که کاشتم میدروم[2].»

بدو گفتم: «شگفتا! پس تو اکنون مرده‌ای؟» و او بمن گفت: «از آنچه در دنیای بالا برسر تنم آمده، بکلی بی خبرم[3]»

زیرا این «تولومئا»[4] را این خاصیت است که بکرات روح کسان

۱ـ Frate Aiberigo یکی ازافراد برجستهٔ خانوادهٔ «مانفردی» شهرفائنتسا Manfredi ورئیس گیبلین‌های این شهربود. در دوم ماه مه سال ۱۲۸۵ وی خویشاوند بزرگ خود مانفردو وپسراو آلبرگتو Alberghetto را بضیافتی دعوت کرد، ودر آن ضیافت ایشانرا با خوراندن میوه‌های زهرآگین بقتل رسانید. اشارهٔ او بمستخدمین که «اکنون میوه بیاورید» Vengano le frutte درواقع صدورفرمان قتل میهمانان بود، و از این بابت است که دانته اورا «مرد میوه های باغ اهریمنی» لقب داده است.

۲ـ دراصل، این ضرب المثل آمده که درفارسی نامأنوس است che qui riPrendo dattero per figo (که انجیرداده‌ام واینجا خرما میگیرم) این اصطلاح دانته، خود در ایتالیای امروزی غیرمأنوس است، وبجای آن مثلی دیگر بدین مضمون رایج است که rendere pane per focaccia (نان گرفتن وکلوچه دادن).

۳ـ اشاره بدانکه فراآلبریگو درزمان سفردوزخ دانته هنوززنده بوده. دانته دراینجا فرضیهٔ تازه‌ای را بمیان میآورد که فقط مربوط بدوزخیان طبقهٔ آخرجهنم است، و آن اینست که گاه ارواح محکومین این طبقه ازدوزخ پیش ازآنکه خود این محکومین در روی زمین مرده باشند بدانجا میروند. اندکی بعد، درمتن کتاب، این نظریه بطور کاملتر تشریح میشود

٤ـ Tolomea، نام قسمت سوم ازطبقهٔ نهم دوزخ. این نام ازاسم Ptolemeo (بطلمیوس) پادشاه مصر آمده که (پمپه Pompeus) سردار و کنسول معروف روم راکه پس ازشکست ازسزار بمصرپناه برده بود بقتل رسانید وازاین راه «میهمان کش بزرگ» لقب گرفت. درعربی این کلمه را بصورت «بطلیمویا» درآورده‌اند

سرود سی و سوم

پیش از آنکه بادست آتروپوس[1] راهی شده باشد. بدان فرو افتد.

و برای اینکه اشکهای یخ بسته را مشتاقانه تر از چهره‌ام بزدائی، بدان که چون روح مرتکب گناهی از آنگونه شود.

که من کردم، تن او بادست شیطانی از وی ستانده میشود، و از آن پس این شیطان چنین تنی را اداره میکند تا آنکه دوران مقدر زندگانیش بسر رسد[2].

و روح او بدین لجه فرود می‌افتد؛ و شاید هنوز هم در آن بالا تن خاکی این روحی که خود در پشت سر من یخ زده است در برابر مردمان باشد.

اگر تو تازه بدینجا آمده باشی باید حقیقت امر را بهتر از من بدانی، زیرا آن روح که می‌بینی روح «سر برانکادوریا» است[3]، و اکنون سالی چند

۱ـ Atropos، یکی از سه پری دوزخ، که در میتولوژی یونان آنان را «پارکها» مینامیدند. مأموریت «آتروپوس» این بود که چون عمر کسی در روی زمین بپایان میرسد، ریسمانی را که رشتهٔ زندگی او بود ودرصندوقچه‌ای دردنیای زیرزمین نگاهداری میشد پاره میکرد، و این بی‌شباهت بافسانه های ما نیست که در آن «شیشهٔ عمر» را می‌شکنند.

۲ـ اصل فکر ازانجیل گرفته شده (انجیل لوقا، باب بیست ودوم): «... اما شیطان دریهودای مسمی به اسخریوطی که از جملهٔ آن دوازده بود داخل گشت»، و نیز (انجیل یوحنا، باب سیزدهم): «... پس لقمه را فرو برده به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد، بعد ازلقمه شیطان در او داخل گشت». ـ شاید این اختصاص طبقهٔ نهم دوزخ، کنایه ازاین باشد که کسی که یکبار خیانتی بزرگ کرد دیگر شایستهٔ اعتماد نمیتواند بود.

۳ـ Ser Branca d' Oria، شوالیه اهل جنوآ (Genoa) بود که از گیبلین‌های برجسته بود. درسال ۱۲۷۵، وی پدرزن خود میکله تسانکه Michele Zanche را (رجوع شود بسرود بیست ودوم دوزخ) بخانهٔ خویش دعوت کرد ودرحین غذاخوردن، او وهمراهانش را بدست کسان خود بقتل رسانید، وازآن پس مستقلا فرمانروای Logodoro یکی ازچهاربخش جزیرهٔ ساردنی شد. درین جریان برادرزادهٔ وی نیز (که دانته ازاو بعنوان یکی ازنزدیکانش نام میبرد) شرکت داشت.

است که وی درین زندان بسر میبرد ».

گفتمش : « پندارم که مرا ریشخند میکنی ، زیرا « برانکادوریا » هنوز زنده است ، و میخورد ومینوشد ومیخوابد و جامه برتن میکند . »

گفت : « هنوز « میکله تسانکه » در آن طبقهٔ بالا به گودال پسر از قطران جوشندهٔ بدچنگالان‌فرو نیفتاده بود[1]

که این روح شیطانی را در تن خاکی خویش نهاد و خود بدینجا آمد . و یکی دیگر از نزدیکان وی که در گناهش سهیم بود نیز چنین کرد .

اما اکنون دیگر دست پیش آر و دیدگان مرا بگشای . » و من دیدگان او را نگشودم ؛ و این نزاکتی بود که با او بی نزاکت باشم[2] .

آه ، ای جنوائی ها ، ای مردمی که ازجملهٔ فضایل بیگانه‌اید و با جملهٔ رذائل آشنا ، چرا هنوز ازصفحهٔ زمین برنیفتاده‌اید ؟

آخر نه من در قالب تبهکارترین روح سر زمین رومانیا[4] یکی از شما را دیدم که روح او به بادافره کردارش در کوچیتو غوطه میخورد ،

درحالیکه هنوز جسمش در روی زمین زنده بود ؟

۱ــ اشاره به بولجیای پنجم طبقهٔ هشتم دوزخ (سرودهای بیست ویکم وبیست ودوم)

۲ــ e cortesia fu lui esser villano . . مقصود آنست که با کسانی‌بدین پستی وبدنهادی وفا بعهد نباید کرد ، و اگر کسی با این گناهکاران که درداد گاه عدل الهی محکوم شده‌اند نزاکت بخرج دهد ، درواقع نسبت بخداوند بی‌نزاکتی کرده است

۳ ـ جنوآئی‌ها Genovesi ، اهالی جنوآ Genoa (ژن) شهر و بندر معروف مغرب ایتالیا درکنارخلیج ژن

٤ ــ اشاره به فراآلبریگو

سرود سی و چهارم

طبقهٔ نهم دوزخ: خیانتکاران

منطقهٔ چهارم: خائنین به ولینعمتان

خروج از دوزخ

ویرژیل و دانته به آخرین منزل سفر دوزخ خود رسیده‌اند این منزل آخرین جالب‌ترین همهٔ منازل این سفراست، زیرا «پادشاه دوزخ» یعنی شیطان بزرگ در آن‌جای دارد. این‌شیطان باقدغول‌آسای خود در وسط گوئی‌مجوف درچهارمین منطقهٔطبقهٔ نهم یعنی‌قلمرو«یهودا» درست دروسط کرهٔ زمین ایستاده، چنانکه زهاراونقطهٔ مرکزی کرهٔ خاک است. دراین منطقه «یهودا» خائنین به اولیاء نعم وحق‌ناشناسان بزرگ بسرمیبرند، وجملگی اینان چون سایردوزخیان این‌طبقه در درون یخ هستند، بجزسه‌خیانتکاری که مستقیماً دردهانهای‌سه‌گانهٔشیطان‌جای گرفته اند ودر معرض مخوفترین شکنجه های دوزخ قرار دارند. این سه نفر عبارتند از: یهودای اسخریوطی، بروتوس وکاسیوس که شرح احوالشان در متن سرود وحواشی خواهد آمد.

شیطان دراینجا دارای سه‌صورت وشش دست است که نشان‌جمع سه وجود دریك وجوداست. این سه صورت سرخ وسیاه‌وزرد نمایندهٔ سه اصل غضب وکینه وجهلند که اساس هستی اهریمن بشمارمیآیند ودر مقابل سه اصل: محبت بخشش ودانائی قراردارند که ترکیب آنها اساس ذات یزدانی است. دربن باره درشرح ۳ صفحهٔ ٤٥٥ توضیح‌کاملترداده شده است.

آخرین عمل «سمبولیك» این دومسافردوزخ، که‌شاید مهمترین کاردانته درجهنم باشد«سفر» او وبرژیل درطول‌بدن شیطان‌برای‌خروج از دوزخ‌است. چنانکه گفته‌شدشیطان طوری‌قرار گرفته که‌نقطهٔمرکزی زمین دروسط بدن اوست، بطوریکه نیمهٔ پائین تنش درآن‌سوی‌نیمکرهٔما جای دارد. دانته پس‌ازگذشتن از«مرکزثقل» کرهٔ زمین، ناگهان با تعجب می‌بیند که همه چیزواژونه‌شده، منجمله‌پاهای شیطان‌روببالاقرار دارد، وآنوقت باتوضیحی که ویرژیل میدهدمتوجه میشود که اکنون در

آن نیمکرهٔ دیگر به‌سر میبرند، بحقیقت این نیمکرهٔ ماست که واژگونه است، و تا آنموقع زندگی زمینی دانته و سفر او بدوزخ همه در این نیمکره‌ای گذشته که نیمهٔ زیرین کره خاك بشمار میآید. دانته متعجبانه بدین نکتهٔ دیگر نیز پی‌میبرد که سفر بیست وچهار ساعتی آنها دردوزخ درآغاز شب شنبهٔ مقدس پایان یافته، درصورتیکه وی ناگهان خود را دربامدادشنبهٔ مقدس مییابد، ودراین جانیزویرژیل بوی توضیح میدهد که اینان درآنسوی دیگر کرهٔ خاك قراردارند، که خورشیدهنگام غروب درآن سو، در اینجانب تازه طلوع میکند.

سپس دانته وویرژیل درطول راه باریکی ازمرکزمین بسوی جزیره و کوه بزرگی که در بالای سرشان که درست در نقطهٔ مقابل اورشلیم (یعنی مرکز نیمه‌ای از کرهٔ خاك که مسکن بشراست) قراردارد، براه می‌افتند. این کوه عظیم، کوه برزخ است که هفت طبقهٔ برزخ و بهشت زمینی درآن جای دارد، و از این پس بایدمسافرین بجای فرودآمدن پیوسته روببالا بروند. درمسیرآنها جویبار «لته» یا جویبار فراموشی جاری است که باید مسافران برزخ قبلا ازآب آن بنوشند تازندگانی گناه‌آلودهٔ پیشین را ازیاد ببرند. دانته وراهنمای او که فاصلهٔ سطح زمین تا مرکز ثقل آن، یعنی سراسر قلمرو دوزخ را دربیست و چهار ساعت طی کرده بودند، این بار درطول مسیرباریکی که آنها را ازاین مرکز ثقل ببرزخ میرساند قدری سریعترحرکت میکنند، زیرا طی‌این مسیر در حدود بیست ویکساعت طول میکشد، وپس ازاین مدت دانته در بامداد روزیکشنبهٔ مقدس، یعنی روزعیدرستاخیزخویشتن‌را دربرزخ مییابد، درحالیکه دشوارترین مرحلهٔ سفرخود یعنی دوزخ را در پشت سر گذاشته است.

سرود سی و چهارم

«پرچمهای پادشاه دوزخ بسوی ما میآیند[1] ؛ اگر آنها را تشخیص
میتوانی داد ، فرا روی خویش بنگر» . این سخنی بود که استاد من گفت.

دربرابر خویش منظره‌ای چون منظرهٔ آسیائی‌بادی یافتم که ازخلال
مه غلیظ یا تاریکی شب که نیمکرهٔ ما رافرا گرفته باشد ، دیده شود .

و آنگاه از تندی باد بپشت راهنمای خویش پناه بردم ، زیرا که در
آنجا مفازه‌ای[2] جزاین نبود .

بجائی رسیده بودم ، و اکنون با بیم بسیار وصف آنرا بنظم میآورم ،
که درآن جملهٔ ارواح پوشیده روی بودند[3] ، اما همهٔ آنها چون پرکاهی
در درون شیشه‌ای ، از ماورای حجاب دیده میشدند .

برخی خفته وبرخی ایستاده بودند ، و از ایستادگان یکی بر روی

۱ــ «Vexilla Regis Prodeunt Inferni» جملهٔ لاتینی که بهمان صورت اصلی درمتن کتاب آمده است . این جمله مطلع سرود مذهبی معروف ونانسیوس فورتوناتوس (Venantius Fortunatus) (بفرانسه و نانس‌فورتونا) ، اسقف‌شهر پواتیه (Poitiers)فرانسه‌درقرن‌ششم‌مسیحی‌است، وهنوزهم‌درمراسم‌مذهبی روزصلیب‌مقدس (سوم مه) درکلیساهای کاتولیك خوانده‌میشود . دراصل‌سرودفقط سه‌کلمهٔ اول آمده: ــ Vexilla regis Prodeunt «پرچمهای پادشاه (اشاره به صلیب عیسی) پیش میآیند» ، و دانته کلمهٔ چهارمین یعنی Inferni (دوزخ) را ازخود بدین جمله افزوده است ؛ زیرا در این آخرین قسمت از آخرین طبقهٔ دوزخ پرچمهای شیطان پادشاه دوزخ در برابر پرچم صلیب‌در اهتزازند . این پرچمها بالهای شش‌گانهٔ شیطان اعظمند که شرح آنها خواهد آمد .

۲ــ یعنی : پناهگاهی بغیراز این پیدا نمیشد .

۳ــ یعنی : سراپا دردرون یخ جای داشتند .

سر و یکی دیگر بر سر پا بود و یکی نیز همچون کمانی سر و پا را بهم پیوسته داشت.

چون اندکی پیش رفتیم، استاد من آن آفریده‌ای را که روزگاری مظهر زیبائی محض بود نشانم داد[1]،

وخود از برابرم بکنار رفت، اما مرا برجای نگاه داشت و گفت: «این «دیته» است[2]، و این جائی است که در آن باید دلیری خویش را یکسره بمیدان آری[3].»

ای خواننده، ازمن مپرس که درآن دم چسان تاب و توان از کف دادم. من وصف این حالت خویش را نمیکنم. زیرا هر کلامی چنین توصیفی را قاصرخواهد بود.

نه مردم و نه زنده ماندم: و اکنون که این را دانستی، اگر هوشمندی خود دریاب که من محروم ازین و محروم از آن، چه حال داشتم.

سلطان دیاررنج[4] نیمی ازسینهٔ خویش را ازیخ بدرآورده بود، ومن از درازا به عفریتی نزدیکترم

۱ــ اشاره بشیطان، که در زمانی که هنوزملکی مقرب بود مظهر جمال محض بود

۲ــ Dite ــ این کلمه که قبلا (سرودهای ۸، ۹، ۱۲دوزخ) بعنوان نام«شهر ــ شیطان» بکاررفته، در اینجا بعنوان نام خود شیطان آمده است.

۳ــ این آخرین‌قسمت طبقهٔ نهم‌دوزخ یعنی‌آخرین قسمت جهنم‌است. این‌قسمت که اسم آن فقط یکجا دراواخر سرودمیآید. جودکا Giudecca (قلمرویهودا) نام‌دارد و مخصوص دوزخیانی است که بولینعمتان خود خیانت میکنند. نام این منطقه از اسم «یهودا» یکی ازحواریون عیسی گرفته شده که بعیسی خیانت کرد ودرمقابل پول وی‌را بدشمنانش نشان داد. روح این شخص پس ازشیطان اعظم گناهکارترین روحی است که دردوزخ دانته جای دارد

٤ ــ Lo'mperador del doloroso regno شیطان اعظم.



سلطان دیار رنج ، نیمی از سینه خود را از یخ بدر آورده بود (صفحهٔ ۴۵۲)

تا عفریتان ببازوان او ؛ وخود قیاس گیر که عرض وطول وقامت او بچه اندازه بود[1].

و اگر براستی وی پیش ازین بد انسان زیبا بود که اکنون زشت است، وبااین‌همه دربرابرآفریدگار خود روی ترش کرد[2]، بسیاربجاست که وجودش زایندهٔ جملهٔ تباهی‌ها باشد.

چه بسیار شگفتم آمد، که سرش را دارای سه صورت دیدم : یکی صورتی ازروبرو که رنگی‌سرخ داشت.

و پس دو صورت دیگر که بدان پیوسته وازمیان هردوشانه برآمده بودند، وهرسه دربالابهم میپیوستند.

آن صورتی که در جانب راست بود رنگی میان زرد و سفید داشت و آن صورت دیگر که در سمت چپ بود برنگی چون چهرهٔ مردمان آن سرزمین بود که رود نیل از آن جاری میشود[3].

۱ــ مفسرین دانته برای تعیین طول قطعی قد شیطان ازروی اطلاعاتی که‌دانته داده حسابهای مفصل وپیچیده کرده و بالاخره بدین نتیجه رسیده‌اند که قداین شیطان ۱۲۳۰ متراست که تقریباً ۶۰۰ مترآن در این سوی مرکززمین و۶۰۰ متر دیگرش در آن سوی دیگرقرار دارد. این نوع تحقیق بقدری کودکانه‌است که‌حتی خود دانته شناسان جدی نیزآن را شوخی گرفته است.

۲ــ دراصل : «ابرو درهم کشید»، یعنی عصیان ورزید.

۳ــ دربارهٔ این «سه صورت شیطان» ومفهوم واقعی که دانته از این اشاره در نظرداشته بحث وتفسیر بسیار کرده‌اند. نظریه‌ای که منطقی‌ترینظرمیآید اینست که این سه چهره مظهر«تثلیث» الهی : (اب ، ابن ، روح‌القدس) است. بعضی نیز آنرا مظهرطبقات سه‌گانهٔ گناهان دوزخ، یعنی گناهانی که درسرود اول دوزخ در قالب‌ماده گرگ، شیروپلنگ نمودار شده‌اند، دانسته‌اند ــ ازنظریك دستهٔ دیگر ازمفسرین، این سه قیافه مظهرسه اصل اهریمنی : کینه، ضعف وجهل‌اند، که نقطهٔ مقابل سه‌صفت یزدانی : محبت، قدرت ودانائی بشمارمیروند. ــ در اینجا رنگ قرمز نشان کینه، سیاه نشان جهل، زرد نشان ناتوانی است. طبق یك‌تعبیردیگر: رنگ‌قرمزمظهرغضب، زردمظهرحسد، سیاه مظهرضعف است. بازطبق یك تعبیردیگر،این‌سه چهره مظهرمردم سه‌قارهٔجهان آن‌روز ند:قرمز نمایندهٔاروپائیها، زرد نمایندهٔ آسیائیها،سیاه‌نمایندهٔافریقائیها. «سرزمینی که‌رود نیل‌از آن‌جاری میشود» اشاره‌به‌حبشه‌است که‌مردم آن‌پوست‌سیاه‌دارند.

در زیر هر یك از این صورتها ، دو بال بزرگ با پهنا و درازائی شایستهٔ این چنین پرنده رسته‌بود : هرگز من در روی دریا بادبانهائی چنین ندیده‌ام .

این بالها را پری نبود ، زیرا همه از نوع بالهای خفاشان بودند ، و وی آنها را چنان بحرکت میآورد که پیوسته سه رشته باد از تنش روان میشد

از سردی این بادها بود که سراسر کوچیتو یخ بسته بود ؛ وی با هرشش چشم خویش میگریست و قطره های اشکش همراه با کفی خونین که از دهانها برمیآمد ، برروی هرسه چانه‌اش فرومیریخت .

در هر دهان خود گناهکاری را بدندان گرفته بود ، و چون چرخی که بکارخرد کردن شاهدانه میرودویرا خورد میکرد، چنانکه‌درآن واحد سه گنهکار را شکنجه میتوانست داد .

برای آنکس که در دهان مقدم او بود ، همهٔ این گازهای دندان در برابر آن ضربتهای چنگالی که با دست شیطان بدو میخورد هیچ بود . زیرا این ضربتها چنان سخت بود که گاه پوستش را از روی کرده میکند .

استاد گفت : «این روحی که به بدترین عذاب دوزخ گرفتار است یهودای اسخریوطی‌است که‌سر درکام شیطان وپای دربیرون دارد [1]

۱ــ «یهودا» (یهودای اسخریوطی Giuda Scariotto)، بزرگترین گناهکار دوزخ ومحکوم به شدیدترین‌عذاب جهنم است . وی ازحواریون عیسی بود ، ولی‌عیسی را خائنانه بهٔ‌ربیان که‌دشمنان‌یهودی اوبودند، وبقوای رومی، تسلیم کرد . سکه‌های پولی که درازای این خیانت گرفته بوددردستش بدل به‌لکه‌های‌خون‌شد ، وخودش‌هم در

بقیه درصفحهٔ ۴۵۹



این یهودای اسخریوطی ست که سردرکام شیطان وپای دربیرون دارد
(صفحهٔ ٤٥٦)

سرود سی و چهارم

و از آندو تای دیگر که سردر پائین دارند، آنکه از پوزهٔ سیاه شیطان فروآویخته «بروتو» است[1]. ـ و ببین که چگونه پیچ و تاب میخورد وسخنی نمیگوید ـ؛

و آندیگری «کاسیو» است که چنین ستبر مینماید[2]. اما اکنون

بقیه ازصفحهٔ ۴۵۶
زمینی که با این سکه‌ها خریده بود بخاک افتاد وامعائش بیرون ریخت (انجیل، اعمال رسولان . باب اول) ـ شرح خیانت یهودا درهرچهار انجیل آمده است (انجیل متی، باب ۲٦) : «... چون وقت شام رسید عیسی با آن دوازده نشست ... و گفت هرآینه بشما میگویم که یکی ازشما مرا تسلیم میکند ـ پس آنها بغایت غمگین شده هریك ازایشان بوی سخن آغاز کردند که خداوندا ، آیا من آنم ؟ و یهودا که تسلیم کنندهٔ وی بود بجواب گفت ای استادآیا من آنم ؟ بوی گفت توخود گفتی ـ ویهودا بدیشان نشانی داده گفته بود هر که را بوسه زنم همانست اورا محکم بگیرید ، درساعت نزد عیسی آمده گفت سلام یا سیدی، و اورا بوسید ـ آنگاه عیسی را گرفتند » . و نیز (انجیل مرقس ، باب ۱۳) : «... یهودا که یکی از آن دوازده بود با گروهی بسیار با شمشیرهاوچوبهاازجانب رؤسای کهنه وکاتبان ومشایخ آمدند،ویهودا گفت یاسیدی‌یاسیدی و ویرا بوسید ـ ناگاه دستهای خود را بروی او انداخته وگرفتندش» و نیز(انجیل لوقا ، باب ۲۲) : «... که ناگاه جمعی آمدند ویکی ازآن دوازده که یهودا نام‌داشت بردیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا اورا ببوسد ، و عیسی بدو گفت ای یهودا آیا ببوسه پسرانسان را تسلیم میکنی؟» ونیز(انجیل یوحنا باب ۱۸) : «... آنگاه عیسی برانیکه آگاه بود از آنچه میبایست براو واقع شود ، بیرون آمده به ایشان گفت که را میطلبید ـ باو جواب دادند عیسی ناصری را ! عیسی بدیشان گفت من‌هستم ویهودا که تسلیم کنندهٔ اوبود نیز بایشان ایستاده بود»

۱ ـ Bruto (به لاتینی مارکوس یونیوس بروتوس Brutus) پسرخواندهٔ سزار که جمهوریخواه متعصبی بود ، وچون دریافت که سزارقصد استقرار دیکتاتوری و لغو آزادیهای ملی‌را دارد باآنکه وی‌پدرخواندهٔ او بود اورا دربالای پله های سنای رم با ضربت خنجری بقتل رسانید (سال ٤٤ پیش ازمیلاد مسیح)

۲ ـ Cassio (به لاتینی‌کاسیوس Cassius) همدست بروتوس درتوطئه‌ای که بقتل سزارمنجرشد ـ برای کسی که امروزه« کمدی الهی» را میخواند تعجب‌آور است که این دونفردرآخرین طبقهٔ دوزخ درکنار خائنی چون یهوداجای گرفته باشندومجازاتی شدیدترازتمام دوزخیان بیشماردیگرببینند ، زیراآنان نه تنهامستحق ملامت نیستند ، بلکه قهرمانانی هستند که بخاطرحفظ آزادی ودفاع از آن در مقابل مردی که قصد استقرارحکومت مطلقه داشته قد برافراشتند وبقیمت جان خود ازین آزادی دفاع

بقیه در صفحهٔ بعد

دیگر شب بازآمده[1] و هنگام رحیل فرارسیده است، زیرا دیدنیها را دیده‌ایم.»

بدستور او دست بر گردنش افکندم، و وی زمان و مکان مناسب را بر گزید و در آندم که هرشش بال شیطان گشوده بود

چنگ در پهلوی پرپشم او زد وازتارموئی به‌تارموئی فروآویخت، ودر فاصلهٔ میان موهای انبوه وقشریخ روبپائین براه افتاد.

و چون بدانجا رسیدیم که ران آدمی بدور خاصره میچرخد، وی با خستگی و نگرانی سر بسوی پای شیطان گرداند.

وپس همچوآنکس که روببالارودازپشم‌های او درآویخت. چنانکه پنداشتم که از نو بدوزخ بازمیگردیم.

استاد من که چون خستگان نفس میکشید[2]، بمن گفت: «خود را نیك فروآویز. زیرا با چنین نردبانها است که باید این دیارزشتیها را ترك گوئیم.»

بقیه ازصفحهٔ قبل

کردند. ــ ولی باید متوجه بود که دانته از نظر یك اروپائی قرن سیزدهم مسیحی وبا نظرقرون وسطائی بدین امرنگاه میکند، یعنی وی «امپراطور» وامپراطوری را، چه رومی باشد وچه مسیحی، مظهرخداوند وسزاررا، رومی یا ژرمنی، برگزیدهٔ خدا برای ادارهٔ جهان میشمارد ومعتقد است که «سلطنت ودیعه‌ای الهی است»وتوطئه علیه آن یعنی مبارزه با اراده ومشیت خداوندی بدینجهت است که جرم بروتوس وکاسیوس درنظراو مشابه با جرم یهودا است، یعنی هرسه مظهرعصیان در مقابل ارادهٔ خداوند وخیانت بولینعمتند.

۱ــ «شب بازآمده» اشاره بدانکه سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ که در آغازشب پیش شروع شده بود قریب بپایان است وچند لحظه بیش برای انجام آن‌وقت باقی نیست.

۲ ــ خستگی ویرژیل مربوط بدان نکته‌ایست که خود در سرود ششم انئیس بدان اشاره میکند: «پائین رفتن به جهنم آسان است، ولی ازآن بازگشتن و بسمت روشنائی روزبالاآمدن، رنج بسیاردارد». ازلحاظ تمثیلی این خستگی ویرژیل نشانهٔ آنست که‌آسان میتوان گناهکارشد، ولی ترك گناه مستلزم کوشش وپایداری بسیاراست

پس آنگاه ازسوراخ صخره‌ای بیرون رفت و مرا در کنارآن نشاند، و خود با قدمهائی محتاطانه بجانب‌من آمد.

نظر ببالا کردم و پنداشتم که شیطان اعظم را بهمان صورت که ترکش گفته بودم باز خواهم دید، و دیدمش که هر دو پا بجانب بالا داشت.

اما فقط آدمی کوته‌بین که نبیند من چه مرحله‌ای را در پشت سر نهاده بودم، میتواند پنداشت که در آن هنگام احساس پریشانی میکردم.

استاد گفت: «بلند شو و بر پای خیز: راهی دراز در پیش داریم و جاده‌ای ناهموار، و هم‌اکنون خورشید به نیمهٔ ثلث رسیده است[1].»

جایگاه ما تالار کاخی نبود، بلکه مغاره‌ای بود که زمینی پست و بلند داشت وهیچ فروغی برآن نمیتافت.

برپای خاستم و گفتم: «استاد من، پیش از آنکه ازین ورطه برون رفته باشیم، کلامی چند بگوی تا از خطا بیرونم آورده باشی.

آنهمه یخ بکجا رفت؟ و این کس چگونه واژگونه ایستاده است؟ و چسان در چنین کوتاه زمانی خورشید از شامگاهان به بامدادان رسید؟»

---

۱ ـ در علم هیئت قدیم، «ثلث» را به فاصلهٔ بین ساعت ۶ و ۹ صبح اطلاق میکردند، همچنانکه حد مقابل آن را «پاسی ازشب» محسوب میداشتند. نیمهٔ ثلث یعنی تقریباً ساعت هفت ونیم بامداد. درین گفتهٔ ویرژیل یك نکتهٔ مهم مستتراست، وآن اینست که بمحض اینکه آن دونقطهٔ مرکزی زمین گذشته و وارد نیمکرهٔ دیگر شده‌اند ملاك روزوشب عوض شده، یعنی خورشید که درنیمکرهٔ ما تازه غروب کرده و جای خود را به شب داده بود، دراین نیمکره تازه طلوع کرده وروز را با خودهمراه آورده است. بنابراین دومسافر، بمحض گذشتن ازنقطهٔ مرکزی زمین، دوازده‌ساعت درزمان پیش افتاده‌اند. دانته خود این نکته را درمتن سرود باختصارتوضیح میدهد.

و او مرا گفت: «تو پنداری که هنوز در آنسوی مرکز زمینی، یعنی در همانجائی که من خویشتن را ازپشمهای آن کرم ناپاکی که‌جهان را سوراخ کرده[1] فروآویختم.

تا وقتی که فرود میآمدم، تو درآن نیمه‌ای بودی؛ اما درآن دم که خویش را واژگون کردم، تو از آن مرکزی که جملهٔ اجسام ازهرجانب روی بدان دارند گذشتی؛

و اکنون در درون نیمکره‌ای مقابل آن نیمکره هستی که خشکی فرویش پوشیده است، و روزگاری بر بلندترین نقطهٔ آن، مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست، بشهادت رسید[2] تو اینک پای بر گوی کوچکی داری که نیمهٔ دیگر «جودکا»[3] بشمار است.

چون در آنجا غروب باشد، این جا بامداد است؛ و آن کس که از پشمهای خود برای ما نردبانی ساخت، همچنان در آن حال است که بود.

ازین جانب بود که وی از آسمان فرود افتاد. وزمین که در آغاز در این سو قرارداشت، ازبیم او دریا را حجاب خویش کرد ودرنیمکرهٔ ما

۱ـ اشاره به شیطان که چنانکه اندکی بعد توضیح داده میشود، حفرهٔ دوزخ براثرسقوط او پدید آمده است.

۲ ـ «مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست»: عیسی. ـ بلندترین نقطهٔ نیمکرهٔ مسکون: اورشلیم که عیسی را در آن مصلوب کردند. ـ قبلا گفته شد که در جغرافیای دوزخ دانته، بیت‌المقدس مرکز دنیا و بلندترین نقطهٔ آن است. اصل فکر مرکزیت اورشلیم از توراتست (کتاب حزقیال‌نبی، باب پنجم): «... خداوند یهوه چنین میگوید: من این اورشلیم‌را درمیان امتهاقراردادم، و کشورها را بپیرطرف آن».

۳ـ Giudecca، قلمرو یهودا

سرود سی‌وچهارم

جای گرفت ، و شاید که هم برای فرار از او بود که آن زمینی که دربالای سرمان می‌بینی ، بترك این مکان گفت و خود ببالا رفت [۱] .»

در فاصله‌ای از بعلزبول[۲]، بدرازای گور او[۳] ، مکانی است که آنرا بچشم نمیتوان دید ،

اما از صدای جویبار کوچکی پی بوجودش میتوان برد که از راه حفره‌ای باریك بدینجا سرازیر میشود ؛ واین همان حفره‌ایست که جریان جویبار باشیب ملایم خود دردل صخره پدیدآورده است[٤].

من و راهنمایم پای بدین راه پنهان نهادیم تا بدنیای روشنائی باز-گردیم ، وبی‌آنکه نفسی تازه کنیم ،

او از پیش و من از پس بجانب بالا رفتیـم ، چنانکـه عـاقبت در آنسوی روزنه‌ای مدور زادگان زیبای آسمانرا دیدم ؛

۱ــ اشاره به کوهی که دربالای سراین دو ، از میان آبهائی که سراسرنیمکرهٔ مقابل زمین را فراگرفته‌اند ، سربرآورده است و«برزخ» راکه منزل آیندهٔ آنهاست تشکیل میدهد . مفهوم‌این گفتهٔ ویرژیل‌اینست که نیمکرهٔ کنونی ماقبلادرآن طرف‌دیگر زمین قرارداشت ولی پس ازعصیان شیطان وسقوط او ازآسمان ، خشکیهای آن جانب چنان بوحشت افتادند که بدرون آب فرورفتند و ازاین‌جانب دیگر سر برآوردند ، و بنابراین ما اکنون درسطح نیمکرهٔ زیرین زمین زندگی میکینم ، که مظهر تاریکی و گناه است .

۲ــ Belzebù «بعلزبول» یکی از نامهای شیطان در انجیل متی است (باب دوازدهم) : «.. لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخص (عیسی)دیوها را بیرون نمی کند مگربه یاری بعلزبول رئیس‌دیوها» .

۳ ــ مراد ازگور«شیطان» سراسردوزخ است ، که نیمی از داخل کرهٔ زمین را شامل می‌شود ، ومقصود ازفاصله‌ای بدرازای گوراو «اینست که ، اگراز مرکز کرهٔ زمین ، باندازهٔ یك نیمکره درجهت عکس دوزخ پیش رویم ، ببرزخ خواهیم رسید» .

٤ ــ «جویبار کوچك» ، اشاره به لته Leté رودخانه‌ای که درمیتولوژی یونان «رودخانهٔفراموشی»بود و ارواح قبل‌ازآنکه‌بدنیابیایند کفی ازآن‌مینوشیدند تااسرار خدایان را فراموش کنند . وازنظردانته وجود این رودخانه دربرزخ این‌معنی رامیدهد که برای ورود به بهشت باید خاطرهٔ‌گناهان دوزخ بکلی محوشود .

و در آنجا سر برآوردیم تا ستارگان را بازبینیم[۱]

۱ــ ستارگان. le stelle ــ این همان است که دوزخ و برزخ و بهشت (کمدی الهی) هر سه بدان ختم میشوند، زیرا ستاره مظهر نور و فروغ خداوندی و نشان امید و اعتماد و پاکی است، و این مقطع این معنی را میدهد که دانته در هر حال همچنان امیدوار بود. در این مورد بخصوص، این ستاره‌ها ستارگان شب عید فصح با امید رستاخیزند که خود مظهر دیگری از امید و اعتماد است.



سر برآوريم تا ستارگانرا بازبينيم (٤٦٤)

از همین مترجم

دورهٔ «ایران در ادبیات جهان»

ایران در ادبیات فرانسه (جایزهٔ «بهترین کتاب سال» دربار شاهنشاهی ۱۳۳۳- جایزهٔ «بهترین ترجمهٔ سال» سخن سال ۱۳۳۲) .

دورهٔ «شعرای بزرگ»

منتخبی از شاهکارهای شعر جهان (مجموعه‌ای از زیباترین قطعات ۱۲۰ شاعر بزرگ دنیای غرب) .

شاعره‌ها (منتخبی از اشعار شاعره های بزرگ شرق وغرب)

نغمه های ایرانی (زیباترین اشعار مربوط بایران در ادبیات مغرب زمین)

گوته : دیوان شرقی

بهترین اشعار بایرن

بهترین اشعار هاینه (کتاب آوازها).

بهترین اشعار لامارتین («نغمه های شاعرانه» و «آهنگهای شاعرانه»)

بهترین اشعار ویکتور هوگو

بهترین اشعار آلفرد دوموسه

بهترین اشعار نیچه

بهترین اشعار کنتس دونوآی (سایهٔ ایام)

ترانه های بیلی تیس (ترجمه از پیرلوئیس)

نغمه های نی (ازادبیات چینی) .

دورهٔ «نویسندگان بزرگ»

شاهکارها (از: ایوان تورگنیف ، آناتول فرانس، برناردشاو، توماس مان ، آندره‌ژید ،سمرست موام) .

شراب شیراز (از : گابریل دانونزیو ، بلاسکوایبانیز ، جان گالزورثی ، سلمالاگرلوف ، ارتورشنیتسلر، ارنست همینگوی ، آندره موروا ، لویجی‌پیراندلو) .

جامهٔ ارغوانی (از :گی‌دوموپاسان ، امیل‌زولا، هانری‌بردو ، پیرلوئیس، ویکی‌باوم ، گراتسیادلدا ، وغیره) .

نامه های گذشته : (از: پوشکین ، امیل‌لوکا ،کلودفارر، جان اشتاین‌بك ، جووانی‌وارگا، و انداواسیلفسکایا ، وغیره).

بنفشه های بهاری (از: زیگریداوندست ،کولت ، پتر کراك،یاکوبسن، رابرت‌هیکنز، ارتزیباچف وغیره)

شاخهٔ یاس (از: ردیارد کیپلینگ ، روبن‌داریو، نانس، جبران‌خلیل جبران، خوان والراوغیره)

بازگشت(از: تولستوی، موام، گرهام گرین،کارمن‌سیلوا، کالدرون، ژرژلونوتر وغیره) .

رنه (ترجمه ازشاتوبریان)

افسانه‌های رازوخیال (ترجمه ازادگارآلن‌پو) .

کاندیدا (ترجمه ازبرناردشاو)

پل مرگ (ترجمه ازتورنتون وایلدر)

کونیگسمارك (ترجمه ازپیربنوا) .

بقلم مترجم

دلدادگان (مجموعهٔ نوول) .

زندگی هنرمندان .

افسانهٔ خدایان .

بفرانسه

L' Iran dans les Lettres françaises